ما شاء الله لا قوة الا بالله

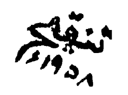
بفرمان عالیجناب معلی القاب صاحب المجد والمفاخر نواب والا جاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان بهادر

تحفهٔ شاهجهانی

۱۲۹۱

باهتمام مرحوم غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور و تربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان مرحوم

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۱ھ







بسم الله الرحمن الرحیم

تهذیب منطق فصیح حمد حکیمیست که بوضع صناعت میزان برای تمیز فکر صحیح از فاسد عقل عقلا را قوت کامل عنایت فرموده و تحریر کلام
بلیغ ثنای عبد جلیلیست که نتیجه بمقدمهٔ ایجاد صور کائنات و شکل اول تمامی اشکال موجودات را فضیلت تامه بر سائر انواع و اجناس
عالم کبری و صغری مرحمت نموده + صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که آل عظامش معرف دین و ایمان اند + و اصحاب کرامش
موصل بتصدیق و ایقان + و رحمت و رضوان بر روح پر فتوح اکابر علما که برد قوانین فلسفیه که مخالف اصول دینیه است از همان
ضوابط مضبوطه پرداختند + و بنا بر دانستن اصطلاح باکتساب علوم عقلیه بمقدار ضرورت طالب امجاز ساختند + لاسیما این منطق
اسلامی مروج فی زماننا که کدامی قانونش منافی دین مبین نیست + و ضابطهٔ از ضوابطش مخالف شرع متین نی + چنانچه قول
حضرت محی الدین مخدومی مولانا جلال الدین رومی مبین این حال و شاهد صدق این مقال است + جامی که می فرمایند شعر

منطق و حکمت زبهر اصطلاح	گر بخوانی اندکی باشد مباح

و شارح میزان منطق بوجوب تحصیل این فن شریف رفته + و باین خلاصه گفته + که حکمت در یجب د عقلا معرفت ذات و صفات
او تعالی شانه است باستدلال از آثار و آیات و آن بر منطق موقوفست و معرفت ذات و صفاتش جل جلاله بر همگنان واجب پس
تعلم منطق که موقوف علیه است بدرجهٔ اولی واجب باشد و مؤید اوست آنچه امام المفسرین سند المحدثین شیخ المتصوفین و المتزهدین مقبول
الادانی والاعالی حجة الاسلام امام غزالی رضی الله عنه و ارضاه و جعل الجنة مثواه در احیاء العلوم حوالهٔ قلم افاضت نگار فرموده
که در منطق بحث از وجه دلیل و شرط آن و وجه حد و شرط آنست و این هر دو در علم کلام داخل است + و در جای دیگر افادت نموده که علم کلام

بسبب حراستش قلوب عوام را از تخیلات فرق مبتدعه از صناعات واجبهٔ علی الکفایه است انتهی و هرگاه این مقدمات را
ترتیب دهیم تعلم منطق واجب علی الکفایه ثابت شود و از ینجاست که تمامی علمای سلف و اکابر خلف ازین علم اعم العلوم عاری
نبوده اند و وجهش طحطاوی بدون اشارت بنقل از احیا آورده و گفته منطق میار علم ست هر که او را نمیداند علمش موثوق به نیست
و وجه بودن این علم اعم العلوم آنکه این علم در حقیقت قوانین گفتگوئی ست که هر یک از عالم و جاهل و شهری و دهقانی باهمدیگر در معاملات
مینماید و مهما امکن میخواهد که بطرف ثانی در گفتگو بحجت براید تا وقتیکه سلسلهٔ گفتگو موافق این قوانین در واقع مسلسل میباشد احدی
مغلوب نمیگردد و ذهنش از خطای فکری مصون و محفوظ میماند و هرگاه از یکی سخنی مخالف این قوانین بوقوع می آید عاجز شده خموشی
می ورزد و دیگری بران در گفتگو می چربد و ارسطو بتدوین آن قوانین عاصمه پرداخت و بمنطق موسوم ساخت زیرا که حکمای متقدمین
بسبب کمال ذکاوت محتاج بتدوین این علم نبوده اند و بعلت نهایت فطانت التفات باکتسابش ننموده چنانکه امروز ما مردم بقواعد
محررهٔ اردو در گفتگو حاجت نداریم و روی توجه بسوی استحصالش نیاریم و قوانین مدونه برای ناواقفان زبان اردو ست خلاصه
که منطق قوانین جاریهٔ هر زبان ست اختصاص بزبانی ندارد و جواز تعلم هر زبان از احادیث نبوی ثابت ست پس تعلم قوانین آن نیز جائز
خواهد بود و بعضی اکابر که باین فن اعتنا نداشتند بسبب ذکاوت خود از قبیل تحصیل حاصل انگاشتند زیرا چه دو طائفه را تحصیل این علم
نباید یکی بلید که در فهمش نیاید دوم ذکی که او را تطویل لاطائل نماید باقی ماند زمرهٔ اوساط الذهن بر ایشان اکتساب این فن از
اهم واجبات ست چنانکه از کتب معتبره و تصریحی بدان رفته و آنچه در کتب فقهیه ممانعت باین فن وارد شده مراد از ان منطقی ست
که مملو از شبهات معتزله است که بر راه راست نیستند ورنه ذکر قواعد و ضوابط و جزئیات منطق از فلسفه نیست چنانکه در طحطاوی
مذکور ست نه این منطق اسلامی که امروز رواج دارد و اگر ممانعت مذکوره را نسبت بتوغل و انهماک در فن منطق تصور کرده شود تمامی
علوم سوای علوم دینیه شریک و سهیم منطق هستند و حق همانست که آنچه خاتم المفسرین قدس سره العزیز بجواب استفتائی تحریر
فرموده اند عمده افادت نموده اند لله دره و ضوعف اجرهم خلاصه اش آنکه مثل منطق ما نا بمثل شمشیر ست که اگر طیاری آن
باراده رهزنی و قتل و ایذا و نهب و غارت اموال بندگان خداست تمامی اوقات صرف طیاری محسوب معصیت و اگر نیت نصرت
دین و دفع مظالم و حفاظت بنی آدم ست هر ساعت ترتیبش معدود عبادت همچنین تحصیل این فن اگر به نیت رد قوانین منضبطهٔ
دین اسلام است سراسر گناه و عذاب ست و اگر بعزم تایید اصول مقررهٔ دین و ابطال ضوابط کفر و الحاد ست سراپا خیر و ثواب انتهی
و اگر نیک تصور نموده شود و تاملی کرده آید فرقی میان این علم و علوم دینیه نمی براید چه تحصیل این علوم هم اگر بغرض الزام علمای ربانی
و فضلای حقانی و اکتساب دنیا و نام آوری و خلل اندازی در اصول مقررهٔ اسلام و مسائل حقهٔ شرعیه است نیک نگردد و اگر بفحوای
کلام خیر الانام انما الاعمال بالنیات به نیت عمل صالح و امر بالمعروف و نهی عن المنکر ست خیر و طالبش مثاب و چون ضرورت تعلم این
فن بر همگنان ثابت شد و در تحصیل کتب قدیمه و حواشی جدیده طلبهٔ علوم با وجود صرف مدتهای دراز و تضییع اوقات دیر یاز نفع
فراوان بر نمیدارند و مهارت تامه بمراعات قوانین در مواقع لازم الرعایة و قوت استخراج امثلهٔ جدیده سوای امثلهٔ معینهٔ مذکوره

رسائل فن پیدا نمی آیند و معلمان بطریقهٔ مستمره باشلهٔ که در کتب سلف اندراج یافته سخن میرانند و متعلمان هم بتبعیت
شان بر بهان امثلهٔ متداوله و اقوال متعارفه اکتفا ورزیده از ترقی استعداد باز میمانند و اگر کسی را احیاناً مایهٔ
کمال استعداد حاصل آید با وجود ذهن و ذکاوت در تحصیلش عمری باید و محنتی شاید و تا هنوز الآن کسی از متقدمین و متاخرین
بجهت رفع این خرابیها ضابطهٔ ایجاد نفرموده و قاعده اختراع نموده که در اندک زمان طلبهٔ علوم از ان قوت مسائل منطقیه
بانحای شتای جدیده حاصل نمایند و قدرت صرف آنها در هر عبارت و بهر زبان بهمرسانند لهذا اقل انام بامید مغفرت غفار منعام
الهی بخش نام ترجمهٔ اللهم اغفر له توفیق انجام این کار دشوار را که امریست تازه و جدید و ماخذش بجز اختراع ذهن فقیر کسی
ندیده و نشنیده از میسر حقیقی مسألت نموده و بعروهٔ وثقای تاییدش متمسک بوده در مضمار دشوار گذار حل ترکیب شرح تهذیب
عبدالله یزدی حسب ضوابط منطقیه شبدیز قلم همت را بعنان فصاحت بیان سپردم و بعبارت فارسی بعد تحریر زبان اردو
از سواد به بیاض آوردم زیرا که بر طبق اصل اگر این هم بعبارت عربی مرقوم گشتی بسبب دقت فهمش سر رشتهٔ مقصود اصلی
که طلبه را در فهم مطالب آسانی دست دهد از دست رفتی و اگر بنظر آسانی بزبان اردو مسطور گردیدی فائدهٔ عام و بهرهٔ تامش
سوای مردمان هندوستان هم مختص ببلادی چند دیگر اهل ولایت را نرسیدی ناچار بحکم خیر الامور اوسطها زبان فارسی را که باعتبار
دقت و سهولت میان عربی و اردو دست مناسب دیدم و بنظر رعایت کلیت قواعد منطقیه تحریر این تمرین منطق را بعبارت
فارسی پسندیدم تا افادتش مختص ببلاد هند نبود بلکه در پنجاب و دکن و ایران و توران وغیره عام گردد و اگر استاد شفیق تلمیذ باتمیز
خود را یک و دو درس شرح تهذیب دهد و روز دیگر این حل ترکیب تعلیم نماید در چند روز و چند ورق مسائل ضروریه محفوظ خاطرش شود
و بر صرف قوانین منطقیه در هر زبان قادر گردد و استعدادش اضعافاً مضاعفه بیفزاید و در هر عبارت بوجه نیکو اشهب تیزگام ذهنش
بجولانگاه ترتیب موصل تصوری و تصدیقی قصب السبق از اقران خود در رباید و چون درین کتاب تعلیم نوآموز منظور است و آن
بتدریج نافعتر بود لهذا در تحریر ترکیب اولا سهولت بکار رفت من بعد مسائل مشکله نوشته آمد تا بخاطر گرفتن آسان شود و بحقیقت مفید
عام و عتی گردد و نافع تام زمانی شود که بذریعهٔ بدر تابندهٔ فلک سخن گستری مهر درخشندهٔ سپهر هنر پروری مربع نشین چار بالش علم و کمال
مسند گزین محفل عز و اقبال شمع روشن کن شبستان منقولات مشتری جواهر گران بهای معقولات فرمان روای ممالک علوم شریفه سر برآرای کشور
فنون لطیفه فرمان ده مملکت امارت و غریب نوازی ناظم شهرستان قدرشناسی و غربا پروازی سرآمد کملای مفسرین قافلهٔ سالار فقهای محدثین قطعه

ذو همة کیوان دون مکانه — وبرایه النجم المنیر تحیرا
منشق من انواره حجب الدجی — وتستر من جدواه افئدة الوری

عالیجناب معلی القاب نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر المخاطب بنواب والاجاه امیر الملک دام اقباله بالمجد والتفاخر نظر ساترا
سرادق عظمت و جلالت و دربانان سراپردهٔ ابهت و ایالت زینت بخش اورنگ سلطنت و شهریاری و رونق افروز دیهیم مملکت و جهانداری الیه
کامگار اقلیم عدل و داد گستری رئیس نامدار خطهٔ دانش و انصاف پروری ضابط ضوابط ممالک منجی خلائق از ورطات مهالک ملکه

ملکی ملکات مالکهٔ قدسی صفات عادلهٔ بعیدین ناظمهٔ بنقید المثیل بلا ذمنا دید زمان مرجع جهاندار عصر و اوان بلند حشمت جهانگیر سطوت قطعه

بلقیس روزگار که بخت بلند جال
گردی ز خاک در گه گردون قباب او

تا زد بر آستانهٔ جاهش بچاکری
بر فرق سروران جهان کرده افسری

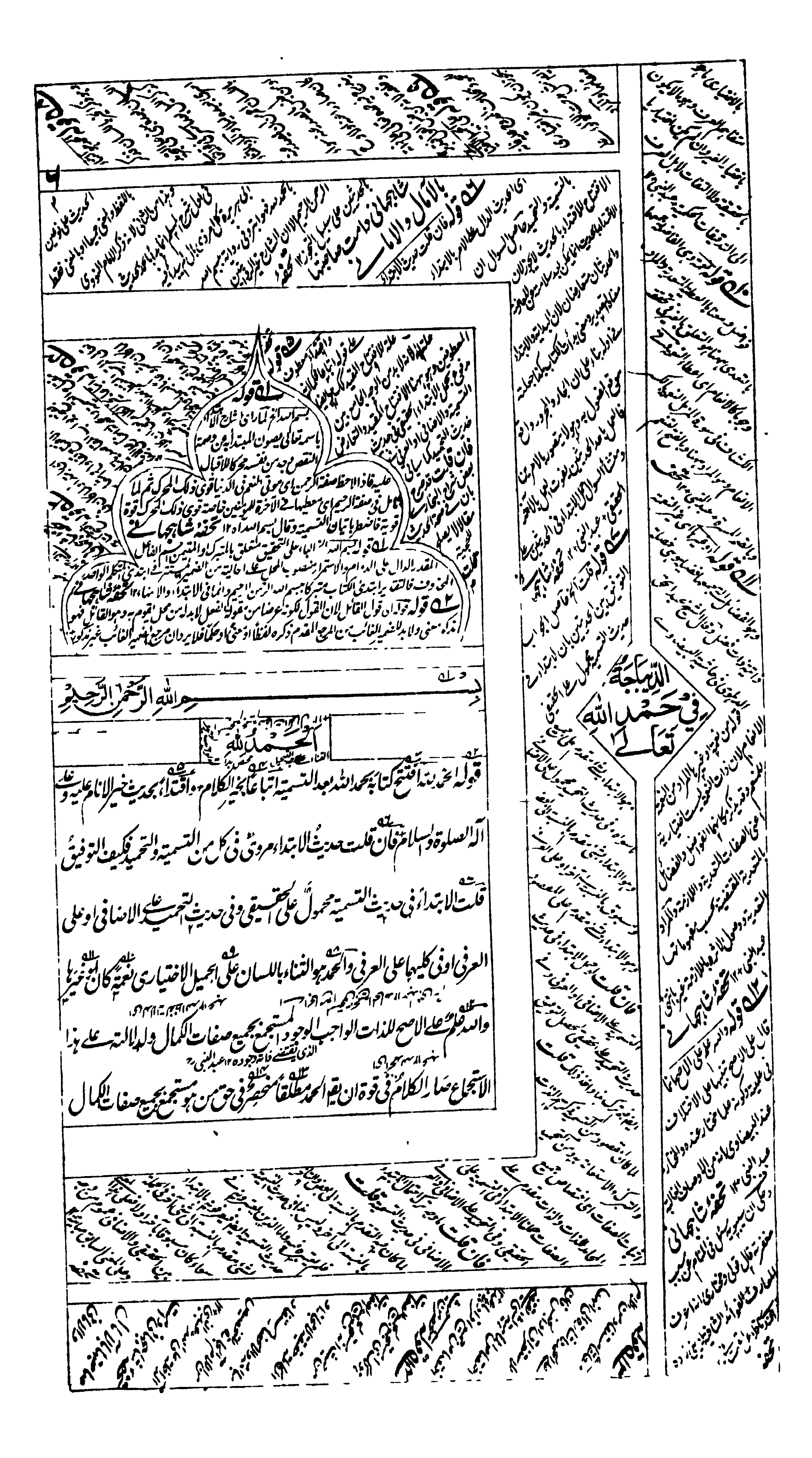
مقنن قوانین جهانبانی + موجد آیین گیتی ستانی شعشعهٔ مهر عالمتاب کشورکشائی + پیرایهٔ عرائس فرمانروائی + تاجدار اقلیم فالنوائی و رعیت پروری + وارثهٔ ملک و دیهیم سکندری + گوهر افزای افسر داورنگ + پرده کشای چهرهٔ دانش و فرهنگ + نسرین شاداب حدیقهٔ فر و بهروزی + شمشاد بلند قامت بوستان فتح و فیروزی + خسرو شهرستان شیرین کلامی + شاه جهان رفعت و بلندنامی + غرهٔ ناصیهٔ کامگاری + قرهٔ باصرهٔ نامداری + قمر طلعت عطارد ضمیر + ناهید بهجت خورشید نظیر + کیوان رفعت و مشتری تدبیر + بهرام صولت و فلک سریر قیصر اقبال و کسری جلال + روشنک نوال و نوشابه خصال + بلقیس احتشام + النقوا احترام + گردون جناب انجم خدم + اوج آسمان علوم را نیر اعظم + امیر بنت امیر بنت امیر بنت امیر رئیسهٔ عالیهٔ نواب **شاهجهان بیگم** صدر آرای ریاست بلدهٔ بهوپال + لازالت بدور اقبالها ماطلع الشمس و لمع الهلال + جاوهٔ ظهور پذیرد + ولباس اجابت در بر گیرد + نظر بران بلوغ تحبابان بارگاه عصمت پناه نام نامیش بایم گرامی تحفهٔ شاهجهانی نهادم و بامید قبولیت پیش حضور فیض معمور فرستادم + از انجا که نونهال سخن را آبیاری بذل نوال و نشو و نمائیست و گوهر علم و فن را از جوهر شناسی کمال و قدر و آبرو نی + گل مراد را بدامن مقصود چیدم + و نقد تمنا را در آستین آرزو دیدم یعنی بنظر قدردانی و هنرپروری باعطای صله پسند فرمود + و بغرض نفع رسانی و فیض گستری برای طبع کنانیدن این تحفه حکم نمود + پس بحکم الکنایة ابلغ من التصریح سزاوار آنست که شکرانهٔ این در عبارت ادا کرده آید + که دران مقدار صله هم جلوهٔ ظهور نماید و شکر این عطیه اگر هزار قلم بر گلبن سپاس گذاری هزار سال هزار در هزار زمزمه سنجی نماید از عهدهٔ یکی از هزار بر نیاید + همان به که کام و زبان بیان را بحلاوت دعا چاشنی گیر سازم + و زخش تقریر را بمضمار این تحیت بتازم شعر

الهی تا جهان را نام باشد در جهان باشی
بملک جاه و حشمت فیض بخش و حکمران باشی

واهب العطایا طلبا را شوق تحصیل و ذوق تکمیلش عنایت فرماید + و بملاحظهٔ فوائدش توفیق استفاده کرامت نماید + امید از ناظرین با انصاف آنکه هرگاه ازین تحفه نفعی بردارند در حق صاحبش بترقیات دارین هزاران دعا با فرمایند + و اگر جائی استبعادی متوهم شود اولا بر اصول مقررهٔ این فن عرض کنند اگر مطابق افتد سبب آن اقبال و قبولیت مالک دانند و رنه بر هنرها نظر انداخته غایت آن ایجادی ما خذ و بمقتضای بشریت محرر تصور نمایند شعر

سخنی کیست که در روی نبود پست و بلند
کو کلامی که سراپای صحیح ست و صواب

و هرگاه عنوان بر دعای باعث قبولیت و رواج کتاب ختم گردید وقت شروع مقصود رسید لهذا متوکلا علی الله
مقصود شروع میشود و باقبال ابد اتصال ممدوحهٔ معظمه دامت ریاستها بالحشمة
والاقبال و صینت عن الانقلاب و الزوال ابتدای این اختراع
محض نموده می آید چون افتتاح کتاب الخ

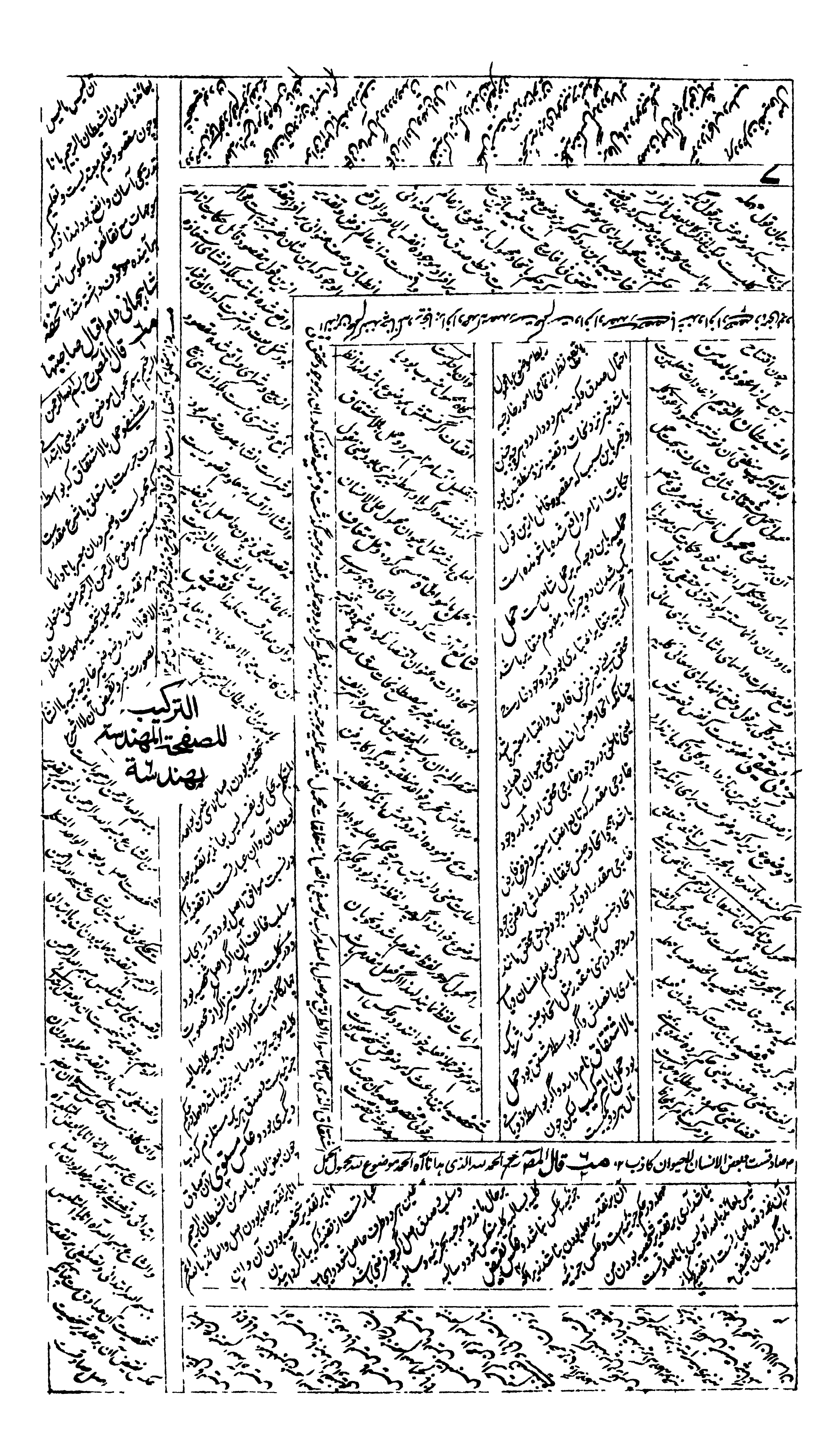


الديباجة في حمد الله تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

قوله الحمد لله افتتح كتابه بحمد الله بعد التسمية اتباعا لخير الكلام واقتداءً بحديث خير الانام عليه وعلى آله الصلوة والسلام فان قلت حديث الابتداء مروي في كل من التسمية والتحميد فكيف التوفيق قلت الابتداء في حديث التسمية محمول على الحقيقي وفي حديث التحميد على الاضافي او على العرفي او في كليهما على العرفي والحمد هو الثناء باللسان على الجميل الاختياري نعمة كان او غيرها والله علم على الاصح للذات الواجب الوجود المستجمع بجميع صفات الكمال ولدلالته على هذا الاستجماع صار الكلام في قوة ان يقال الحمد مطلقا منحصر في حق من هو مستجمع بجميع صفات الكمال



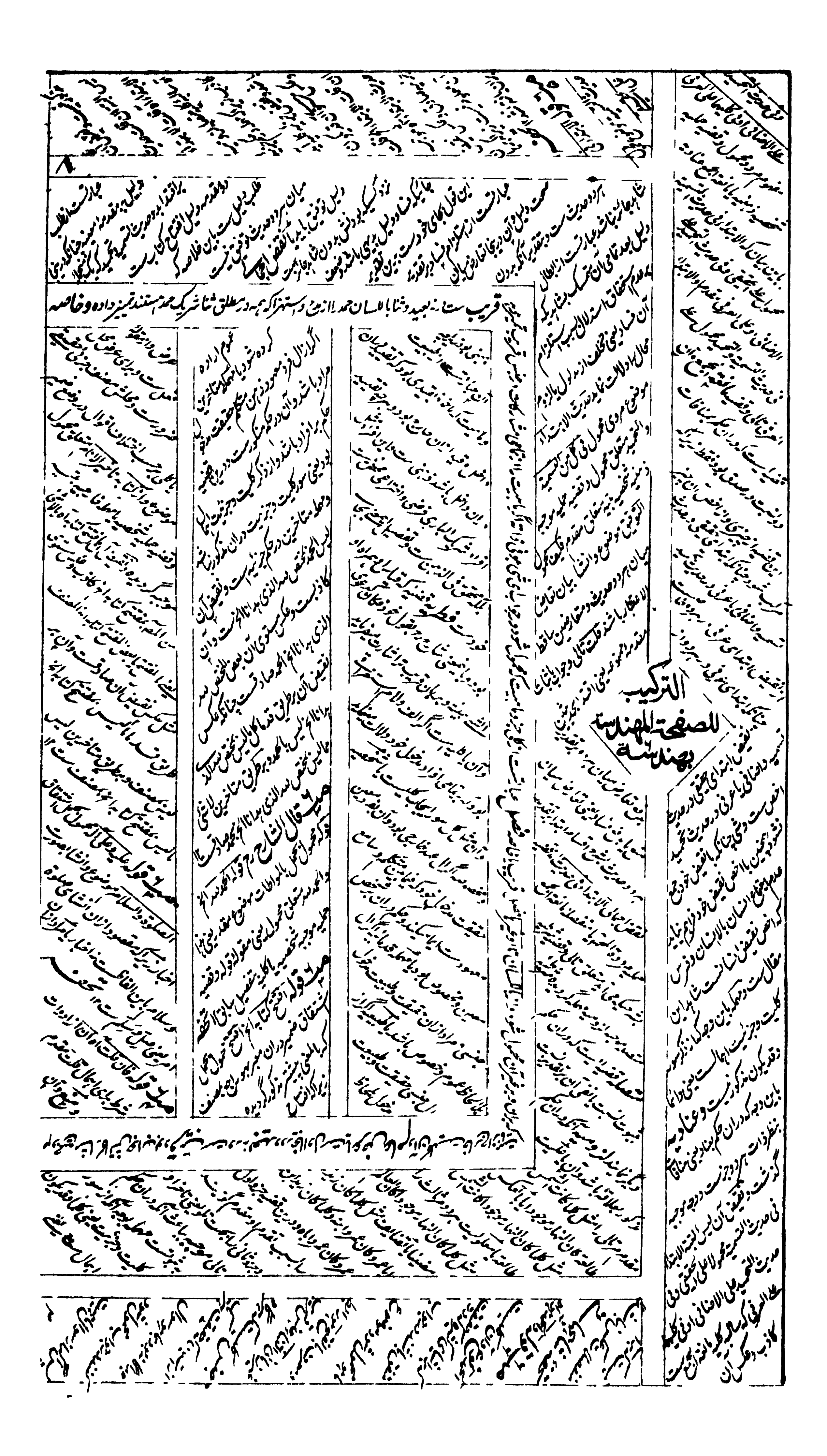
الترکیب
للصفحة المهندسة
بهندسة

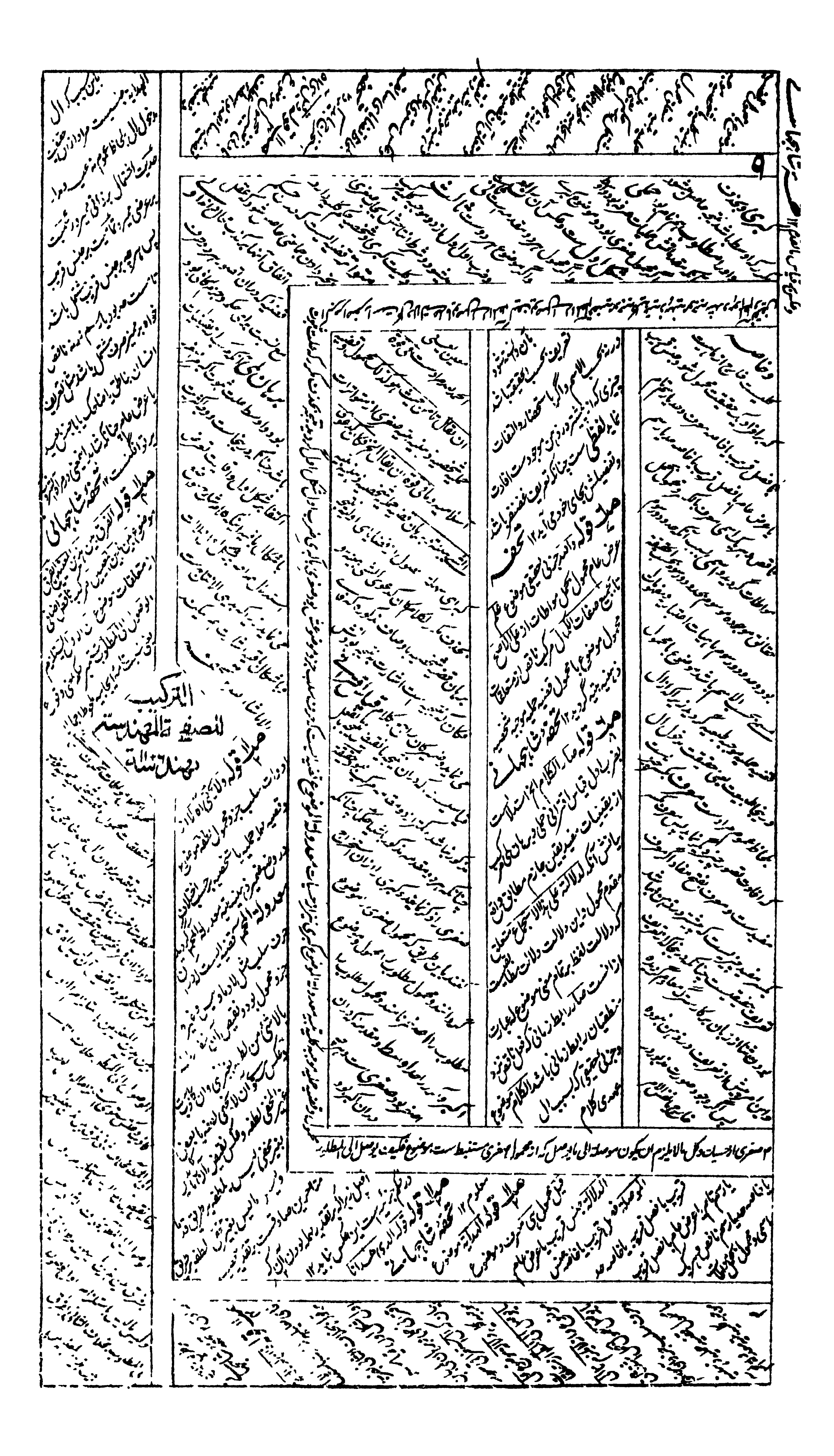
قال المص رحمه الحمد لله الذی هدانا آه الحمد موضوع لله محمول الحمل

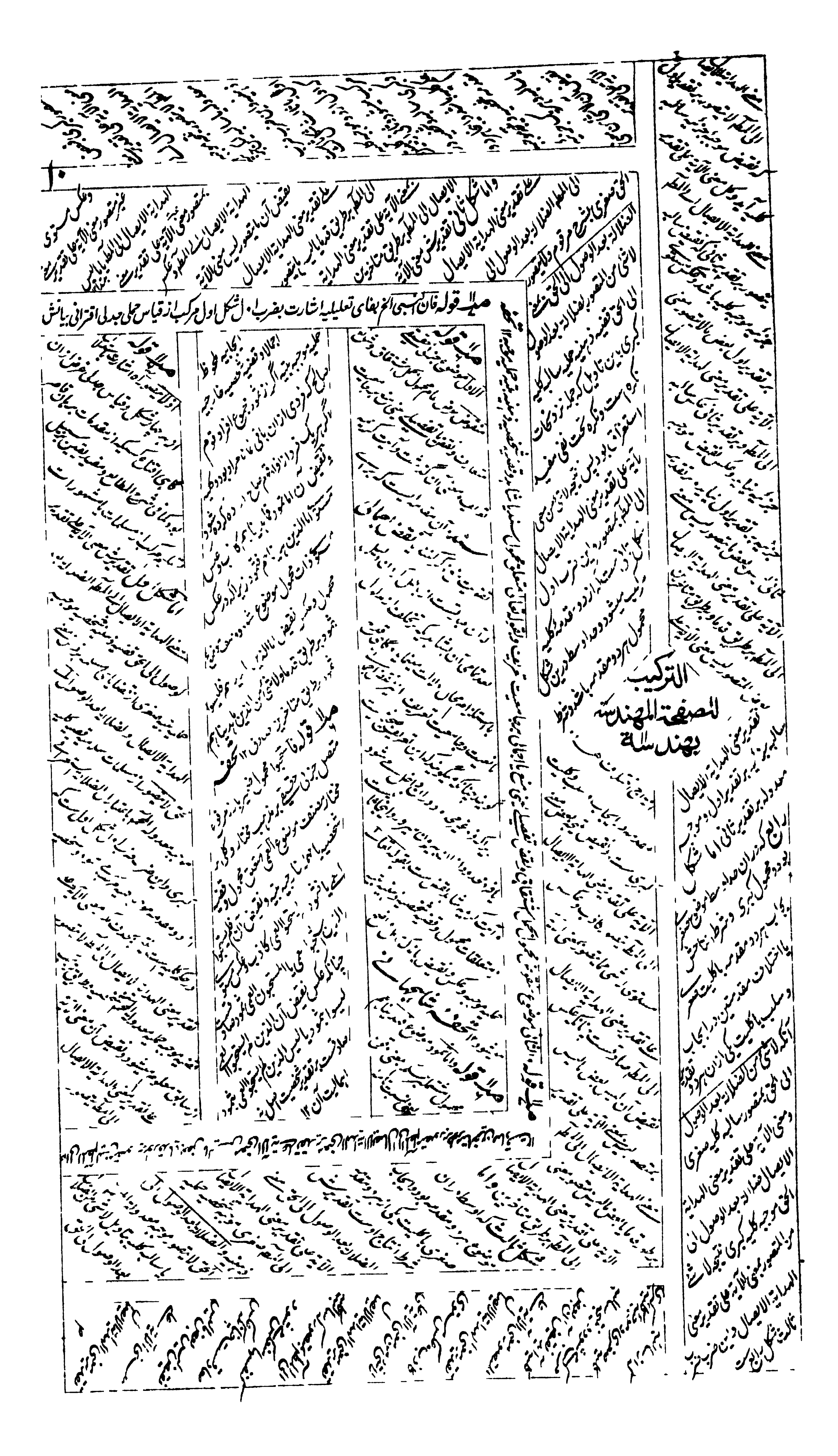
صادقست بعض الانسان الحیوان کاذب

ریطاموضوع با محمول با تحقق نظر از تمامی امور خارجیه احتمال صدق و کذب ... باشد خبر نزد نحات و قضیه نزد منطقیین بود و خبر باین سبب که مقصود قائل ازین قول حکایت از امر واقع شده یا شونده است حمل بمعنی یکی شدن دو چیز ... مفهوم متغایر باشد

حمل

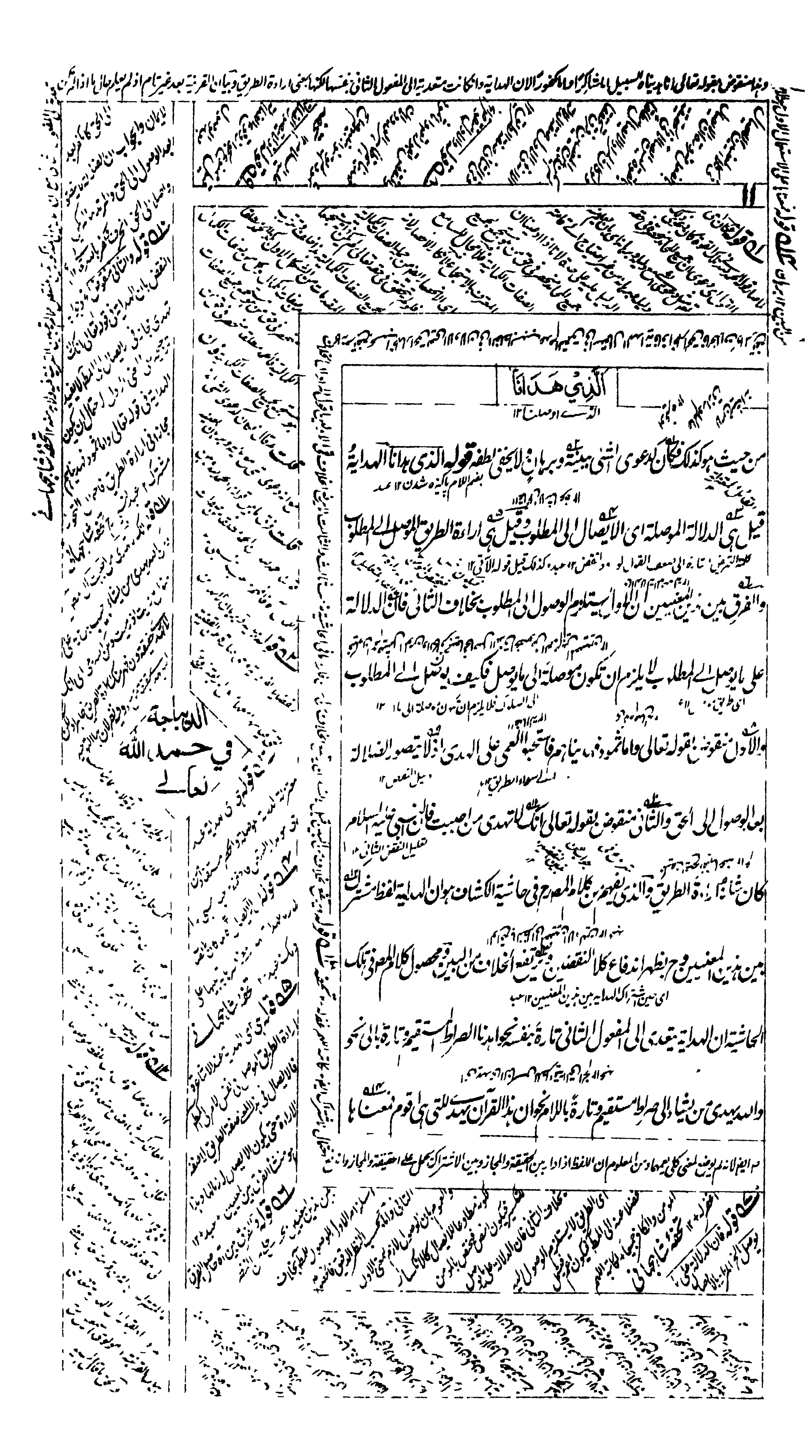



الترکیب



صـ۱۱ قوله فان النسبي الخ بفاي تعليليه اشارت بضرب اول شكل اول مركب از قياس حملي جبلي اقتراني بيانش

الترکیب للصفحة المهندسة بهندسة



الديباجة في حمد الله تعالى

الذي هدانا

من حيث هو كذلك فكان كدعوى الشيء ببينة وبرهان لا يخفى لطفه قوله الذي هدانا الهداية

قيل هي الدلالة الموصلة اي الايصال الى المطلوب وقيل هي اراءة الطريق الموصل الى المطلوب

والفرق بين هذين المعنيين ان الاول يستلزم الوصول الى المطلوب بخلاف الثاني فان الدلالة

على ما يوصل الى المطلوب لا يلزم ان تكون موصلة الى ما يوصل فكيف يوصل الى المطلوب

والاول منقوض بقوله تعالى واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى اذ لا يتصور الضلالة

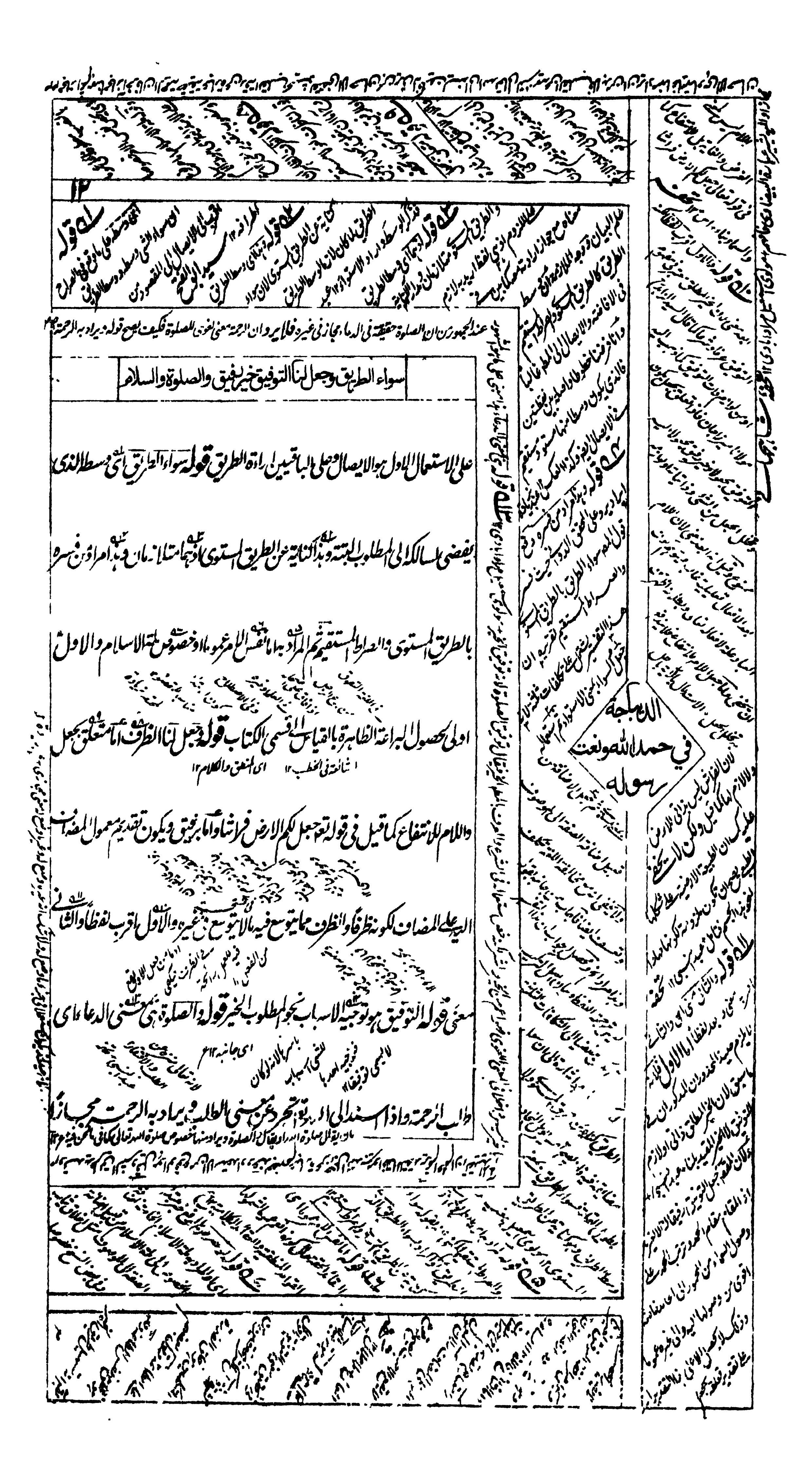
بعد الوصول الى الحق والثاني منقوض بقوله تعالى انك لا تهدي من احببت فان النبي عليه السلام

كان شانه اراءة الطريق والذي يفهم من كلام المصرح في حاشية الكشاف هو ان الهداية لفظ مشترك

بين هذين المعنيين وحينئذ يظهر اندفاع كلا النقضين ويرتفع الخلاف من البين ومحصول كلام المصرح في تلك

الحاشية ان الهداية يتعدى الى المفعول الثاني تارة بنفسه نحو اهدنا الصراط المستقيم وتارة بالى نحو

والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم وتارة باللام نحو ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم فمعناها



١٢

الديباجة في حمد الله ونعت رسوله

عند الجمهور ان الصلوة حقيقة فى الدعاء مجاز فى غيره فلا يرد ان الرحمة معنى لغوى للصلوة فكيف يصح قوله ويراد به الرحمة مجازا

سواء الطريق وجعل لنا التوفيق خير رفيق والصلوة والسلام

على الاستعمال الاول هو الايصال وعلى الباقيين ارائة الطريق قوله سواء الطريق اى وسط الذى

يفضى بالسالك الى المطلوب البتة وهذا كناية عن الطريق المستوى لانهما متلازمان وهذا مراد من فسره

بالطريق المستوى والصراط المستقيم ثم المراد بها اما نفس الامر عموما او خصوص ملة الاسلام والاول

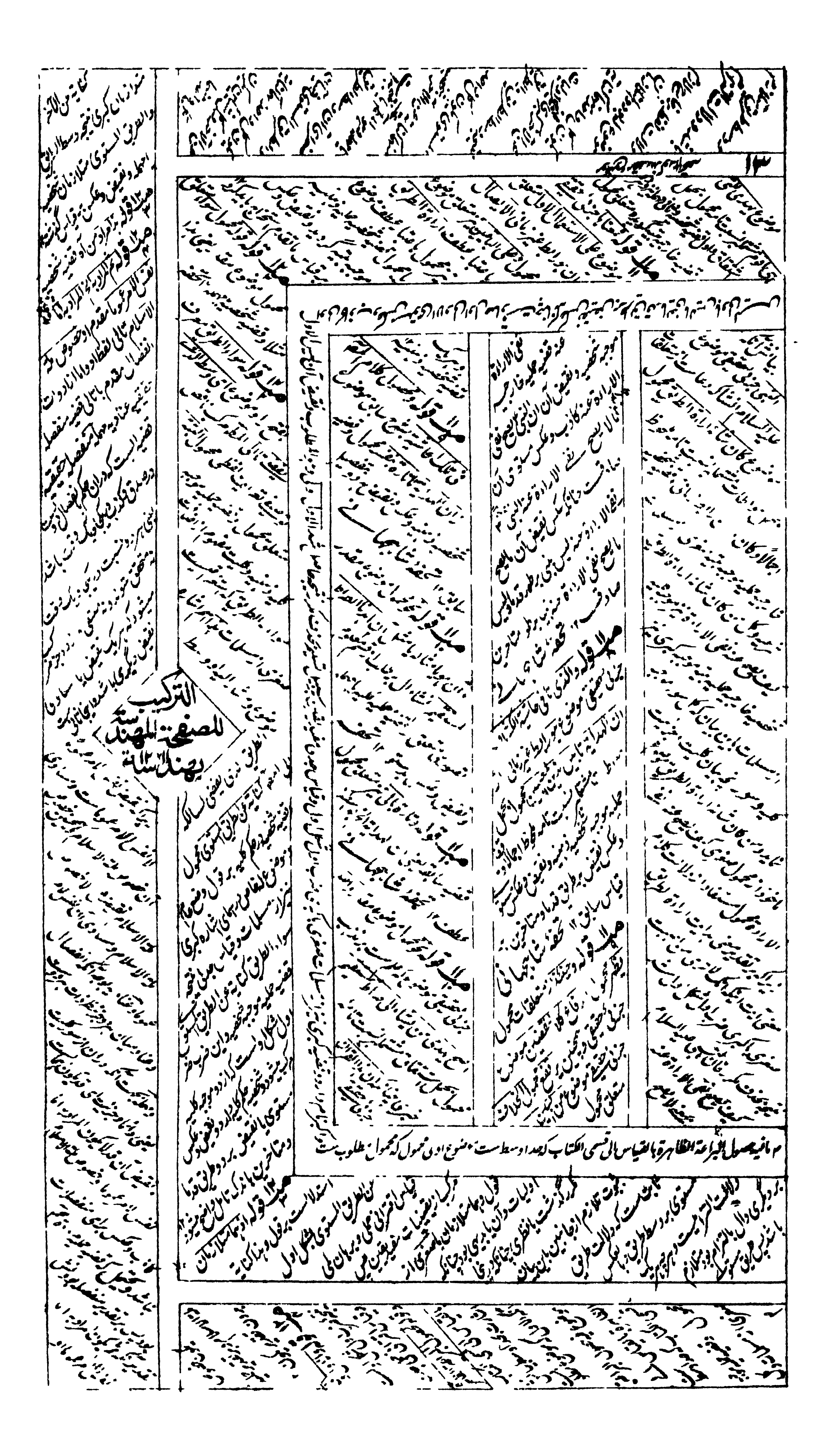
اولى لحصول البراعة الظاهرة بالقياس الى مسمى الكتاب قوله وجعل لنا الظرف اما متعلق بجعل

واللام للانتفاع كما قيل فى قوله تعالى جعل لكم الارض فراشا واما برفيق ويكون تقديم معمول المضاف

اليه على المضاف لكونه ظرفا والظرف مما يتوسع فيه ما لا يتوسع فى غيره والاول اقرب لفظا والثانى

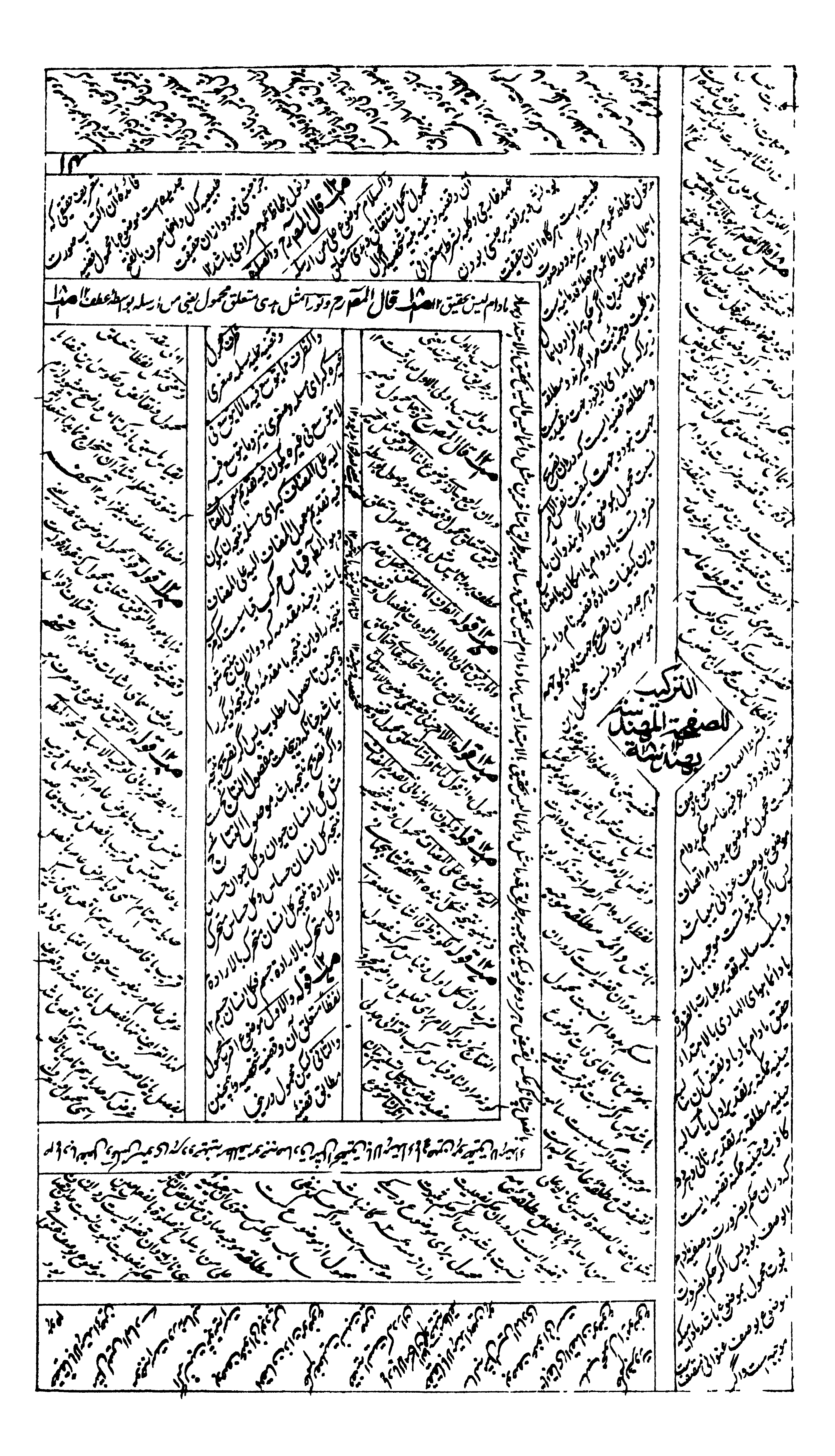
معنى قوله التوفيق هو توجيه الاسباب نحو المطلوب الخير قوله والصلوة هى بمعنى الدعاء اى

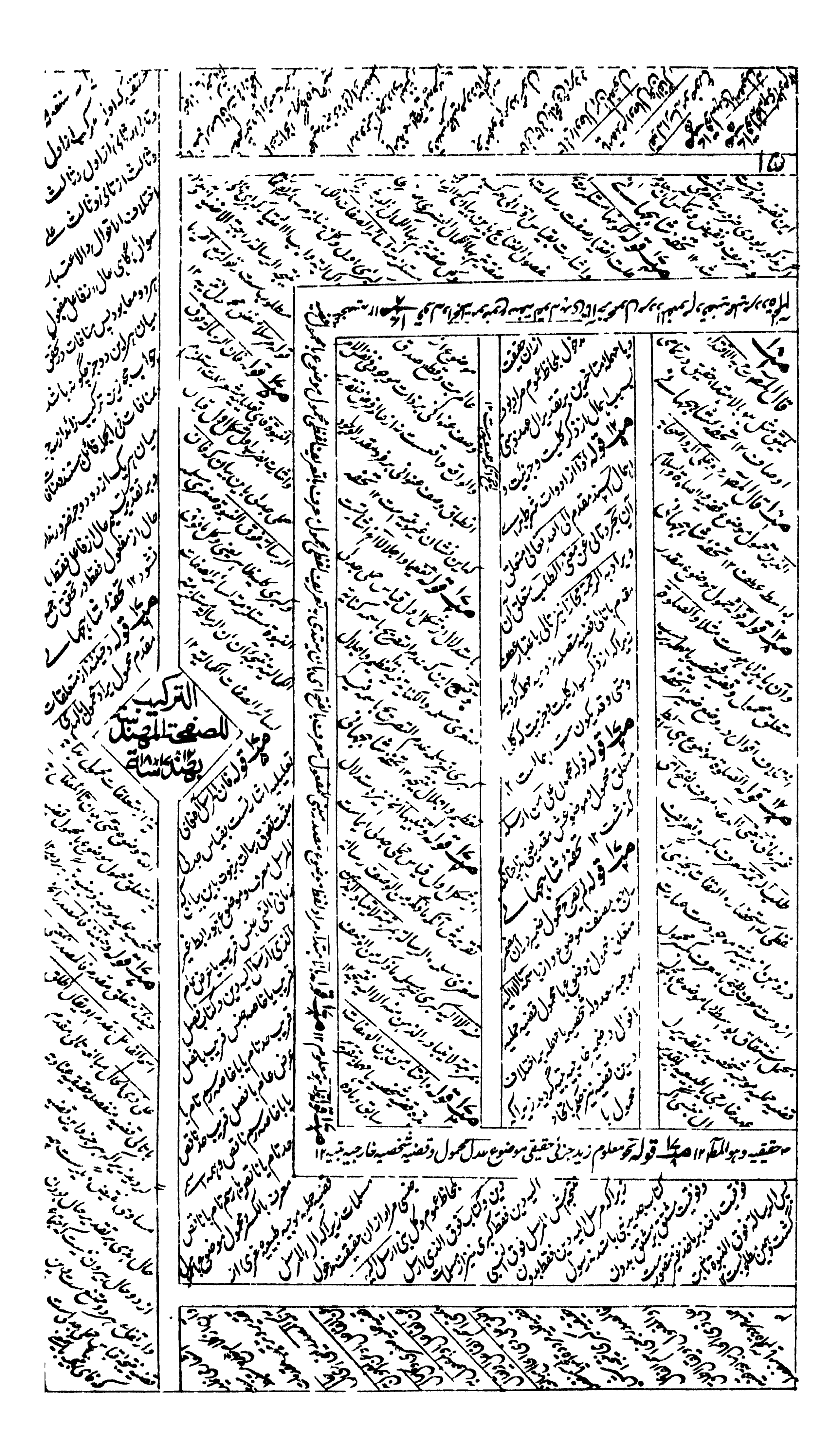
طلب الرحمة واذا اسند الى الله تعالى تجرد عن معنى الطلب ويراد به الرحمة مجازا



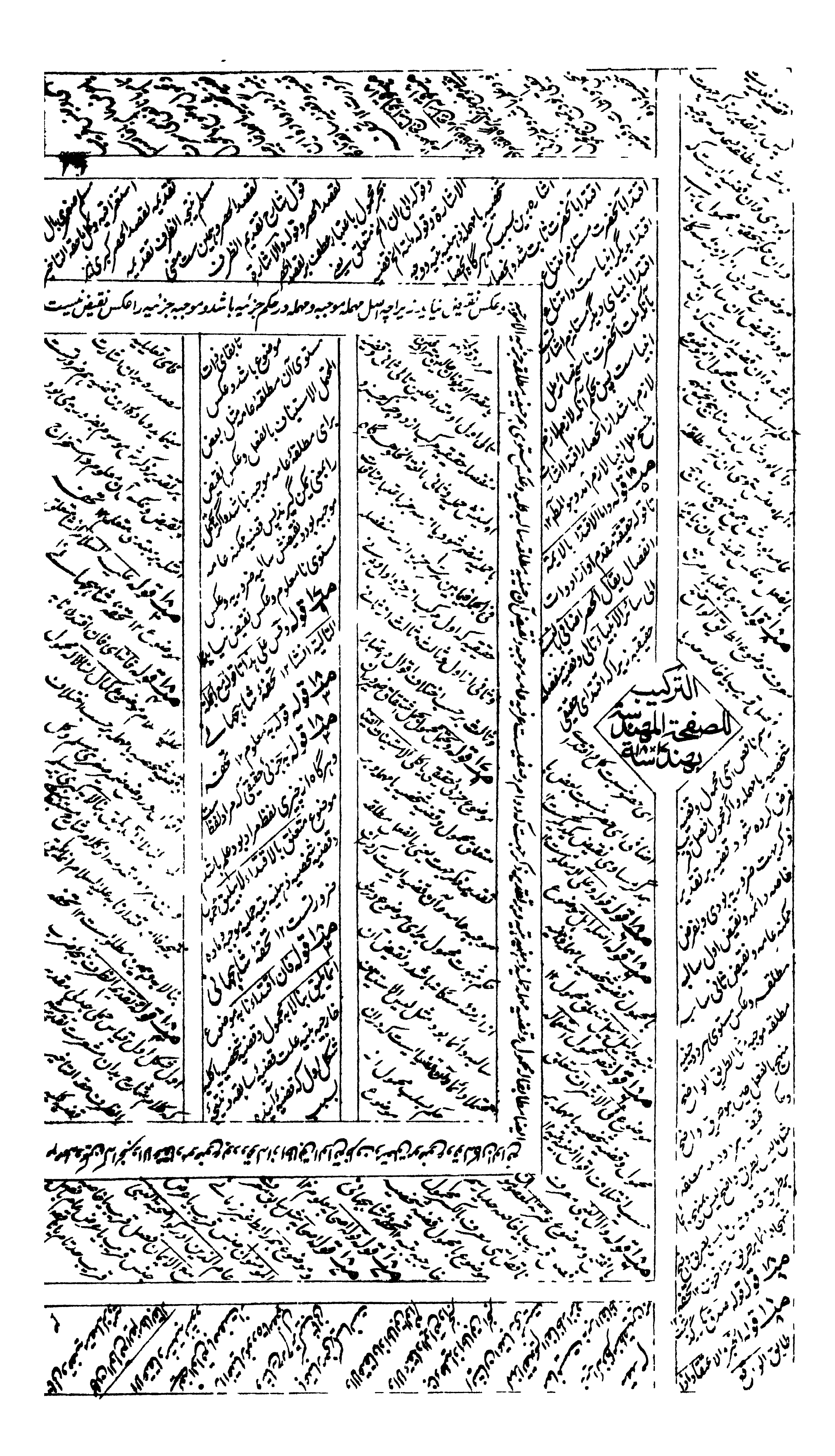
الترکیب للصفحة المهندسة

القياس الى قسمي الكتاب كه حد اوسط است موضوع اوي محمول كه محمول مطلوب است

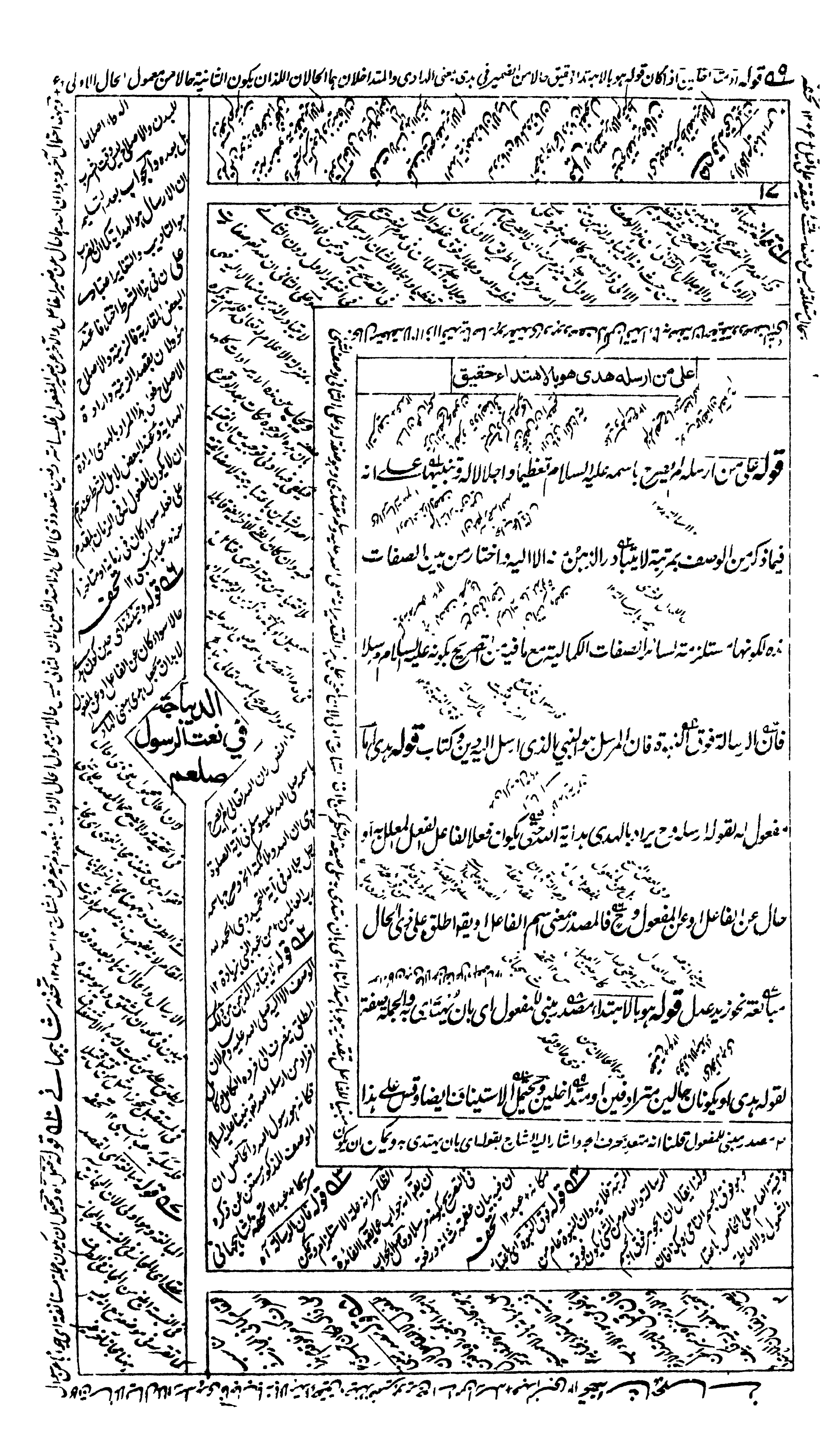

التركيب
للصفحة المهندسة
بعنايته



الترکیب
للصفحة المهندسة


الترکیب للصفحة المهندسة

وعکس نقیض نیاید زیرا چه سالبه مهمله موجبه ومهمله در حکم جزئیه باشد وموجبه جزئیه را عکس نقیض نیست



الدیباجة في نعت الرسول صلعم

علی من ارسله هدی هو بالاهتداء حقیق

قوله علی من ارسله لم یصرح باسمه علیه السلام تعظیما واجلالا وتنبیها علی انه
فیما ذکر من الوصف بمرتبة لا یتبادر الذهن منه الا الیه واختار من بین الصفات
هذه لکونها مستلزمة لسائر الصفات الکمالیة مع ما فیه من تصریح بکونه علیه السلام رسولا
فان الرسالة فوق النبوة فان المرسل هو النبي الذي ارسل الیه دین وکتاب قوله هدی اما
مفعول له لقوله ارسله ح یراد بالهدی هدایة الحق لیکون فعلا لفاعل الفعل المعلل او
حال عن الفاعل او عن المفعول وح فالمصدر بمعنی اسم الفاعل او یقع اطلاقه علی ذی الحال
مبالغة نحو زید عدل قوله هو بالاهتداء مصدر مبني للمفعول ای بان یهتدی به والجملة صفة
لقوله هدی او یکونان حالین مترادفین او متداخلین ویحتمل الاستیناف ایضا وقس علی هذا

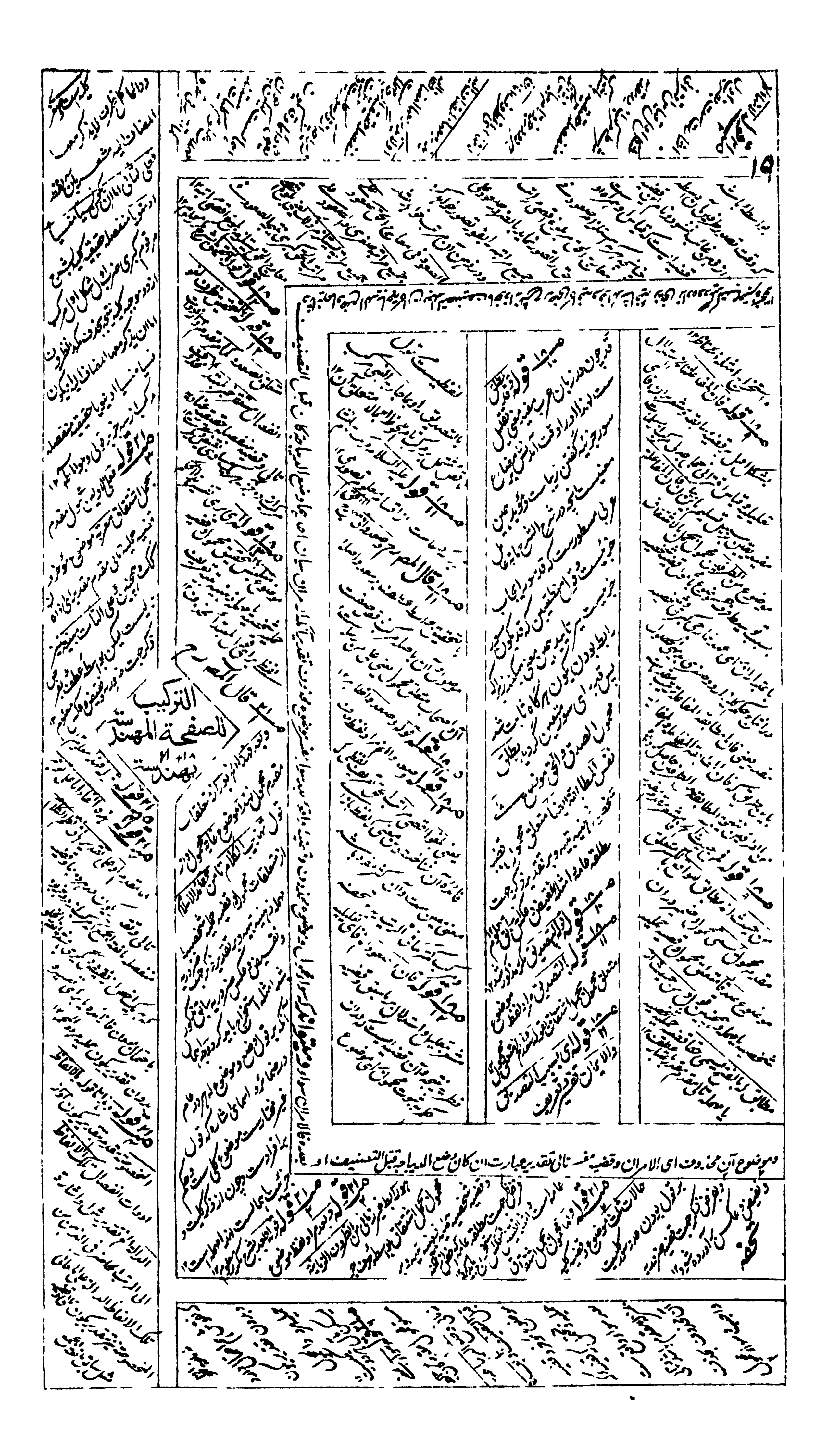


التحقيق ... فلا ثبت تحقق ... الصعود ١٢ تحفه شاهجهاني

الديباجة في النعت ومنقبة الآل والاصحاب

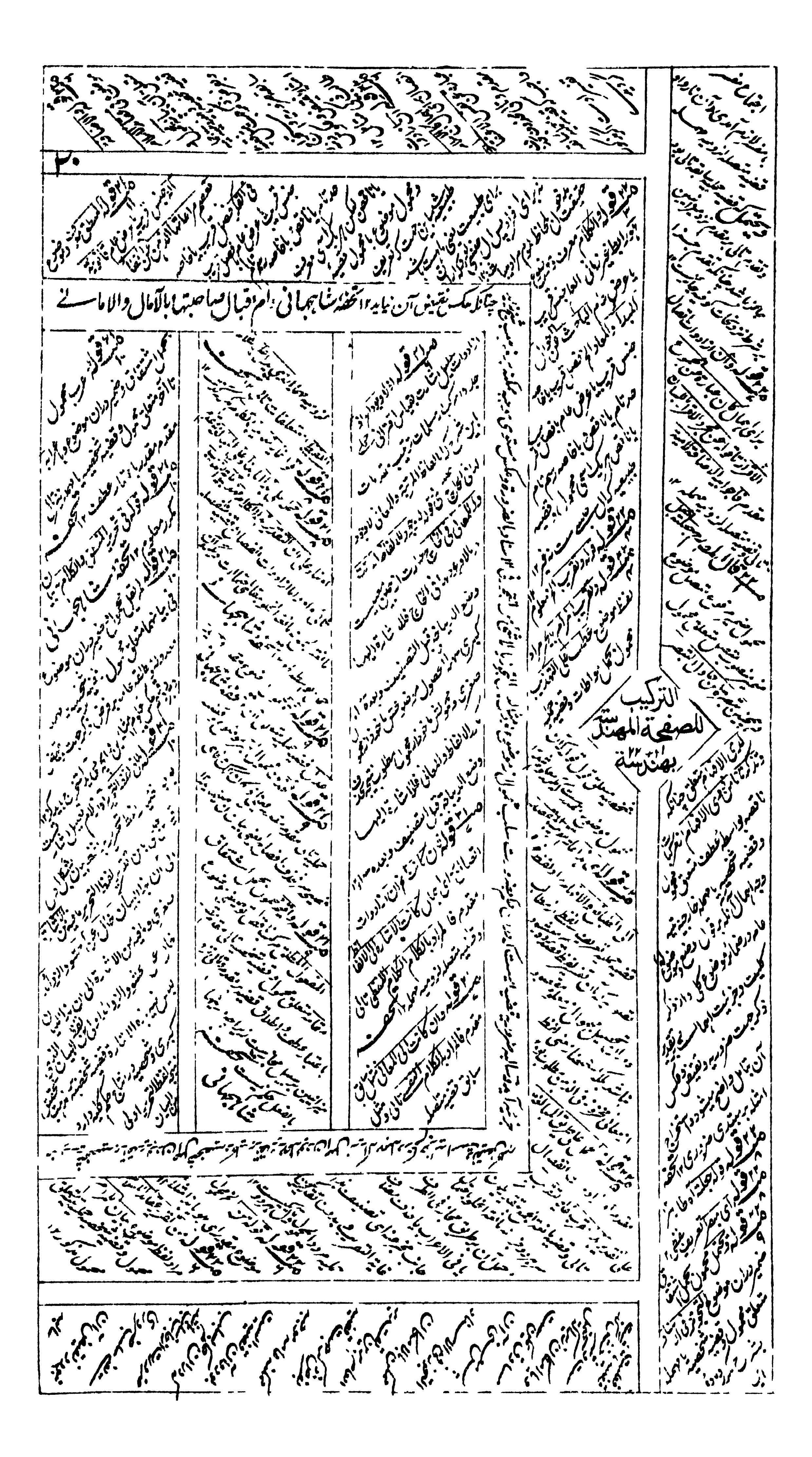
ونسل رابه الاقتداء يليق وعلى آله واصحابه الذين سعدوا في مناهج الصدق بالتصديق وصعدوا في معارج الحق بالتحقيق

قوله نور اسمع الجملة التالية قوله متعلق بالاقتداء لا بيليق فان اقتدائنا به عليه السلام انما يليق بنا لا به فانه لكمال الناس الاول وتقديم الظرف للقصد الحصر والاشارة الى ان ملته ناسخة لملل سائر الانبياء عليهم السلام واما الاقتداء بالامة فيقال انه اقتداء به حقيقة او يقال الحصر اضافي بالنسبة الى سائر الانبياء عليهم السلام قوله مال آله اصحابه اهل بيته خص استعماله في الاشراف وآل النبي عترته المعصومون قوله اصحابه هم المومنون الذين ادركوا صحبة النبي عليه السلام مع الايمان قوله مناهج جمع منهج وهو الطريق الواضح قوله الصدق الخبر والاعتقاد اذا طابق الواقع كان الواقع ايضا مطابقا له فان المفاعلة من الطرفين فمن حيث انه مطابق للواقع بالكسر يسمى صدقا ومن حيث انه مطابق له بالفتح يسمى حقا وقد يطلق الصدق والحق على نفس المطابقة ايضا قوله بالتصديق متعلق بقوله سعدوا اي بسبب التصديق والايمان بما جاء به النبي عليه السلام قوله وصعدوا في معارج الحق يعني بلغوا اقصى مراتب الحق فان الصعود على جميع مراتبه يستلزم ذلك قوله بالتحقيق ظرف لغو متعلق بصعدوا والكلام او مستقر خبر لمبتدأ محذوف اي هذا الحكم متلبس بالتحقيق اي متحقق



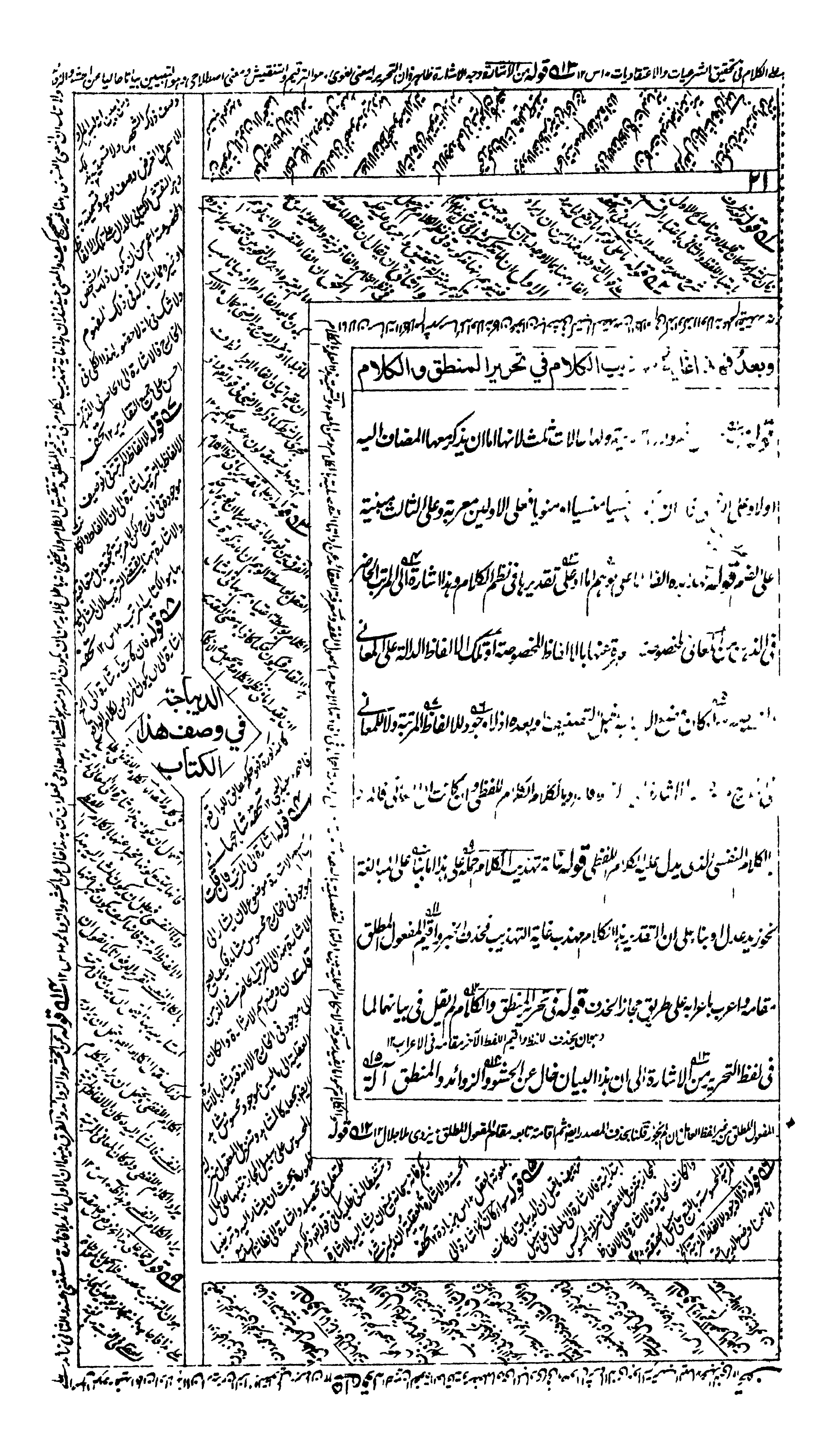
التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة

وموضوع آن محذوف ای الامران وقضیه منفصله تا ای تقدیر عبارت ان کان وضع الدیباجه قبل التصنیف او



چنانکه نکته تشنیعش آن نباید ۱۲ تحفه شاهجهانی ام اقبال صاحبتها بالآمال والامانی

الترکیب للصفحة المهندسة بهندسة ۲۲



الديباجة في وصف هذا الكتاب

وبعد فهذا غاية تهذيب الكلام في تحرير المنطق والكلام

قوله بعد [illegible] ولها حالات ثلث لانها اما ان يذكر معها المضاف اليه

او ينوى او ينسى نسيا منسيا او منويا فعلى الاولين معربة وعلى الثالث مبنية

على الضم قوله فهذا الفاء اما على توهم اما او على تقديرها في نظم الكلام وهذا اشارة الى المرتب الحاضر

في الذهن من المعاني المخصوصة او الى الالفاظ المخصوصة او تلك الالفاظ الدالة على المعاني

[illegible] سواء كان وضع الديباجة قبل التصنيف او بعده اذ لا وجود للالفاظ المرتبة والمعاني

في الخارج [illegible] الاشارة [illegible] وما الكلام اللفظي ان كانت [illegible]

الكلام النفسي الذي يدل عليه الكلام اللفظي قوله غاية تهذيب الكلام حمله على هذا اما بناء على المبالغة

تجوزا في عدل او بناء على ان التقدير هذا الكلام مهذب غاية التهذيب فحذف الخبر واقيم المفعول المطلق

مقامه واعرب باعرابه على طريق مجاز الحذف قوله في تحرير المنطق والكلام قيل في بيانهما لما

ومعنى مجاز الحذف ان يحذف لفظ ويقام اللفظ الآخر مقامه في الاعراب ١٢

في لفظ التحرير من الاشارة الى ان هذا البيان خال عن الحشو والزوائد والمنطق آلة

الديباجة في وصف هذا الكتاب

ليكون ظرفا مستقرا لاستقراره مقام متعلقه بالفتح ثم لا يراد لمن اراد ان يتذكر للمتعلم الى معنى ذوي الافهام اصحاب العلم

وتقريب المرام من تقرير عقائد الاسلام جعلته تبصرة لمن حاول التبصر

لدى الافهام وتذكرة لمن اراد ان يتذكر من ذوي الافهام

قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطاء في الفكر والكلام هو العلم الباحث عن احوال المبدأ والمعاد

على نهج قانون الاسلام قوله وتقريب المرام بالجر عطف على التهذيب اي هذا انتهاية

تقريب المقصد الى الطبائع والافهام ويحتمل ان على طريق المبالغة او على تقدير هذا تقريب غاية

التقريب قوله من تقرير عقائد الاسلام بيان للمرام والاضافة في عقائد الاسلام بيانية ان كان

الاسلام عبارة عن نفس الاعتقاد وان كان عبارة عن مجموع الاقرار باللسان والتصديق بالجنان

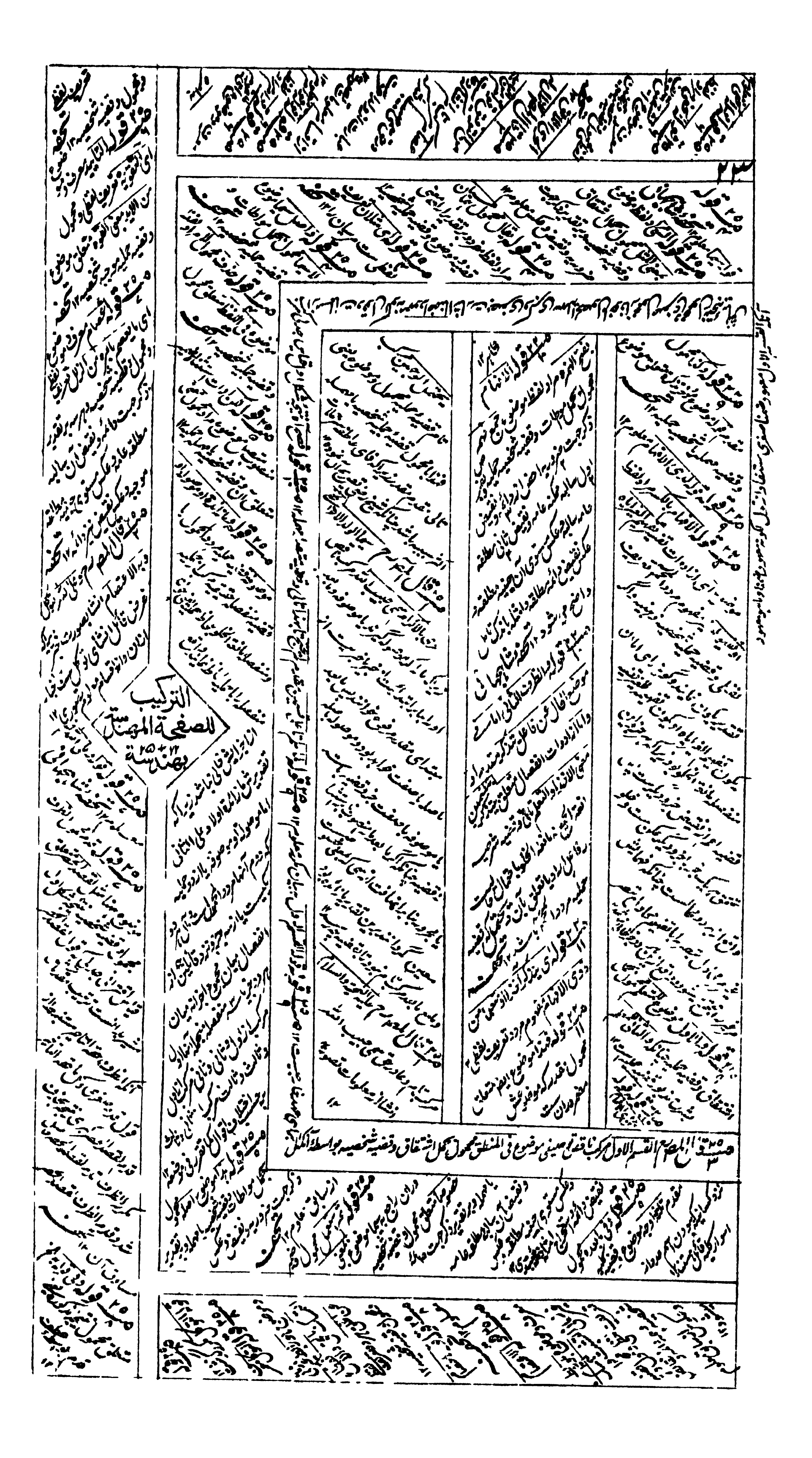
والعمل بالاركان او كان عبارة عن مجرد الاقرار باللسان فالاضافة لامية قوله جعلته تبصرة اي مبصرا

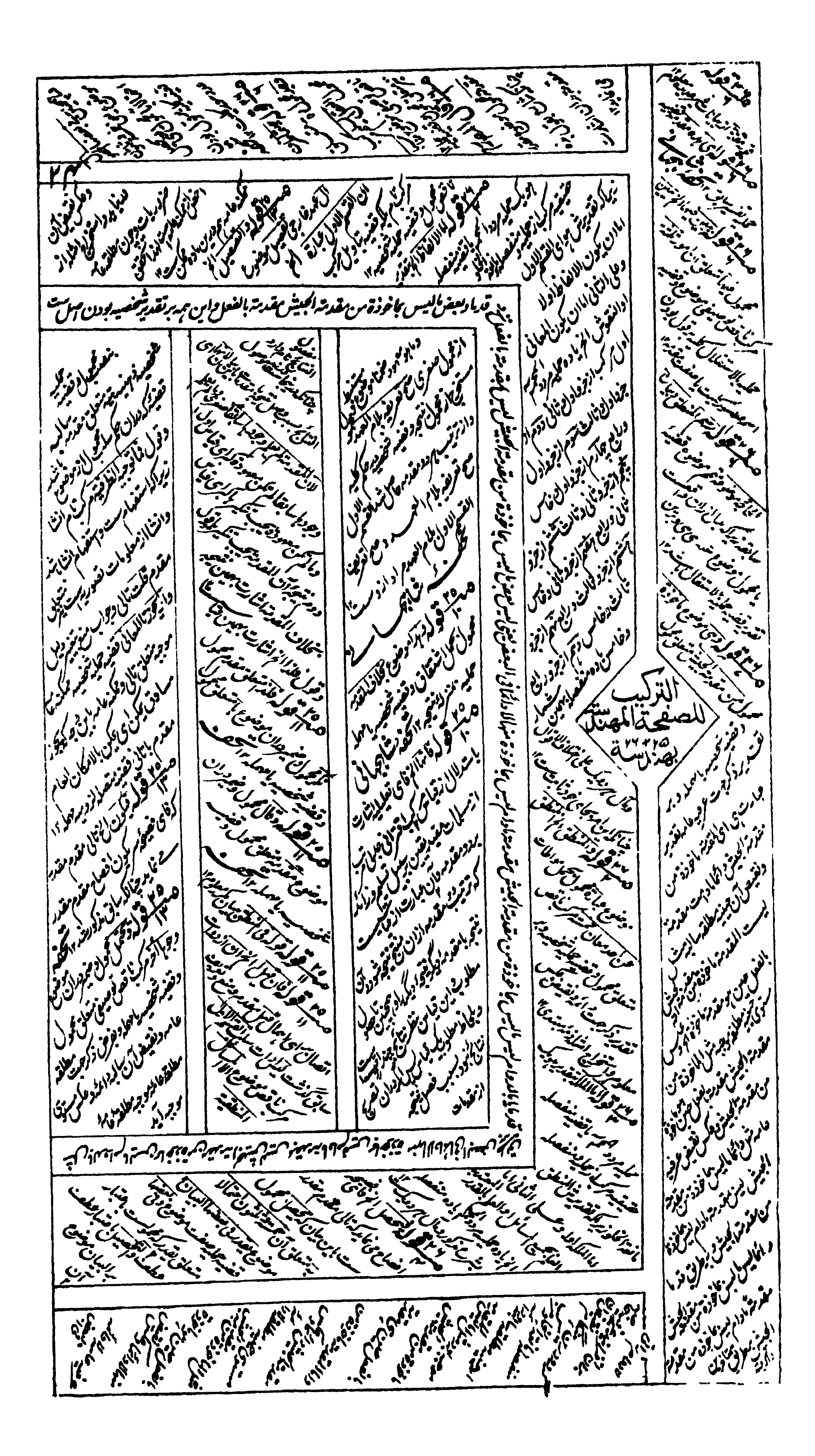
ويحتمل التجوز في الاسناد وكذا قوله تذكرة قوله لدى الافهام [illegible] تفهيم الغير اياه وتفهيمه الغير او

المتعلم والثاني للمعلم قوله من ذوي الافهام [illegible] جمع فهم والظرف الثاني اما في موضع الحال

عن فاعل يتذكر او متعلق بيتذكر بتضمين معنى الاخذ والتعلم اي يتذكر اخذا او متعلما من ذوي الافهام هذا

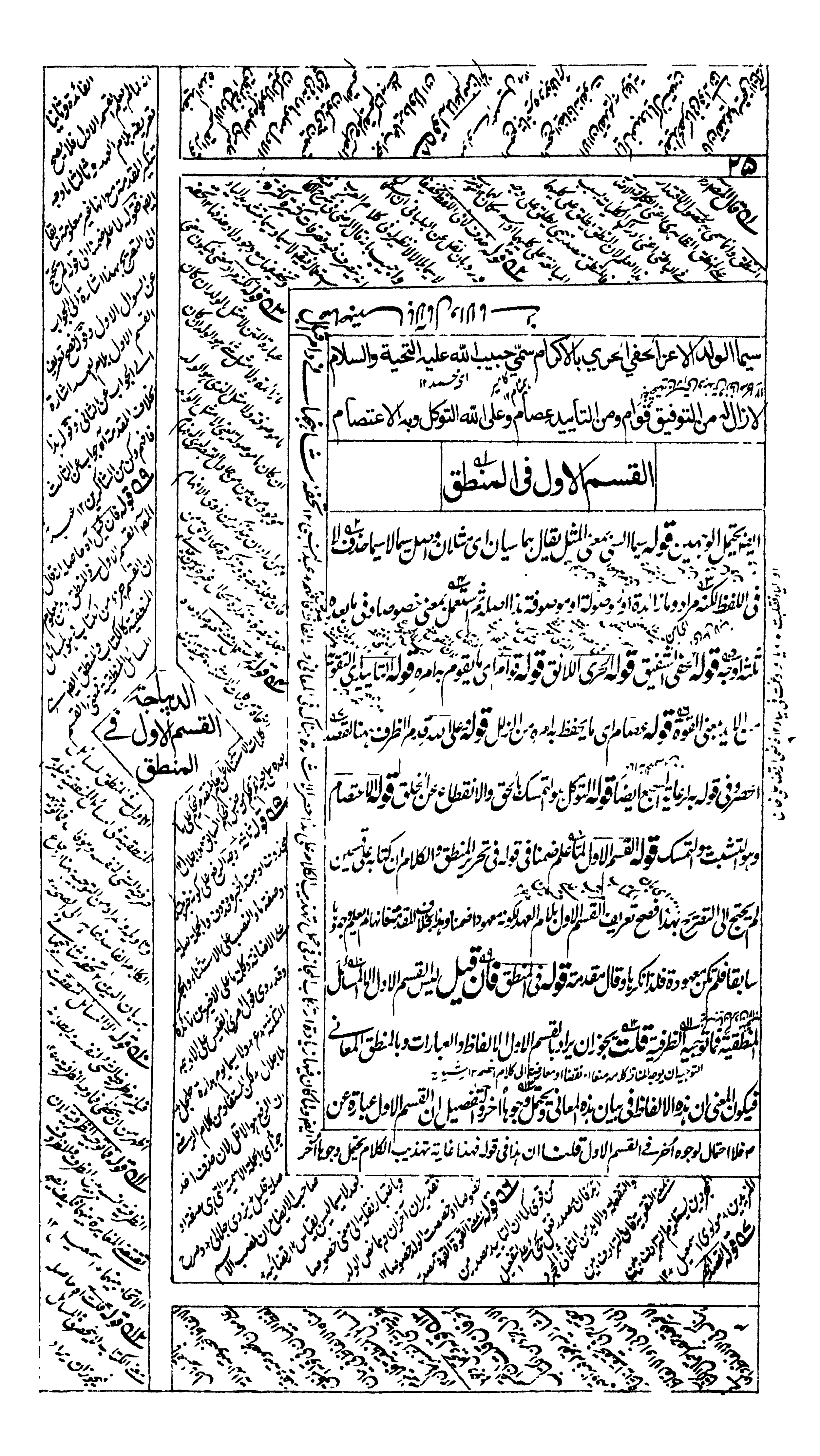
تحفه شاهجهاني في دوام اقبال صاحبها بالآمال والاماني





قدیا وبعض الیبس مأخوذة من مقدمة الجیش مقدمة بالفعل واین همه بر تقدیر شخصیه بودن اصل است

التركيب
للصفحة المهندسة
٢٥ ٢٦
بهندسة



الديباجة
القسم الاول في المنطق

سيما الولد الاعز الحفي الحري بالاكرام سمي حبيب الله عليه التحية والسلام

لازال له من التوفيق قوام ومن التاييد عصام وعلى الله التوكل وبه الاعتصام

القسم الاول في المنطق

اليه يحيل الوهمين قوله سيما السي بمعنى المثل يقال هما سيان اي مثلان وسي مثل سيما الا سيما حذف لا في اللفظ لكنه مراد وما زائدة او موصولة او موصوفة والصلة ثم استعمل بمعنى خصوصا في ما بعده تاما او تنبيه قوله الحفي الشفيق قوله الحري اللائق قوله قوام اي ما يقوم به امره قوله التاييد التقوية بمعنى القوة قوله عصام اي ما يحفظ به امره من الزلل قوله على الله قدم الظرف هنا للقصد الحصر في قوله وبه ايضا قوله التوكل هو التمسك بالحق والانقطاع عن الخلق قوله الاعتصام وهو التشبث والتمسك قوله القسم الاول لما علم ضمنا في قوله في تحرير المنطق والكلام ان كتابه على قسمين لم يحتج الى التصريح بهذا فصح تعريف القسم الاول بلام العهد لكونه معهودا ضمنا وهذا بخلاف المقدمة فانها لم يعلم وجودها سابقا فلم تكن معهودة فلذا نكرها وقال مقدمة قوله في المنطق فان قيل ليس القسم الاول الا المسائل المنطقية فما توجيه الظرفية قلت يجوز ان يراد بالقسم الاول الالفاظ والعبارات وبالمنطق المعاني فيكون المعنى ان هذه الالفاظ في بيان هذه المعاني ويحتمل وجوها اخر وتفصيل ان القسم الاول عبارة عن ... فلا احتمال لوجوه اخر في القسم الاول قلنا ان هذا في قوله فهذا غاية تهذيب الكلام يحتمل وجوها اخر

عينا والصورة كيف لانها هياة وعرض ...

مقدمة العلم

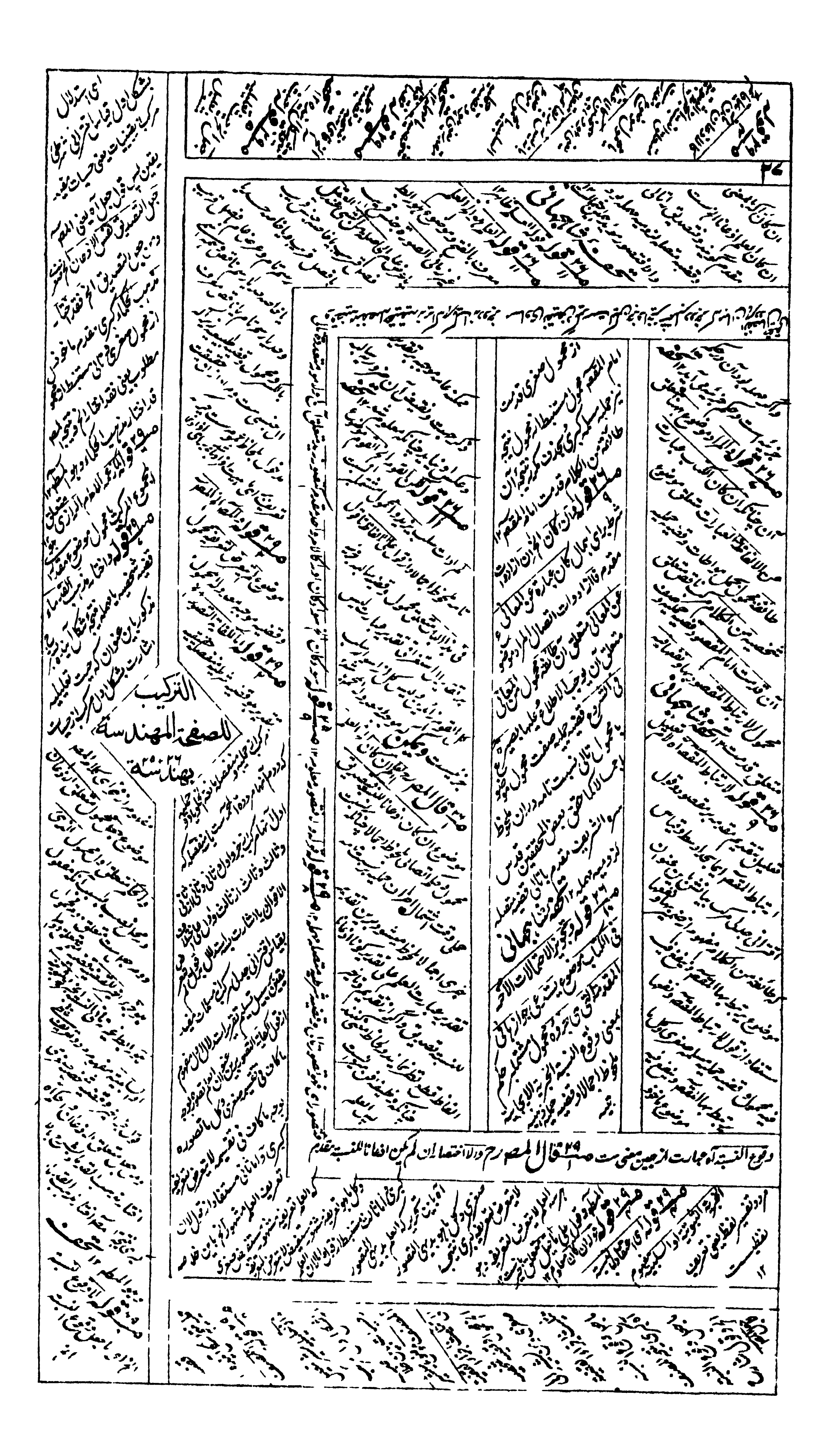
في تقسيم العلم الى التصور والتصديق وتقسيمهما الى البديهي والنظري

احد المعاني السبعة اما الالفاظ او المعاني او النقوش او المركب من الاثنين او الثلثة والمنطق
عبارة عن احد معان خمسة اما الملكة او العلم بجميع المسائل او القدر المعتد به الذي يحصل
به العصمة او نفس المسائل جميعا او نفس القدر المعتد به فيحصل من ملاحظة الخمس مع السبعة
خمسة وثلثون احتمالا يقدر في بعضها البيان وفي بعضها التحصيل وفي بعضها الحصول
حينئذ او جده العقل السليم مناسبا **قوله مقدمة** اي هذه مقدمة يبين فيها امور ثلثة رسم
المنطق وبيان الحاجة اليه وموضوعه وهي ماخوذة من مقدمة الجيش والمراد منها ههنا
ان كان الكتاب عبارة عن الالفاظ والعبارات طائفة من الكلام قدمت امام المقصود
لارتباط المقصود بها ونفعها فيه وان كان عبارة عن المعاني فالمراد من المقدمة طائفة
من المعاني يوجب الاطلاع عليها بصيرة في الشروع وتجويز الاحتمالات الاخر في الكتاب يستدعي اجراءها
في المقدمة التي هي جزؤه لكن القوم لم يزيدوا على الالفاظ والمعاني في هذا الباب **قوله العلم** ان كان اما تصور

مقدمة في تمهيد بيان الحاجة الى المنطق

المقدمة / المنطق	الالفاظ	المعاني	النقوش	الالفاظ والمعاني	الالفاظ والنقوش	المعاني والنقوش	الالفاظ والمعاني والنقوش
[illegible]	بيان	ايضا	"	"	"	"	"
[illegible]	بيان	ايضا	"	"	"	"	"
[illegible]	تحصيل او حصول	ايضا	"	"	"	"	"
[illegible]	تحصيل او حصول	ايضا	"	"	"	"	"
[illegible]	تحصيل	ايضا	"	"	"	"	"

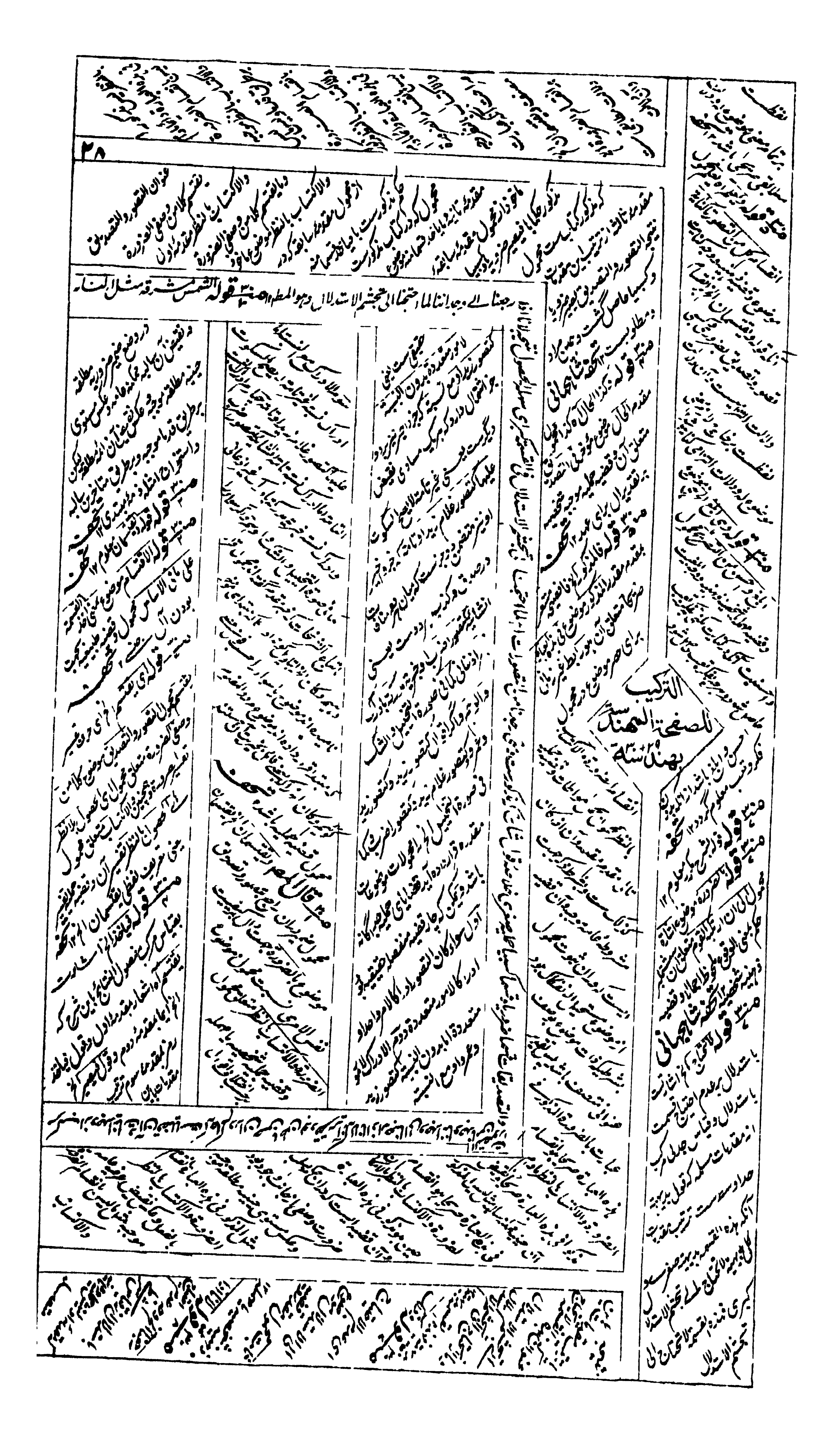
م فيحتمل المقدمة ايضا باعتبارها سبعة معان لم تقتصر على الاثنين اي الالفاظ والمعاني تقرير الدفع ضم الاحتمالات السبعة جارية في المقدمة ايضا لكن القوم اصطلحوا على الاثنين ولا مناقشة



التركيب

للصفحة المهندسة

بهندسة ٣٦



التقييدية او لا وقوعها فاختار المتقدمون منهم الاول وقالوا بتثليث اجزاء القضية المحكوم عليه والمحكوم به والنسبة الخبرية الثبوتية او السلبية وهذا هو الحق اذ لا يفهم من زيد قائم

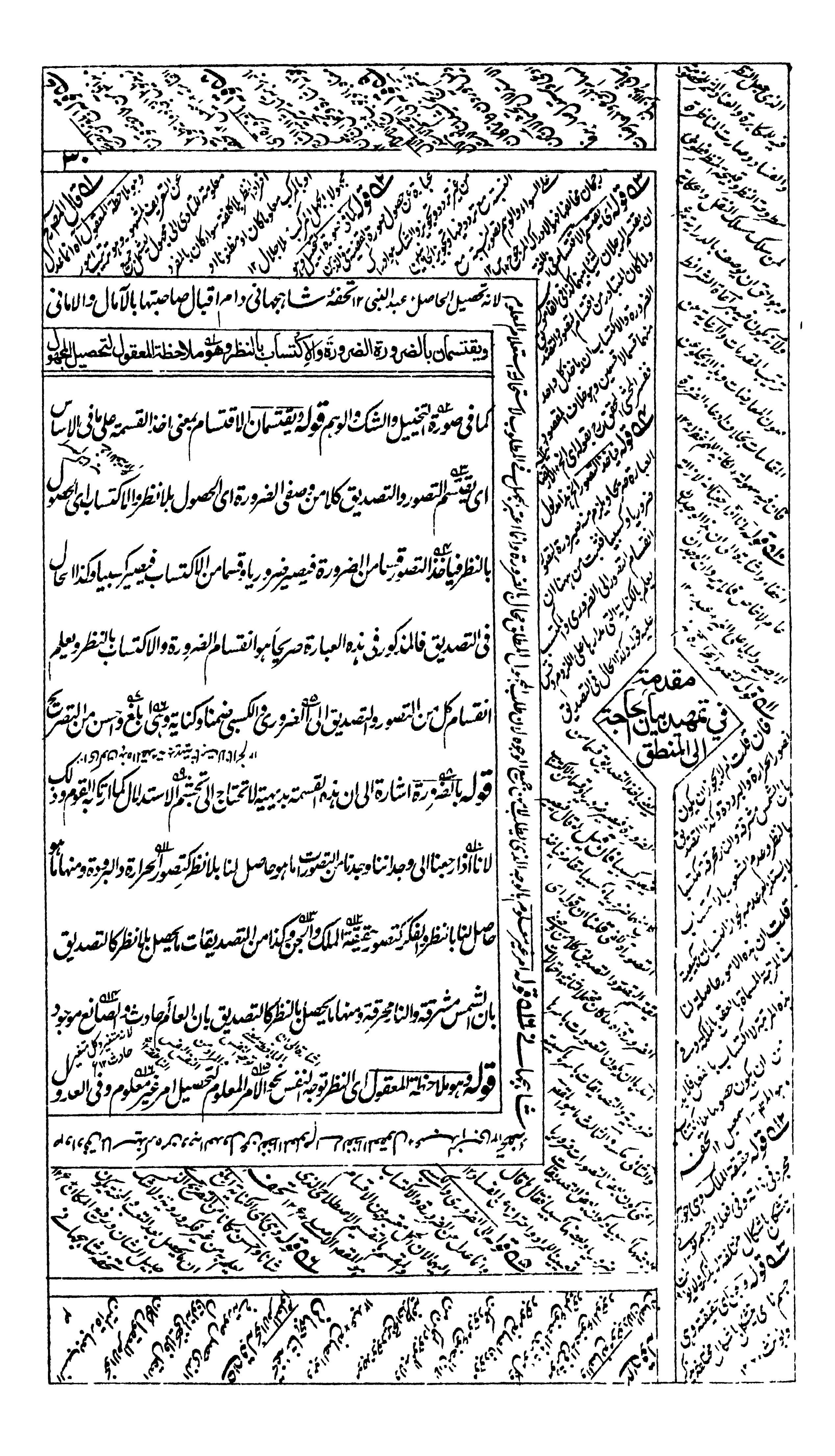
مقدمة في تمهيد بيان الحاجة الى المنطق

ان كان اذعانا للنسبة فتصديق والا فتصور

الحاصلة من الشئ عند العقل والمصنف لم يتعرض لتعريفهما لكفاية التصور بوجه ما في مقام التقسيم واما لان تعريف العلم مشهور مستفيض واما لان العلم بديهي التصور على قول

قوله ان كان اذعانا للنسبة اي اعتقادا بالنسبة الخبرية الثبوتية كالاذعان بان زيدا قائم او السلبية كالاعتقاد بانه ليس بقائم فقد اختار مذهب الحكماء حيث جعل التصديق نفس الاذعان والحكم دون المجموع المركب منه ومن تصور الطرفين كما زعمه الامام الرازي واختار مذهب القدماء حيث جعل متعلق الاذعان والحكم الذي هو جزء اخير للقضية هو النسبة الخبرية الثبوتية او السلبية لا وقوع النسبة الثبوتية التقييدية او لا وقوعها اذ المصنف يشير (كما هو عند المتاخرين) الى تثليث اجزاء القضية في مباحث القضايا **قوله** والا فتصور سواء كان ادراكا لامر واحد كتصور زيد او لامور متعددة بدون النسبة كتصور زيد وعمرو او مع نسبة غير تامة لا يصح السكوت عليها كتصور غلام زيد او تامة انشائية كتصور اضرب او خبرية مدركة بادراك غير اذعاني

م اقول لما كان جعل الشرطية والحملية بازدياد ادوات الاتصال والانفصال فقوله النسبة الخبرية الثبوتية او السلبية

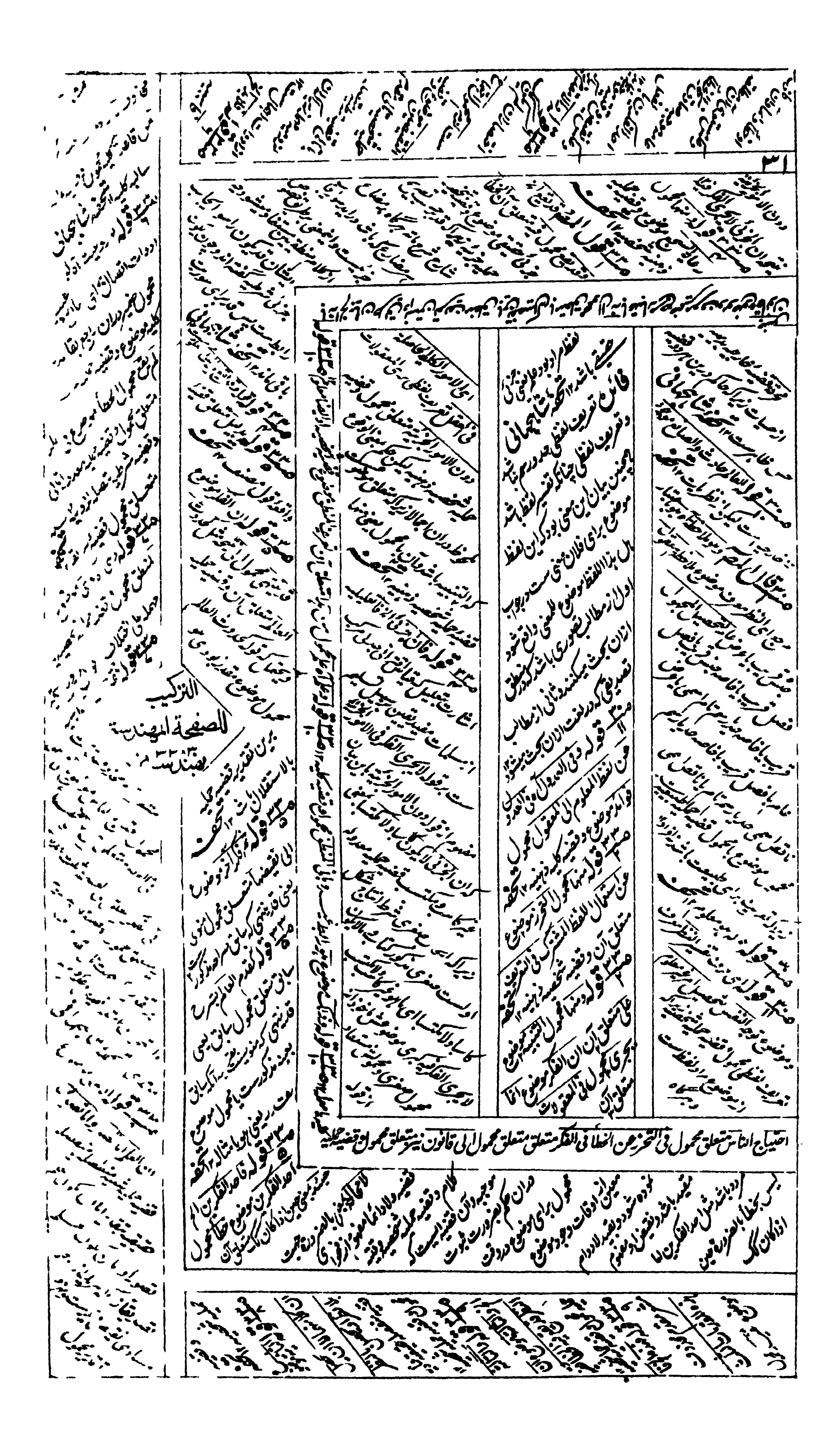


لانه تحصيل الحاصل عبد النبي ١٢ تحفهٔ شاهجهانی دام اقبال صاحبها بالآمال والامانی

ويقتسمان بالضرورة والاكتساب بالنظر وهو ملاحظة المعقول لتحصيل المجهول

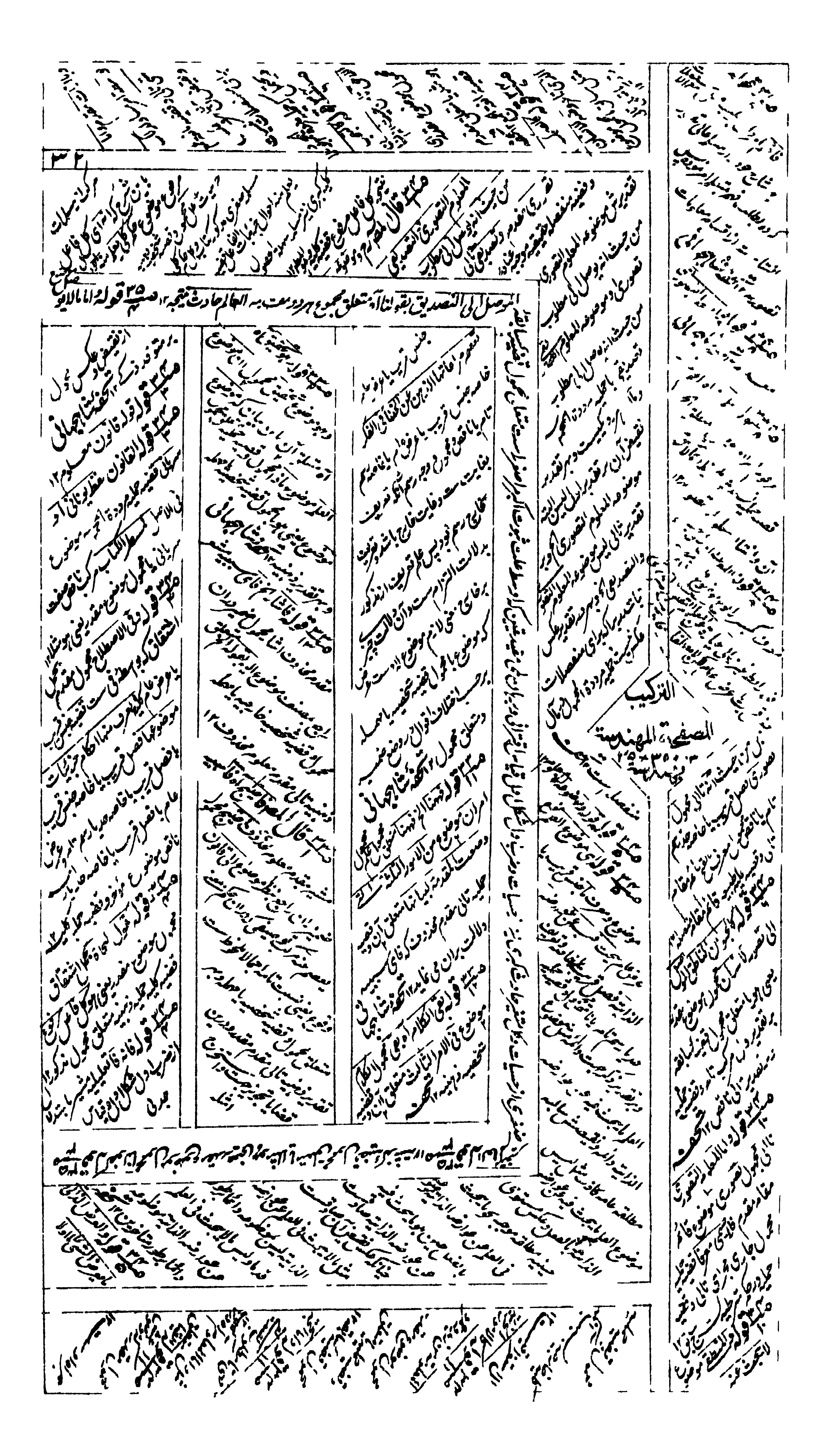
كما في صورة التخييل والشك والوهم قوله ويقتسمان الاقتسام بمعنى اخذ القسمة على ما في الاساس
اي يقتسم التصور والتصديق كلا من وصفي الضرورة اي الحصول بلا نظر والاكتساب اي الحصول
بالنظر فيأخذ التصور قسما من الضرورة فيصير ضروريا وقسما من الاكتساب فيصير كسبيا وكذا الحال
في التصديق فالمذكور في هذه العبارة صريحا هو انقسام الضرورة والاكتساب بالنظر ويعلم
انقسام كل من التصور والتصديق الى الضروري والكسبي ضمنا وكناية وهي ابلغ واحسن من التصريح
قوله بالضرورة اشارة الى ان هذه القسمة بديهية لا تحتاج الى تجشم الاستدلال كما اتى به القوم وذلك
لانا اذا رجعنا الى وجداننا وجدنا من التصورات ما هو حاصل لنا بلا نظر كتصور الحرارة والبرودة ومنها ما هو
حاصل لنا بالنظر والفكر كتصور حقيقة الملك والجن وكذا من التصديقات ما يحصل بلا نظر كالتصديق
بان الشمس مشرقة والنار محرقة ومنها ما يحصل بالنظر كالتصديق بان العالم حادث وان الصانع موجود
قوله وهو ملاحظة المعقول اي النظر توجه النفس نحو الامر المعلوم لتحصيل امر غير معلوم وفي العدول

مقدمة في تمهيد بيان الحاجة الى المنطق


التركيب

الصفحة المهندسة

احتياج الناس متعلق محمول في التحرز عن الخطأ في الفكر متعلق متعلق محمول الى قانون نيز متعلق محمول او قضية حملية

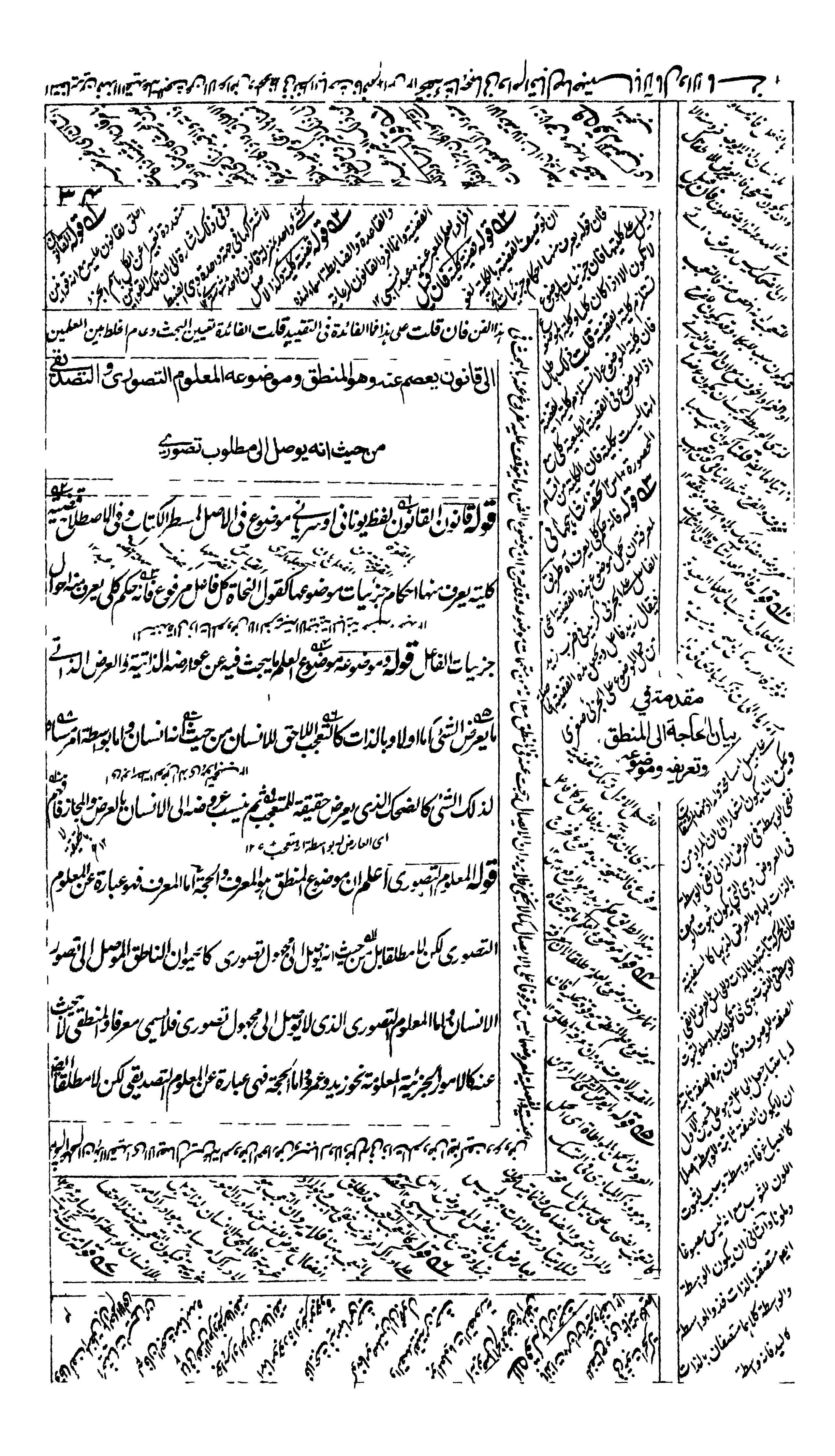


بيان الاحتياج الى قسمي علم المنطق اعني الموصل الى التصور والموصل الى التصديق فلعلم تقسيم العلم اولا الى التصور والتصديق وليعين ان كلا منهما ضروري ونظري ليجاز ان يكون التصورات

مقدمة في بيان الحاجة الى المنطق

وقد يقع فيه الخطأ فاحتيج

عن لفظ المعلوم الى المعقول فوائد منها التحرز عن استعمال اللفظ المشترك في التعريف ومنها التنبيه على ان الفكر انما يجري في المعقولات اي الامور الكلية الحاصلة في العقل دون الامور الجزئية فان الجزئي لا يكون كاسبا ولا مكتسبا ومنها رعاية السجع قوله وقد يقع فيه الخطأ بدليل ان الفكر قد ينتهي الى نتيجة كحدوث العالم ثم فكر آخر الى نقيضها كقدم العالم فاحد الفكرين خطأ حينئذ لامحالة والا لزم اجتماع النقيضين فلا بد من قاعدة كلية لو روعيت لم يقع الخطأ في الفكر وهي المنطق فقد ثبت احتياج الناس الى المنطق في العصمة عن الخطأ في الفكر بثلث مقدمات الاولى ان العلم اما تصور واما تصديق والثانية ان كلا منهما اما ان يحصل بلا نظر او يحصل بالنظر والثالثة ان النظر قد يقع فيه الخطأ فهذه المقدمات الثلث تفيد احتياج الناس في التحرز عن الخطأ في الفكر الى قانون وذلك هو المنطق وعلم من هذا تعريف المنطق ايضا بانه قانون تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر فههنا علم امران من الامور الثلثة التي وضعت المقدمة لبيانها بقي الكلام في الامر الثالث وهو تحقيق ان موضوع المنطق ما ذا فاشار اليه بقوله وموضوعه المعلوم آه



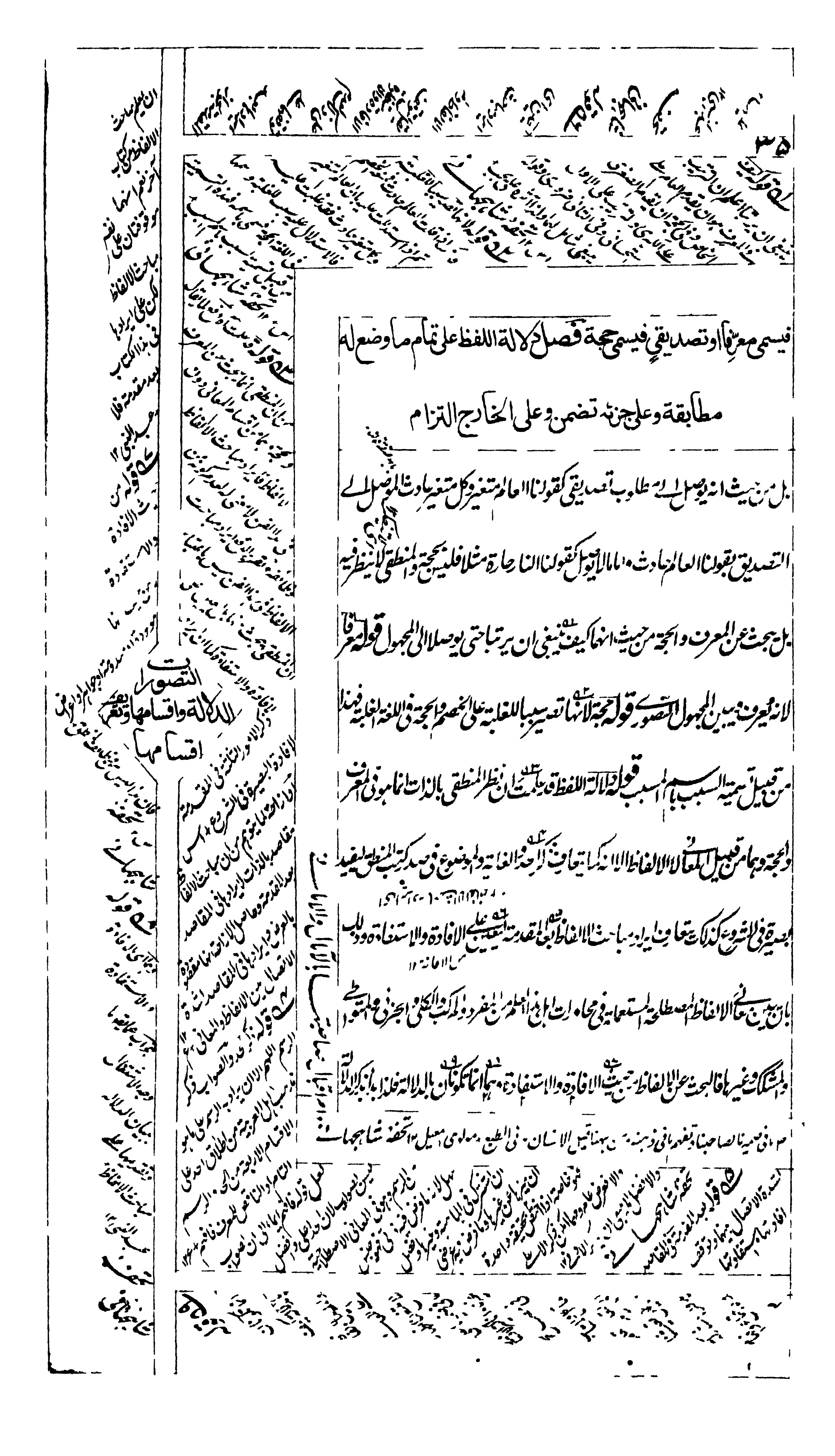
هذا الفن فان قلت ما هذه الفائدة في التقييد قلت الفائدة تعيين البحث وعدم الخلط بين العلمين

الى قانون يعصم عنه وهو المنطق وموضوعه المعلوم التصوري والتصديقي

من حيث انه يوصل الى مطلوب تصوري

قوله قانون) القانون لفظ يوناني او سرياني موضوع في الاصل لمسطر الكتابة وفي الاصطلاح قضية كلية يعرف منها احكام جزئيات موضوعها كقول النحاة كل فاعل مرفوع فانه حكم كلي يعرف منه احوال جزئيات الفاعل قوله وموضوعه) موضوع العلم ما يبحث فيه عن عوارضه الذاتية والعرض الذاتي ما يعرض الشيء اما اولا وبالذات كالتعجب اللاحق للانسان من حيث انه انسان واما بواسطة امر مساو لذلك الشيء كالضحك الذي يعرض حقيقة للتعجب ثم ينسب عروضه الى الانسان بالعرض والمجاز فافهم قوله المعلوم التصوري) اعلم ان موضوع المنطق هو المعرف والحجة اما المعرف فهو عبارة عن المعلوم التصوري لكن لا مطلقا بل من حيث انه يوصل الى مجهول تصوري كالحيوان الناطق الموصل الى تصور الانسان واما المعلوم التصوري الذي لا يوصل الى مجهول تصوري فلا يسمى معرفا والمنطقي لا يبحث عنه كالامور الجزئية المعلومة نحو زيد وعمرو واما الحجة فهي عبارة عن المعلوم التصديقي لكن لا مطلقا بل

مقدمة في بيان الحاجة الى المنطق وتعريفه وموضوعه



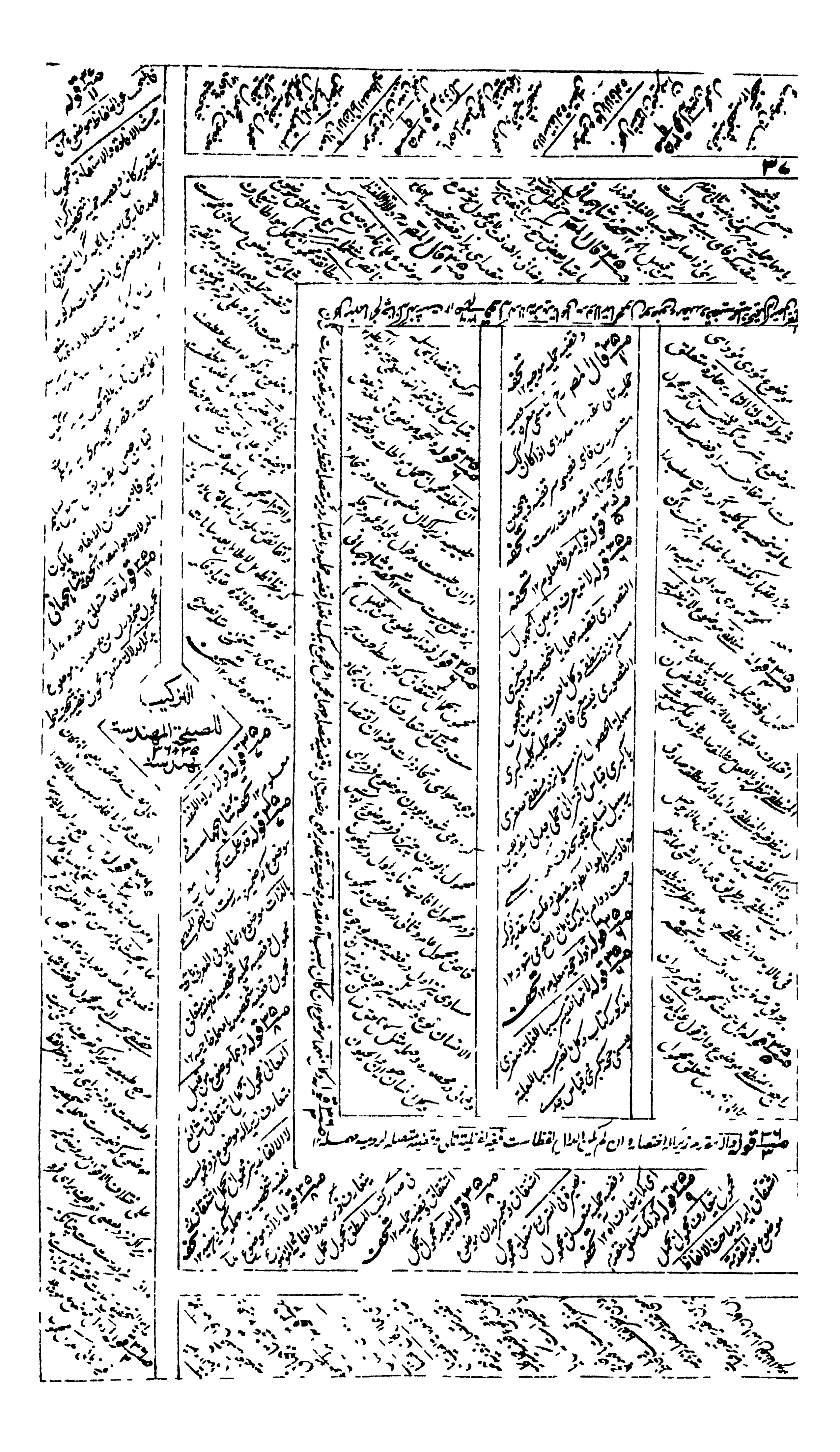
فيسمى معرفاً او تصديقي فيسمى حجة فصل دلالة اللفظ على تمام ما وضع له

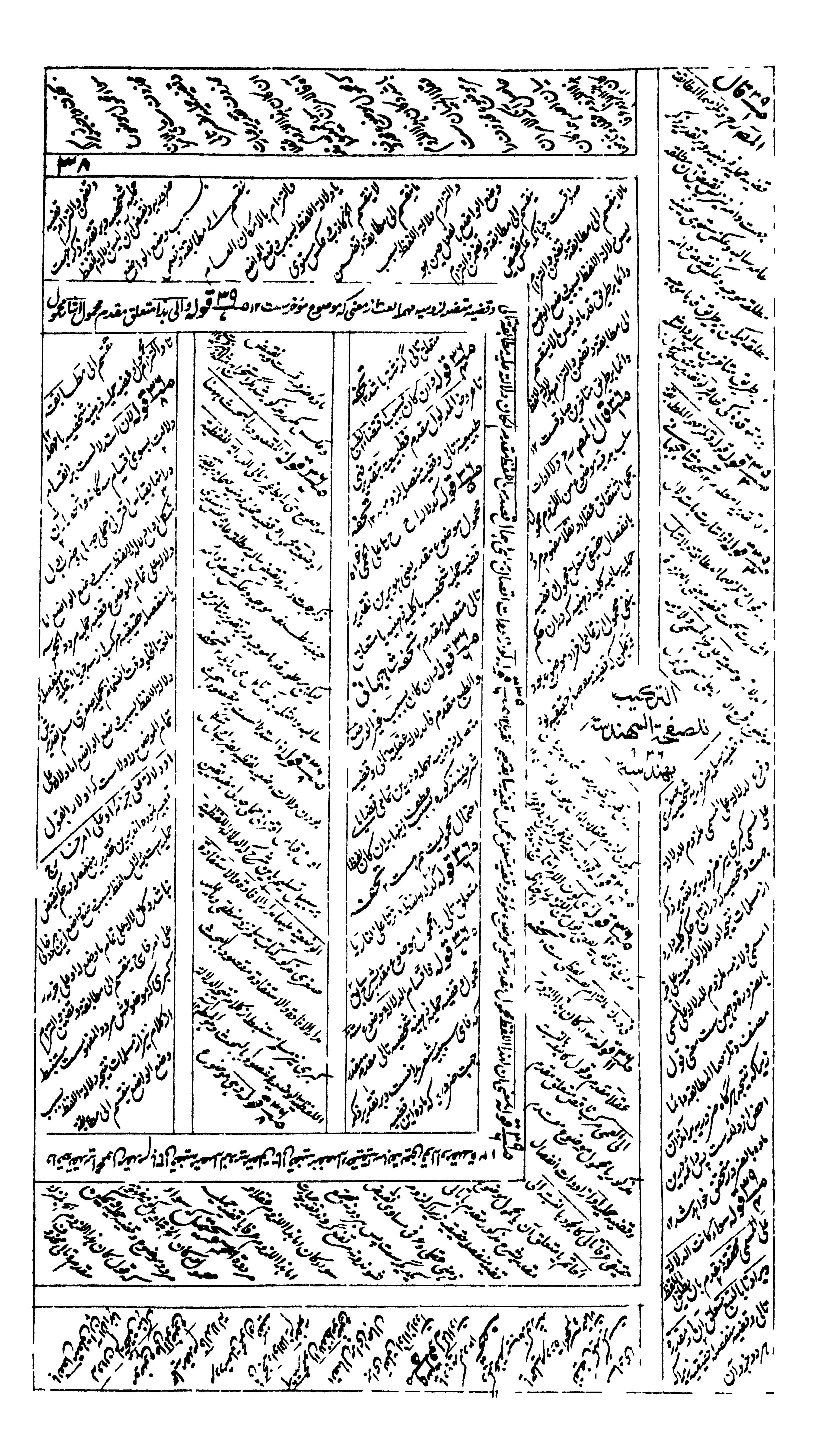
مطابقة وعلى جزئه تضمن وعلى الخارج التزام

بل من حيث انه يوصل الى مطلوب تصديقي كقولنا العالم متغير وكل متغير حادث الموصل الى
التصديق بقولنا العالم حادث، اما الا يوصل كقولنا النار حارة مثلا فليس بحجة والمنطقي لا ينظر فيه
بل يبحث عن المعرف والحجة من حيث انها كيف ينبغي ان يرتبا حتى يوصلا الى المجهول قوله معرفا
لانه يعرف ويبين المجهول التصوري قوله حجة لانها تصير سببا للغلبة على الخصم والحجة في اللغة الغلبة فهذا
من قبيل تسمية السبب باسم المسبب قوله دلالة اللفظ قد علمت ان نظر المنطقي بالذات انما هو في المعرف
والحجة وهما من قبيل المعاني لا الالفاظ الا انه كما يتعلق الاحتياج الغاية والموضوع في صدد كتب المنطق ليفيد
البصيرة في الشروع كذلك يتعلق ايراد مباحث الالفاظ في المقدمة ليتنبه على الافادة والاستفادة وذلك
بان يبين معاني الالفاظ المصطلحة المستعملة في محاورات اهل هذا العلم من المفرد والمركب والكلي والجزئي والمتواطي
والمشكك وغيرها فالبحث عن الالفاظ من حيث الافادة والاستفادة بهما انما يكونان بالدلالة فلذا ابتدأ بالدلالة

ولابد فيه من اللزوم عقلا او عرفا

وهي ان الشيء بحيث يلزم من العلم به العلم بشيء آخر والاول هو الدال والثاني هو المدلول والدال ان كان لفظا فالدلالة لفظية والا فغير لفظية وكل منهما ان كان بسبب وضع الواضع وتعيينه الاول بازاء الثاني فوضعية كدلالة لفظ زيد على ذاته ودلالة الدوال الاربع على مدلولاتها وان كان بسبب اقتضاء الطبع حدوث الدال عند عروض المدلول فطبعية كدلالة اُح اُح على وجع الصدر ودلالة سرعة النبض على الحمى وان كان بسبب امر غير الوضع والطبع فالدلالة عقلية كدلالة لفظ ديز المسموع من وراء الجدار على وجود اللافظ وكدلالة الدخان على النار فاقسام الدلالة ستة والمقصود بالبحث ههنا هي الدلالة اللفظية الوضعية اذ عليها مدار الافادة والاستفادة وهي تنقسم الى مطابقة وتضمن والتزام لان دلالة اللفظ بسبب وضع الواضع اما على تمام الموضوع له او على جزئه او على امر خارج عنه قوله ولابد فيه اي في دلالة الالتزام قوله من اللزوم اي كون الامر الخارج بحيث يستحيل تصور الموضوع له بدونه سواء كان هذا اللزوم الذهني عقلا كالبصر بالنسبة الى العمى



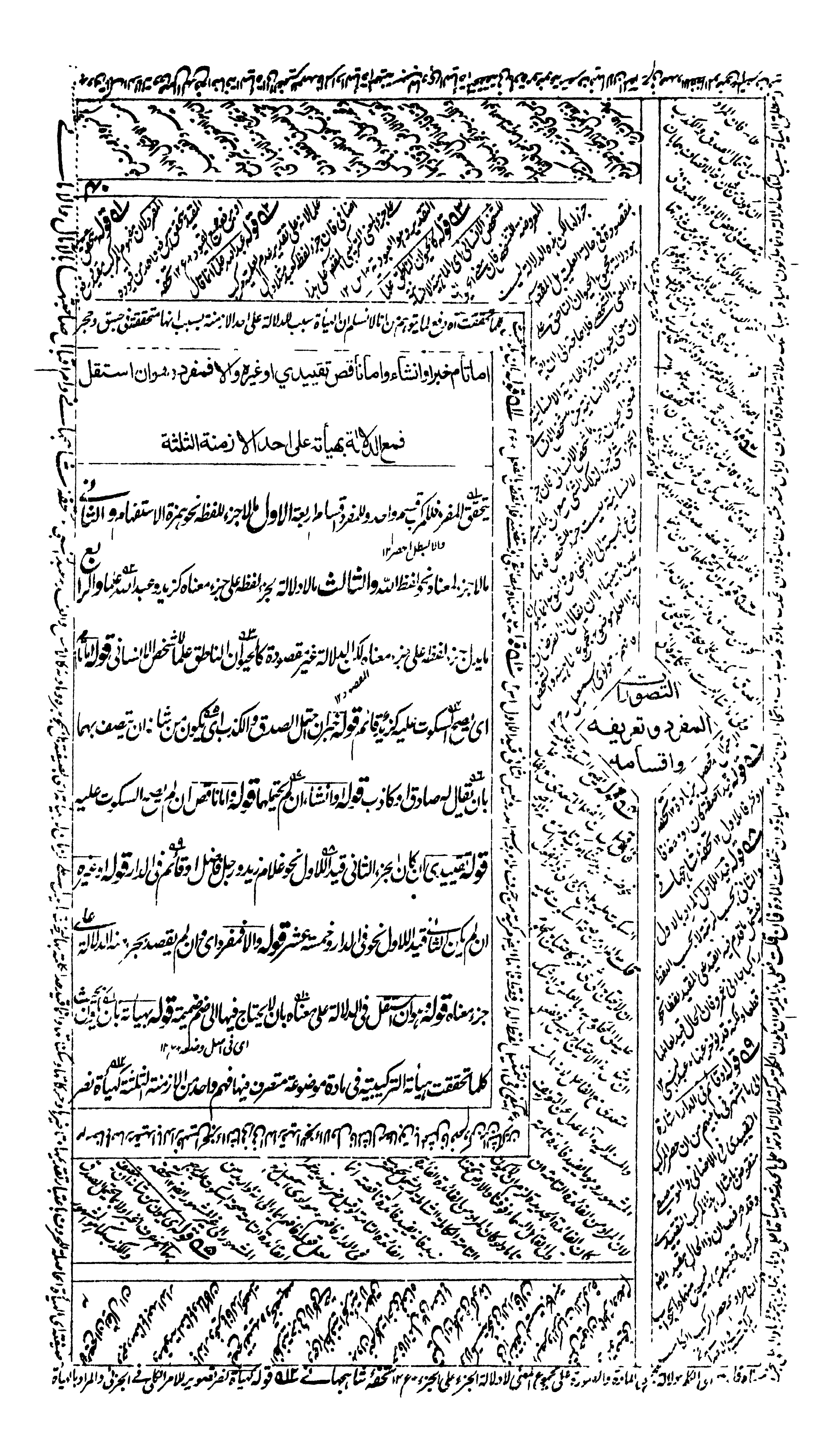




على المفرد مع انه مقدم عليه طبعا فلا بد من تقدمه وضعا ليطابق الوضع الطبع لان التقابل بين المفرد والمركب تقابل العدم والملكة والمركب ملكة والاعدام انما تعرف بملكاتها فمعرفة

وتلزمهما المطابقة ولو تقديرا ولا عكس والموضوع ان قصد بجزء منه الدلالة على جزء معناه فمركب

او ع فاكا هو بالنسبة الى الخاتم **قوله وتلزمهما المطابقة ولو تقديرا** اذ لا شك ان الدلالة الوضعية على جزء المسمى او لازمه فرع الدلالة على المسمى سواء كانت الدلالة على المسمى محققة بان يطلق اللفظ ويراد به المسمى ويفهم منه الجزء واللازم بالتبع او مقدرة كما اذا اشتهر اللفظ في الجزء او اللازم فالدلالة على الجزء او اللازم وان لم يتحقق هناك بالفعل الا انها واقعة تقديرا بمعنى ان لهذا اللفظ معنى لو قصد من اللفظ لكان الدلالة عليه مطابقة والى هذا اشار بقوله ولو تقديرا **قوله ولا عكس** اذ يجوز ان يكون للفظ معنى بسيط لا جزء له ولا لازم له فيتحقق حينئذ المطابقة بدون التضمن والالتزام ولو كان له معنى مركب لا لازم له فيتحقق التضمن بدون الالتزام ولو كان له معنى بسيط له لازم تحقق الالتزام بدون التضمن فالاستلزام غير واقع في شيء من الطرفين **قوله والموضوع** اي اللفظ الموضوع ان يراد بالدلالة بجزء منه على جزء معناه فهو المركب والا فهو المفرد فالمركب انما يتحقق من امور اربعة الاول ان يكون للفظ جزء والثاني ان يكون لمعناه جزء والثالث ان يدل جزء اللفظ على جزء معناه والرابع ان تكون هذه الدلالة مرادة فبانتفاء كل من القيود الا...

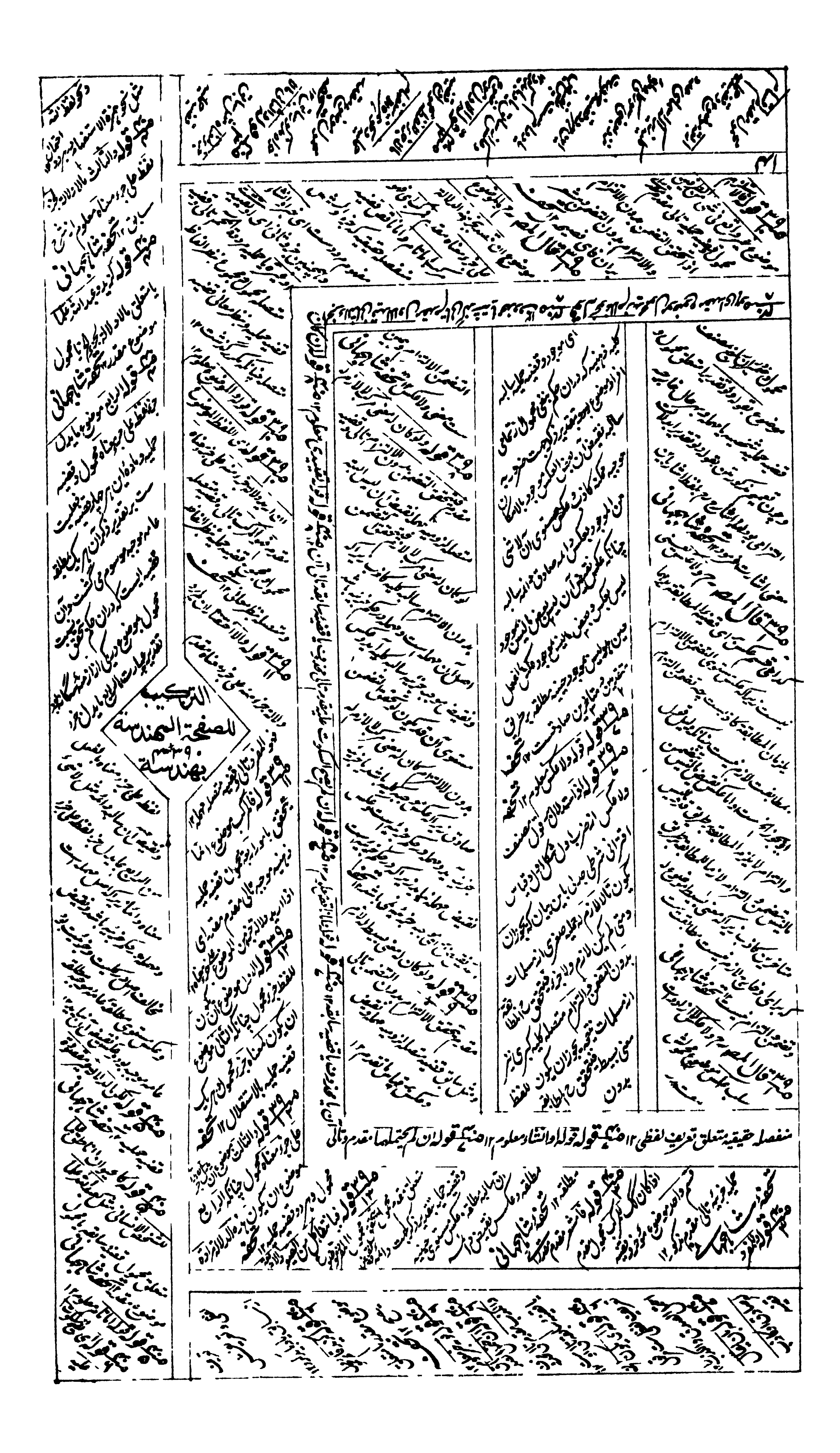


التصورات
المفرد وتعريفه واقسامه

اما تام خبر او انشاء واما ناقص تقييدي او غيره والا فمفرد فهو ان استقل

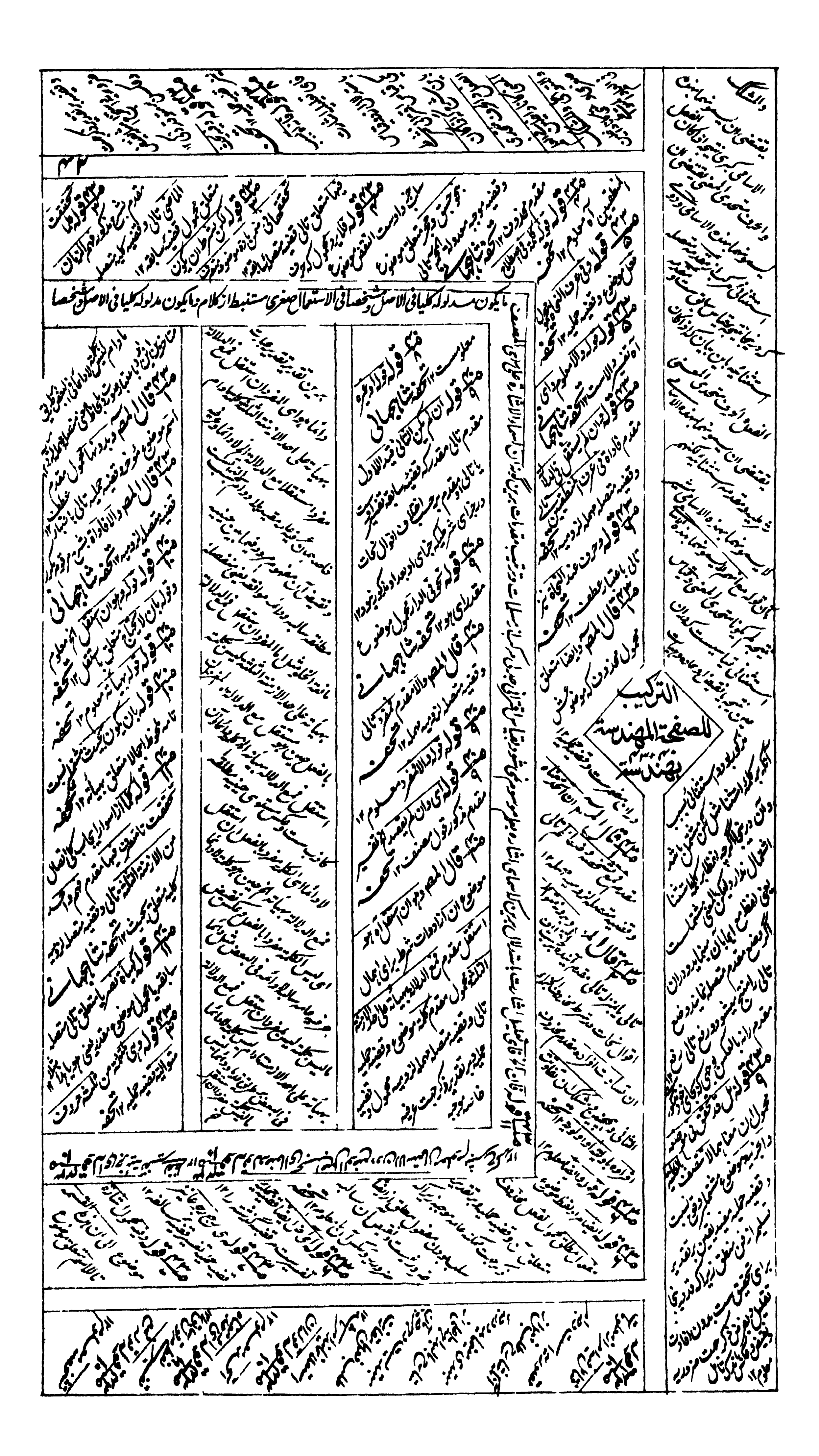
فمع الدلالة بهيأته على احد الازمنة الثلثة

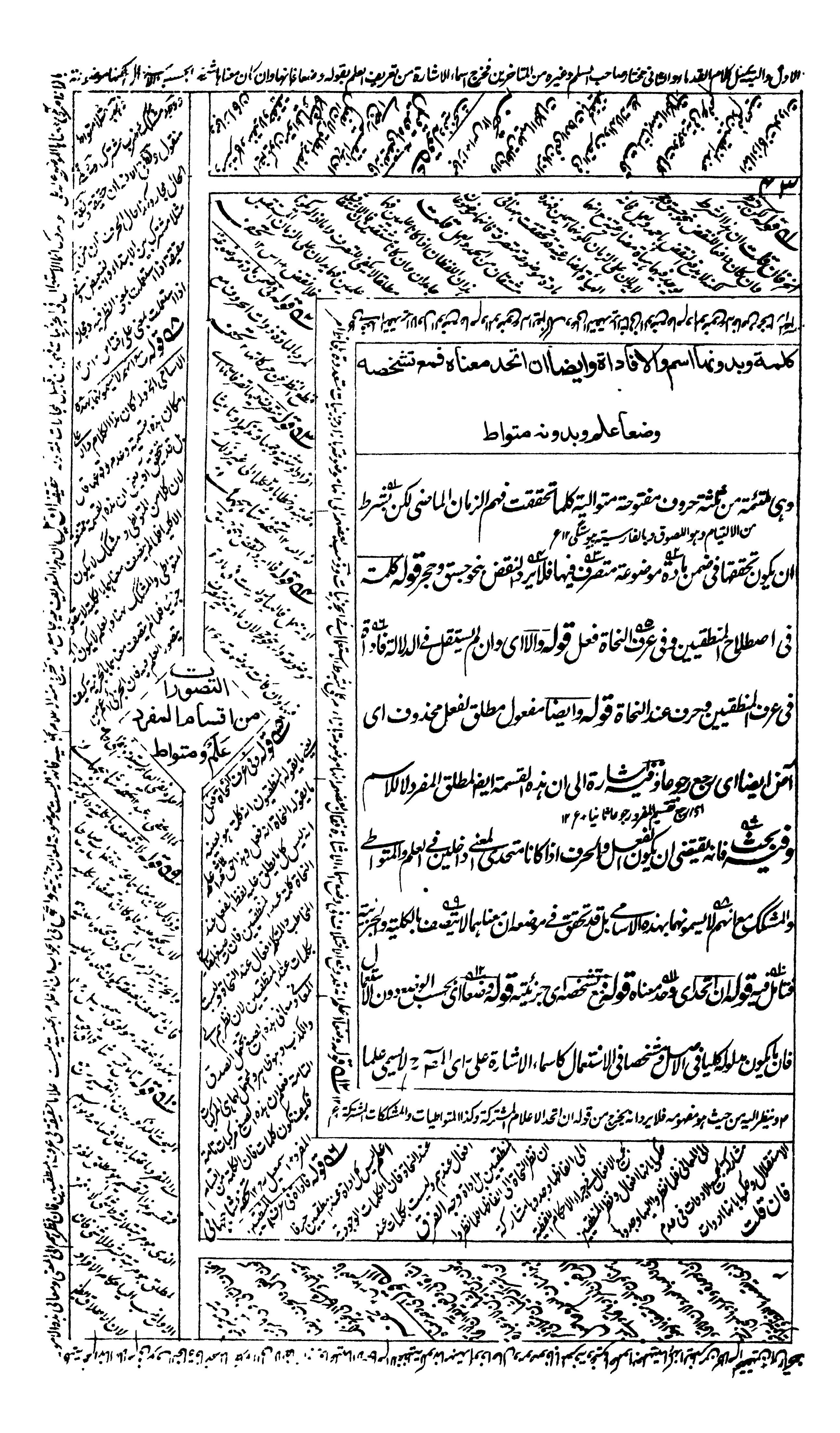
يتحقق المفرد فالمركب قسم واحد وللمفرد اقسام اربعة الاول ما لا جزء للفظه نحو همزة الاستفهام والثاني
ما لا جزء لمعناه نحو لفظ الله والثالث ما لا دلالة لجزء لفظه على جزء معناه كزيد وعبد الله علما والرابع
ما يدل جزء لفظه على جزء معناه لكن الدلالة غير مقصودة كالحيوان الناطق علما للشخص الانساني قوله اما تام
اي يصح السكوت عليه كزيد قائم قوله خبر ان احتمل الصدق والكذب اي يكون من شانه ان يتصف بهما
بان يقال له صادق او كاذب قوله او انشاء ان لم يحتملهما قوله او ناقص ان لم يصح السكوت عليه
قوله تقييدي اي كان الجزء الثاني قيدا للاول نحو غلام زيد ورجل فاضل وقائم في الدار قوله او غيره
ان لم يكن الثاني قيدا للاول نحو في الدار وخمسة عشر قوله والا فمفرد اي وان لم يقصد بجزء منه الدلالة على
جزء معناه قوله فهو ان استقل في الدلالة على معناه بان لا يحتاج فيها الى ضميمة قوله بهيأته بان يكون بحيث
كلما تحققت هيأته التركيبية في مادة موضوعة متصرف فيها فهم واحد من الازمنة الثلثة لكن الهيأة نفسها



التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

منفصلة حقيقية متعلق تعريف لفظي ١٢ منه قوله قوله او انشاء معلوم ١٢ منه قوله ان احتمل لما تقدم وتالي


التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة
ما يكون مدلوله كليا في الاصل وتشخصا في الاستعمال صغرى مستنبط از كلام وما يكون مدلوله كليا في الاصل وتشخصا



الاول والثاني مثل كلام القدماء وهو الثاني في مختار صاحب السلم وغيره من المتاخرين فخرج بهما الاشارة من تعريف العلم بقوله وضعا فانها وان كان معناها شخصا

كلمة وبدونه اسم والافادة وايضا ان اتحد معناه فمع تشخصه

وضعا علم وبدونه متواط

وهي المنقسمة من ثلثة حروف مفتوحة متوالية كلما تحققت فهم الزمان الماضي لكن تشترط

من الالتيام وهو اللصوق وبالفارسية پيوستگی ۱۲ ع

ان يكون تحققها في ضمن مادة موضوعة متصرف فيها فلا يرد النقض نحو جسق وحجر قوله كلمة

في اصطلاح المنطقيين وهي في عرف النحاة فعل قوله والا اي وان لم يستقل في الدلالة فاداة

في عرف المنطقيين وحرف عند النحاة قوله وايضا مفعول مطلق لفعل محذوف اي

آض ايضا اي رجع رجوعا وفيه اشارة الى ان هذه القسمة ايضا لمطلق المفرد لا للاسم

اي ترجع تقسيم المفرد رجوعا ثانيا ۱۲ ع

وفيه بحث فانه يقتضي ان يكون الفعل والحرف اذا كانا متحدي المعنى داخلين في العلم والمتواطي

والمشكك مع انهم لا يسمونها بهذه الاسامي بل قد تحقق في موضعه ان معناهما لا يتصف بالكلية والجزئية

فتامل فيه قوله ان اتحد معناه قوله فمع تشخصه اي جزئية قوله وضعا اي بحسب الوضع دون الاستعمال

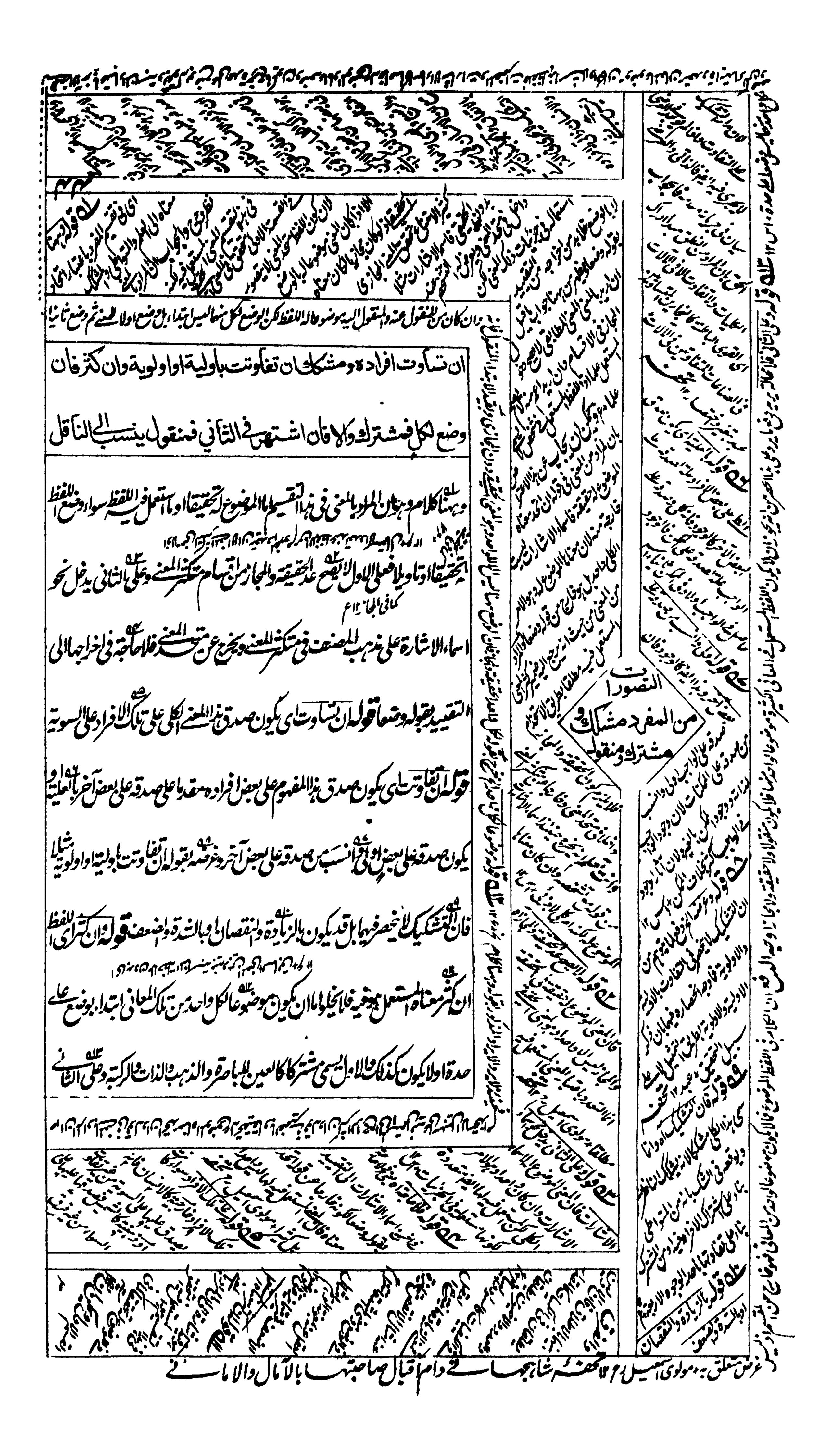
فان ما يكون مدلوله كليا في الاصل وشخصا في الاستعمال كاسماء الاشارة على راي السيد لا يسمى علما

هو ونظر اليه من حيث هو مفهومه فلا يرد انه يخرج من قوله ان اتحد الاعلام المشتركة وكذا المتواطيات والمشككات المشتركة ۱۲ م

التصورات

من اقسام المفرد

علم و متواط

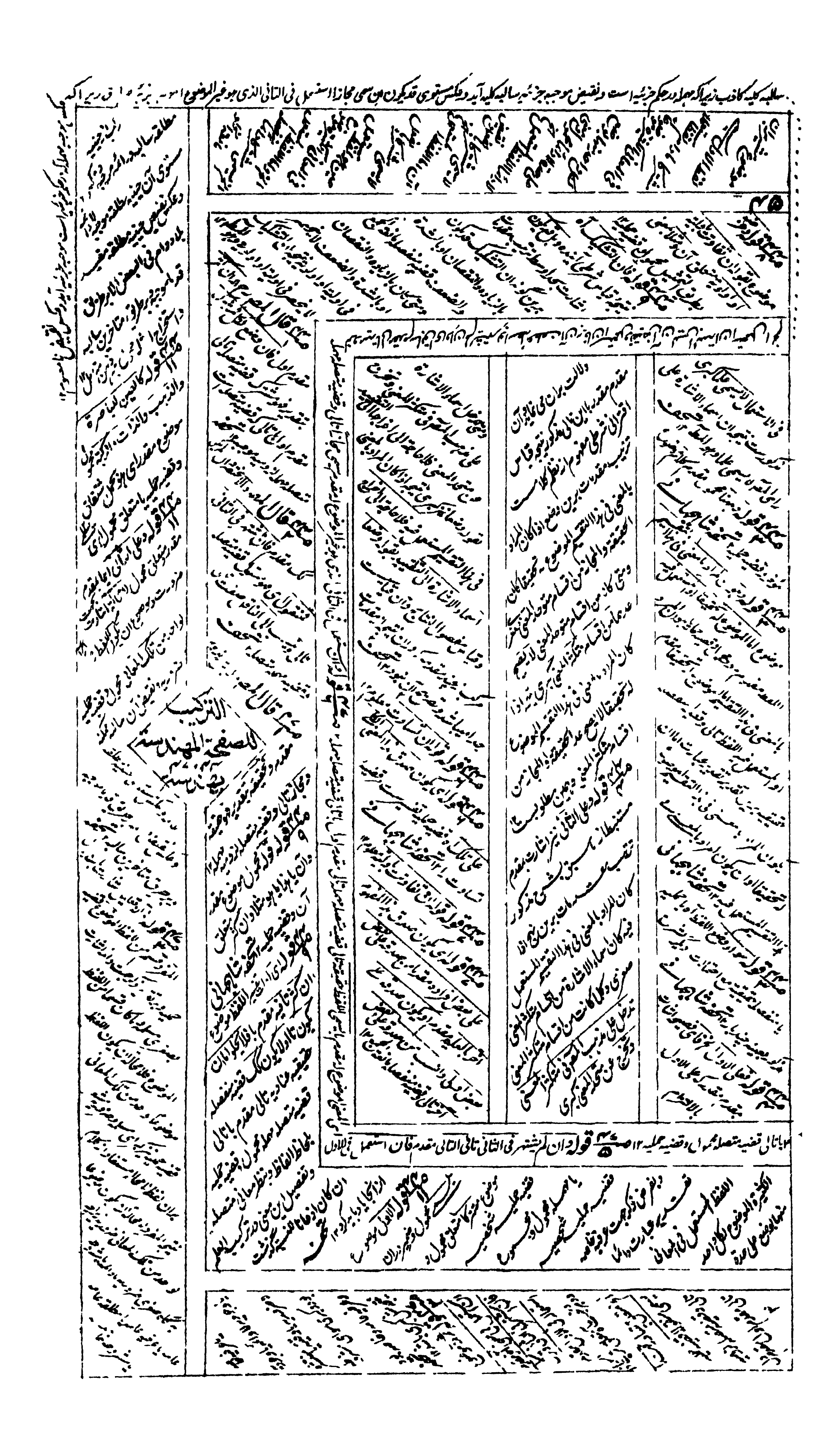


وان كان من المنقول عنه والمنقول اليه موضوعا له اللفظ لكن الوضع لكل منهما ليس ابتداء بل وضع اولا لمعنى ثم وضع ثانيا

التصورات
من المفرد مشكك
ومشترك ومنقول

ان تساوت افراده ومشكك ان تفاوتت باولية اواولوية وان كثر فان
وضع لكل فمشترك والا فان اشتهر في الثاني فمنقول ينسب الى الناقل

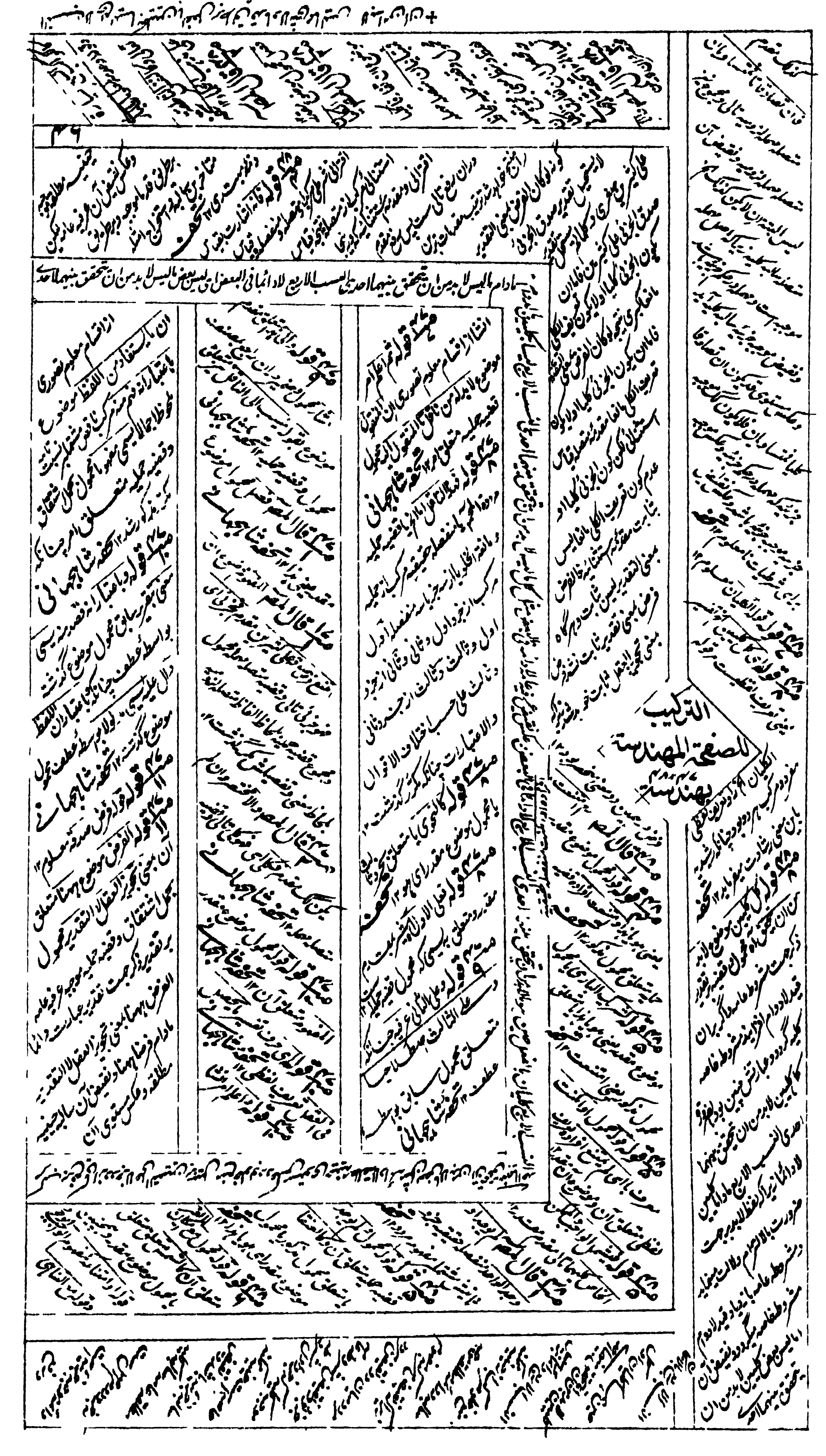
وههنا كلام وهو ان المراد بالمعنى في هذا التقسيم اما الموضوع له تحقيقا او ما استعمل فيه اللفظ سواء وضع اللفظ
تحقيقا او تاويلا فعلى الاول لا يصح عد الحقيقة والمجاز من اقسام متكثر المعنى وعلى الثاني يدخل نحو
اسماء الاشارة على مذهب المصنف في متكثر المعنى ويخرج عن متحد المعنى فلا حاجة في اخراجها الى
التقييد بقوله وضعا قوله ان تساوت اي يكون صدق هذا المعنى الكلي على تلك الافراد على السوية
قوله ان تفاوتت اي يكون صدق هذا المفهوم على بعض افراده مقدما على صدقه على بعض آخر بالعلية او
يكون صدقه على بعض اولى او انسب من صدقه على بعض آخر وغرضه بقوله ان تفاوتت باولية او اولوية التمثيل
فان التشكيك لا ينحصر فيهما بل قد يكون بالزيادة والنقصان وبالشدة والضعف قوله وان كثر اي اللفظ
ان كثر معناه المستعمل هو فيه فلا يخلو اما ان يكون موضوعا لكل واحد من تلك المعاني ابتداء بوضع على
حدة اولا يكون كذلك والاول يسمى مشتركا كالعين للباصرة والذهب والذات والركبة وعلى الثاني



سالبه کلیه کاذب زیراکه حملها در حکم جزئیه است و نقیض موجبه جزئیه سالبه کلیه آید و عکس مستوی قد یکون من سمی مجازا استعمل فی الثانی الذی هو غیر الموضوع له

الترکیب للصفحة المهندسة

ما یاتی قضیة متصلة محمولیة و قضیة حملیة ۱۲ قوله ان لم یشتهر فی الثانی تالی الثانی مقدم فان استعمل فی الاول



ما دام بالیس لا بد من ان یتحقق منهما احد ما النسب الاربع لا دائما فی البعض ای یتعین بعض بالیس لا بد من ان یتحقق منهما احد

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة

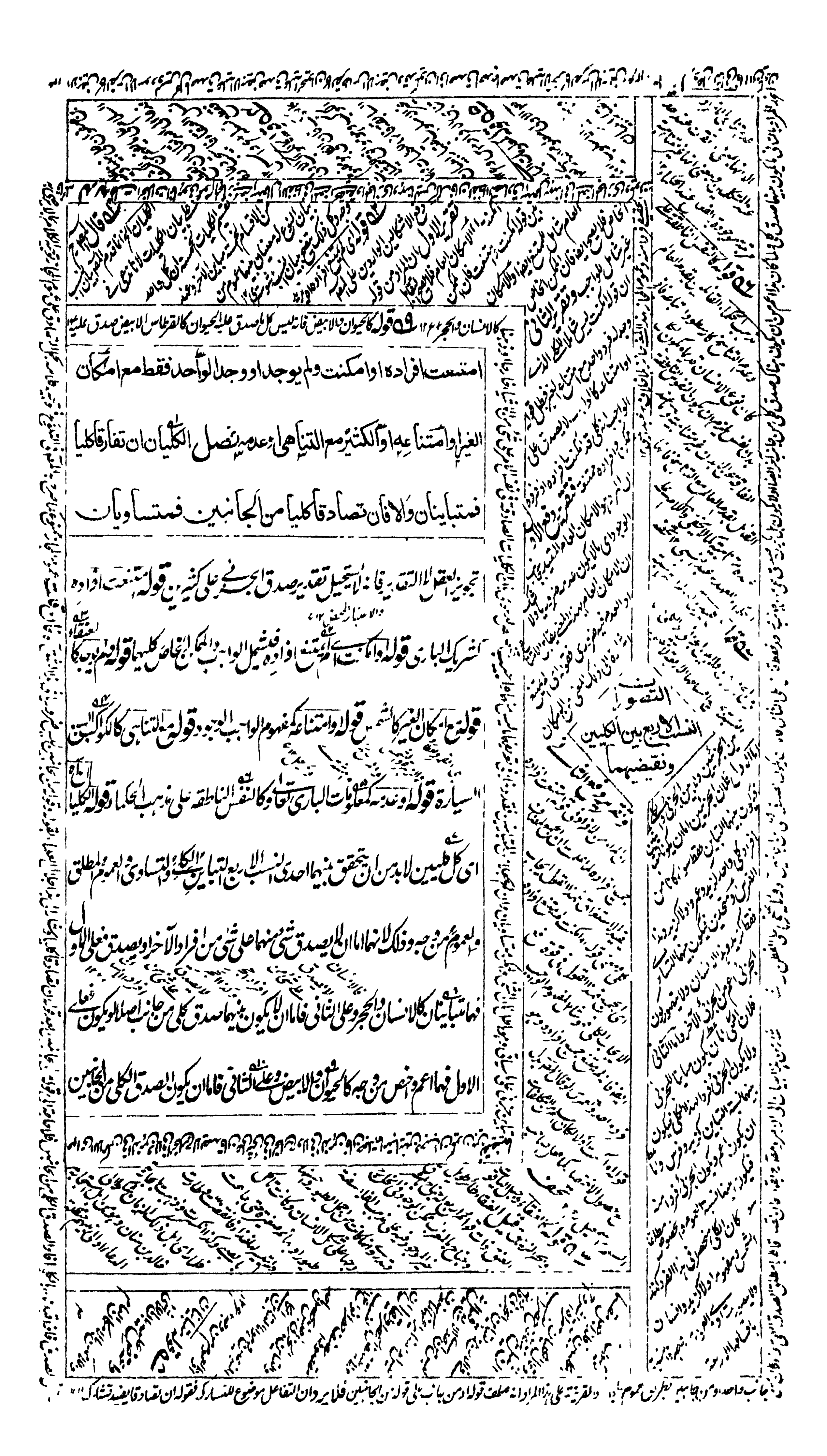


والا فحقيقة ومجاز **فصل** المفهوم ان امتنع فرض صدقه على كثيرين

فجزئي والا فكلي

فلا محالة ان يكون اللفظ موضوعا لواحد من تلك المعاني اذ المفرد قسم من اللفظ الموضوع ثم انه استعمل
في معنى آخر فان اشتهر في الثاني وترك استعماله في المعنى الاول بحيث يتبادر منه الثاني اذا اطلق مجردا
عن القرائن فهذا يسمى منقولا وان لم يشتهر في الثاني ولم يهجر الاول بل يستعمل تارة في الاول واخرى
في الثاني فان استعمل في الاول اي المعنى الموضوع له يسمى اللفظ حقيقة وان استعمل في الثاني الذي هو غير
اشارة الى ان الاستعمال شرط لكون اللفظ حقيقة او مجازا ١٢ م
الموضوع له يسمى مجازا ثم اعلم ان المنقول لا بد له من ناقل عن المعنى الاول المنقول عنه الى المعنى الثاني
المنقول اليه فهذا الناقل اما اهل الشرع او اهل العرف العام او اهل الاصطلاح الخاص كالنحوي مثلا فعلى
الاول يسمى منقولا شرعيا وعلى الثاني عرفيا وعلى الثالث اصطلاحيا والى هذا اشار بقوله نسب الى الناقل
قوله المفهوم اي الحاصل في العقل وعلم انه يستفاد من اللفظ باعتبار انه حصل في العقل يسمى مفهوما وباعتبار
انه قصد يسمى معنى وباعتبار ان اللفظ دال عليه يسمى مدلولا **قوله** فرض صدقه الفرض ههنا بمعنى

... كثيرين في الخارج لكنه لا يمتنع فرض صدقها على كثيرين بالنظر الى مفهومها تامل عبد النبي بزيادة ١٢ تحفه



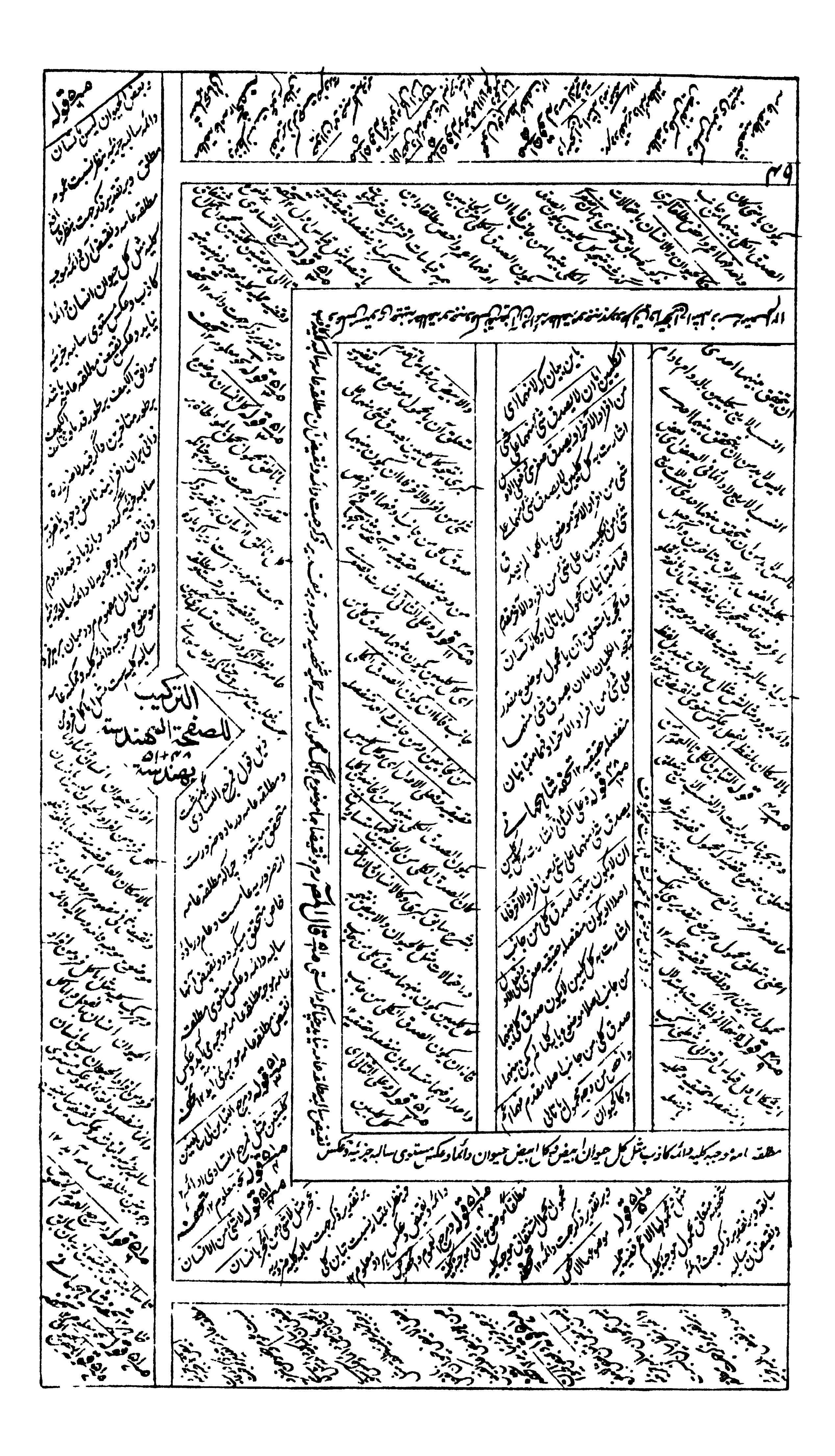
٥٩ قوله كالحيوان والابيض فانه ليس كل ما صدق عليه الحيوان كالقرطاس الابيض صدق عليه ... كالانسان والحجر

امتنعت افراده او امكنت ولم يوجد او وجد او واحد فقط مع امكان الغير او امتناعه او الكثير مع التناهي او عدمه فصل الكليان ان تفارقا كليا فمتباينان والا فان تصادقا كليا من الجانبين فمتساويان

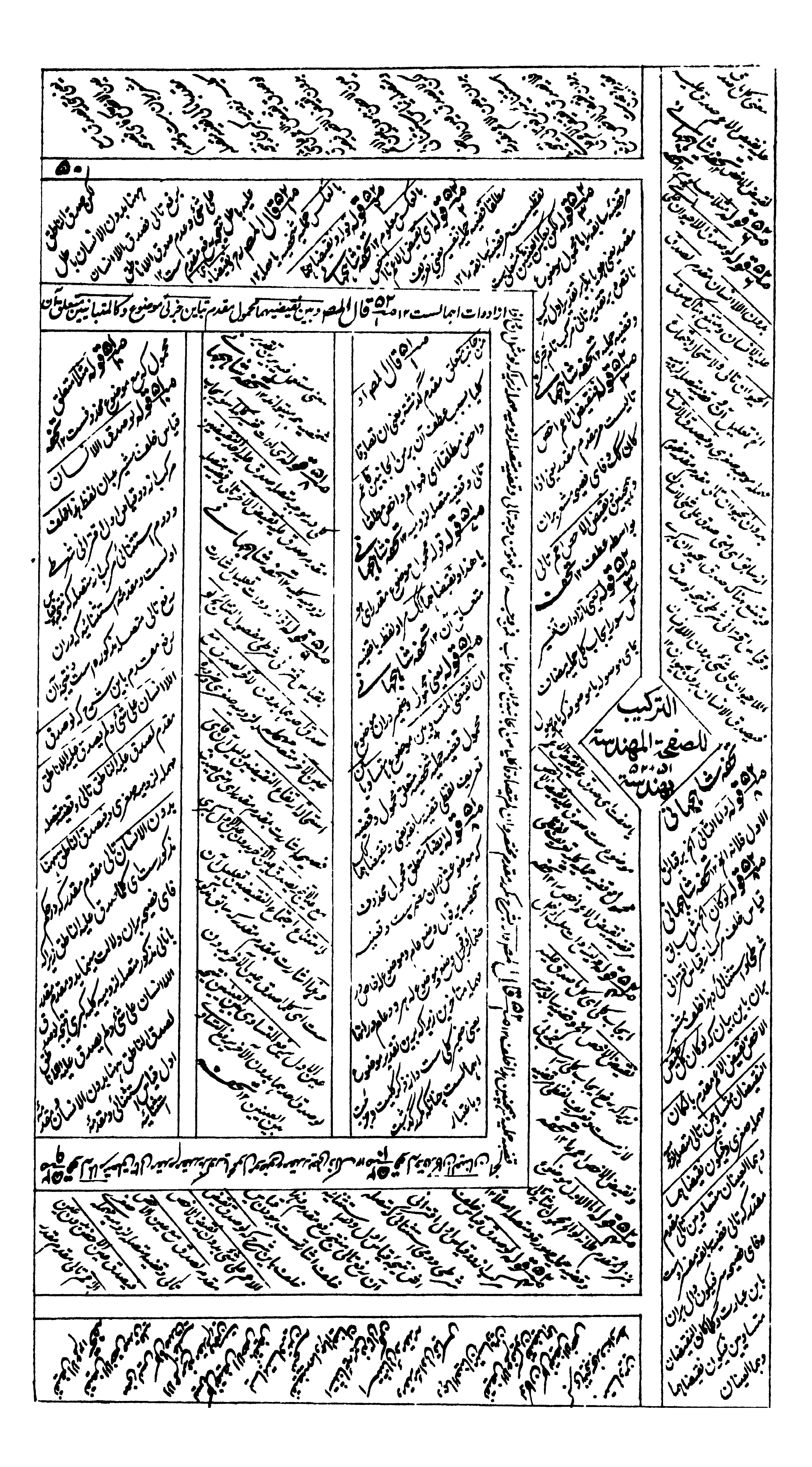
تجويز العقل الا التقديري فانه لا يستحيل تقدير صدق الجزئي على كثيرين قوله امتنعت افراده كشريك الباري قوله او امكنت اي لم تمتنع افراده فيشمل الواجب والممكن الخاص كليهما قوله ولم يوجد كالعنقاء قوله مع امكان الغير كالشمس قوله او امتناعه كمفهوم الواجب تعالى قوله التناهي كالكواكب السبع السيارة قوله او عدمه كمعلومات الباري تعالى وكالنفس الناطقة على مذهب الحكماء قوله الكليان اي كل كليين لا بد من ان يتحقق بينهما احدى النسب الاربع التباين الكلي والتساوي والعموم المطلق والعموم من وجه وذلك لانهما اما ان لا يصدق شيء منهما على شيء من افراد الآخر او يصدق فعلى الاول فهما متباينان كالانسان والحجر وعلى الثاني فاما ان لا يكون بينهما صدق كلي من جانب اصلا او يكون فعلى الاول فهما اعم واخص من وجه كالحيوان والابيض وعلى الثاني فاما ان يكون الصدق الكلي من الجانبين

التصور

النسب الاربع بين الكليين ونقيضهما



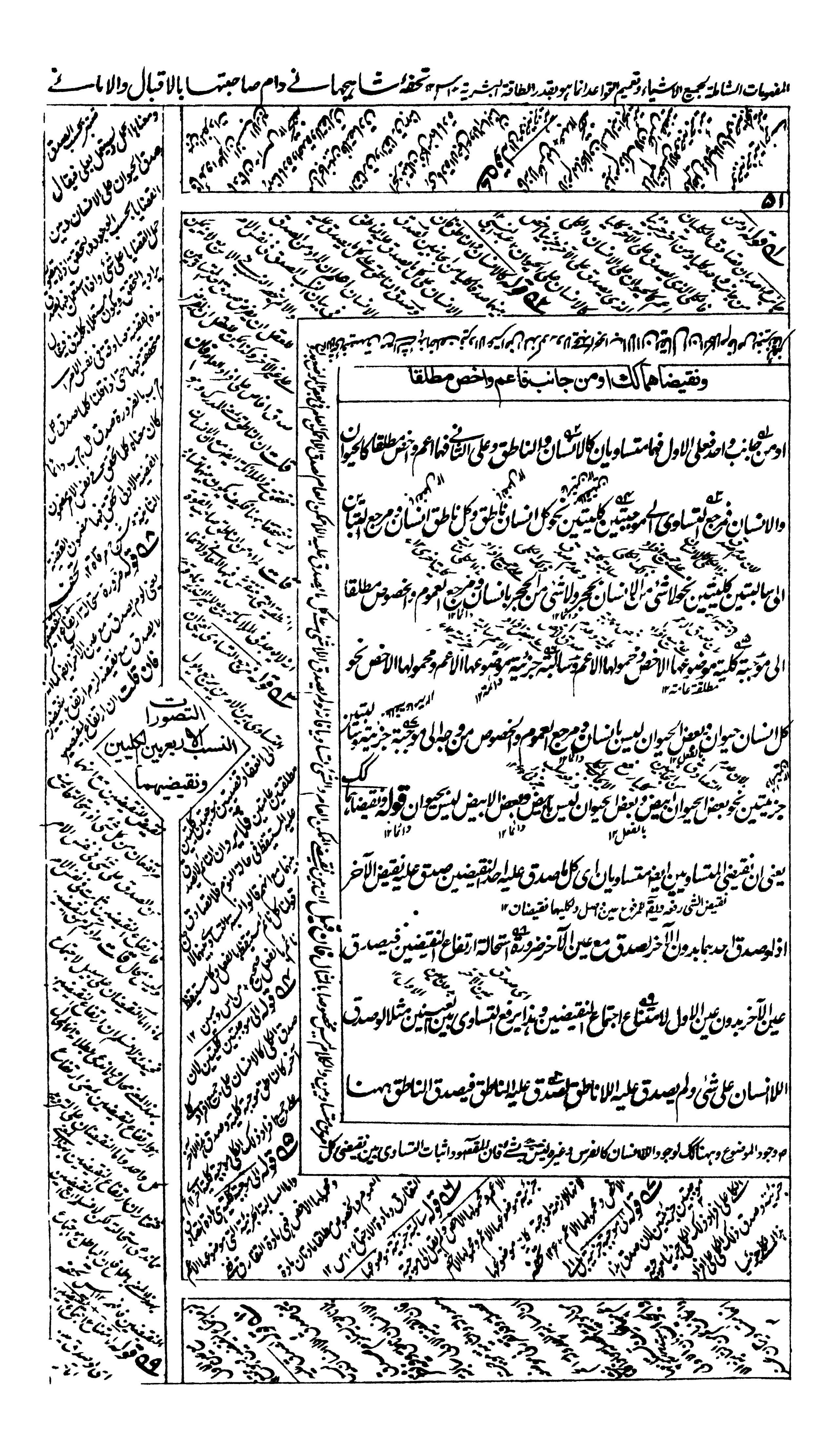
مطلقه عامه موجبه کلیه دائمه کاذب مثل کل حیوان انسان ببعض وکالبعض حیوان دائما وعکسه مستوی سالبه جزئیه وعکس
قوله
وبعض الحیوان لیس بانسان
دائمه سالبه جزئیه بنظر نسبت عموم
مطلق ودر تقدیر ذکر جهت بنظر
مطلقه عامه ونقیض آن دائمه موجبه
کلیه مثل کل حیوان انسان دائما
کاذب وعکس مستوی سالبه جزئیه
نیاید وعکس نقیض مطلقه عامه باشد
موافق الکیفیت بر طور قدما و مخالف الکیفیت
بر طور متاخرین
الترکیب
للصفحة الهندسة



التركيب للصفحة المهندسة

قال المص وبين نقيضيهما المحمول مقدم تباين جزئي موضوع وكالمتباينين متعلق آن

قال المص



التصورات
النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما

ونقيضاهما كك او من جانب فاعم واخص مطلقا

او من جانب واحد فعلى الاول فهما متساويان كالانسان والناطق وعلى الثاني فهما اعم واخص مطلقا كالحيوان والانسان فمرجع التساوي الى موجبتين كليتين نحو كل انسان ناطق وكل ناطق انسان ومرجع التباين الى سالبتين كليتين نحو لا شيء من الانسان بحجر ولا شيء من الحجر بانسان ومرجع العموم والخصوص مطلقا الى موجبة كلية موضوعها الاخص ومحمولها الاعم وسالبة جزئية موضوعها الاعم ومحمولها الاخص نحو كل انسان حيوان وبعض الحيوان ليس بانسان ومرجع العموم والخصوص من وجه الى موجبة جزئية وسالبتين جزئيتين نحو بعض الحيوان ابيض وبعض الحيوان ليس بابيض وبعض الابيض ليس بحيوان **قوله** ونقيضاهما كك

يعني ان نقيضي المتساويين ايضا متساويان اي كل ما صدق عليه احد النقيضين صدق عليه نقيض الآخر اذ لو صدق احدهما بدون الآخر لصدق مع عين الآخر ضرورة استحالة ارتفاع النقيضين فيصدق عين الآخر بدون عين الاول لامتناع اجتماع النقيضين وهذا يرفع التساوي بين العينين مثلا لو صدق اللاانسان على شيء ولم يصدق عليه اللاناطق لصدق عليه الناطق فيصدق الناطق ههنا

نقيض الشيء رفعه وبقيد للفرع بين الاصل وكليهما نقيضان ١٢

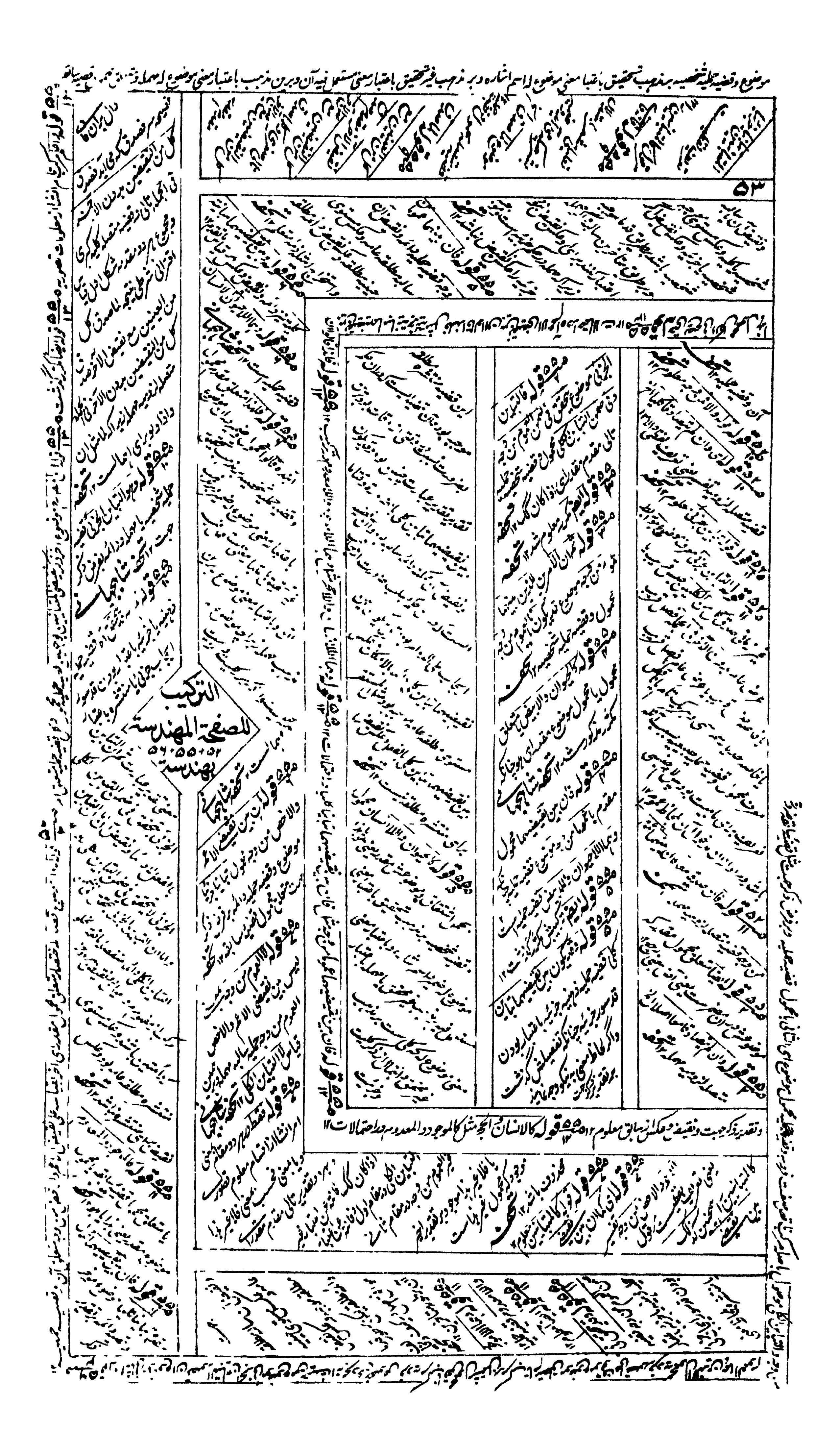
مع وجود الموضوع وههنا كك لوجود اللاانسان كالفرس وغيره في نفس شيء فان المقصود اثبات التساوي بين نقيضي كل

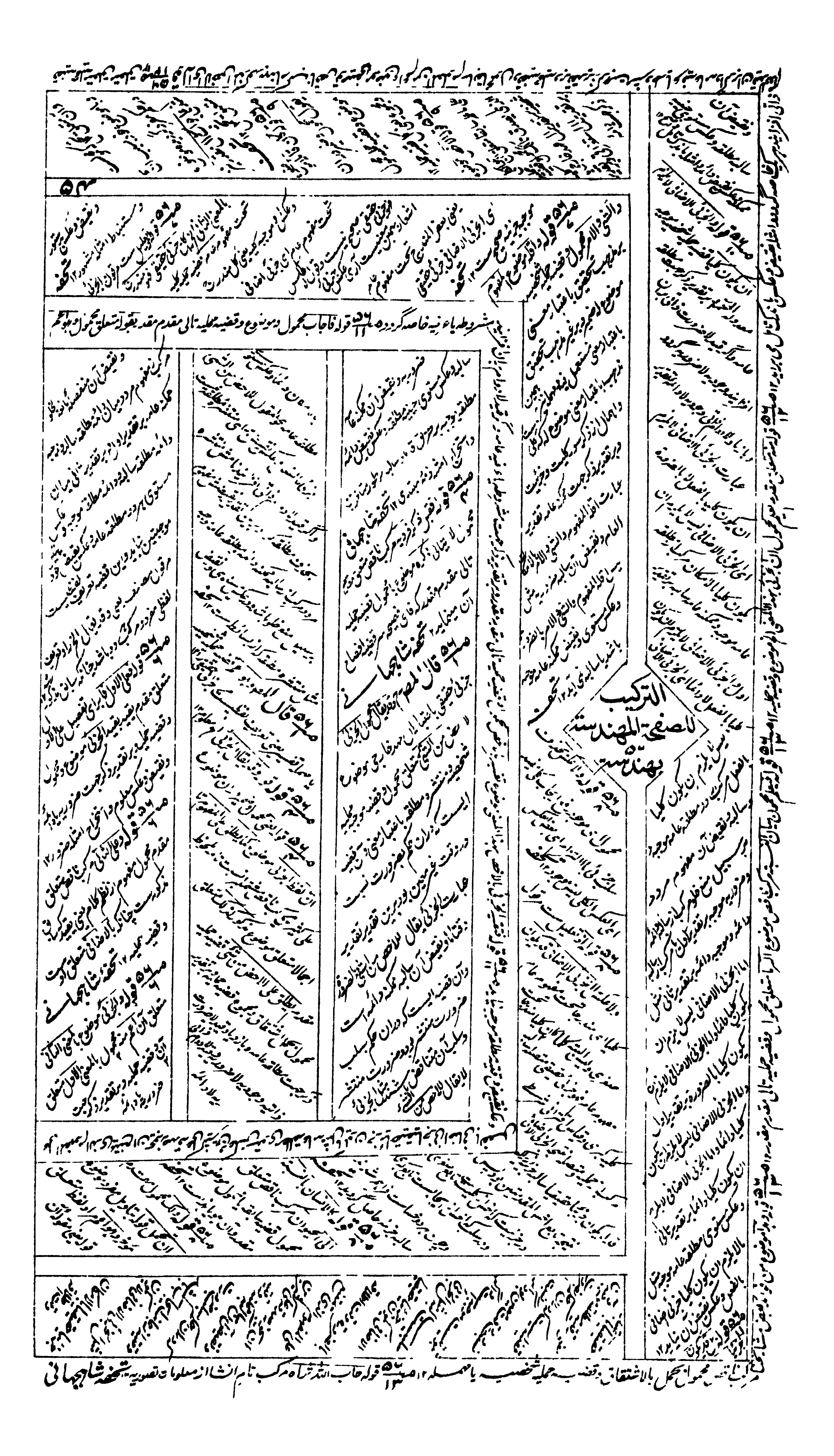


التصورات
النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما

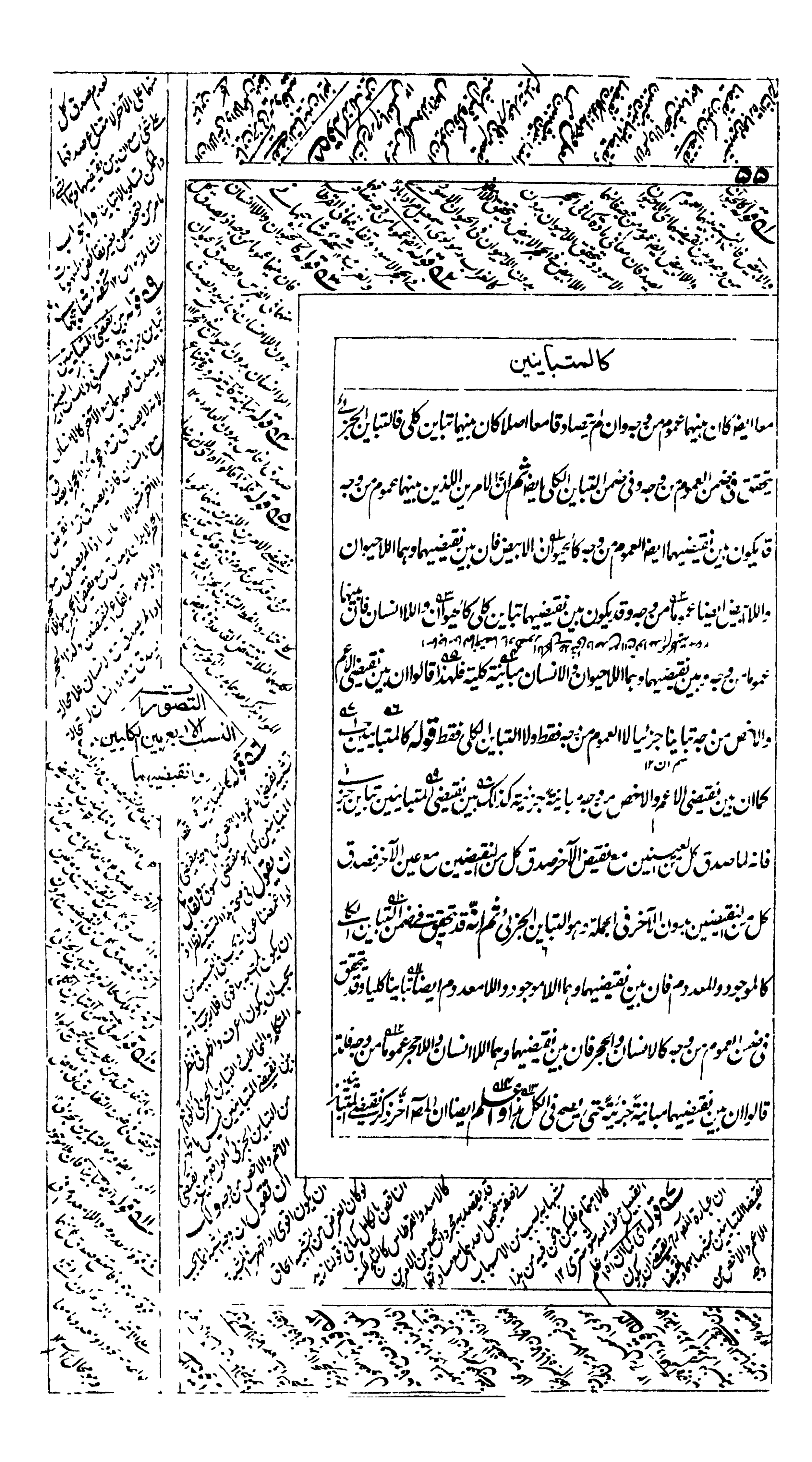
ونقيضاهما بالعكس والا فمن وجه وبين نقيضيهما تباين جزئي

بدون الانسان هذا خلف **قوله** ونقيضاهما بالعكس اي نقيض الاعم والاخص مطلقا اعم واخص مطلقا لكن بعكس العينين فنقيض الاعم اخص ونقيض الاخص اعم يعني كل ما صدق عليه نقيض الاعم صدق عليه نقيض الاخص وليس كل ما صدق عليه نقيض الاخص صدق عليه نقيض الاعم اما الاول فلانه لو صدق نقيض الاعم على شئ بدون نقيض الاخص لصدق مع عين الاخص فيصدق عين الاخص بدون عين الاعم هف مثلا لو صدق اللاحيوان على شئ بدون اللاانسان لصدق عليه الانسان لانه لو لم يصدق عليه الانسان لزم ارتفاع النقيضين وممتنع هناك صدق الحيوان لاستحالة اجتماع النقيضين فيصدق الانسان بدون الحيوان واما الثاني فلانه بعد ما ثبت ان كل نقيض الاعم نقيض الاخص لو كان كل نقيض الاخص نقيض الاعم لكان النقيضان متساويين فيكون نقيضاهما وهما العينان متساويين لما مر وقد كان العينان اعم واخص مطلقا هف **قوله** والا فمن وجه اي وان لم يتصادقا كليا من جانبين ولا من جانب واحد فمن وجه **قوله** تباين جزئي التباين الجزئي هو صدق كل من الكليين بدون الآخر في الجملة فان صدقا


التركيب
للصفحة المهندسة
۵۲+۵۵+۵۶
بهندسة



التركيب لصفحة المهندسة



كالمتباينين

معا ايضاً كان بينهما عموم من وجه وان لم يتصادقا معا اصلا كان بينهما تباين كلي فالتباين الجزئي يتحقق في ضمن العموم من وجه وفي ضمن التباين الكلي ايضا ثم ان الامرين اللذين بينهما عموم من وجه قد يكون بين نقيضيهما ايضا العموم من وجه كالحيوان واللابيض فان بين نقيضيهما وهما اللاحيوان والابيض ايضا عموما من وجه وقد يكون بين نقيضيهما تباين كلي كالحيوان واللاانسان فان بينهما عموما من وجه وبين نقيضيهما وهما اللاحيوان والانسان مباينة كلية فلهذا قالوا ان بين نقيضي الاعم والاخص من وجه تباينا جزئيا لا العموم من وجه فقط ولا التباين الكلي فقط قوله كالمتباينين يعني كما ان بين نقيضي الاعم والاخص من وجه مباينة جزئية كذلك بين نقيضي المتباينين تباين جزئي فانه لما صدق كل من العينين مع نقيض الآخر صدق كل من النقيضين مع عين الآخر فصدق كل من النقيضين بدون الآخر في الجملة وهو التباين الجزئي ثم انه قد يتحقق في ضمن التباين الكلي كالموجود والمعدوم فان بين نقيضيهما وهما اللاموجود واللامعدوم ايضا تباينا كليا وقد يتحقق في ضمن العموم من وجه كالانسان والحجر فان بين نقيضيهما وهما اللاانسان واللاحجر عموما من وجه فلذا قالوا ان بين نقيضيهما مباينة جزئية حتى يصح في الكل هذا والله اعلم ايضا ان الحكم آخر ذكر نقيضي المتباينين

التصورات

النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما



الجزئي الاضافي وتعريفه

ان يكون الاخص جزئيا اضافيا بالقياس الى الحيوان وبالعكس مع انه لم يقل به احد ۱۲ باختصار ۱۲

وقد يقال الجزئي للاخص من الشيء وهو اعم

بوجهين الاول قصدا للاختصار بقياسه على نقيض الاعم والاخص من وجه والثاني ان تصور التباين الجزئي من حيث انه مجرد عن خصوصية موقوف على تصور فرديه اللذين هما العموم من وجه والتباين الكلي فتقبل كرفعه كليهما الاتيان ذكره قوله وقد يقال الجزئي اه يعني ان لفظ الجزئي كما يطلق على المفهوم الذي يمتنع اه بمعنى صدقه على كثيرين كذلك يطلق على الاخص من شيء فعلى الاول يقيد بقيد الحقيقي وعلى الثاني بالاضافي والجزئي بالمعنى الثاني اعم منه بالمعنى الاول اذ كل جزئي حقيقي فهو مندرج تحت مفهوم عام واقله المفهوم والشيء والامر ولا عكس اذ الجزئي الاضافي قد يكون كليا كالانسان بالنسبة الى الحيوان ولك ان تحمل قوله

اي كليا لانه ليس كل ما كان مندرجا تحت مفهوم عام فهو جزئي حقيقي ۱۲

وهو اعم على جواب سوال مقدر كان قائلا يقول الاخص على ما علم سابقا هو الكلي الذي يصدق عليه كلي آخر صدقا كليا ولا يصدق هو على كل ذلك الآخر لذلك فالجزئي الاضافي لا يلزم ان يكون كليا بل قد يكون جزئيا حقيقيا فتفسير الجزئي الاضافي بالاخص بهذا المعنى تفسير بالاخص فاجاب بقوله وهو اعم اي الاخص المذكور ههنا اعم من المعلوم سابقا ومنه يعلم ان الجزئي بهذا المعنى اعم من الجزئي الحقيقي فيعلم بيان النسبة التزاما وهذا من فوائد بعض مشايخنا طاب الله ثراه

والحاصل انه شرع في بيان الفرق بين التوجيهين بعد وضوح الفرق بالاختلاف بمرجع الضمير بان النسبة على الاحتمال الاول مذكورة مطابقة واندفاع الاعتراض المذكور بعلم التزاما

والكليات خمس الاول الجنس وهو المقول على كثيرين مختلفين بالحقائق في جواب ما هو فان كان الجواب عن الماهية وعن بعض المشاركات هو الجواب عنها وعن الكل فقريب كالحيوان والا فبعيد كالجسم النامي

قوله والكليات خمس اي الكليات التي لها افراد بحسب نفس الامر في الذهن او في الخارج منحصرة في خمسة انواع واما الكليات الفرضية التي لا مصداق لها خارجا ولا ذهنا فلا يتعلق بالبحث عنها غرض يعتد به ثم الكلي اذا نسب الى افراده المحققة في نفس الامر فاما ان يكون عين حقيقة تلك الافراد وهو النوع او جزء حقيقتها فان كان تمام المشترك بين شيء منها وبين بعض آخر فهو الجنس والا فهو الفصل ويقال لهذه الثلثة ذاتيات او خارجا عنها ويقال له العرضي فاما ان يختص بافراد حقيقة واحدة او لا يختص فالاول هو الخاصة والثاني هو العرض العام فهذا دليل انحصار الكليات في الخمس قوله المقول اي المحمول قوله في جواب ما هو اعلم ان ما هو سؤال عن تمام الحقيقة فان اقتصر في السوال على ذكر امر واحد كان السوال عن تمام الماهية المختصة به فيقع النوع في الجواب ان كان المذكور امرا شخصيا والحد التام ان كان المذكور حقيقة كلية وان جمع في السوال بين امور كان السوال عن تمام الماهية المشتركة بين تلك الامور ثم تلك الامور ان كانت متفقة الحقيقة كان السوال عن تمام الحقيقة المتفقة المتحدة

بل البحث ههنا من الكليات المفردة كالانسان والحيوان والانسان الاسود ليس منها بل هو من المركبات التقييدية

التصورات
الاول من الكليات
الجنس

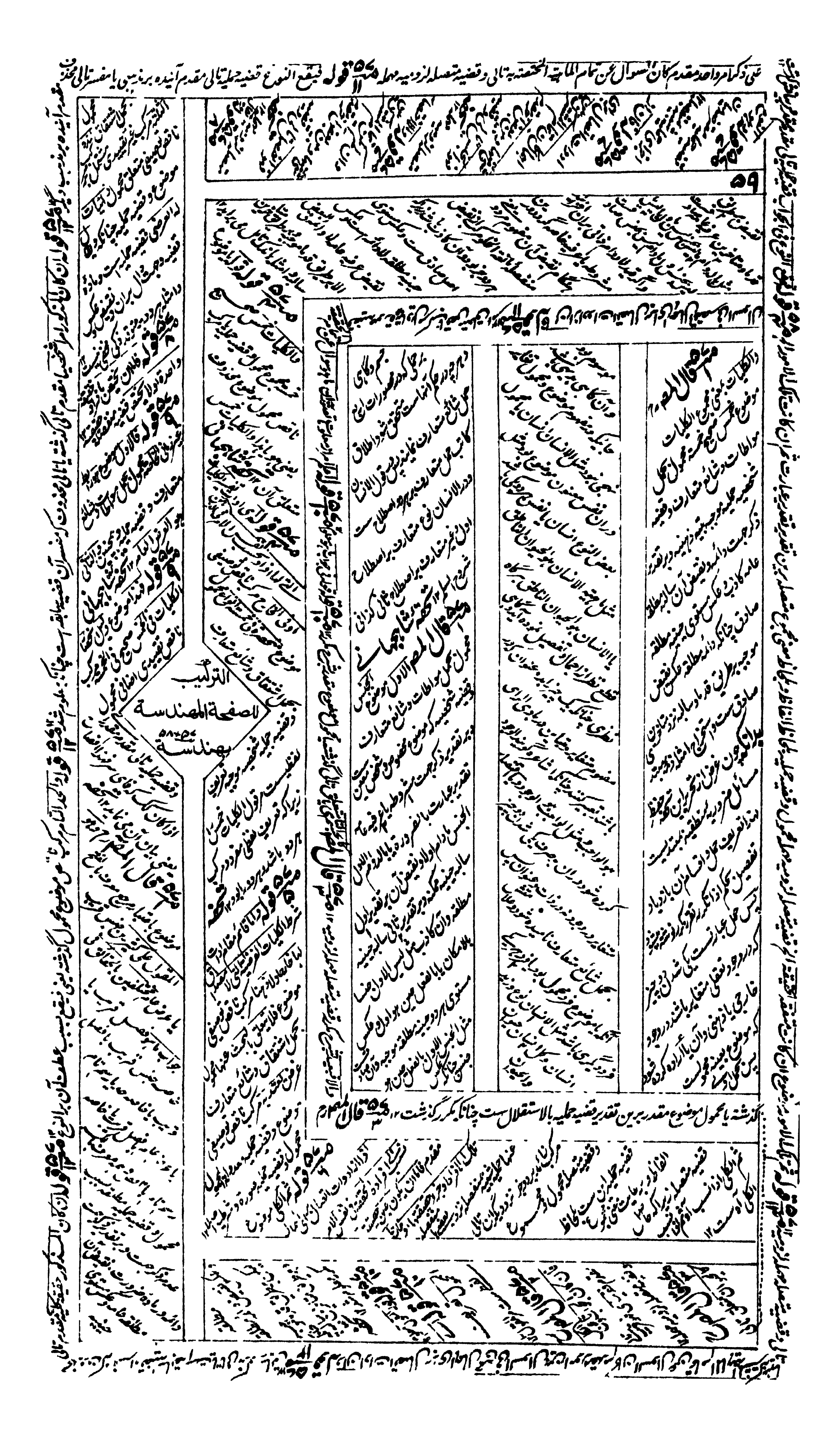
حقيقيا الخ وبين قوله ويجوز ايضا تحقق الحقيقي بدون الاضافي منافاة كما لا يخفى فتامل ١٢ قوله بالنقطة فانه نوع حقيقي

التصور ١
الثاني من الكليات الخمسة
النوع

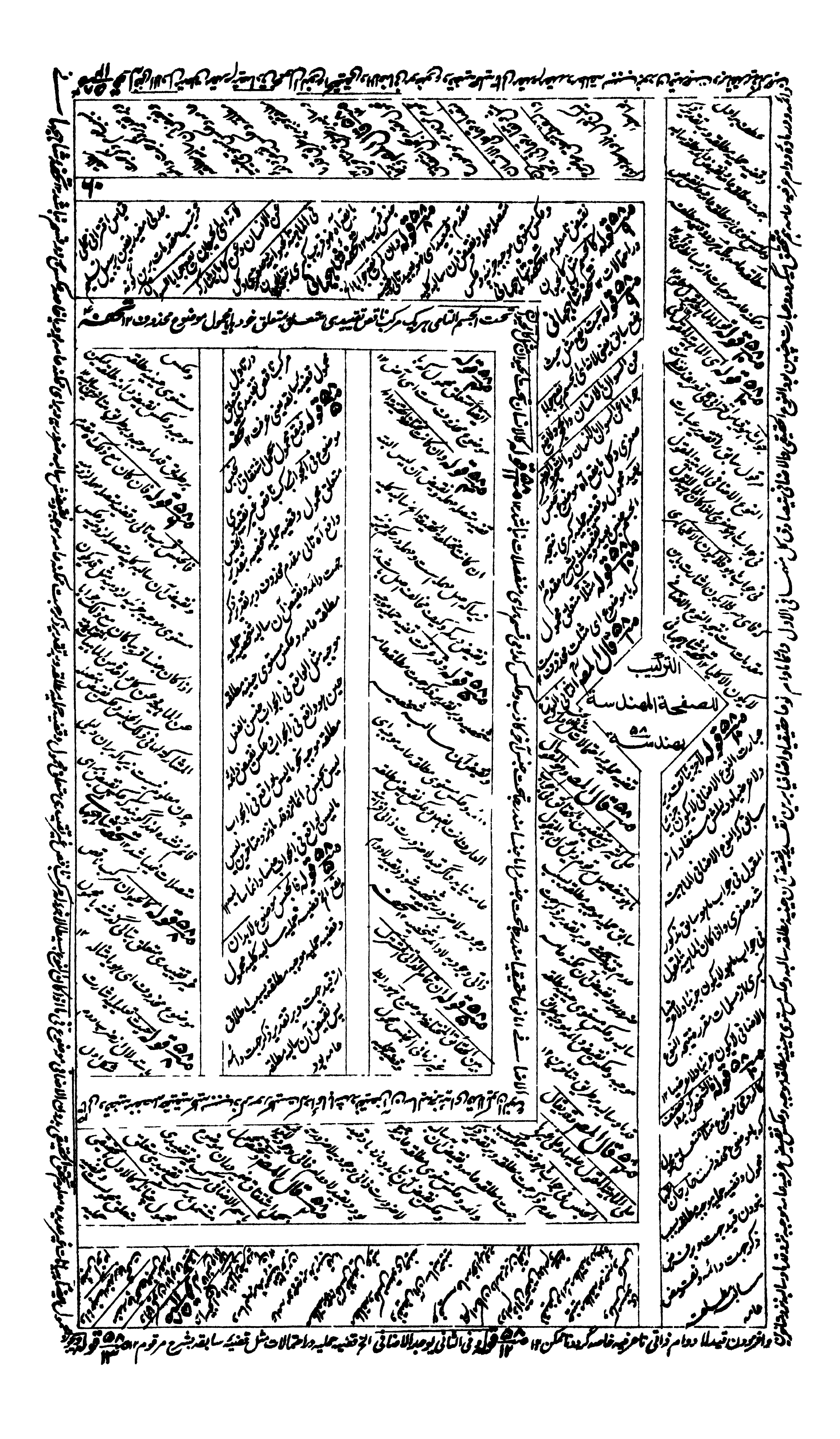
الثاني النوع وهو المقول على كثيرين متفقين بالحقائق في جواب ما هو وقد يقال على الماهية المقول عليها وعلى غيرها الجنس في جواب ما هو ويختص باسم الاضافي كالاول بالحقيقي وبينهما عموم من وجه لتصادقهما على الانسان

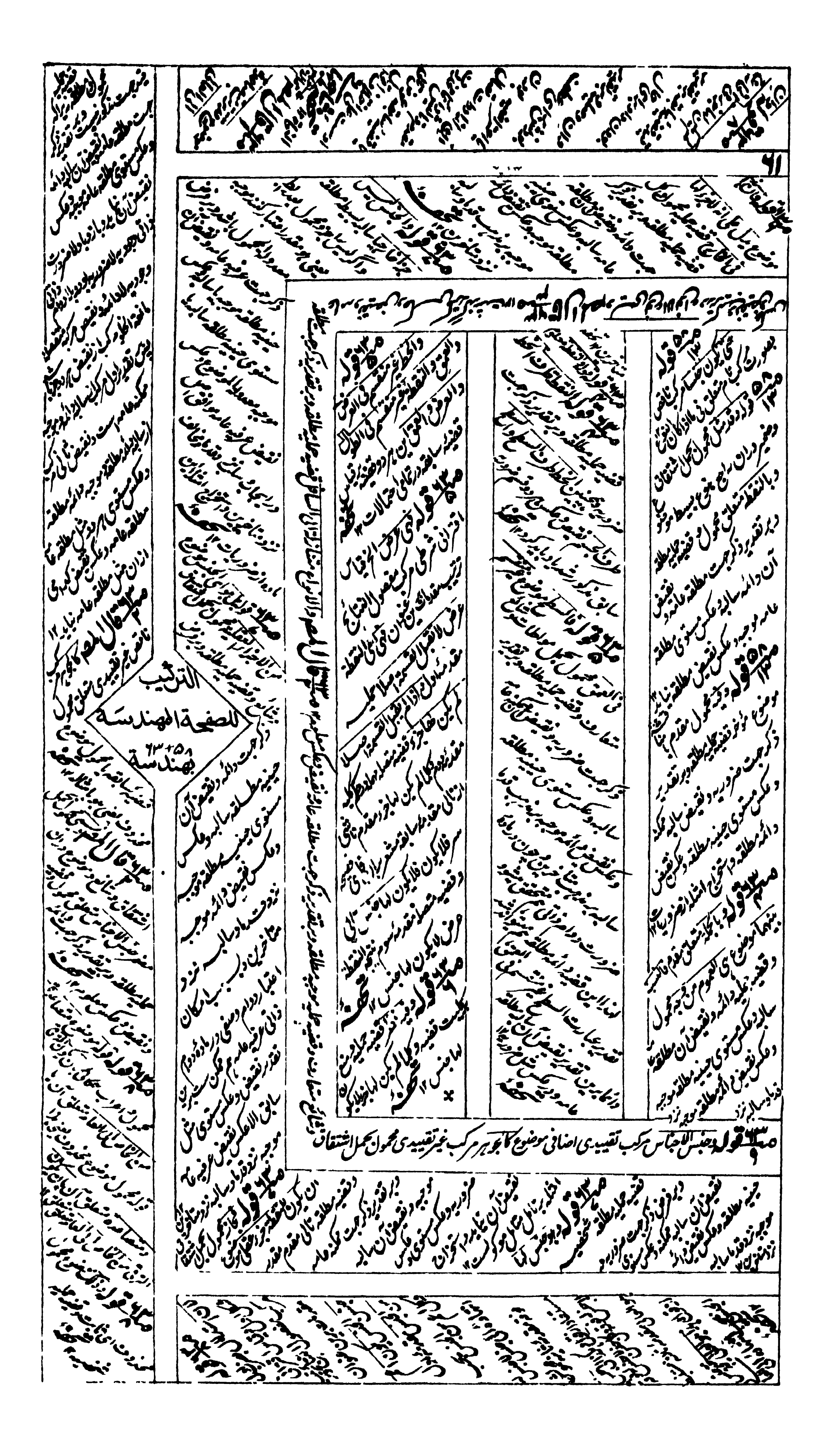
في تلك الامور فيقع النوع ايضا في الجواب وان كانت مختلفة الحقيقة كان السؤال عن تمام الحقيقة المشتركة بين تلك الحقائق المختلفة وقد عرفت ان تمام الذاتي المشترك بين الحقائق المختلفة هو الجنس فيقع الجنس في الجواب فالجنس لابد ان يقع جوابا عن الماهية وعن بعض الحقائق المختلفة المشاركة اياها في ذلك الجنس فان كان مع ذلك جوابا عن الماهية وعن كل واحدة من الماهيات المختلفة المشاركة لها في ذلك الجنس فالجنس قريب كالحيوان حيث يقع جوابا للسؤال عن الانسان وعن كل ما يشاركه في الماهية الحيوانية وان لم يقع جوابا عن الماهية وعن كل ما يشاركها في ذلك الجنس فبعيد كالجسم حيث يقع جوابا عن السؤال بالانسان والحجر ولا يقع جوابا عن السؤال بالانسان والشجر والفرس مثلا قوله الماهية المقول اي الماهية المقول في جواب ما هو فلا يكون الا كليا ذاتيا لما تحته لا جزئيا ولا عرضيا فالصنف كالرومي مثلا خارج عنها فالنوع الاضافي دائما يكون اما نوعا حقيقيا مندرجا تحت جنس كالانسان تحت الحيوان واما جنسا مندرجا تحت جنس آخر كالحيوان تحت الجسم النامي ففي الاول تصادق النوع الحقيقي والاضافي وفي الثاني يوجد الاضافي بدون الحقيقي ويجوز ايضا تحقق الحقيقي بدون الاضافي فيما اذا كان النوع بسيطا لا جزء له حتى يكون جنسا وقد مثل بالنقطة وفيه مناقشة

لا تنقسم في جهة اصلا ١٢ قوله فيه مناقشة المناقشة تستعمل في الاعتراض الساقط بادنى تامل ولا يخفى ان الكلام في المثال لا يناسب دأب المحصلين اذ من بطلان المثال لا يبطل المطلوب



٥٩
الترکیب
للصفحة المهندسة
بهندسة

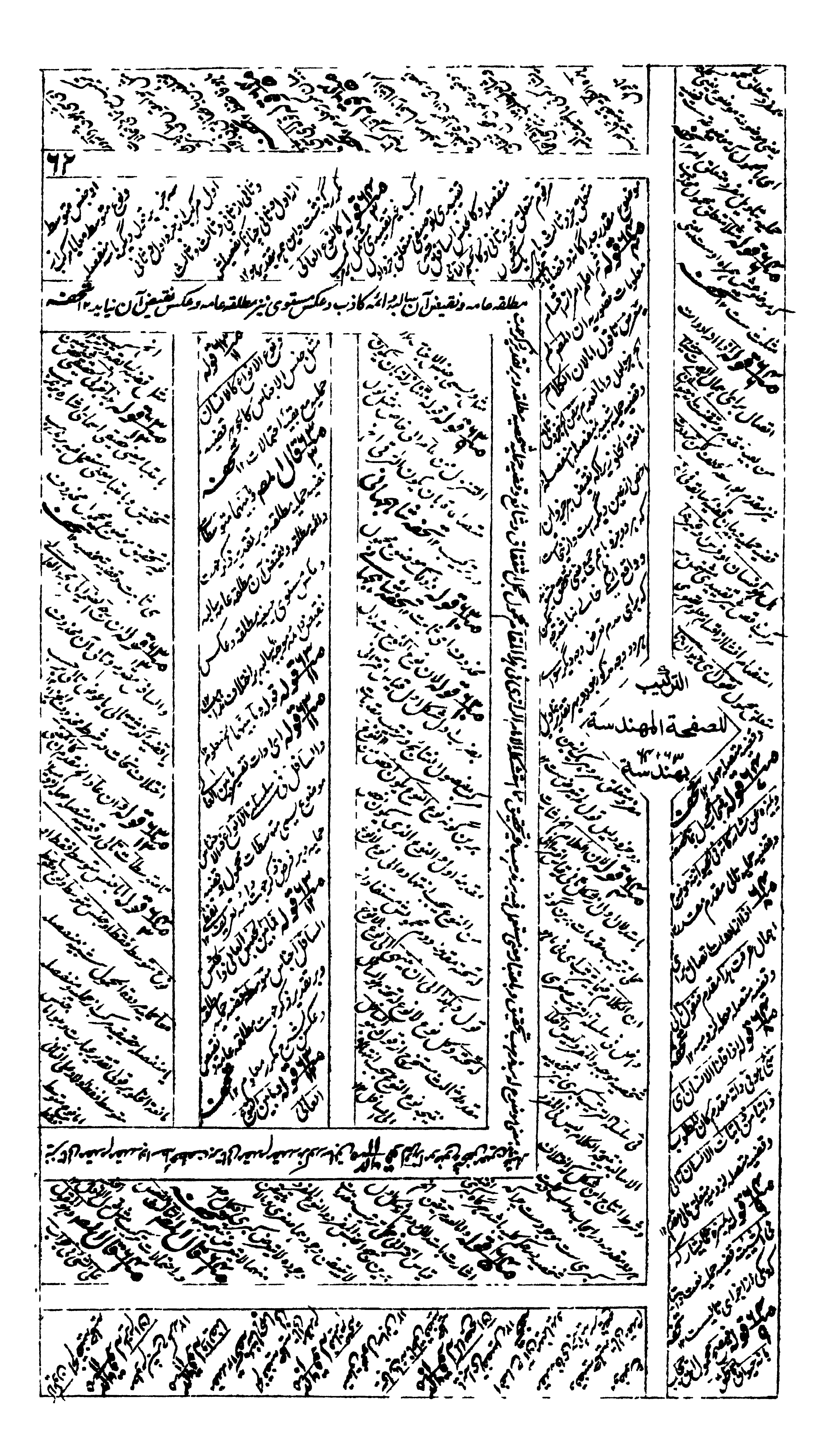




الترتيب للصفحة الهندسة

٥٨+٦٣ بهندسة

قوله وجنس الاجناس مركب تقييدي اضافي موضوع کا جوہر مرکب غیر تقییدی محمول الاشتقاق



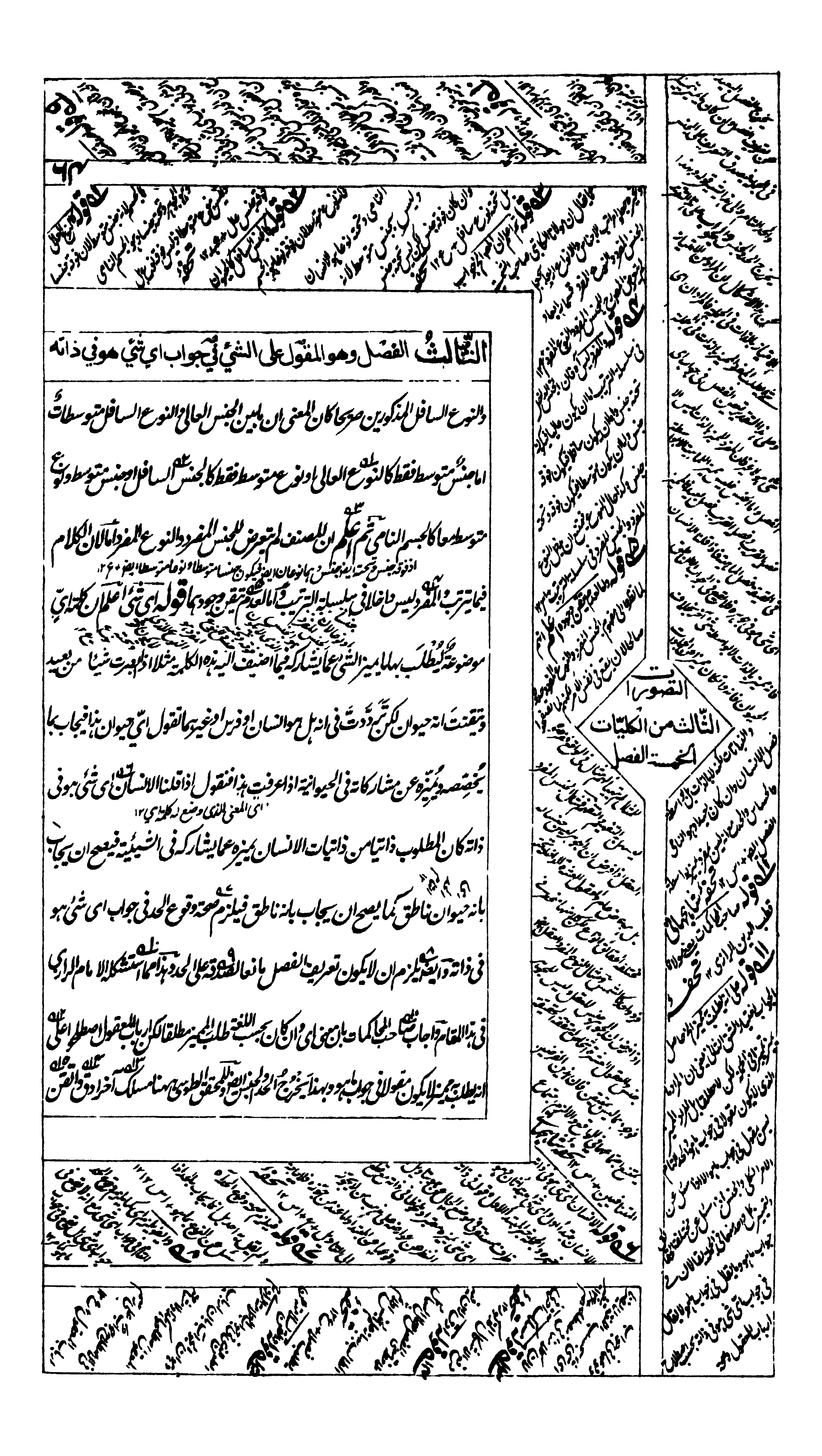
مطلقه عامه ونقیض آن سالبه دائمه کاذب وعکس مستوی نیز مطلقه عامه وعکس نقیض آن نیاید ۱۲ محشی

الترتیب
للصفحة المهندسة
۳۰۶۳
بهندسة

وتفارقهما في الحيوان والنقطة ثم الاجناس قد ترتب متصاعدة الى العالي كالجوهر ويسمى جنس الاجناس والانواع متنازلة الى السافل ويسمى نوع الانواع وما بينهما متوسطات

وبالجملة فالنسبة بينهما هي العموم من وجه قوله النقطة النقطة طرف الخط والخط طرف السطح والسطح طرف الجسم فالسطح غير منقسم في العمق والخط غير منقسم في العرض والعمق والنقطة غير منقسم في الطول والعرض والعمق فهي عرض لا تقبل القسمة اصلاً واذا لم تقبل القسمة اصلاً لم يكن لها جزء فلا يكون لها جنس وفيه نظر فان هذا يدل على انه لا جزء لها في الخارج والجنس ليس جزءاً خارجياً بل هو من الاجزاء العقلية فجاز ان يكون للنقطة جزء عقلي هو جنس لها وان لم يكن لها جزء في الخارج قوله ترتب متصاعدة بان يكون الترقي من الخاص الى العام وذلك لان الجنس يكون اعم من الجنس وهكذا الى جنس لا جنس فوقه وهذا هو العالي وجنس الاجناس كالجوهر قوله متنازلة بان يكون التنزل من عام الى خاص وذلك لان نوع النوع يكون اخص من النوع وهكذا الى ان ينتهي الى نوع لا نوع له تحته وهو السافل ونوع الانواع كالانسان قوله وما بينهما متوسطات اي ما بين العالي والسافل في سلسلتي الانواع والاجناس يسمى متوسطات فما بين الجنس العالي والجنس السافل اجناس متوسطة وما بين النوع العالي والنوع السافل انواع متوسطة هذا ان جعل الجسم الجنس العالي والسافل وان جاوز الى الجنس العالي ابنا ساو الجسم النامي جنس له واعم منه فهو جنس الجنس وفوقه الجسم المطلق وهو جنس له اعم منه وفوقه الجوهر الذي هو جنس له يسمى جنس الاجناس فان الجنسية

ثم فلا يرد انه لا يتيسر التعدد فيما تحت الجنس العالي ولا فيما فوق النوع السافل فلا فيما بينهما ولهذا اذا كان للماهية جنسان قريب وبعيد فالبعيد جنس عالٍ والقريب جنس الاجناس

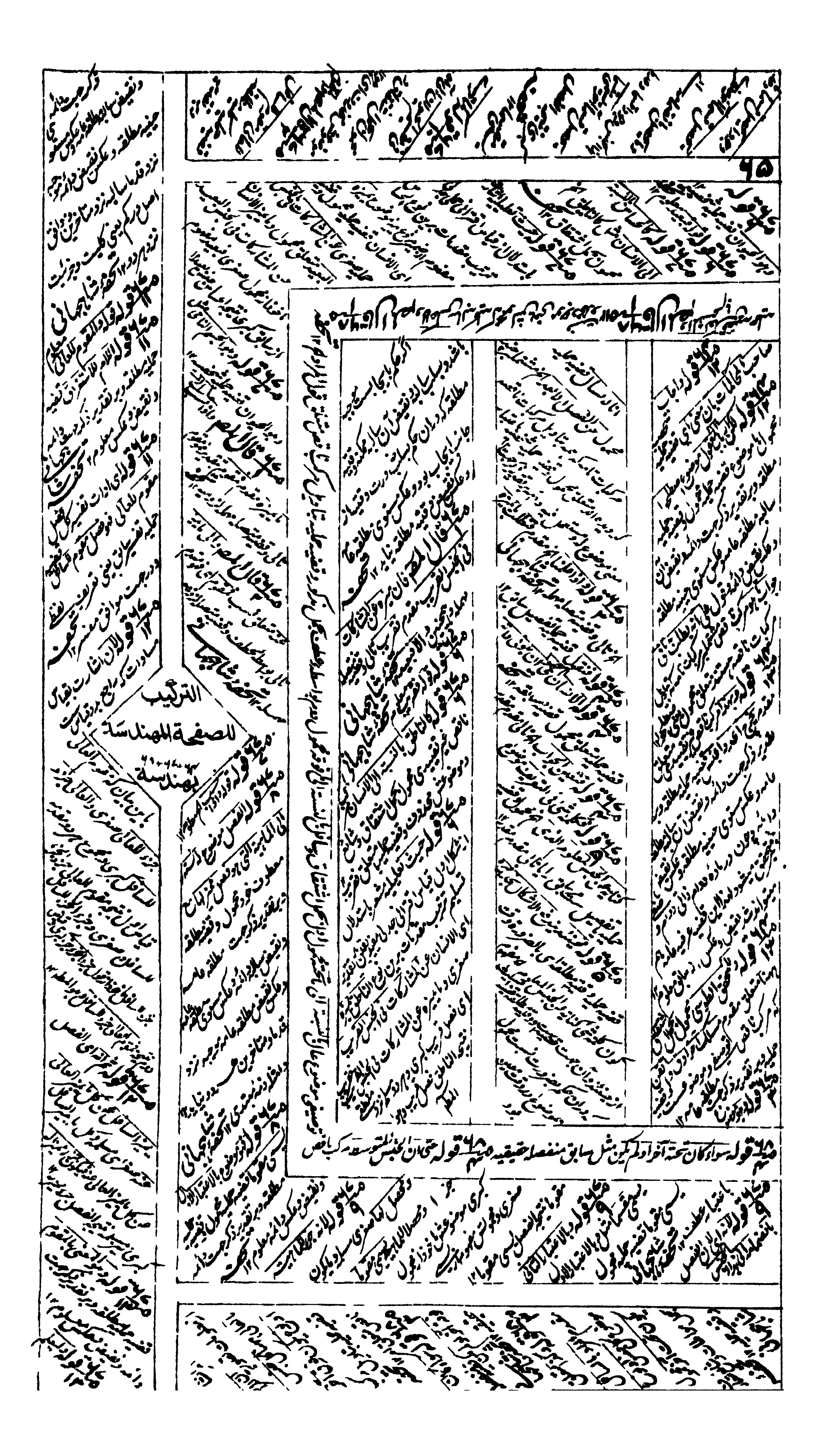


الثالث من الكليات الخمسة الفصل

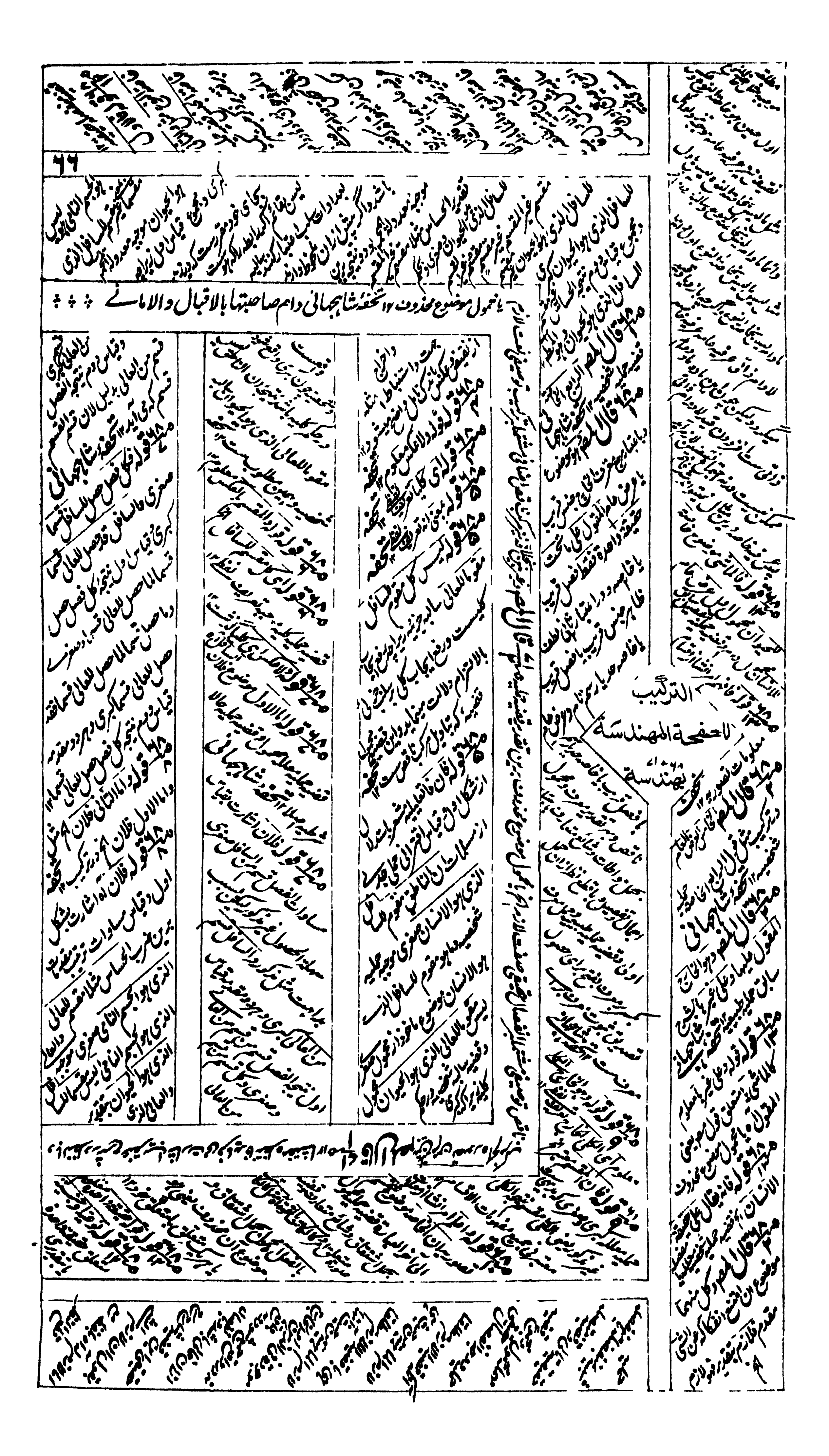
الثالث الفصل وهو المقول على الشيء في جواب اي شيء هو في ذاته

والنوع السافل المذكورين صريحا كان المعنى ان ما بين الجنس العالي والنوع السافل متوسطات اما جنس متوسط فقط كالنوع العالي او نوع متوسط فقط كالجنس السافل او جنس متوسط ونوع متوسط معا كالجسم النامي ثم اعلم ان المصنف لم يتعرض للجنس المفرد والنوع المفرد اما لان الكلام فيما يترتب والمفرد ليس داخلا في سلسلة الترتيب واما لعدم تيقن وجودهما قوله اي شيء اعلم ان كلمة اي موضوعة ليطلب بها ما يميز الشيء عما يشاركه فيما اضيف اليه هذه الكلمة مثلا اذا ابصرت شيئا من بعيد وتيقنت انه حيوان لكن ترددت في انه هل هو انسان او فرس او غيرهما تقول اي حيوان هذا فيجاب بما يخصصه ويميزه عن مشاركاته في الحيوانية اذا عرفت هذا فنقول اذا قلنا الانسان اي شيء هو في ذاته كان المطلوب ذاتيا من ذاتيات الانسان يميزه عما يشاركه في الشيئية فيصح ان يجاب بانه حيوان ناطق كما يصح ان يجاب بانه ناطق فيلزم صحة وقوع الحد في جواب اي شيء هو في ذاته وايضا يلزم ان لا يكون تعريف الفصل مانعا لصدقه على الحد وهذا ما استشكله الامام الرازي في هذا المقام واجاب صاحب المحاكمات بان معنى اي وان كان بحسب اللغة طلب المميز مطلقا لكن ارباب المعقول اصطلحوا على انه لطلب مميز لا يكون مقولا في جواب ما هو وبهذا يخرج الحد والجنس ايضا وللمحقق الطوسي ههنا مسلك آخر ادق واتقن

اذ فوقه جنس وتحته ايضا جنس هما نوعان ايضا فيكون جنسا متوسطا ونوعا متوسطا ايضا ۱۲



٦٥
التركيب
للصفحة المهندسة



یا محمول موضوع محذوف ۱۲ تحفۂ شاہجہانی دام صاحبتہا بالاقبال والامانی

الترکیب

الصفحة المهندسة

بهندسة

الانسان ويميزه عما يميز الحيوان عنه وهذا هو المراد بالمقوم ١٢ اس ٥ قوله ويعلم ان المراد ههنا الخ يعني انه ليس المراد بالعالي ههنا ما هو اي ما لا يكون فوقه آخر لان هذا التخصيص باطل كما يدل عليه الدليل بل

فان ميّزه عن المشاركات في الجنس القريب فقريب والّا فبعيد واذا نسب

الى مَا يميزه فمُقوّم والى ما يميز عنه فمقسم والمقوم للعالي مقوم للسافل

وهو انا لا نسال عن الفصل الا بعد ان نعلم ان للشيء جنسا بناءً على ان ما لا جنس له لا فصل له واذا علمنا الشيء بالجنس فنطلب ما يميزه عن مشاركاته في ذلك الجنس فنقول الانسان اي حيوان هو في ذاته فيتعين الجواب بالناطق لا غير فكلمة شيء في التعريف كناية عن الجنس المعلوم الذي يطلب ما يميز الشيء عن مشاركاته في ذلك الجنس فح يندفع الاشكال بحذافيره قوله قريب كالناطق بالنسبة الى الانسان حيث يميزه عن المشاركات في جنسه القريب وهو الحيوان قوله فبعيد كالحساس بالنسبة الى الانسان حيث يميزه عن المشاركات في الجنس البعيد وهو الجسم النامي قوله اذا نسب الخ الفصل له نسبة الى الماهية التي هو فصل مميز لها ونسبة الى الجنس الذي يميز الماهية عنه من بين افراده فهو بالاعتبار الاول يسمّى مقوما لانه جزء للماهية ومحصّل لها وبالاعتبار الثاني يسمى مقسما لانه بانضمامه الى هذا الجنس وجود اً يحصّل قسما وعدما يحصّل قسما آخر كما ترى في تقسيم الحيوان الى الحيوان الناطق والحيوان الغير الناطق قوله والمقوم للعالي اللام للاستغراق اي كل فصل مقوم للعالي فهو فصل مقوم للسافل لان مقوم العالي جزء للعالي والعالي جزء للسافل وجزء الجزء جزء فمقوم العالي جزء للسافل ثم انه يميز السافل عن كل ما يميز العالي عنه فيكون جزءا مميزا له وهو المعني بالمقوم ويعلم ان المراد بالعالي ههنا

وبانضمامه اليه عدما قسما آخر هو الحيوان الغير الناطق ولا يخفى ان ارتكاب مثل هذا التكلف غير سديد فالاولى ان يقال يسمى مقسما لانه

التصور / الفصل واقسامه بالنظر الى ذاته وغيره

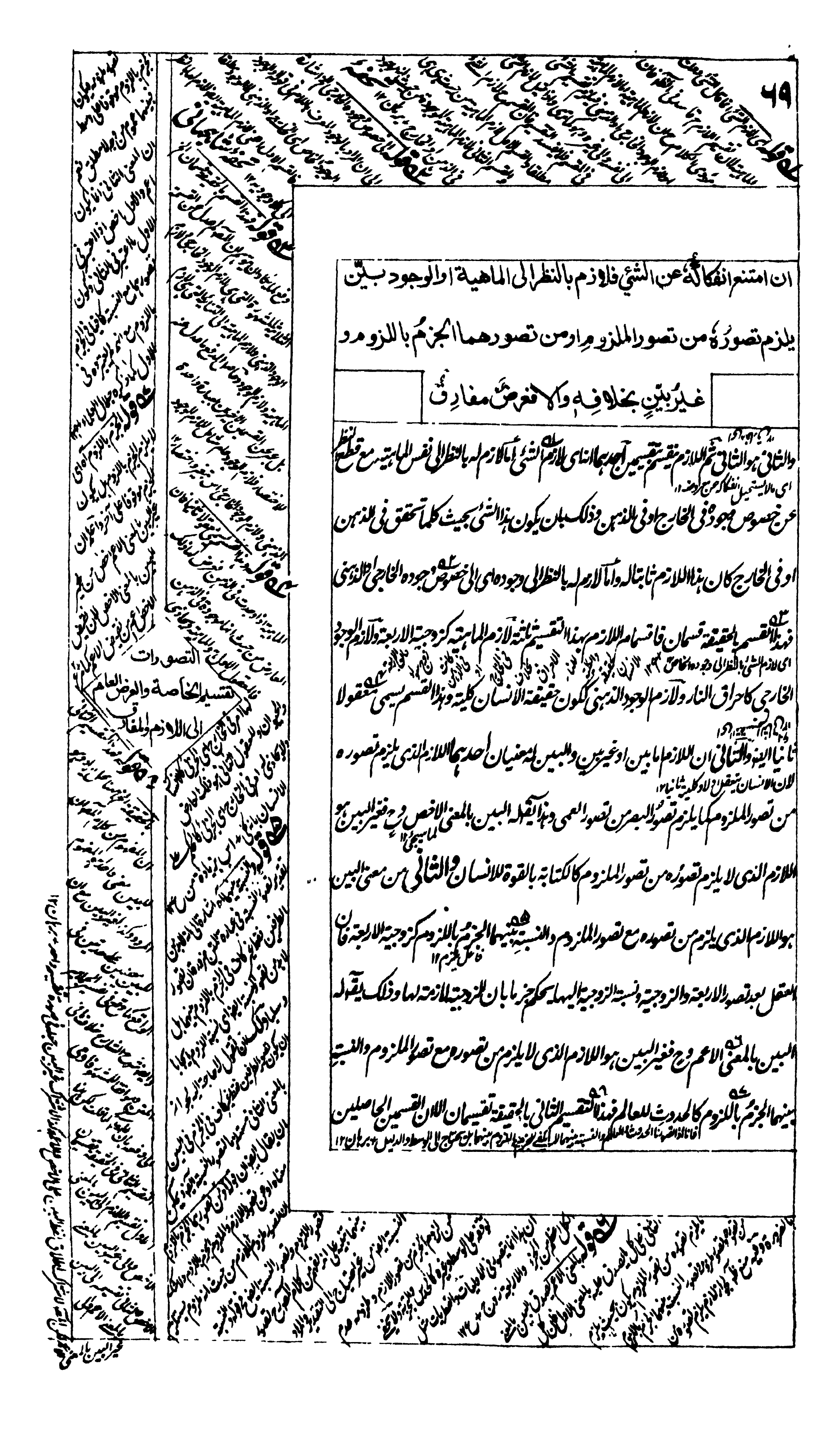


التصورات

الخاصة والعرض العام وتعريفهما

ولا عكس والمقسم بالعكس الرابع الخاصة وهو الخارج المقول على ما تحت حقيقة واحدة فقط الخامس العرض العام وهو الخارج المقول عليها وعلى غيرها وكل منهما

كل جنس او نوع يكون فوق آخر سواء كان فوقه آخر اولم يكن وكذا المراد بالسافل كل جنس او نوع يكون تحت آخر سواء كان تحته آخر اولم يكن حتى ان الجنس المتوسط عال بالنسبة الى ما تحته وسافل بالنسبة الى ما فوقه **قوله** ولا عكس اي كليا بمعنى انه ليس كل مقوم للسافل مقوما للعالي فان الناطق مقوم للسافل الذي هو الانسان وليس مقوما للعالي الذي هو الحيوان **قوله** والمقسم بالعكس اي كل مقسم للسافل مقسم للعالي ولا عكس اي كليا اما الاول فلان السافل قسم من العالي فكل فصل حصل للسافل قسما فقد حصل للعالي قسما لان قسم القسم قسم واما الثاني فلان الحساس مثلا مقسم للعالي الذي هو الجسم النامي وليس مقسما للسافل الذي هو الحيوان **قوله** وهو الخارج اي الكلي الخارج فان المقسم معتبر في جميع مفهومات الاقسام واعلم ان الخاصة تنقسم الى خاصة شاملة لجميع افراد ما هي خاصة له كالكاتب بالقوة للانسان والى غير شاملة لجميع افراده كالكاتب بالفعل للانسان **قوله** حقيقة واحدة نوعية او جنسية فالاول خاصة النوع والثاني خاصة الجنس فالماشي خاصة للحيوان وعرض عام للانسان فافهم **قوله** وعلى غيرها كالماشي فانه يقال على حقيقة الانسان وعلى غيرها من الحقائق الحيوانية **قوله** وكل منهما اي كل واحد من الخاصة والعرض العام وبالجملة الكلي الذي هو عرض لافراده اما لازم واما مفارق اذ لا يخلو اما ان يستحيل انفكاكه عن معروضه او لا فالاول هو الاول

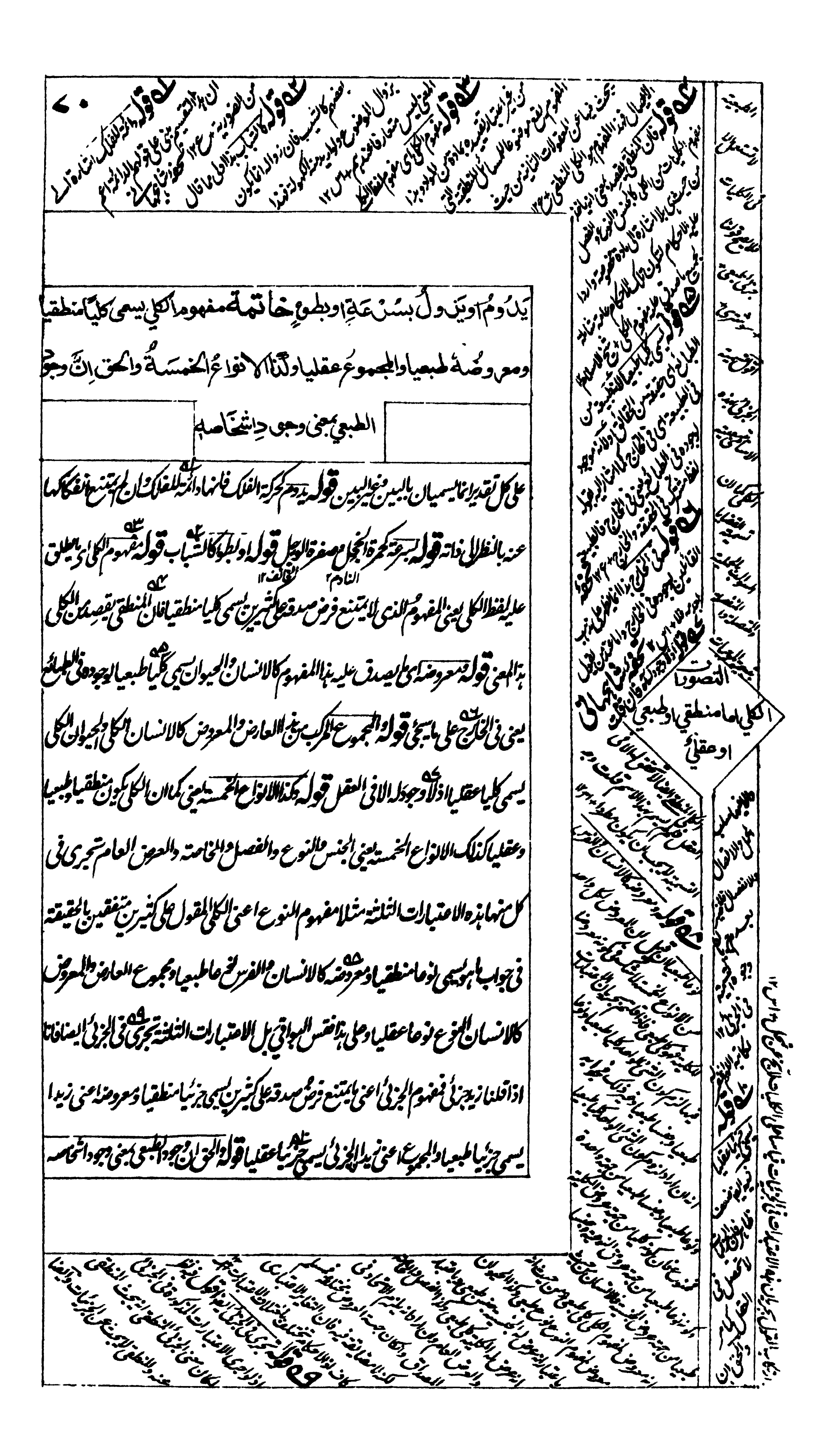


التصورات

تقسيم الخاصة والعرض العام الى اللازم والمفارق

ان امتنع انفكاكه عن الشيء فلازم بالنظر الى الماهية او الوجود بيّن يلزم تصوره من تصور الملزوم او من تصورهما الجزم باللزوم و غير بيّن بخلافه والا فعرض مفارق

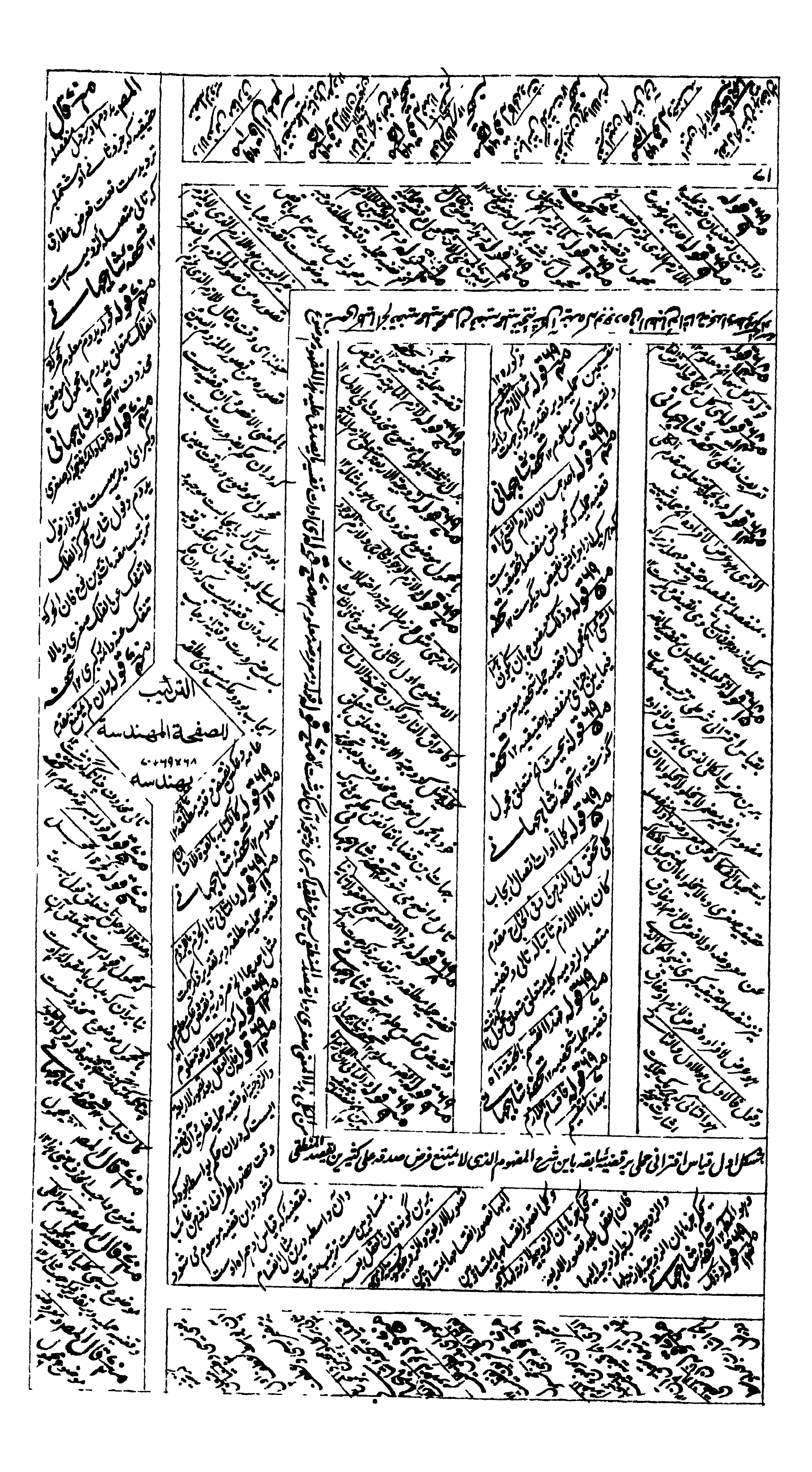
والثاني هو الثاني ثم اللازم ينقسم تقسيمين احدهما انه اي لازم الشيء اما لازم له بالنظر الى نفس الماهية مع قطع النظر عن خصوص وجوده في الخارج او في الذهن وذلك بان يكون هذا الشيء بحيث كلما تحقق في الذهن او في الخارج كان هذا اللازم ثابتا له واما لازم له بالنظر الى وجوده اي الى خصوص وجوده الخارجي او الذهني فهذا التقسيم بالحقيقة قسمان فاقسام اللازم بهذا التقسيم ثلثة لازم الماهية كزوجية الاربعة ولازم الوجود الخارجي كاحراق النار ولازم الوجود الذهني لكون حقيقة الانسان كلية وهذا القسم يسمى معقولا ثانيا ايضا والثاني ان اللازم اما بين او غير بين والبين له معنيان احدهما اللازم الذي يلزم تصوره من تصور الملزوم كما يلزم تصور البصر من تصور العمى وهذا يقال له البين بالمعنى الاخص وح فغير البين هو اللازم الذي لا يلزم تصوره من تصور الملزوم كالكتابة بالقوة للانسان والثاني من معنى البين هو اللازم الذي يلزم من تصوره مع تصور الملزوم والنسبة بينهما الجزم باللزوم كزوجية الاربعة فان العقل بعد تصور الاربعة والزوجية ونسبة الزوجية اليها يحكم جزما بان الزوجية لازمة لها وذلك يقال له البين بالمعنى الاعم وح فغير البين هو اللازم الذي لا يلزم من تصوره مع تصور الملزوم والنسبة بينهما الجزم باللزوم كالحدوث للعالم فهذا التقسيم الثاني بالحقيقة تقسيمان الا ان القسمين الحاصلين



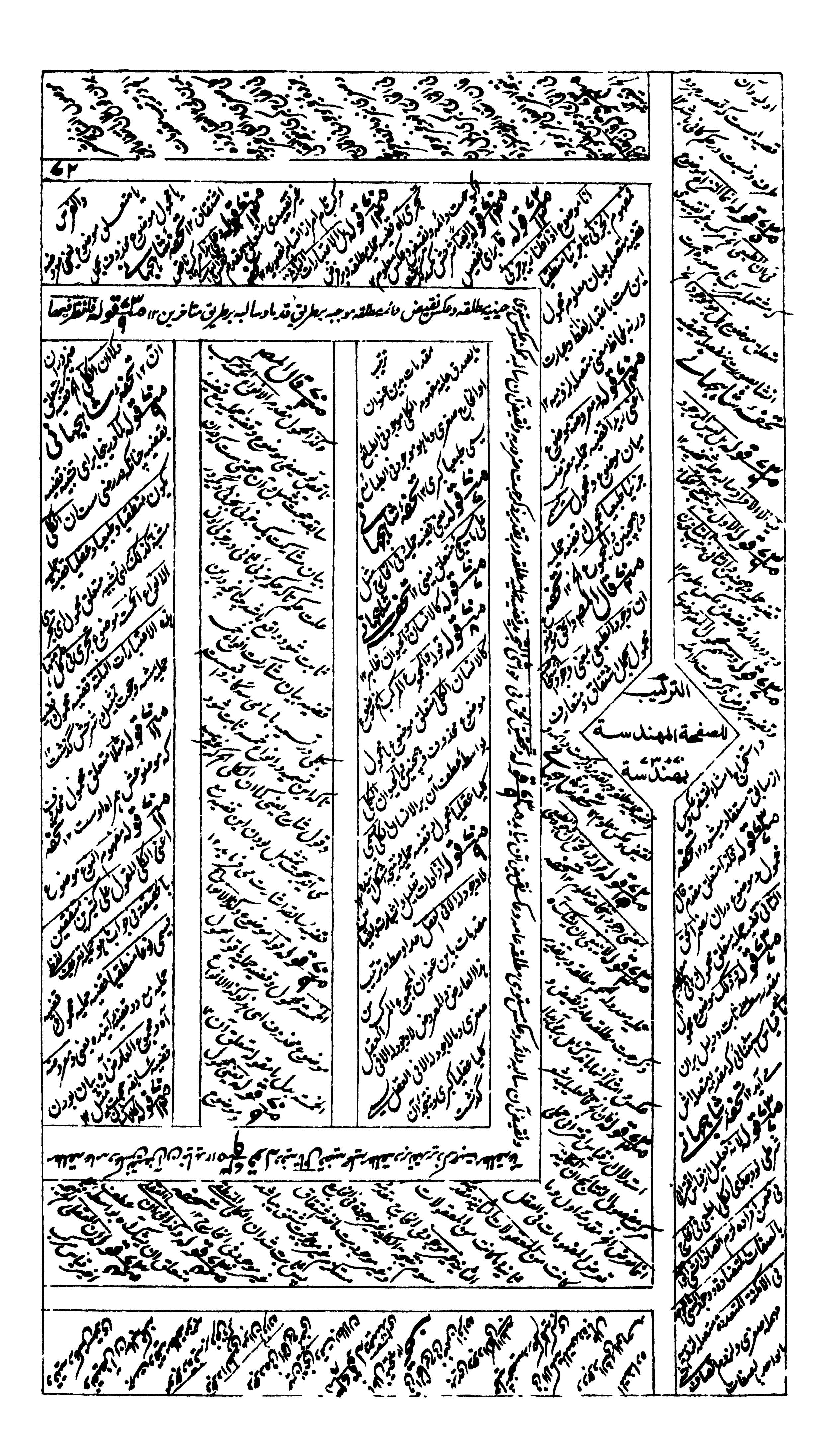
يدوم او بين ولُ بسرعةٍ او بطوءٍ خاتمة مفهوم الكلي يسمى كليًا منطقيًا
ومعروضه طبعيًا والمجموع عقليًا وكذا الانواع الخمسة والحق ان وجود
الطبعي بمعنى وجود اشخاصه

على كل تقدير انما يسميان بالبين وغير البين قوله يدوم كحركة الفلك فانها دائمة للفلك وان لم يمتنع انفكاكها
عنه بالنظر الى ذاته قوله بسرعة كحمرة الخجل وصفرة الوجل قوله او بطوء كالشباب قوله مفهوم الكلي اي ما يطلق
عليه لفظ الكلي يعني المفهوم الذي لا يمتنع فرض صدقه على كثيرين يسمى كليا منطقيا فان المنطقي يقصد من الكلي
هذا المعنى قوله ومعروضه اي ما يصدق عليه هذا المفهوم كالانسان والحيوان يسمى كليا طبعيا لوجوده في الطبائع
يعني في الخارج على ما يجيء قوله والمجموع المركب من العارض والمعروض كالانسان الكلي والحيوان الكلي
يسمى كليا عقليا اذ لا وجود له الا في العقل قوله وكذا الانواع الخمسة يعني كما ان الكلي يكون منطقيا وطبعيا
وعقليا كذلك الانواع الخمسة يعني الجنس والنوع والفصل والخاصة والعرض العام تجري في
كل منها هذه الاعتبارات الثلثة مثلا مفهوم النوع اعني الكلي المقول على كثيرين متفقين بالحقيقة
في جواب ما هو يسمى نوعا منطقيا ومعروضه كالانسان والفرس نوعا طبعيا ومجموع العارض والمعروض
كالانسان النوع نوعا عقليا وعلى هذا فقس البواقي بل الاعتبارات الثلثة تجري في الجزئي ايضا فانا
اذا قلنا زيد جزئي فمفهوم الجزئي اعني ما يمتنع فرض صدقه على كثيرين يسمى جزئيا منطقيا ومعروضه اعني زيدا
يسمى جزئيا طبعيا والمجموع اعني زيد الجزئي يسمى جزئيا عقليا قوله والحق ان وجود الطبعي بمعنى وجود اشخاصه

التصورات
الكلي اما منطقي او طبعي
او عقلي



الترتيب
الصفحة المهندسة
بهندسه



حینیه مطلقه وعکس نقیض دائمه مطلقه موجبه بطریق قدما وسالبه بطریق متاخرین ۱۲ هـ قوله فالنظر فیهما

الترکیب
للصفحة المهندسة
بهندسة

التصورات

تعريف المعرف وشرطه واحكامه

فصل معرف الشيء ما يقال عليه لافادة تصوره ويشترط ان يكون مساويا واجلى فلا يصح بالاعم والاخص والمساوي معرفة وجهالة والاخفى

لا ينبغي ان يشك في ان الكلي المنطقي غير موجود في الخارج فان الكلية انما تعرض المفهومات في العقل ولذا كانت من المعقولات الثانية وكذا في ان العقلي غير موجود فيه فان انتفاء الجزء يستلزم انتفاء الكل وانما النزاع في ان الطبعي كالانسان من حيث هو انسان الذي تعرضه الكلية في العقل هل هو موجود في الخارج في ضمن افراده ام لا بل ليس الموجود فيه الا الافراد الاول مذهب جمهور الحكماء والثاني مذهب بعض المتاخرين ومنهم المصرح فلذا قال الحق هو الثاني وذلك لانه لو وجد في الخارج في ضمن افراده لزم اتصاف الشيء الواحد بالصفات المتضادة ووجود الشيء الواحد في الامكنة المتعددة ومعنى وجود الطبعي هو ان افراده موجودة وفيه تامل وتحقيق الحق في حواشي التجريد فانظر فيها **قوله** معرف الشيء بعد الفراغ من بيان ما يتركب منه المعرف شرع في البحث عنه وقد علمت ان المقصود بالذات في هذا الفن هو البحث عنه وعن الحجة وعرفه بانه ما يحمل على الشيء اي المعرف ليفيد تصور هذا الشيء اما بكنهه او بوجه يمتاز عن جميع ما عداه ولهذا لم يجز ان يكون اعم مطلقا لان الاعم لا يفيد شيئا منهما كالحيوان في تعريف الانسان فان الحيوان ليس بكنه الانسان لان حقيقة الانسان هو الحيوان مع الناطق وايضا لا يميز الانسان عن جميع ما عداه لان بعض الحيوان هو الفرس وكذا الحال في الاعم من وجه واما الاخص اعني مطلقا فهو وان جاز ان يفيد تصوره تصور الاعم لكنه

ان المعرف علة لافادة تصور المعرف وليس الامر كذلك فانا كثيرا ما نغفل عن الرسوم والحدود مع بقاء تصور المهيات والمعرفات بقاء المعهود دون العلة



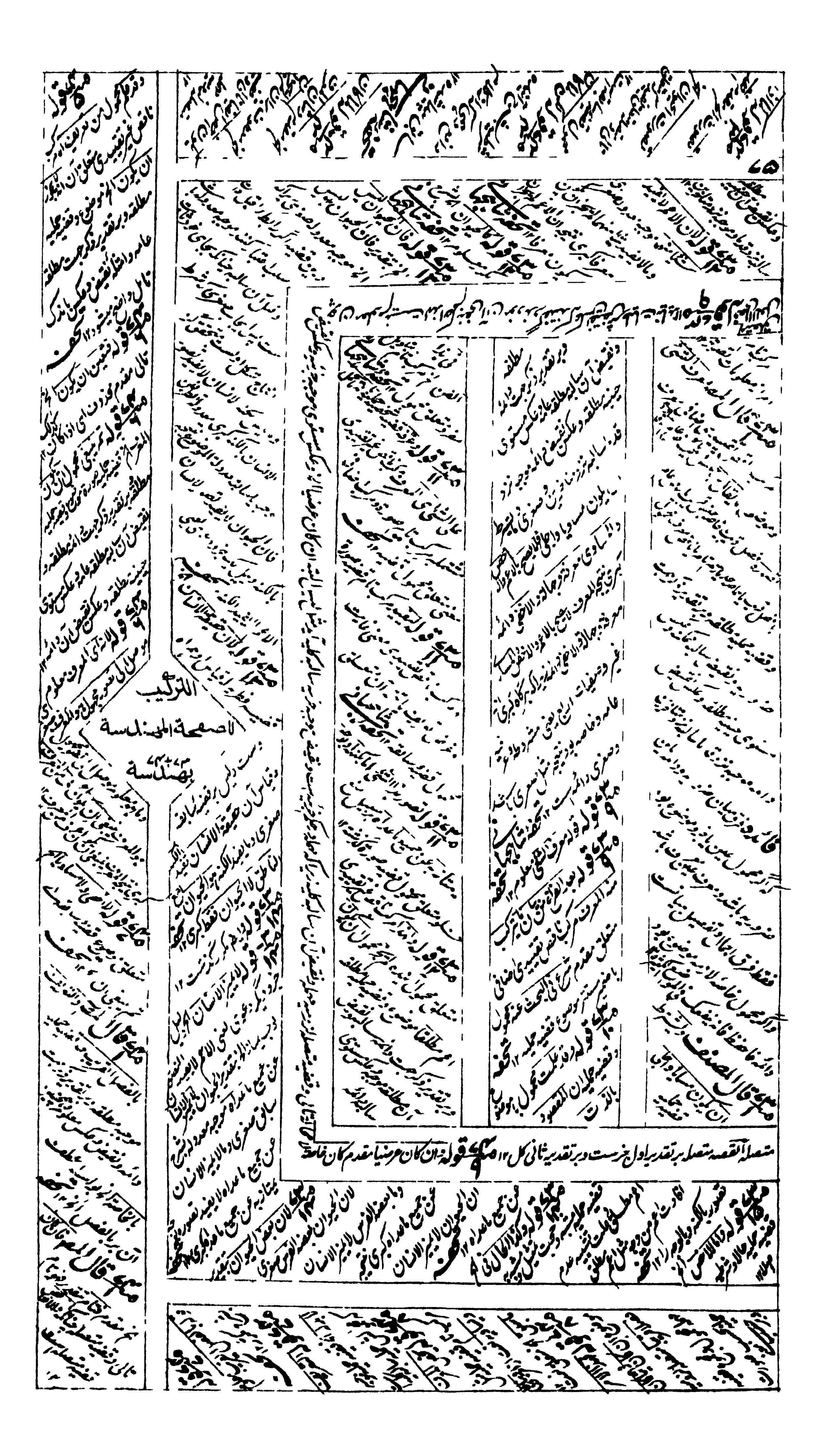
بالمثال تسامح مع ان المثال فيكون اخص كقولنا الاسم كزيد والعلم كالتوحيد والجواب ان التعريف ههنا بالحقيقة ليس الا بالمثال

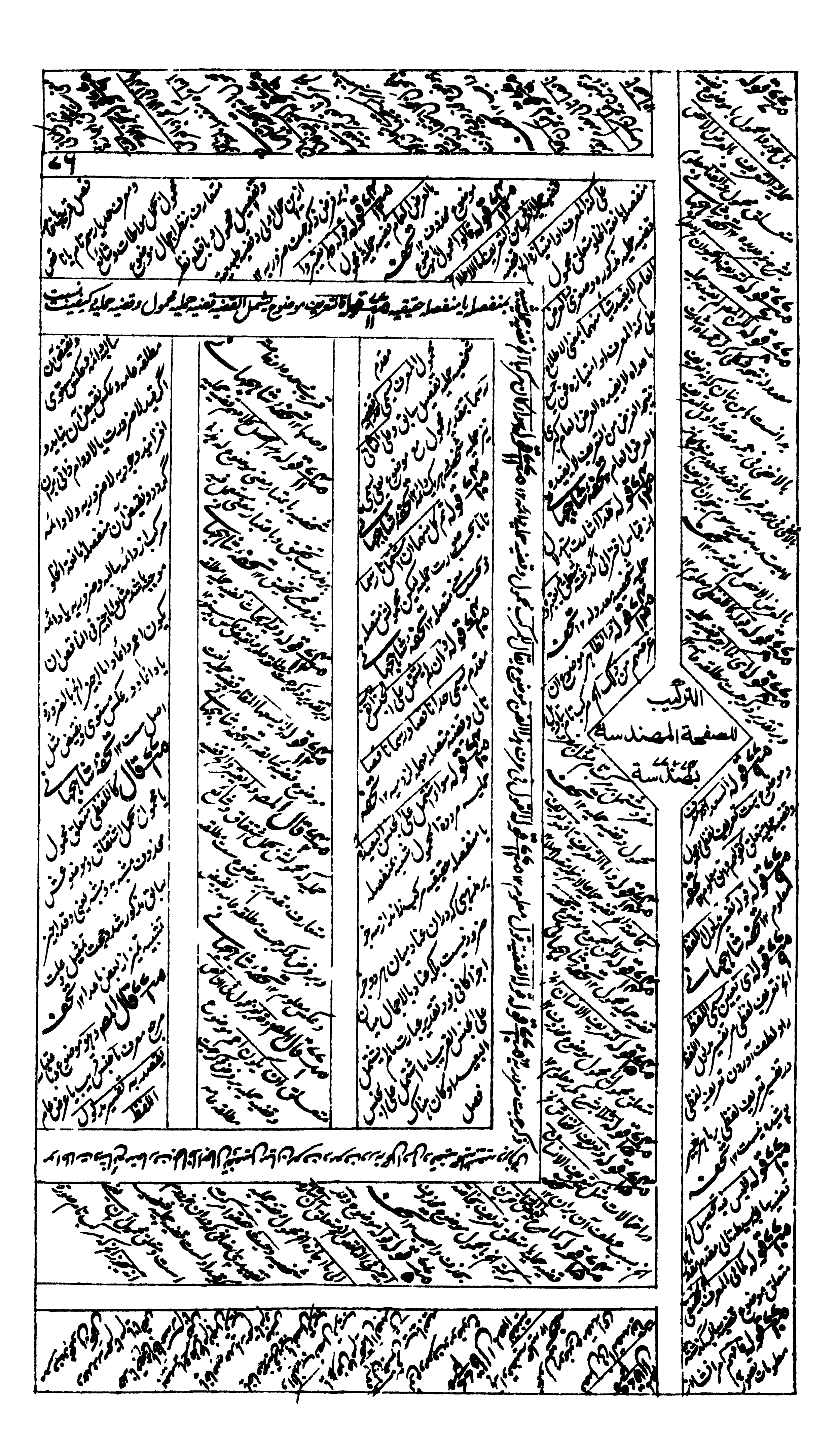
التصورات

اقسام المعرف وعدم اعتبار العرض العام

والتعريف بالفصل القريب حدٌّ وبالخاصة رسم فان كان مع الجنس القريب فتام والا فناقص ولم يعتبروا بالعرض العام

او بوجه يميّزه عما عداه كما اذا تصورت الانسان بانه حيوان ناطق فقد تصورته في ضمن الانسان باحد الوجهين لكن لما كان الاخص اقل وجودا في العقل واخفى في نظره وشان المعرف ان يكون اعرف من المعرف لم يجز ان يكون اخص ايضا وقد علم من تعريف المعرف بما يحمل على الشيء انه لا يجوز ان يكون مباينا للمعرف فتعين ان يكون مساويا ثم ينبغي ان يكون اعرف من المعرف في نظر العقل لانه معلوم موصل الى تصور مجهول هو المعرف لا اخفى ولا مساويا في الخفاء والظهور. قوله بالفصل القريب حد التعريف لا بد له ان يشتمل على امر يخص المعرف ويساويه بناء على ما سبق من اشتراط المساواة فهذا الامر ان كان ذاتيا كان فصلا وان كان عرضيا كان خاصة لا محالة فعلى الاول المعرف يسمى حدا وعلى الثاني رسما ثم كل منهما ان يشتمل على الجنس القريب يسمى حدا تاما ورسما تاما وان لم يشتمل على الجنس القريب بل على الجنس البعيد او كان هناك فصل قريب وحده او خاصة وحدها يسمى حدا ناقصا ورسما ناقصا انما لم يحصل كلامهم فيه ابحاث لا يسعها المقام قوله ولم يعتبروا بالعرض العام قالوا الغرض من التعريف اما الاطلاع على كنه المعرف او امتيازه عن جميع ما عداه والعرض العام لا يفيد شيئا منهما فلذا لم يعتبروه في مقام التعريف والظاهر ان غرضهم من ذلك انه لم يعتبروه منفردا واما التعريف بمجموع امور كل واحد منها عرض عام للمعرف لكن المجموع يخصه كتعريف الانسان بماش مستقيم القامة مثلا او تعريف الخفاش بالطائر الولود فهو تعريف بخاصة مركبة معتبرة عندهم





التركيب
للصفحة المهندسة
بالهندسة



التصديقات

تعريف القضية وتقسيمها واقسامها

وقد اجيز في الناقص ان يكون اعم كاللفظي وهو ما يقصد به تفسير مدلول اللفظ

فصل في التصديقات

القضية قول يحتمل الصدق والكذب فان كان الحكم فيها بثبوت شيء لشيء او نفيه عنه فحملية موجبة او سالبة ويسمى المحكوم عليه موضوعا

به بعض المتاخرين قوله وقد اجيز في الناقص ان يكون اعم هذا اشارة الى اجازة المتقدمين حيث جوزوا انه يجوز التعريف بالذاتي الاعم كتعريف الانسان بالحيوان فيكون حدا ناقصا او بالعرض الاعم كتعريفه بالماشي فيكون رسما ناقصا بل جوزوا التعريف بالعرض الاخص ايضا كتعريف الحيوان بالضاحك لكن المصنف لم يعتد به لان مرجعه الى التعريف بالاخص وهو غير جائز اصلا قوله كاللفظي اي كما اجيز في التعريف اللفظي ان يكون اعم كقولهم السعدانة نبت قوله تفسير مدلول اللفظ تعيين مسمى اللفظ من بين المعاني المخزونة في الخاطر فليس فيه تحصيل مجهول من معلوم كما في المعرف الحقيقي فافهم قوله القضية قول القول في عرف هذا الفن يقال للمركب سواء كان مركبا معقولا او ملفوظا فالتعريف يشمل القضية المعقولة والملفوظة قوله يحتمل الصدق والكذب الصدق هو المطابقة للواقع والكذب هو اللامطابقة له وهذا المعنى لا يتوقف معرفته على معرفة الخبر والقضية فلا دور قوله موضوعا لانه وضع وعين ليحكم عليه

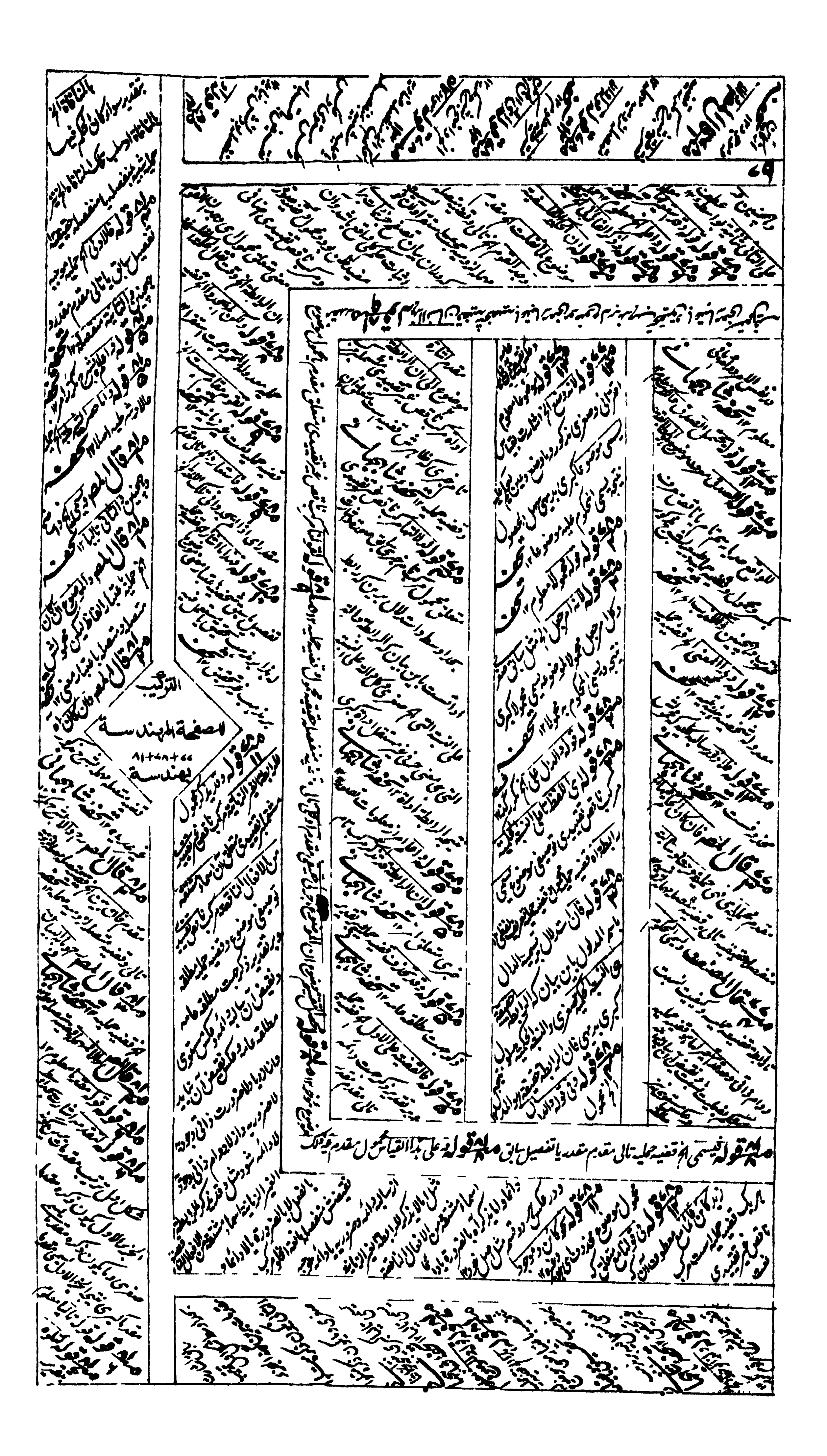


التصديقات

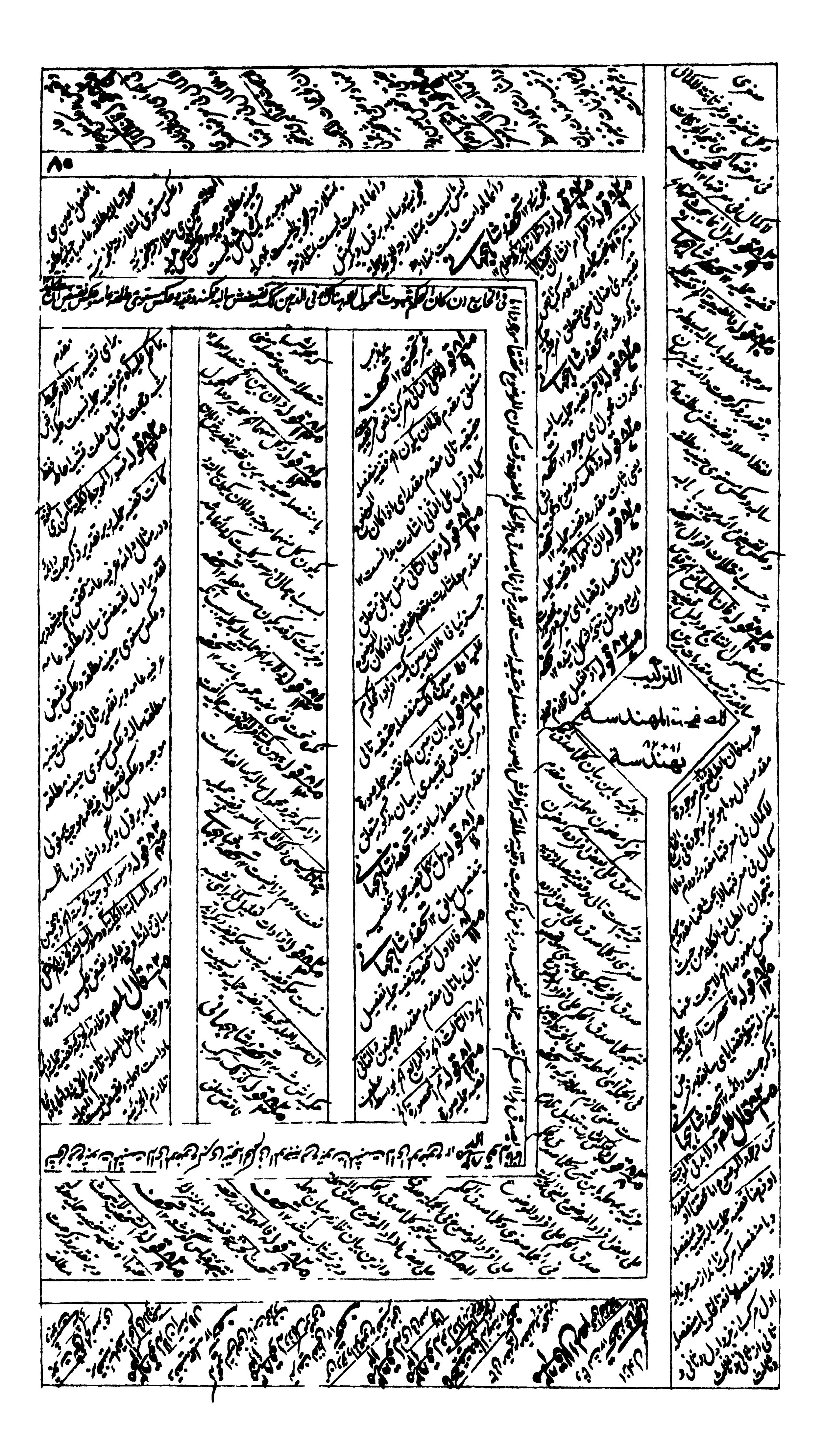
تعريف اطراف القضية واسماؤها

والمحكوم به محمولا والدال على النسبة رابطة وقد تستعير لها هو وكلا قسمته

قوله محمولا لانه امر حُمل على الموضوع قوله والدال على النسبة رابطة اي اللفظ الذي ذكر في القضية
الملفوظة التي تدل على النسبة الحكمية يسمى رابطة تسمية الدال باسم المدلول فان الرابطة حقيقة هي
النسبة الحكمية وفي قوله والدال على النسبة اشارة الى ان الرابطة اداة لدلالتها على النسبة التي هي معنى
حرفي غير مستقل واعلم ان الرابطة قد تذكر في القضية وقد تحذف فالقضية على الاول تسمى ثلاثية وعلى
الثاني ثنائية قوله وقد استعير لها هو اعلم ان الرابطة تنقسم الى زمانية تدل على اقتران النسبة
الحكمية باحد الازمنة الثلثة ونحوه وغير زمانية بخلاف ذلك وذكر الفارابي ان الحكمة الفلسفية لما نقلت من اللغة
اليونانية الى العربية وجد القوم ان الرابطة الزمانية في اللغة العربية هي الافعال الناقصة ولكن لم يجدوا
في تلك اللغة رابطة غير زمانية تقوم مقام است في الفارسية واستن في اليونانية فاستعاروا
للرابطة الغير الزمانية لفظة هو وهي ونحوهما مع كونهما في الاصل اسما لا ادوات فهذا ما اشار المصـ
اليه بقوله وقد استعير لها هو وقد يذكر للرابطة الغير الزمانية اسماء مشتقة من الافعال الناقصة نحو
كائن وموجود في قولنا زيد كائن قائما او زيد موجود شاعرا قوله الا فشرطية اي وان لم يكن الحكم
فيها بثبوت شيء لشيء او نفيه عنه فالقضية شرطية سواء كان الحكم فيها بثبوت نسبة على تقدير اخرى

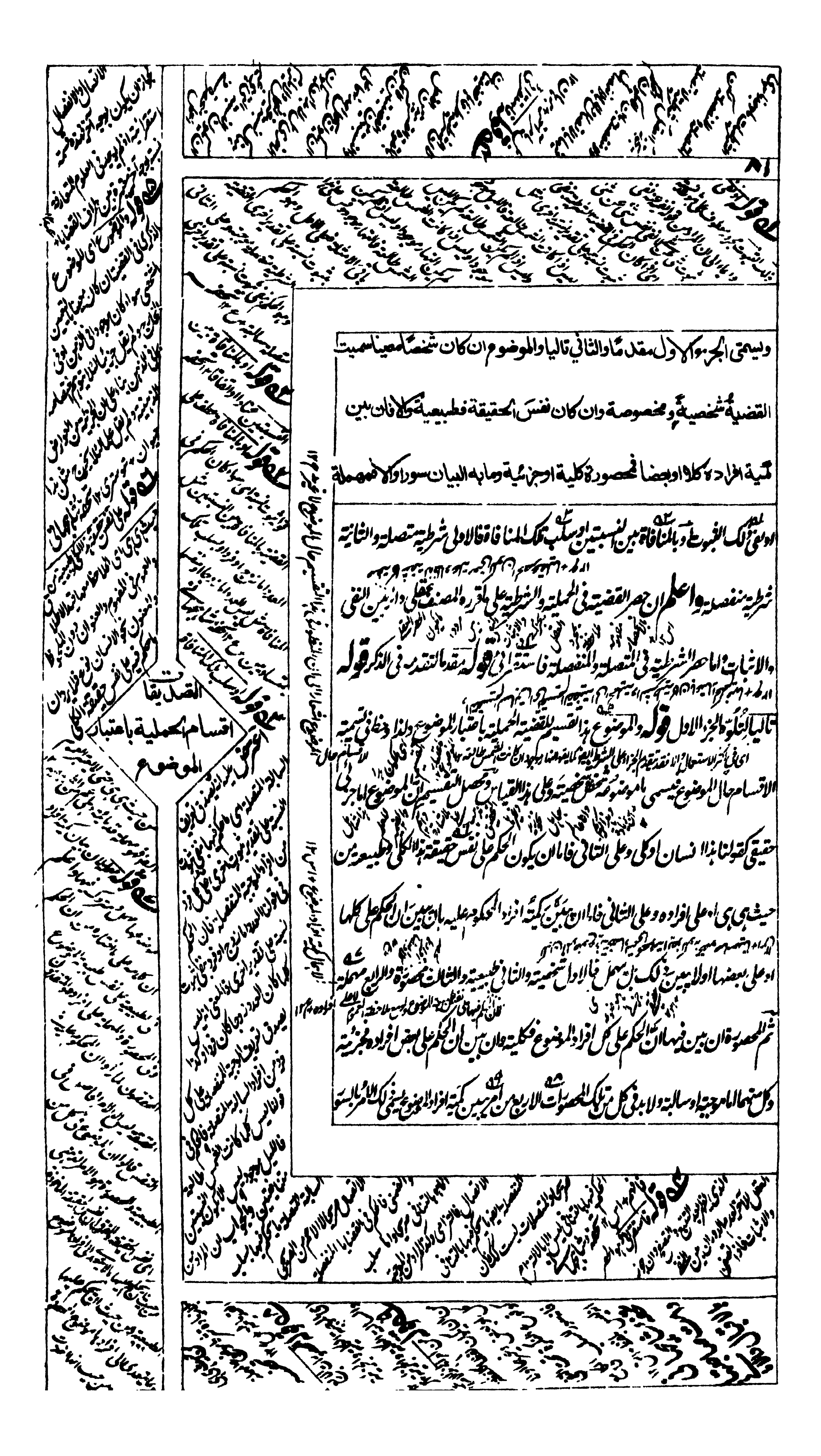


الترکیب
الصفحة المهندسة
٨١+٤٨+٦٦
بهندسة
منه قوله فيسمى الخ قضية حملية تالى مقدم مقدمه يا تفصيل سابق منه قوله على هذا القياس محمول مقدم



الترکیب

لصفحة المهندسة



وليسمى الجزء الاول مقدما والثاني تاليا والموضوع ان كان شخصا معينا سميت

القضية شخصية ومخصوصة وان كان نفس الحقيقة فطبيعية والا فان بين

كمية افراده كلا او بعضا فمحصورة كلية او جزئية وما به البيان سورا والا فمهملة

او بنفي ذلك الثبوت او بالمنافاة بين النسبتين او سلب تلك المنافاة فالاولى شرطية متصلة والثانية

شرطية منفصلة **واعلم** ان حصر القضية في الحملية والشرطية على ما قرره المصنف عقلي دائر بين النفي

والاثبات اما حصر الشرطية في المتصلة والمنفصلة فاستقرائي **قوله** مقدما لتقدمه في الذكر **قوله**

تاليا لتلوه الجزء الاول **قوله** والموضوع هذا تقسيم للقضية الحملية باعتبار الموضوع ولذا دخل في تسمية

الاقسام حال الموضوع فيسمى باسم موضوعه فتحقق شخصية وعلى هذا القياس وتحصيل التقسيم ان الموضوع اما جزئي

حقيقي كقولنا هذا انسان او كلي وعلى الثاني فاما ان يكون الحكم على نفس حقيقة هذا الكلي فطبيعية من

حيث هي هي او على افراده وعلى الثاني فاما ان يبين كمية افراد المحكوم عليه بان يبين ان الحكم على كلها

او على بعضها او لا يبين ذلك بل يهمل فالاول شخصية والثاني طبيعية والثالث محصورة والرابع مهملة

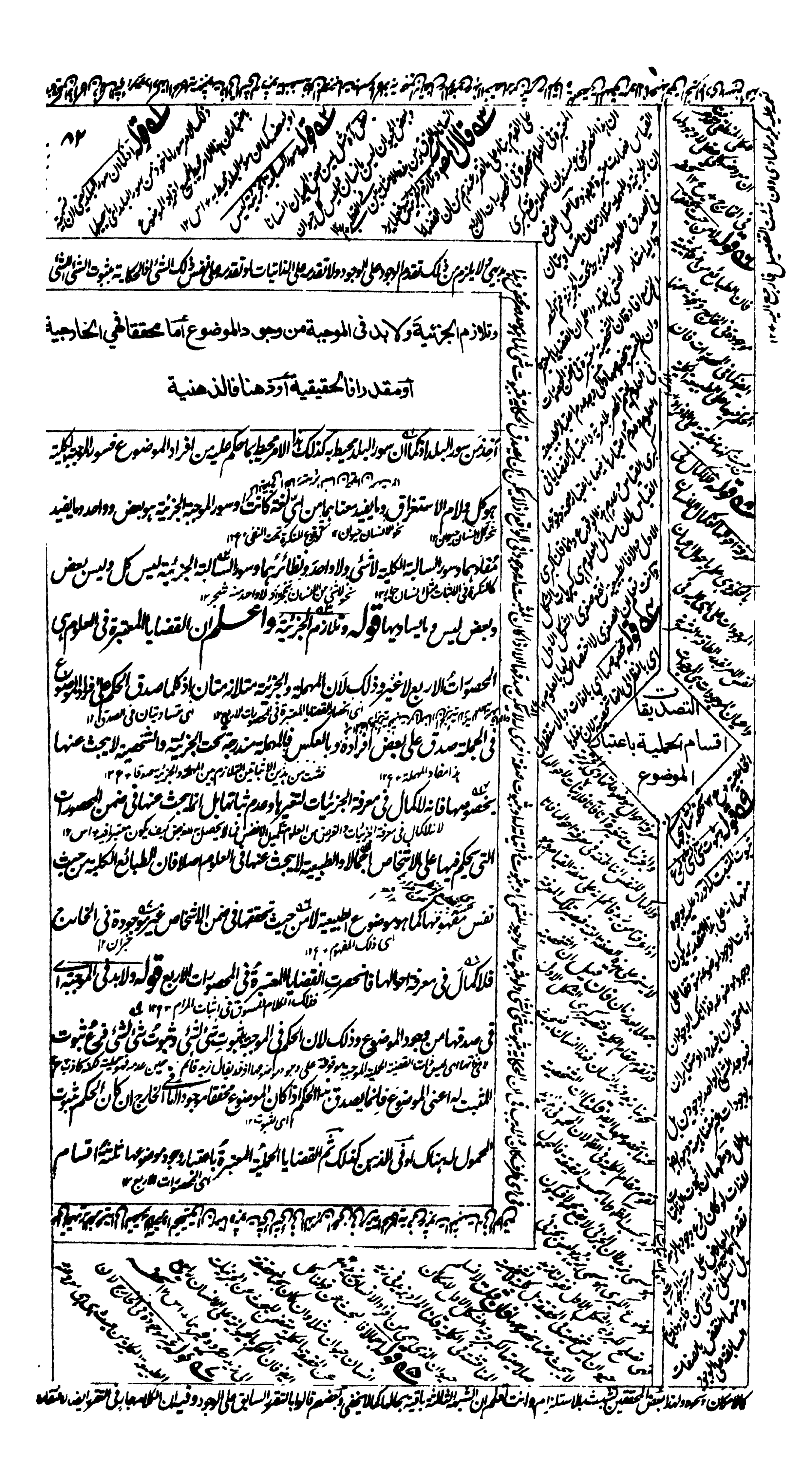
ثم المحصورة ان بين فيها ان الحكم على كل افراد الموضوع فكلية وان بين ان الحكم على بعض افراده فجزئية

وكل منهما اما موجبة او سالبة ولا بد في كل من تلك المحصورات الاربع من امر يبين كمية افراد الموضوع يسمى ذلك الامر بالسور

الفصل فيما

اقسام الحملية باعتبار

الموضوع



وتلازم الجزئية ولابد في الموجبة من وجود الموضوع اما محققا في الخارجية اومقدرا فالحقيقية اوذهنا فالذهنية

أخذ من سور البلد اذ كما ان سور البلد محيط به كذلك هذا الامر محيط بما حكم عليه من افراد الموضوع فسور الموجبة الكلية هو كل ولام الاستغراق وما يفيد معناهما من اي لغة كانت وسور الموجبة الجزئية هو بعض وواحد وما يفيد معناهما وسور السالبة الكلية لاشيء ولا واحد ونظائرهما وسور السالبة الجزئية ليس كل وليس بعض وبعض ليس وما يساويها **قوله** وتلازم الجزئية **واعلم** ان القضايا المعتبرة في العلوم هي المحصورات الاربع لا غير وذلك لان المهملة والجزئية متلازمتان اذ كلما صدق الحكم على افراد الموضوع في الجملة صدق على بعض افراده وبالعكس فالمهملة مندرجة تحت الجزئية والشخصية لا يبحث عنها بخصوصها فانه لا كمال في معرفة الجزئيات لتغيرها وعدم ثباتها بل انما يبحث عنها في ضمن المحصورات التي يحكم فيها على الاشخاص اجمالا والطبيعية لا يبحث عنها في العلوم اصلا فان الطبائع الكلية من حيث نفس مفهومها كما هو موضوع الطبيعية لا من حيث تحققها في ضمن الاشخاص غير موجودة في الخارج فلا كمال في معرفة احوالها فانحصرت القضايا المعتبرة في المحصورات الاربع **قوله** ولابد في الموجبة اي في صدقها من وجود الموضوع وذلك لان الحكم في الموجبة بثبوت شيء لشيء وثبوت شيء لشيء فرع ثبوت المثبت له اعني الموضوع فانما يصدق الحكم اذا كان الموضوع محققا موجودا اما في الخارج ان كان الحكم بثبوت المحمول له هناك او في الذهن كذلك ثم القضايا الحملية المعتبرة باعتبار وجود موضوعها ثلثة اقسام

التصديقات

اقسام الحملية باعتبار الموضوع

فية موجود انحو كل انسان حيوان ويكون لكن لا على طريق الجزئية نحو كل انسان ليس بحجر ثم اعلم ان بعضهم خصوا اسم المحصلة بالموجبة وسمّوا السالبة بسيطة نظرا الى ان حرف السلب ليس جزء لها والبسيطة

وقد يجعل حرفُ السّلب جزءًا من جزءٍ فتسمى معدولةً والا فمحصلةً وقد يصرح

بكيفية النسبة فموجهةٌ وما به البيان جهةٌ والا فمطلقةٌ

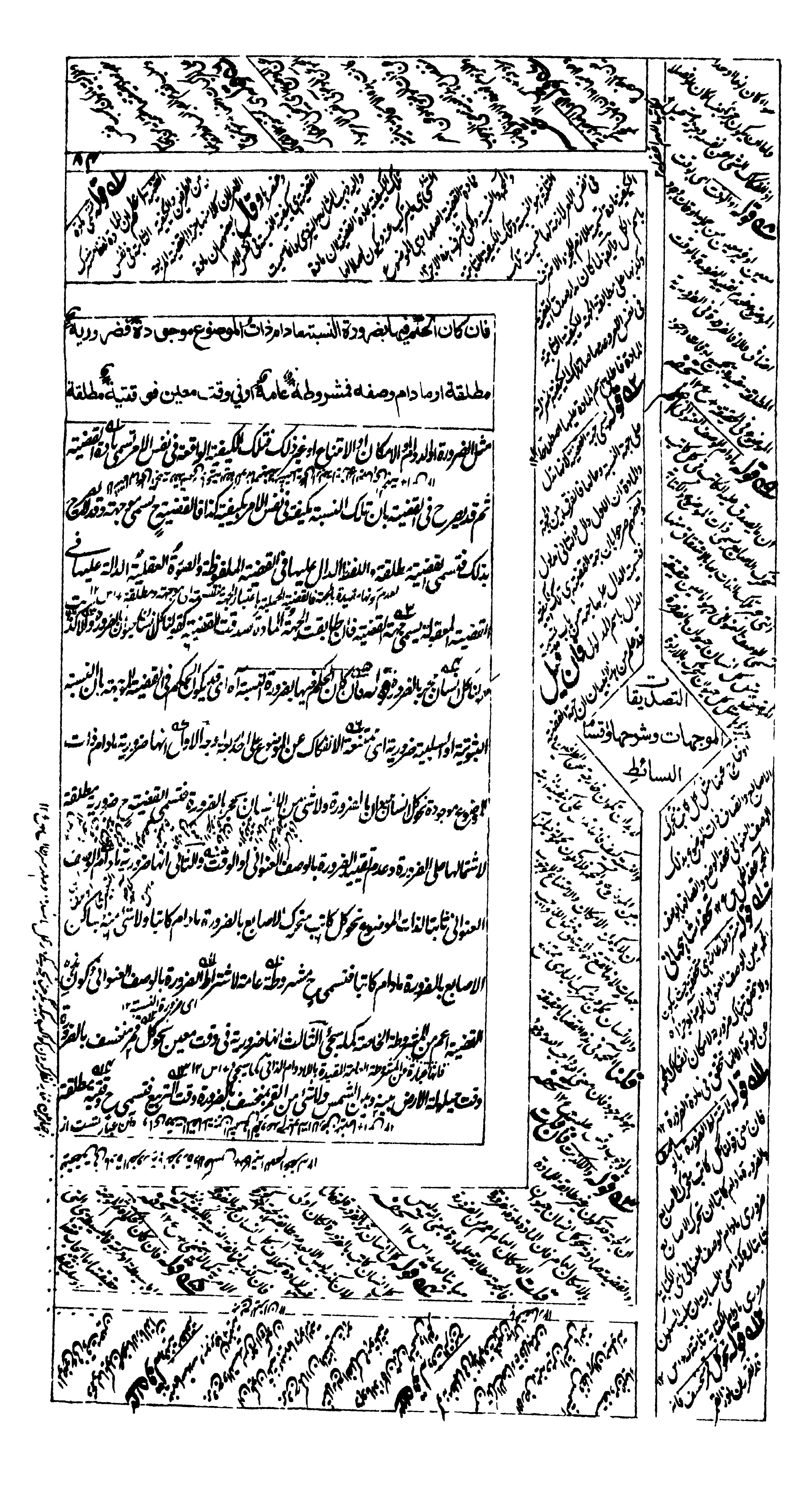
الان الحكم فيها اما على الموضوع الموجود في الخارج محققا نحو كل انسان حيوان بمعنى ان كل انسان موجود في الخارج حيوان في الخارج او اما على الموضوع الموجود في الخارج مقدرا نحو كل انسان حيوان بمعنى ان كل ما لو وجد في الخارج كان انسانا فهو على تقدير وجوده في الخارج حيوان فهذا الوجود المقدر انما اعتبروه في الافراد الممكنة لا الممتنعة كافراد اللا شيء وشريك الباري او اما على الموضوع الموجود في الذهن كقولك شريك الباري ممتنع بمعنى ان كل ما لو وجد في العقل يفرضه العقل شريك الباري فهو موصوف في الذهن بالامتناع وهذا انما اعتبروه في الموضوعات التي ليست لها افراد ممكنة التحقق في الخارج قوله حرف السلب كلا وليس وغيرهما مما يشاركهما في معنى السلب قوله جزءا اي من الموضوع فقط او من المحمول فقط او من كليهما فالقضية على الاول تسمى معدولة الموضوع وعلى الثاني معدولة المحمول وعلى الثالث معدولة الطرفين قوله معدولة لان حرف السلب موضوع لسلب النسبة فاذا استعمل لا في هذا المعنى كان معدولا عن معناه الاصلي فسميت القضية التي هذا الحرف جزء من جزئيها معدولة تسمية الكل باسم الجزء والقضية التي لا يكون حرف السلب جزءا من طرفيها تسمى محصلة قوله بكيفية النسبة اي نسبة المحمول الى الموضوع سواء كانت ايجابية او سلبية تكون للمحالة بكيفية في نفس الامر والواقع كيفية

اي يكون موجودا بالفعل ويكون الحكم مقصورا عليه شيخ الاسلام ١٢

بل في الذهن يعنون ان كانت هذه الافراد ذهنية بالفرض والتقدير ١٢

مثل كل جماد لا حي ١٢ ... مثل كل لا حي لا عالم ١٢

التصديقات
اقسام الحملية باعتبار
حرف السلب



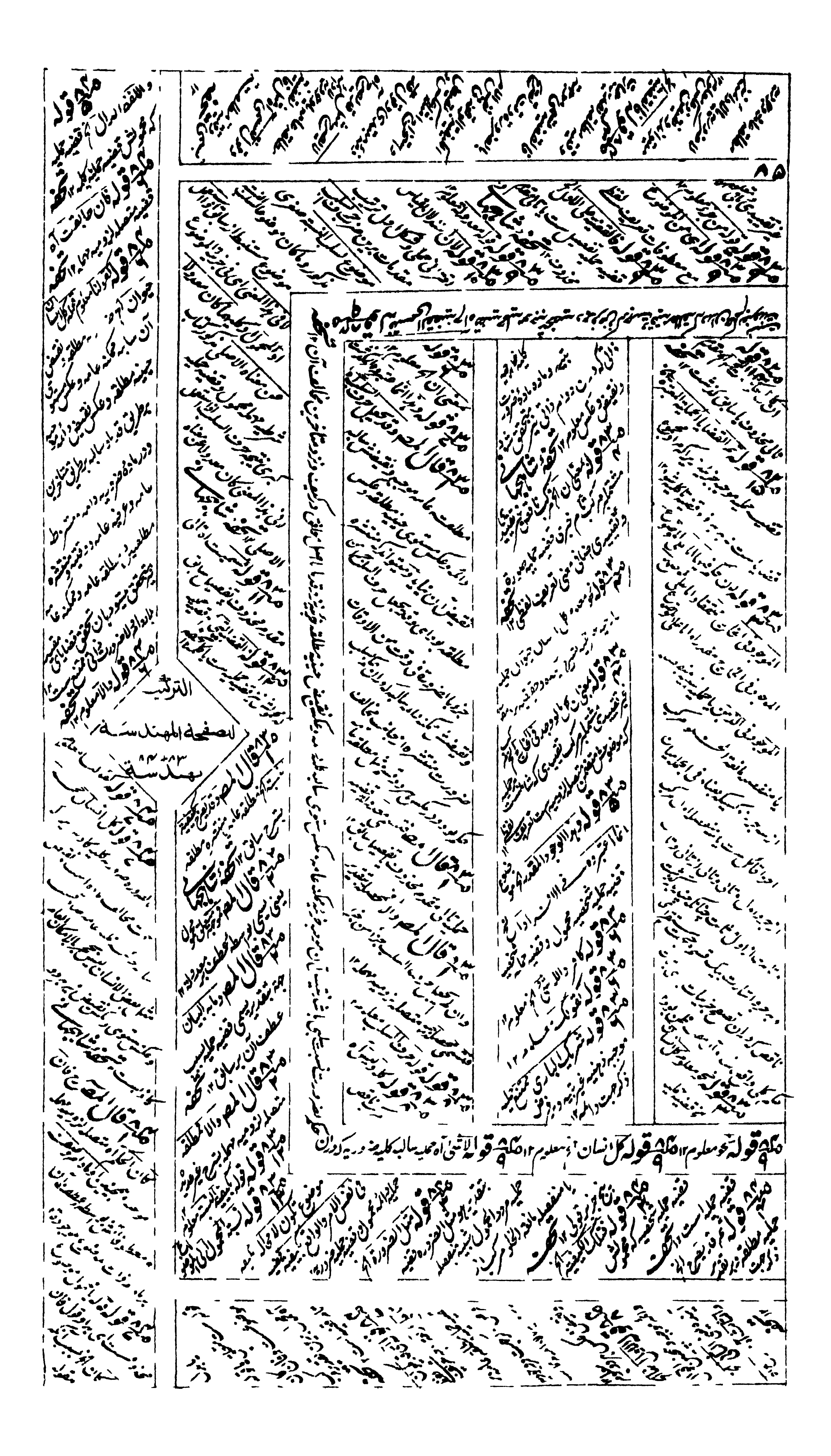
التصديقات

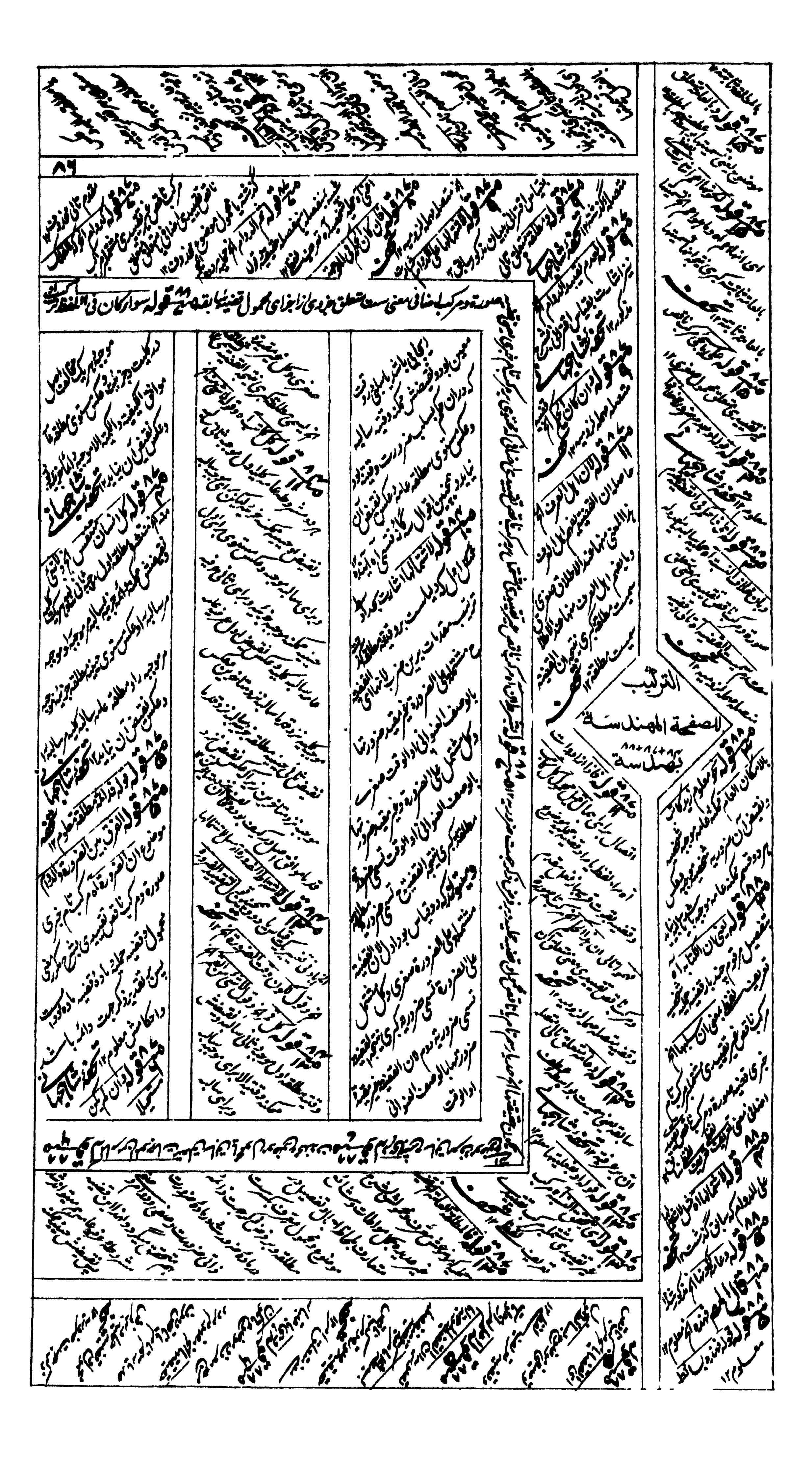
الموجهات وشرح اقسامها

البسائط

فان كان الحكم فيها بضرورة النسبة ما دام ذات الموضوع موجودة فضرورية مطلقة او ما دام وصفه فمشروطة عامة او في وقت معين فوقتية مطلقة

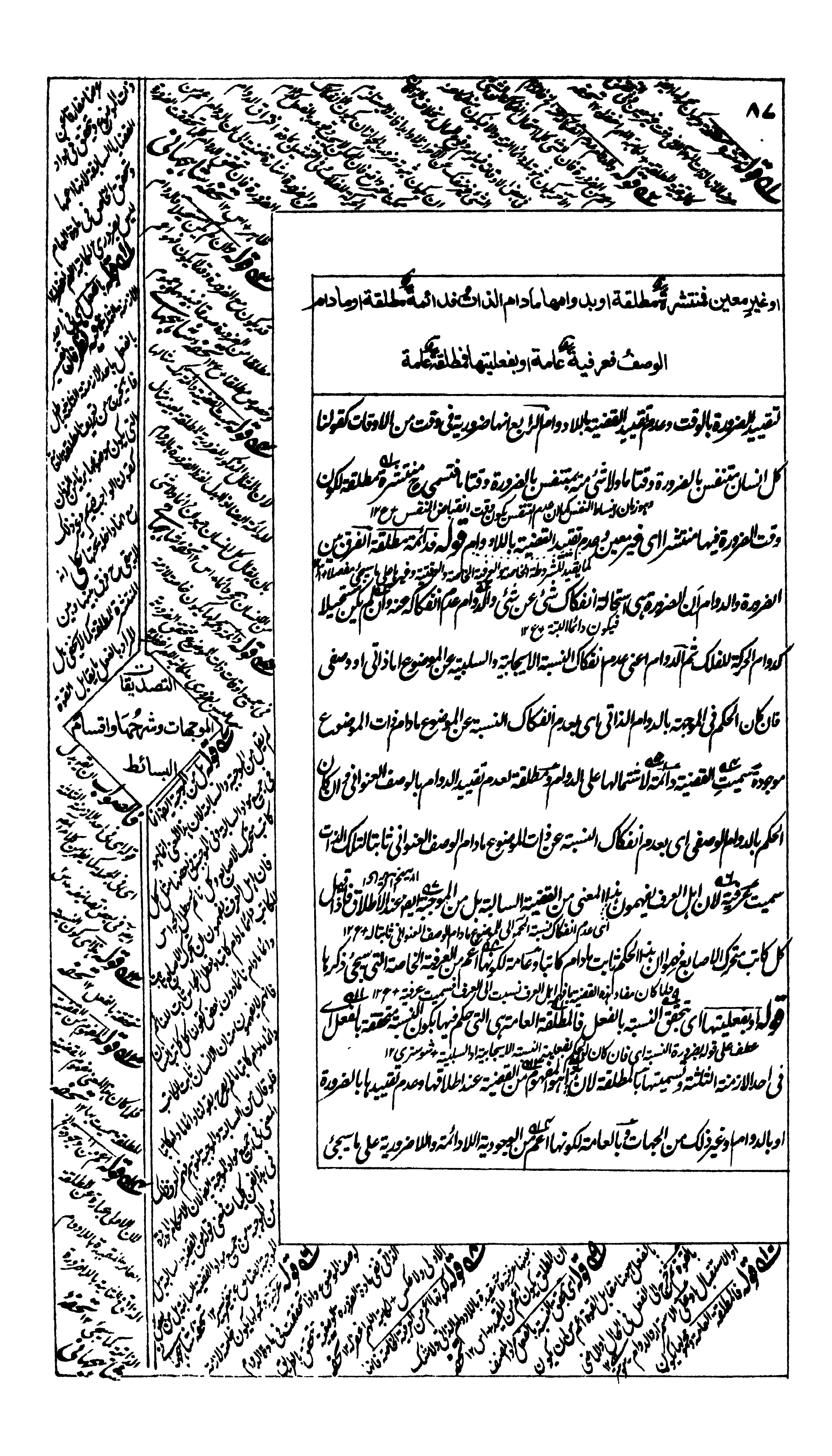
مثل الضرورة والدوام والامكان والامتناع او غير ذلك فتلك الكيفية الواقعة في نفس الامر تسمى مادة القضية ثم قد يصرح في القضية بان تلك النسبة مكيفة في نفس الامر بكيفية كذا فالقضية تسمى موجهة وقد لا يصرح بذلك فتسمى القضية مطلقة واللفظ الدال عليها في القضية الملفوظة والصورة العقلية الدالة عليها في القضية المعقولة يسمى جهة القضية فان طابقت الجهة المادة صدقت القضية كقولنا كل انسان حيوان بالضرورة والا كذبت كقولنا كل انسان حجر بالضرورة وهو انه فان كان الحكم فيها بضرورة النسبة اي قد يكون الحكم في القضية الموجهة بان النسبة الثبوتية او السلبية ضرورية اي ممتنعة الانفكاك عن الموضوع على ما تقدم والاول انها ضرورية ما دام ذات الموضوع موجودة نحو كل انسان حيوان بالضرورة ولا شيء من الانسان بحجر بالضرورة فتسمى القضية ضرورية مطلقة لاشتمالها على الضرورة وعدم تقييدها بالوصف العنواني او الوقت والثاني انها ضرورية ما دام الوصف العنواني ثابتا لذات الموضوع نحو كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا ولا شيء من الكاتب بساكن الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا فتسمى مشروطة عامة لاشتراط الضرورة بالوصف العنواني وكونها اعم من المشروطة الخاصة كما سيجيء والثالث انها ضرورية في وقت معين نحو كل قمر منخسف بالضرورة وقت حيلولة الارض بينه وبين الشمس ولا شيء من القمر بمنخسف بالضرورة وقت التربيع فتسمى وقتية مطلقة





الترکیب

للصفحة المهندسة



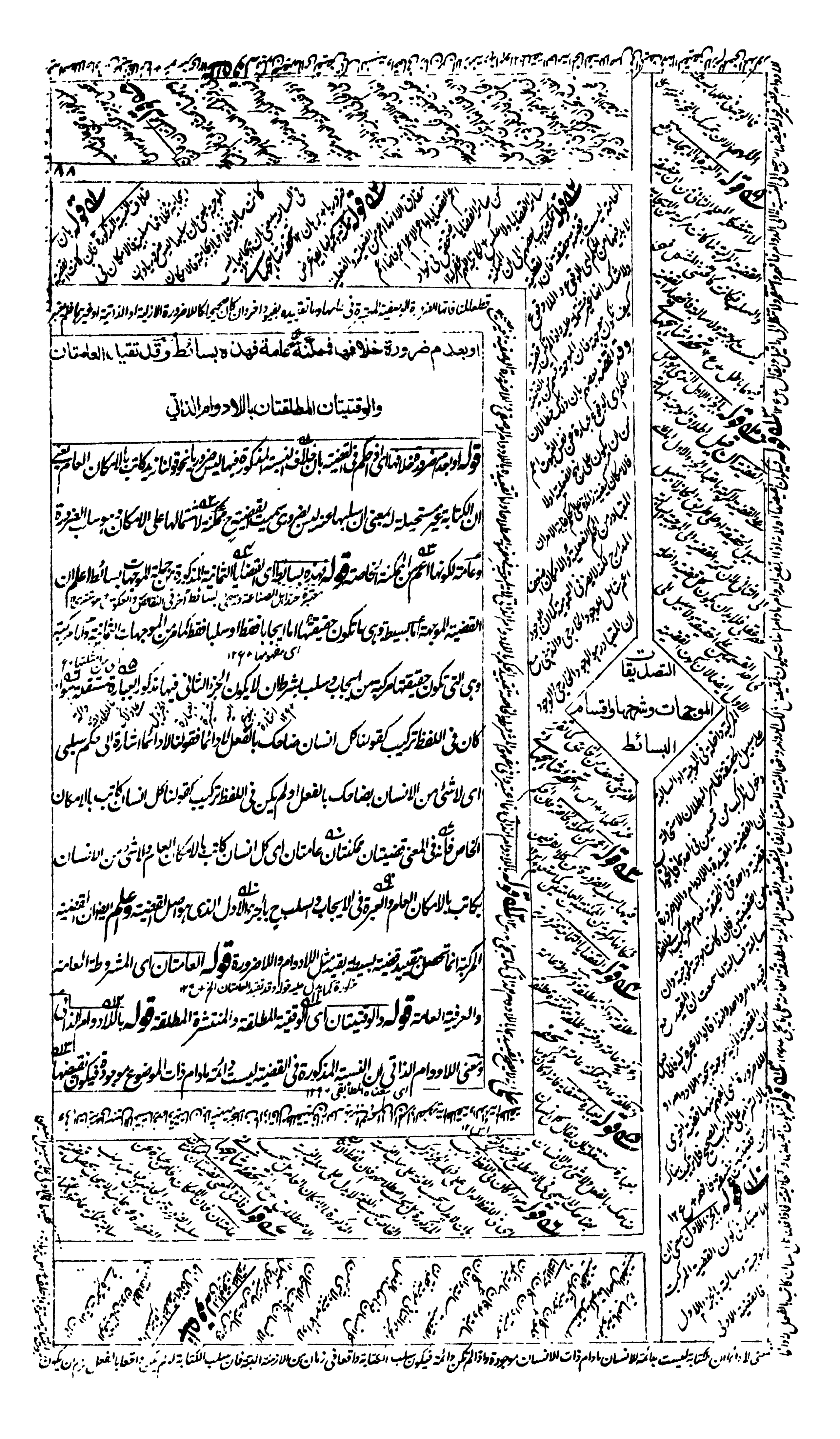
او غير معين فمنتشرة مطلقة او بدوامها ما دام الذات فدائمة مطلقة او ما دام الوصف فعرفية عامة او بفعليتها فمطلقة عامة

تقييد الضرورة بالوقت وعدم تقييد القضية باللادوام الرابع انها ضرورية في وقت من الاوقات كقولنا كل انسان متنفس بالضرورة وقتا ما ولا شيء منه بمتنفس بالضرورة وقتا ما فتسمى منتشرة مطلقة لكون وقت الضرورة فيها منتشرا اي غير معين وعدم تقييد القضية باللادوام **قوله** فدائمة مطلقة الفرق بين الضرورة والدوام ان الضرورة هي استحالة انفكاك شيء عن شيء والدوام عدم انفكاكه عنه وان لم يكن مستحيلا

فيكون دائما البتة

كدوام الحركة للافلاك ثم الدوام اعني عدم انفكاك النسبة الايجابية والسلبية عن الموضوع اما ذاتي او وصفي فان كان الحكم في الموجهة بالدوام الذاتي اي بعدم انفكاك النسبة عن الموضوع ما دام ذات الموضوع موجودة سميت القضية دائمة لاشتمالها على الدوام ومطلقة لعدم تقييد الدوام بالوصف العنواني وان كان الحكم بالدوام الوصفي اي بعدم انفكاك النسبة عن ذات الموضوع ما دام الوصف العنواني ثابتا لتلك الذات سميت عرفية لان اهل العرف يفهمون هذا المعنى من القضية السالبة بل من الموجبة ايضا عند الاطلاق فاذا قيل كل كاتب متحرك الاصابع فهموا ان هذا الحكم ثابت ما دام كاتبا وعامة لكونها اعم من العرفية الخاصة التي سيجيء ذكرها **قوله** او بفعليتها اي تحقق النسبة بالفعل فالمطلقة العامة هي التي حكم فيها بكون النسبة متحققة بالفعل اي في احد الازمنة الثلثة وتسميتها بالمطلقة لان المفهوم من القضية عند اطلاقها وعدم تقييدها بالضرورة او بالدوام او غير ذلك من الجهات و بالعامة لكونها اعم من الوجودية اللادائمة واللاضرورية على ما سيجيء

التصديقات الموجهات وشرحها واقسام البسائط



التصديقات
الموجهات وشرحها واقسام البسائط

قطعا للمنافاة فان الضرورة الوصفية المعتبرة في مفهومها وما تقييده بغير دائمة وان كان صحيحا كاللاضرورة الازلية او الذاتية او غيرها فلم يعتبر

او بعدم ضرورة خلافها فممكنة عامة فهذه بسائط وقد تقيد العامتان

والوقتيتان المطلقتان باللادوام الذاتي

قوله او بعدم ضرورة خلافها اي الحكم في القضية بان خلاف النسبة المذكورة فيها ليس ضروريا نحو قولنا زيد كاتب بالامكان العام يعني ان الكتابة غير مستحيلة له بمعنى ان سلبها عنه ليس بضروري وسميت القضية ح ممكنة لاشتمالها على الامكان وهو سلب الضرورة وعامة لكونها اعم من الممكنة الخاصة **قوله** فهذه بسائط اي القضايا الثمانية المذكورة من جملة الموجهات بسائط اعلم ان

معتبرة عند اهل الصناعة وتبين بسائط اخر في النقائض والعكوس

القضية الموجهة اما بسيطة وهي ما تكون حقيقتها اما ايجابا فقط او سلبا فقط كما مر من الموجهات الثمانية واما مركبة

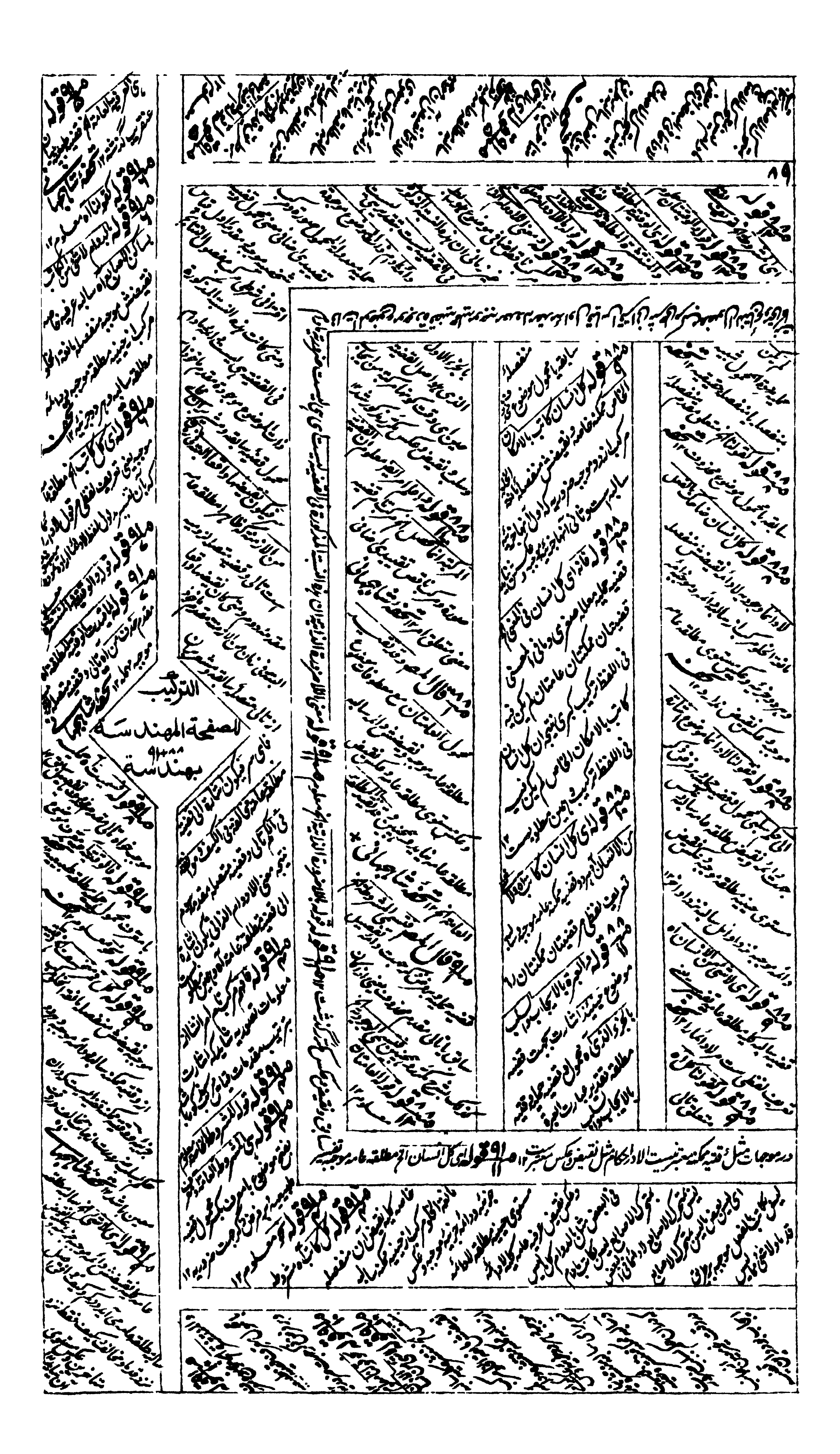
اي مفهومها

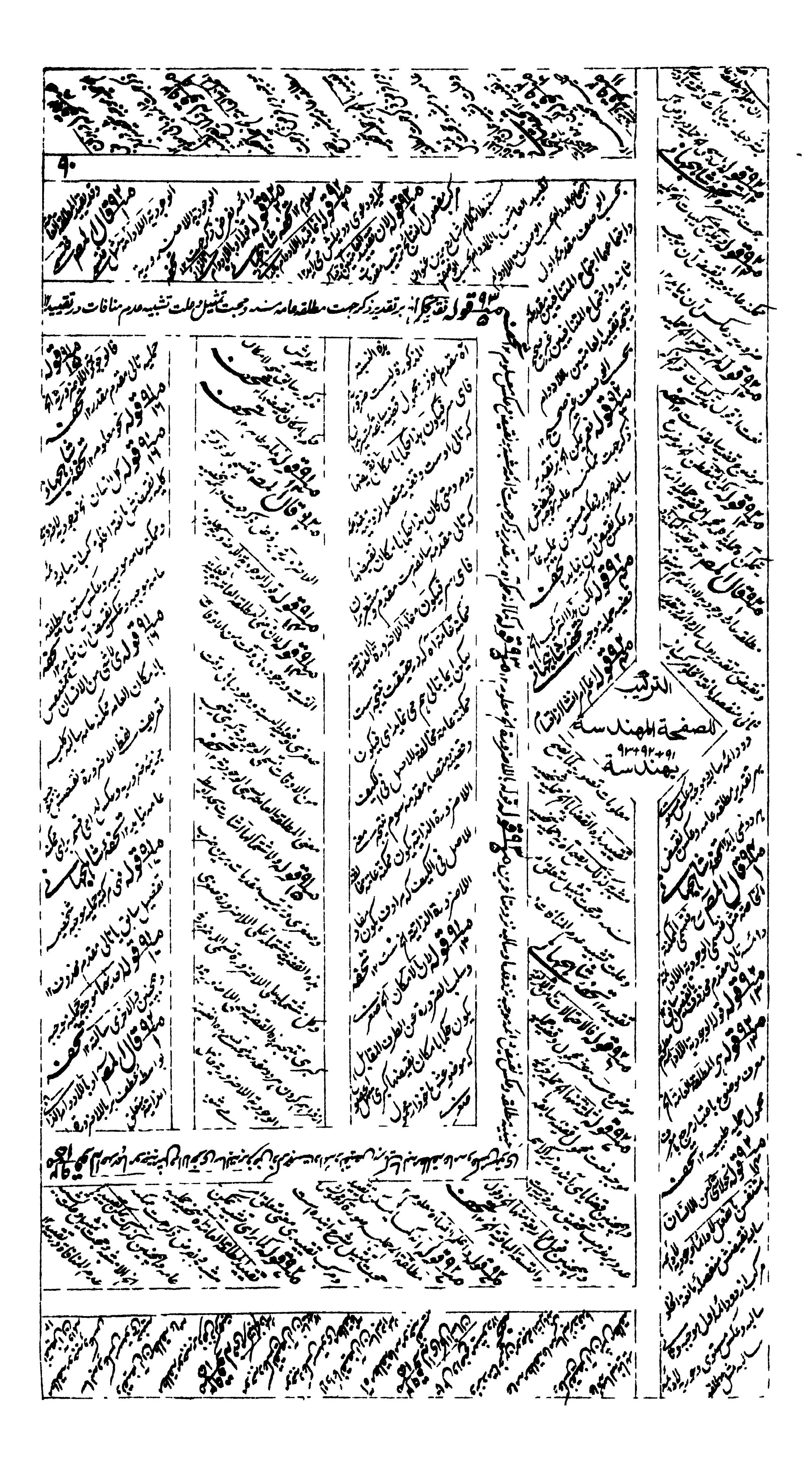
وهي التي تكون حقيقتها مركبة من ايجاب وسلب بشرط ان لا يكون الجزء الثاني فيها مذكورا بعبارة مستقلة سواء كان في اللفظ تركيب كقولنا كل انسان ضاحك بالفعل لا دائما فقولنا لا دائما اشارة الى حكم سلبي اي لا شيء من الانسان بضاحك بالفعل او لم يكن في اللفظ تركيب كقولنا كل انسان كاتب بالامكان الخاص فانه في المعنى قضيتان ممكنتان عامتان اي كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام والعبرة في الايجاب والسلب ح بالجزء الاول الذي هو اصل القضية **واعلم** ايضا ان القضية المركبة انما تحصل بتقييد قضية بسيطة بقيد مثل اللادوام واللاضرورة **قوله** العامتان اي المشروطة العامة

مذكورة كما يدل عليه قوله وقد تقيد العامتان الخ

والعرفية العامة **قوله** والوقتيتان اي الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة **قوله** باللادوام الذاتي ومعنى اللادوام الذاتي ان النسبة المذكورة في القضية ليست دائمة ما دام ذات الموضوع موجودة فيكون نقيضها

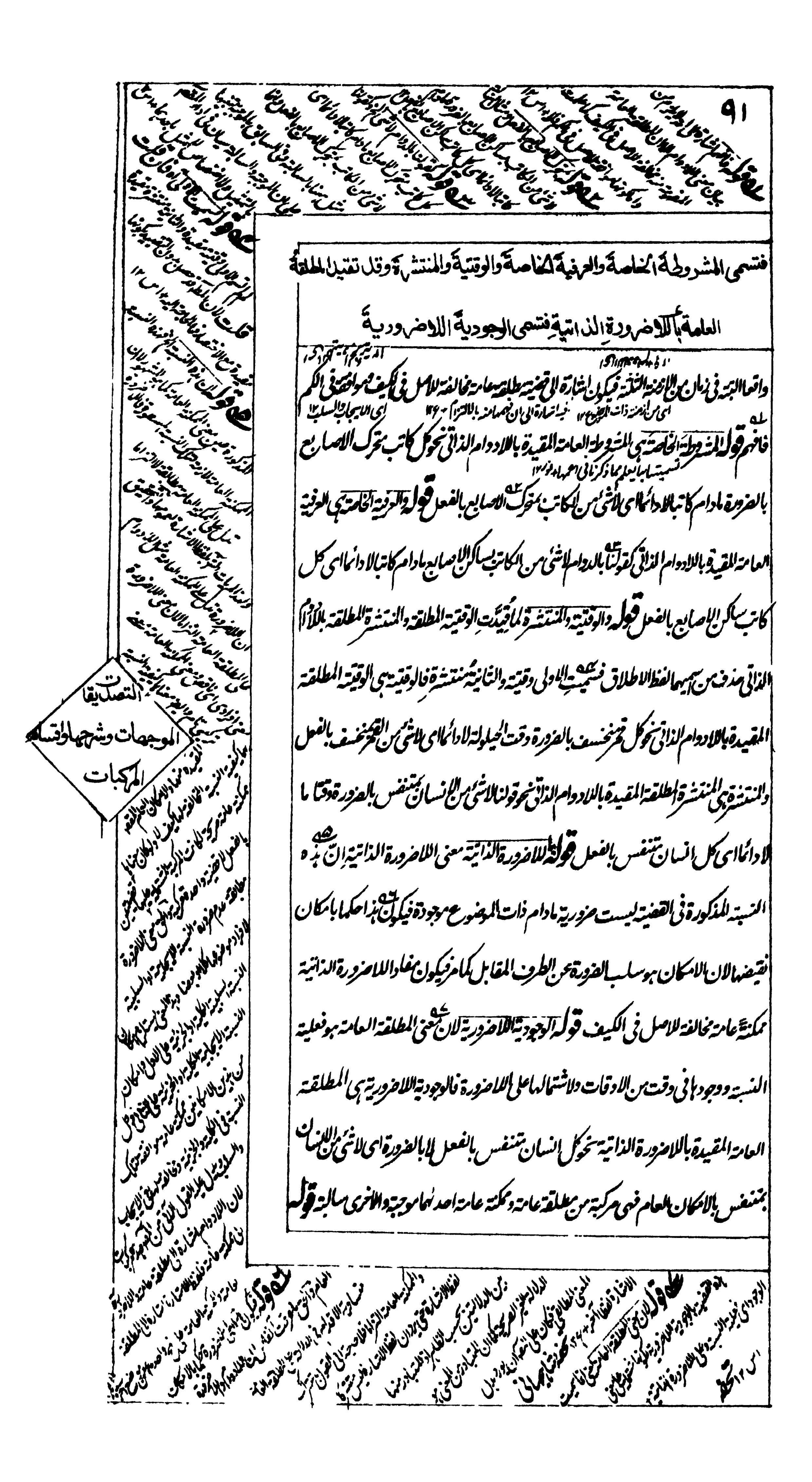
اي معناه المطابقي


الترکیب
للصفحة المهندسة
بهندسة



قوله تقدیم کرانه بر تقدیر ذکر جهت مطلقه عامه سنه وجهت تمثیل وعلت تشبیه عدم منافات در تقیید

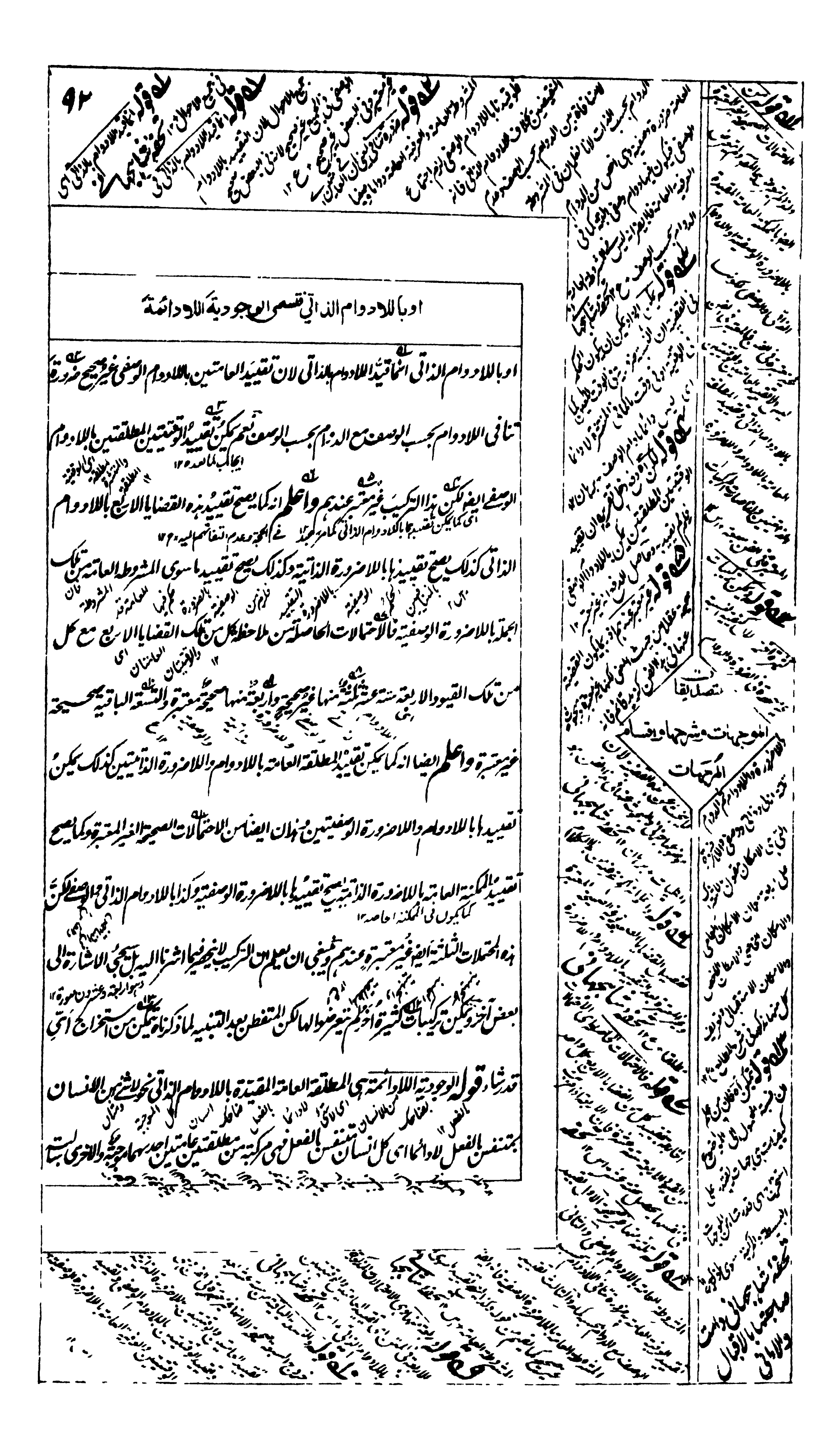
الترکیب
الصفحة المهندسة
٩١+٩٢+٩٣
بهندسة



فتسمى المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة والوقتية والمنتشرة وقد تقيد المطلقة العامة باللاضرورة الذاتية فتسمى الوجودية اللاضرورية

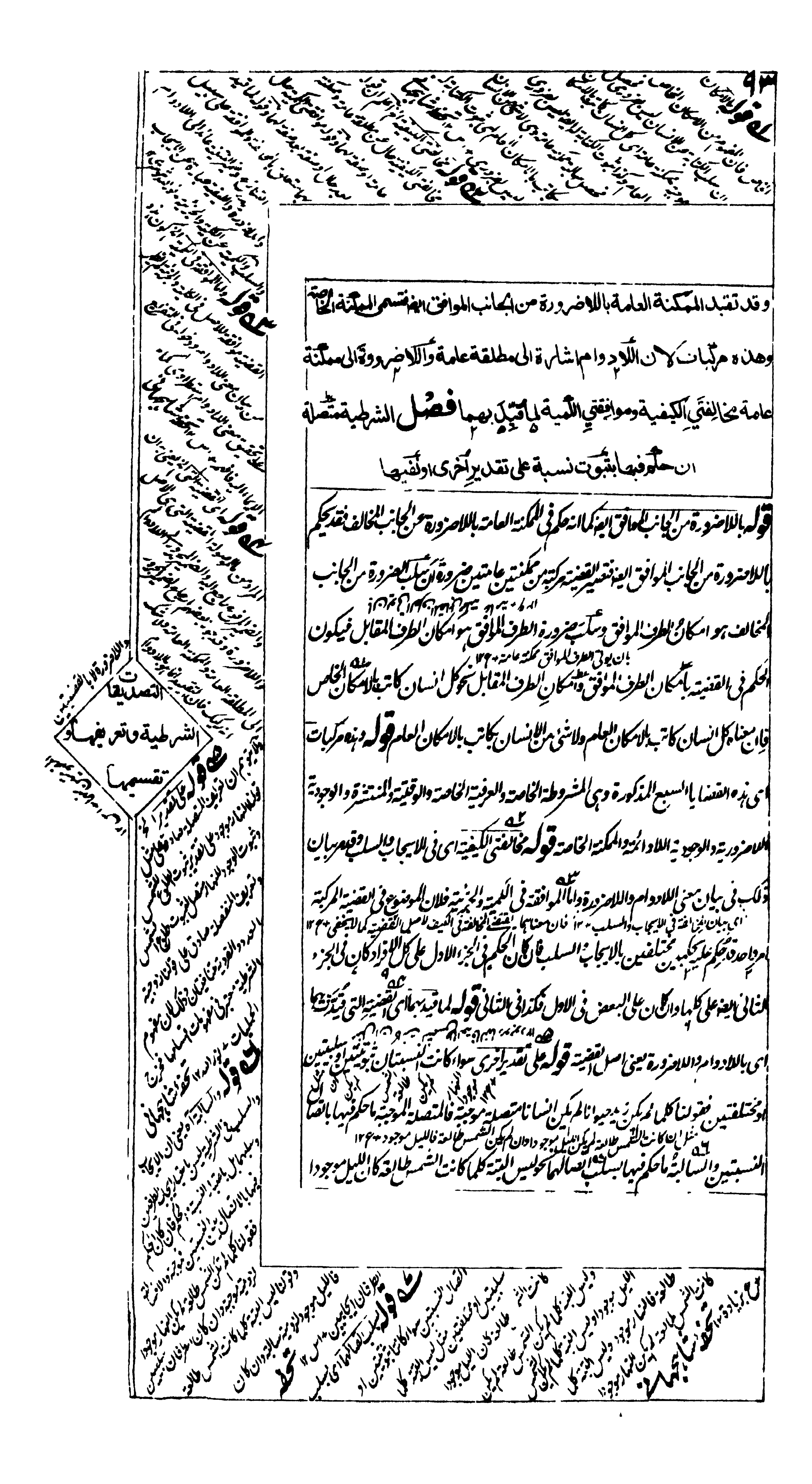
واقعا البتة في زمان من الازمنة الثلثة فيكون اشارة الى قضية مطلقة عامة مخالفة للاصل في الكيف هو المعنى في الكم فافهم قوله المشروطة الخاصة هي المشروطة العامة المقيدة باللادوام الذاتي نحو كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة مادام كاتبا لا دائما اي لا شيء من الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل قوله والعرفية الخاصة هي العرفية العامة المقيدة باللادوام الذاتي كقولنا بالدوام لا شيء من الكاتب بساكن الاصابع مادام كاتبا لا دائما اي كل كاتب ساكن الاصابع بالفعل قوله والوقتية والمنتشرة لما قيدت الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة باللادوام الذاتي حذف من اسميهما لفظ الاطلاق فسميت الاولى وقتية والثانية منتشرة فالوقتية هي الوقتية المطلقة المقيدة باللادوام الذاتي نحو كل قمر منخسف بالضرورة وقت الحيلولة لا دائما اي لا شيء من القمر بمنخسف بالفعل والمنتشرة هي المنتشرة المطلقة المقيدة باللادوام الذاتي نحو قولنا لا شيء من الانسان بمتنفس بالضرورة وقتا ما لا دائما اي كل انسان متنفس بالفعل قوله اللاضرورة الذاتية معنى اللاضرورة الذاتية ان هذه النسبة المذكورة في القضية ليست ضرورية مادام ذات الموضوع موجودة فيكون هذا حكما بامكان نقيضها لان الامكان هو سلب الضرورة عن الطرف المقابل كما مر فيكون مفاد اللاضرورة الذاتية ممكنة عامة مخالفة للاصل في الكيف قوله الوجودية اللاضرورية لان معنى المطلقة العامة هو فعلية النسبة ووجودها في وقت من الاوقات ولاشتمالها على اللاضرورة فالوجودية اللاضرورية هي المطلقة العامة المقيدة باللاضرورة الذاتية نحو كل انسان متنفس بالفعل لا بالضرورة اي لا شيء من الانسان بمتنفس بالامكان العام فهي مركبة من مطلقة عامة وممكنة عامة احداهما موجبة والاخرى سالبة قوله

التصديقات
الموجهات وشرحها واقسام
المركبات



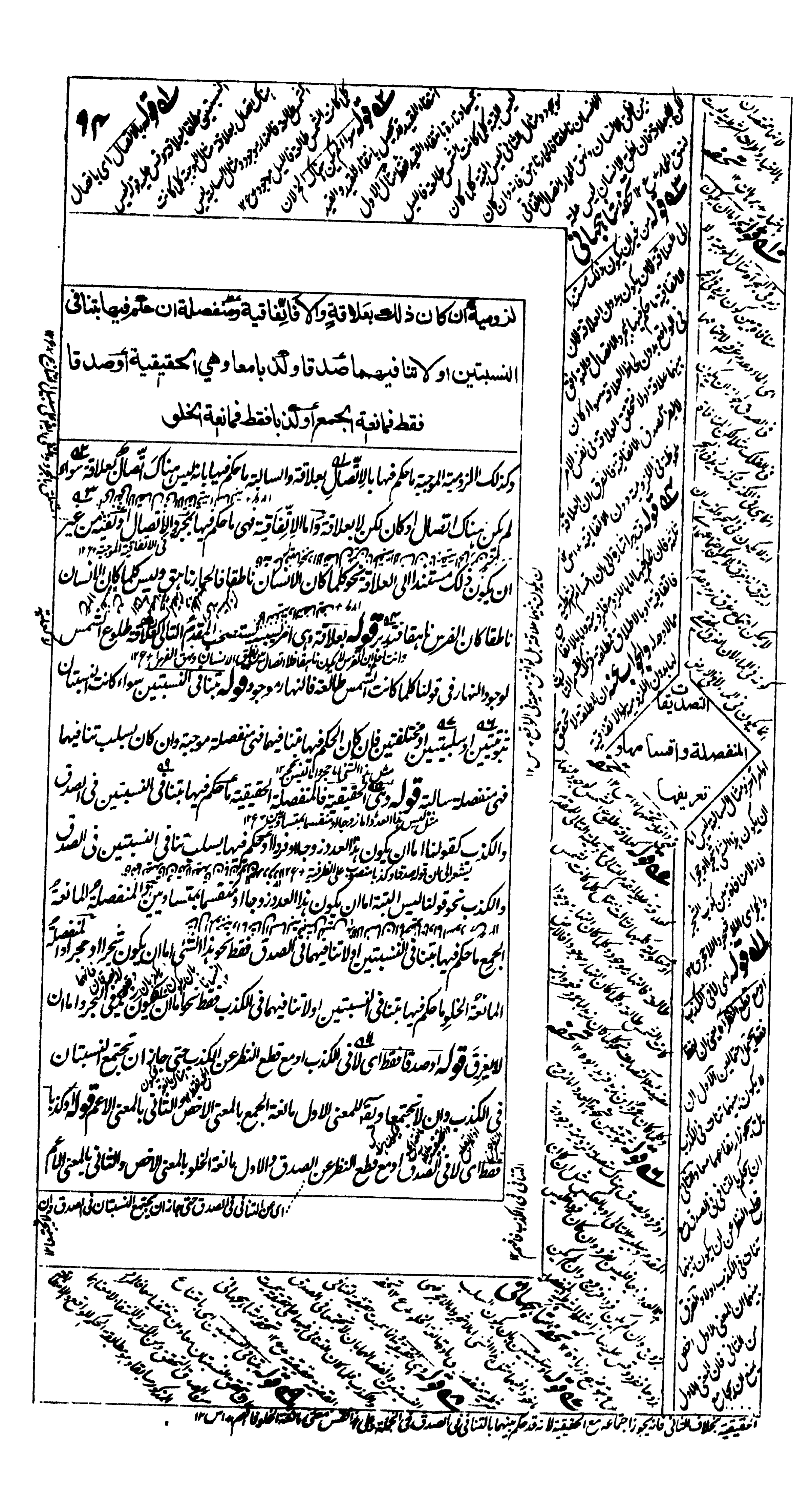
اوبا للادوام الذاتي قسمي الوجودية اللادائمة

اوباللادوام الذاتي انما قيد اللادوام بالذاتي لان تقييد العامتين باللادوام الوصفي غير صحيح ضرورة تنافي اللادوام بحسب الوصف مع الدوام بحسب الوصف نعم يمكن تقييد الوقتيتين المطلقتين باللادوام الوصفي ايضا لكن هذا التركيب غير معتبر عندهم واعلم انه كما يصح تقييد هذه القضايا الاربع باللادوام الذاتي كذلك يصح تقييدها باللاضرورة الذاتية وكذلك يصح تقييد ما سوى المشروطة العامة من تلك الجملة باللاضرورة الوصفية فالاحتمالات الحاصلة من ملاحظة كل من تلك القضايا الاربع مع كل من تلك القيود الاربعة ستة عشر ثلثة منها غير صحيحة واربعة منها صحيحة معتبرة والتسعة الباقية صحيحة غير معتبرة واعلم ايضا انه كما يمكن تقييد المطلقة العامة باللادوام واللاضرورة الذاتيتين كذلك يمكن تقييدها باللادوام واللاضرورة الوصفيتين وهاتان ايضا من الاحتمالات الصحيحة الغير المعتبرة وكما يصح تقييد الممكنة العامة باللاضرورة الذاتية يصح تقييدها باللاضرورة الوصفية وكذا باللادوام الذاتي والوصفي لكن هذه المحتملات الثلثة ايضا غير معتبرة عندهم وينبغي ان يعلم ان التركيب لا ينحصر فيما اشرنا اليه بل سيجي الاشارة الى بعض آخر ويمكن تركيبات كثيرة اخر لم يتعرضوا لها لكن المتفطن بعد التنبيه لما ذكرناه يمكن من استخراج اتي تدرشا قوله الوجودية اللادائمة هي المطلقة العامة المقيدة باللادوام الذاتي نحو لا شيء من الانسان بمتنفس بالفعل لا دائما اي كل انسان متنفس بالفعل فهي مركبة من مطلقتين عامتين احدهما موجبة والاخرى سالبة



وقد تقيد الممكنة العامة باللاضرورة من الجانب الموافق ايضا فتسمى الممكنة الخاصة وهذه مركبات لان اللادوام اشارة الى مطلقة عامة واللاضرورة الى ممكنة عامة مخالفتي الكيفية وموافقتي الكمية لما قيد بهما **فصل** الشرطية متصلة ان حكم فيها بثبوت نسبة على تقدير اخرى او نفيها

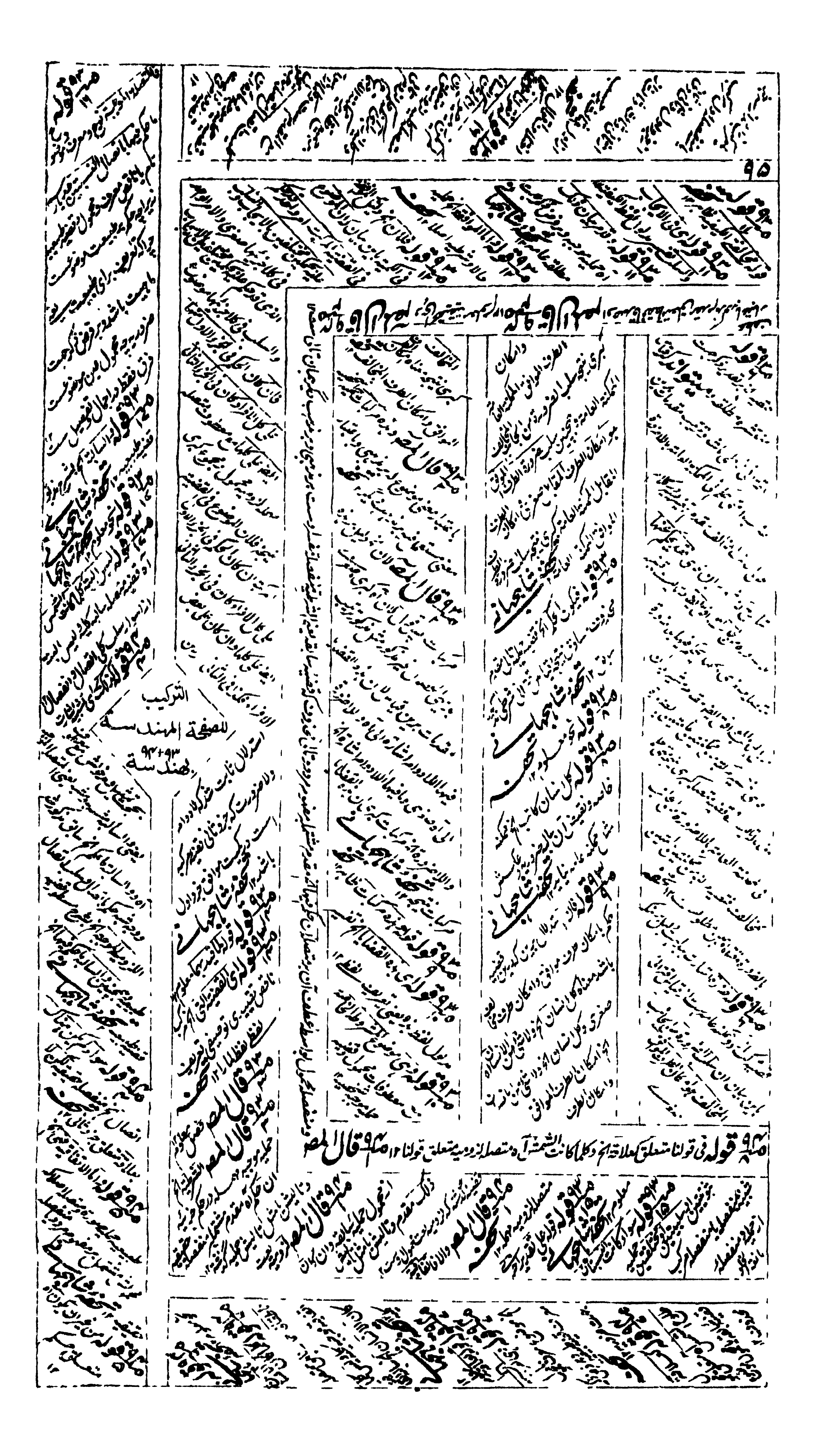
قوله باللاضرورة من الجانب الموافق ايضا كما انه حكم في الممكنة العامة باللاضرورة عن الجانب المخالف فقد يحكم باللاضرورة من الجانب الموافق ايضا فتصير القضية مركبة من ممكنتين عامتين ضرورة ان سلب الضرورة من الجانب المخالف هو امكان الطرف الموافق وسلب ضرورة الطرف الموافق هو امكان الطرف المقابل فيكون الحكم في القضية بامكان الطرف الموافق وامكان الطرف المقابل نحو كل انسان كاتب بالامكان الخاص فان معناه كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام **قوله** وهذه مركبات اي هذه القضايا السبع المذكورة وهي المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة والوقتية والمنتشرة والوجودية اللاضرورية والوجودية اللادائمة والممكنة الخاصة **قوله** مخالفتي الكيفية اي في الايجاب والسلب وقد مر بيان ذلك في بيان معنى اللادوام واللاضرورة واما الموافقة في الكمية والجزئية فلان الموضوع في القضية المركبة امر واحد حكم عليه بحكمين مختلفين بالايجاب والسلب فان كان الحكم في الجزء الاول على كل الافراد كان في الجزء الثاني ايضا على كلها وان كان على البعض في الاول فكذا في الثاني **قوله** لما قيد بهما اي القضية التي قيدت بهما اي باللادوام واللاضرورة يعني اصل القضية **قوله** على تقدير اخرى سواء كانت النسبتان ثبوتيتين او سلبيتين او مختلفتين فقولنا كلما لم يكن زيد حيوانا لم يكن انسانا متصلة موجبة فالمتصلة الموجبة ما حكم فيها باتصال النسبتين والسالبة ما حكم فيها بسلب اتصالهما نحو ليس البتة كلما كانت الشمس طالعة كان الليل موجودا



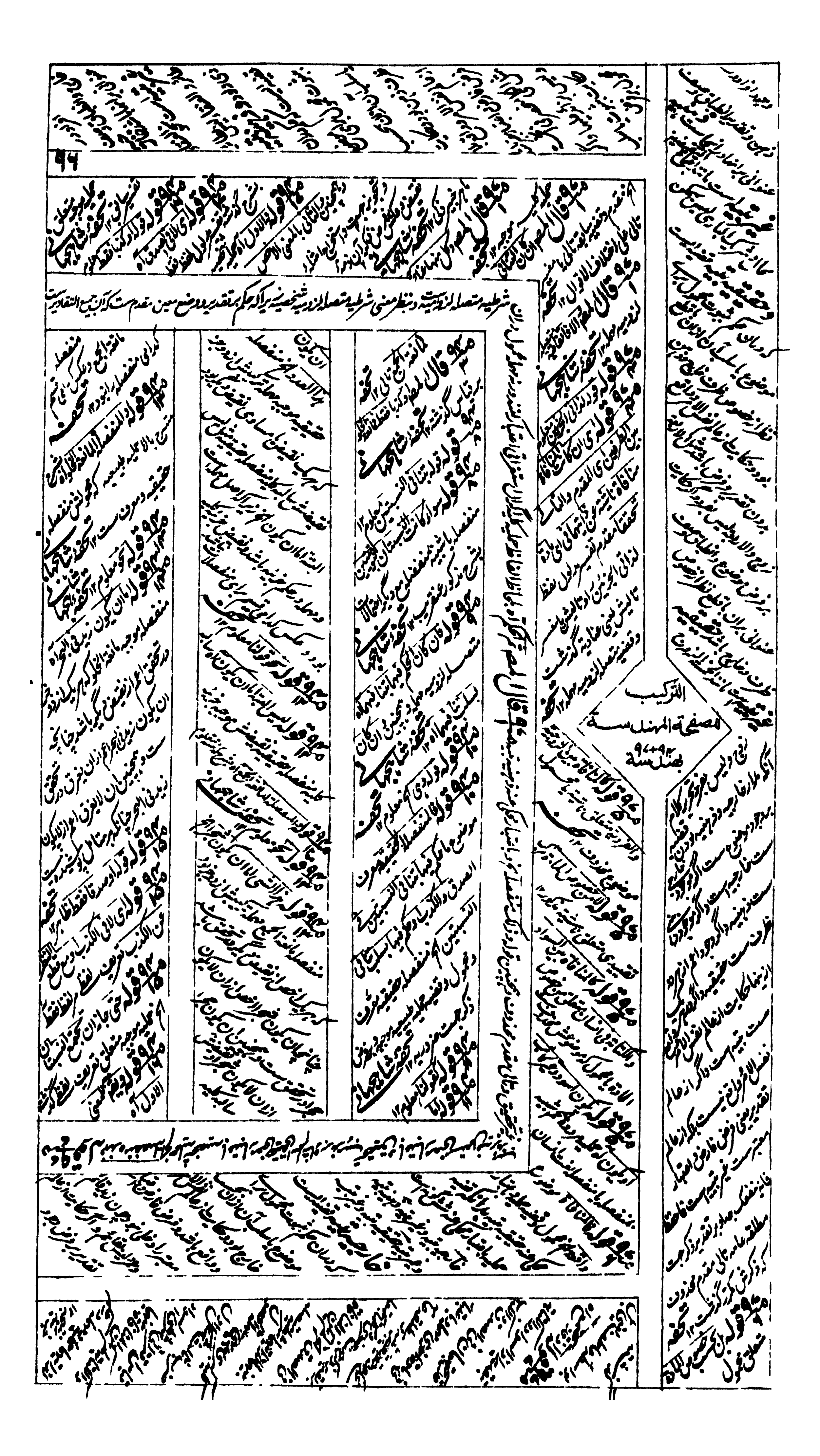
تعريف المنفصلة واقسامها التصديقات

لزومية ان كان ذلك بعلاقة والا فاتفاقية ومنفصلة ان حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما صدقا وكذبا معا وهي الحقيقية او صدقا فقط فمانعة الجمع او كذبا فقط فمانعة الخلو

وكذلك اللزومية الموجبة ما حكم فيها بالاتصال بعلاقة والسالبة ما حكم فيها بانه ليس هناك اتصال بعلاقة سواء لم يكن هناك اتصال او كان لكن لا بعلاقة واما الاتفاقية فهي ما حكم فيها بمجرد الاتصال او نفيه من غير ان يكون ذلك مستندا الى العلاقة نحو كلما كان الانسان ناطقا فالحمار ناهق وليس كلما كان الانسان ناطقا كان الفرس ناهقا فتدبر قوله بعلاقة وهي امر بسببه يستصحب المقدم التالي كالعلاقة طلوع الشمس لوجود النهار في قولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود قوله بتنافي النسبتين سواء كانت النسبتان ثبوتيتين او سلبيتين او مختلفتين فان كان الحكم فيها بتنافيهما فهي منفصلة موجبة وان كان بسلب تنافيهما فهي منفصلة سالبة قوله وهي الحقيقية فالمنفصلة الحقيقية ما حكم فيها بتنافي النسبتين في الصدق والكذب كقولنا اما ان يكون هذا العدد زوجا او فردا او حكم فيها بسلب تنافي النسبتين في الصدق والكذب نحو قولنا ليس البتة اما ان يكون هذا العدد زوجا او منقسما بمتساويين والمنفصلة المانعة الجمع ما حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما في الصدق فقط نحو هذا الشيء اما ان يكون شجرا او حجرا او المنفصلة المانعة الخلو ما حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما في الكذب فقط نحو اما ان يكون زيد في البحر واما ان لا يغرق قوله او صدقا فقط اي لا في الكذب او مع قطع النظر عن الكذب حتى جاز ان تجتمع النسبتان في الكذب وان لا تجتمعا ويقال للمعنى الاول مانعة الجمع بالمعنى الاخص والثاني بالمعنى الاعم قوله او كذبا فقط اي لا في الصدق او مع قطع النظر عن الصدق والاول مانعة الخلو بالمعنى الاخص والثاني بالمعنى الاعم

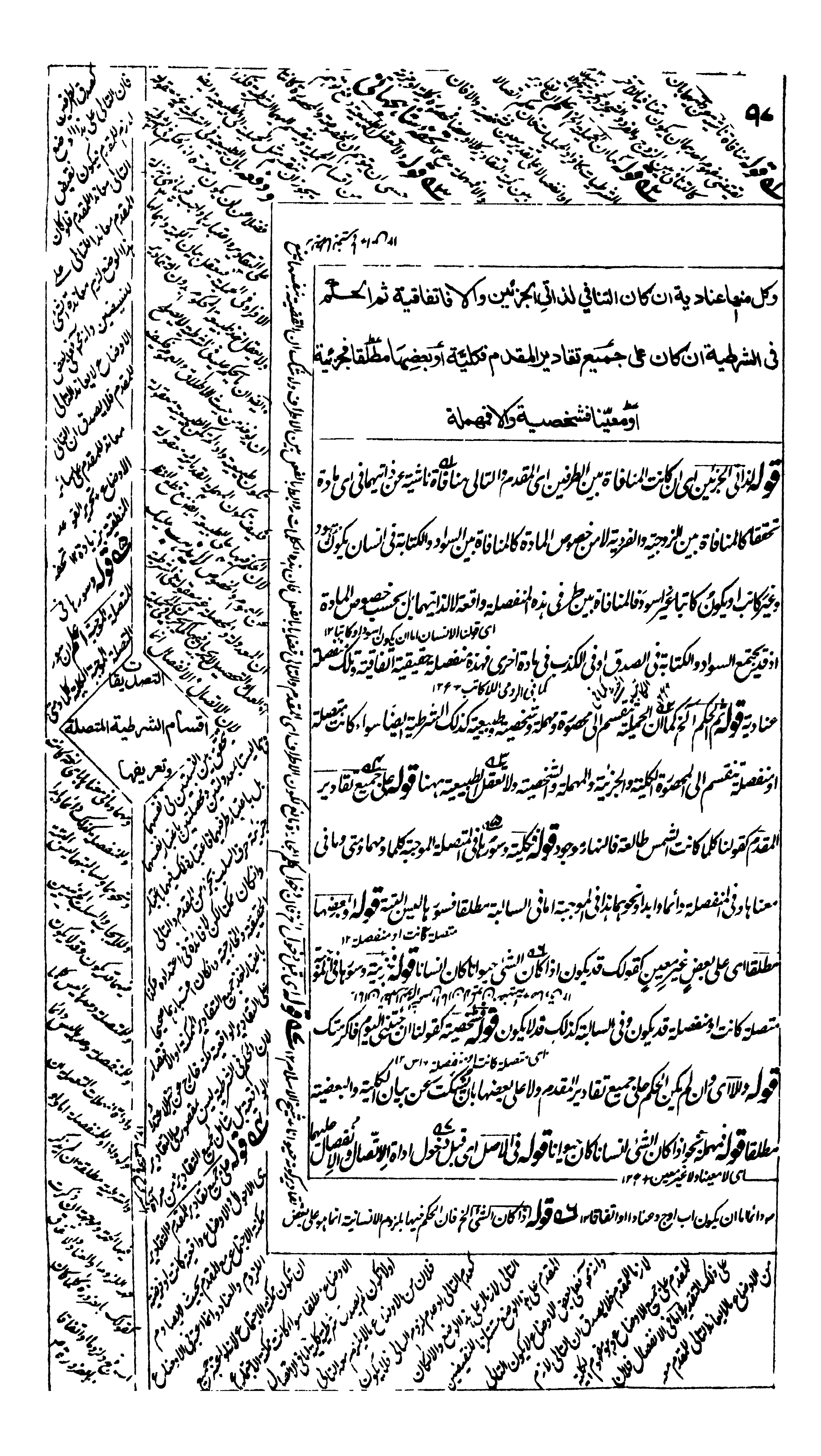


التركيب
للصفحة المهندسة
٩٣+٩٣
مهندسة



شرطیه متصله لزومیه ونظر معنی شرطیه متصله لزومیه شخصیه پس آنکه حکم بتقدیر وضع معین مقدم است که آن جمیع التقادیر است

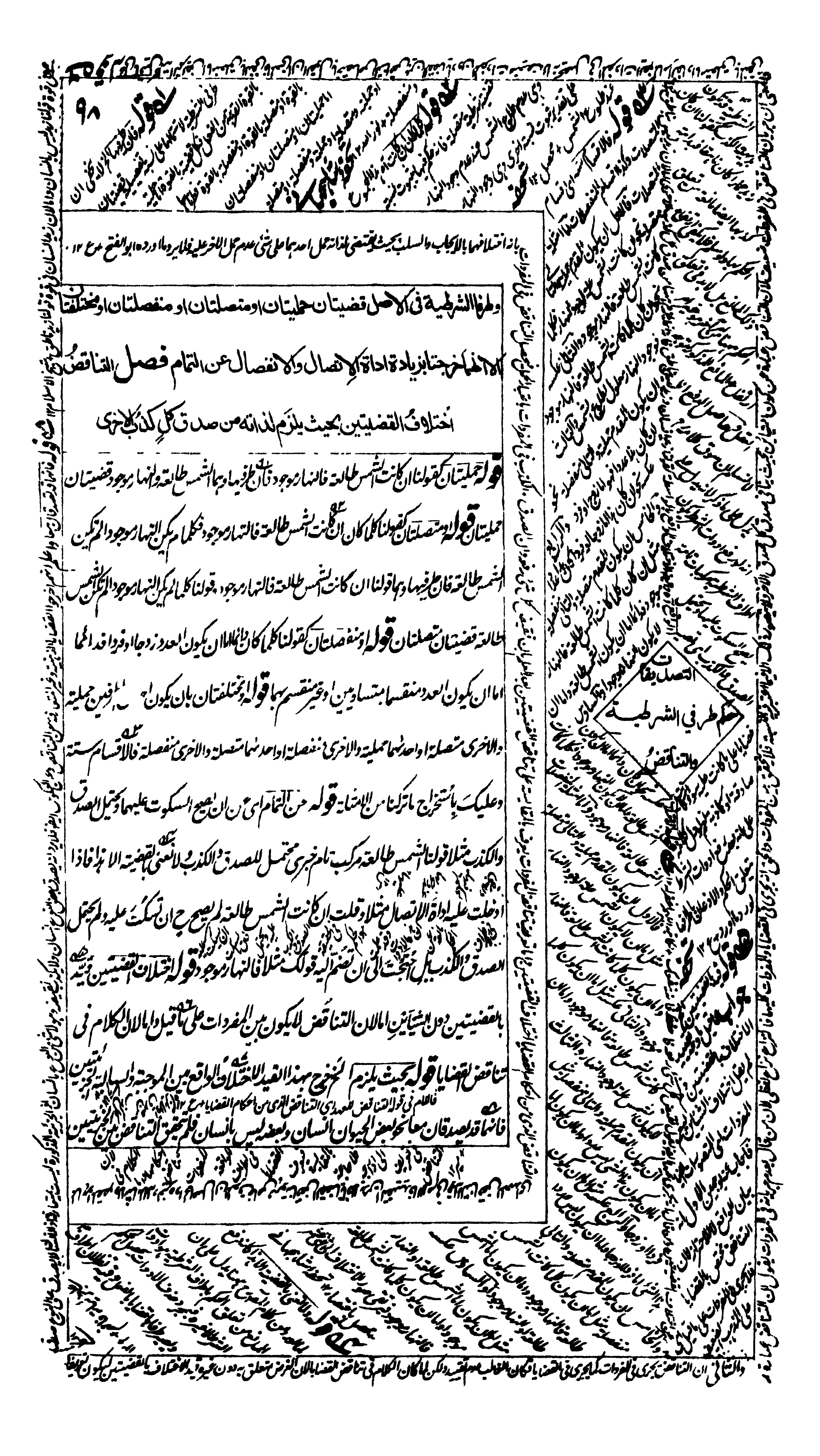
التركيب
المصحة المهندسة



اقسام الشرطية المتصلة وتعريفها

وكل منها عنادية ان كان التنافي لذاتي الجزئين والا فاتفاقية ثم الحكم في الشرطية ان كان على جميع تقادير المقدم فكلية او بعضها مطلقا فجزئية او معينا فشخصية والا فمهملة

قوله لذاتي الجزئين اي ان كانت المنافاة بين الطرفين اي المقدم والتالي منافاة ناشية عن ذاتيهما في اي مادة تحققا كالمنافاة بين الزوجية والفردية لا من خصوص المادة كالمنافاة بين السواد والكتابة في انسان يكون اسود وغير كاتب او يكون كاتبا غير اسود فالمنافاة بين طرفي هذه المنفصلة واقعة لا لذاتيهما بل بحسب خصوص المادة اذ قد يجتمع السواد والكتابة في الصدق او في الكذب في مادة اخرى فهذه منفصلة حقيقية اتفاقية وتلك منفصلة عنادية قوله ثم الحكم الخ كما ان الحملية تنقسم الى محصورة ومهملة وشخصية وطبيعية كذلك الشرطية ايضا سواء كانت متصلة او منفصلة تنقسم الى المحصورة الكلية والجزئية والمهملة والشخصية ولا تتعقل الطبيعية ههنا قوله على جميع تقادير المقدم كقولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود قوله فكلية وسورها في المتصلة الموجبة كلما ومهما ومتى وما في معناها وفي المنفصلة دائما وابدا ونحوهما هذا في الموجبة اما في السالبة مطلقا فسورها ليس البتة قوله او بعضها مطلقا اي على بعض غير معين كقولك قد يكون اذا كان الشيء حيوانا كان انسانا قوله فجزئية وسورها في الموجبة متصلة كانت او منفصلة قد يكون وفي السالبة كذلك قد لا يكون قوله فشخصية كقولنا ان جئتني اليوم فاكرمتك قوله والا اي وان لم يكن الحكم على جميع تقادير المقدم ولا على بعضها بان سكت عن بيان الكلية والبعضية مطلقا قوله فمهملة نحو اذا كان الشيء انسانا كان حيوانا قوله في الاصل اي قبل دخول اداة الاتصال والانفصال عليهما

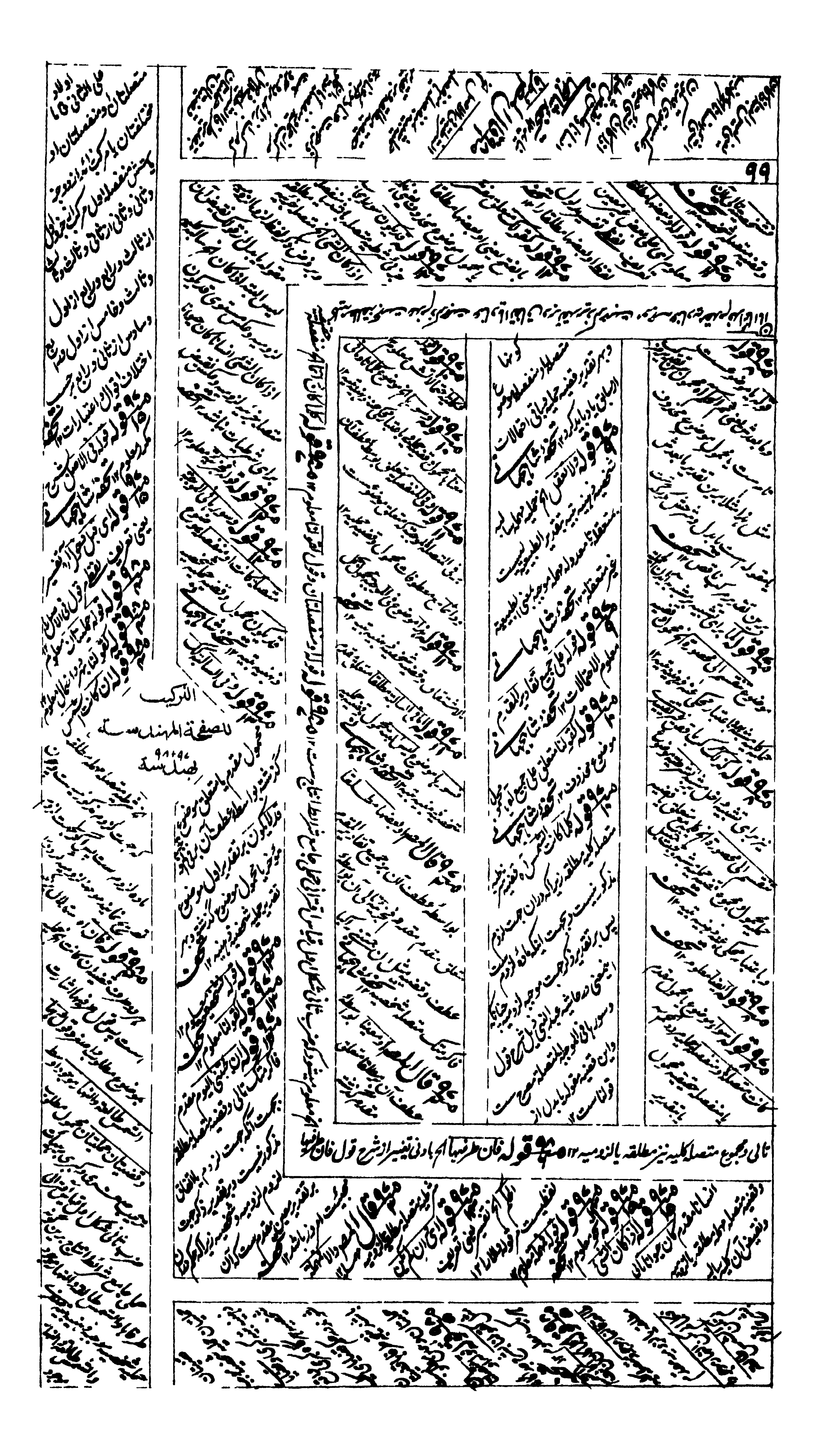


بانه اختلافهما بالایجاب والسلب بحیث یقتضی لذاته حمل احدهما علی شیء عدم حمل الاخر علیه فلا یرد ما اورده ابو الفتح مرع ۱۲.

وطرفا الشرطیة فی الاصل قضیتان حملیتان او متصلتان او منفصلتان او مختلفتان الا انهما خرجتا بزیادة اداة الاتصال والانفصال عن التمام **فصل** التناقض اختلاف القضیتین بحیث یلزم لذاته من صدق کل کذب الاخری

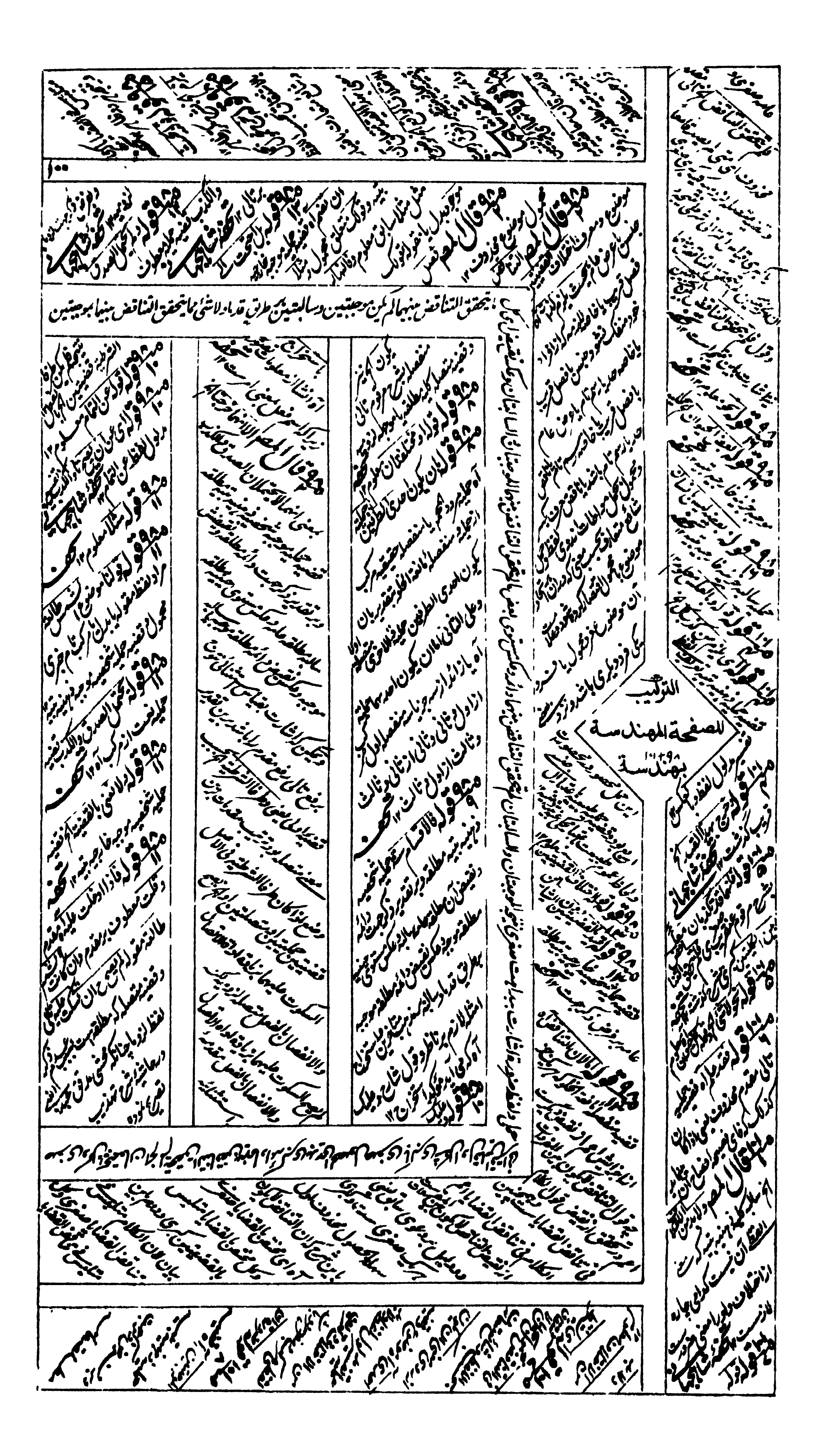
قوله حملیتان کقولنا ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود فان طرفیها وهما الشمس طالعة والنهار موجود قضیتان حملیتان **قوله** او متصلتان کقولنا کلما کان ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود فکلما لم یکن النهار موجودا لم تکن الشمس طالعة فان طرفیها وهما قولنا ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود وقولنا کلما لم یکن النهار موجودا لم تکن الشمس طالعة قضیتان متصلتان **قوله** او منفصلتان کقولنا کلما کان دائما اما ان یکون العدد زوجا او فردا فدائما اما ان یکون العدد منقسما بمتساویین او غیر منقسم بهما **قوله** او مختلفتان بان یکون احد الطرفین حملیة والاخری متصلة او احدهما حملیة والاخری منفصلة او احدهما متصلة والاخری منفصلة فالاقسام ستة وعلیک باستخراج ما ترکنا من الامثلة **قوله** عن التمام ای عن ان یصح السکوت علیهما ویحتمل الصدق والکذب مثلا قولنا الشمس طالعة مرکب تام خبری محتمل للصدق والکذب ولا نعنی بالقضیة الا هذا فاذا ادخلت علیه اداة الاتصال مثلا وقلت ان کانت الشمس طالعة لم یصح ان تسکت علیه ولم یحتمل الصدق والکذب بل احتجت الی ان تضم الیه قولک مثلا فالنهار موجود **قوله** اختلاف القضیتین قید بالقضیتین دون الشیئین اما لان التناقض لا یکون بین المفردات علی ما قیل واما لان الکلام فی تناقض القضایا **قوله** بحیث یلزم لتخرج بهذا القید الاختلاف الواقع بین الموجبة والسالبة الجزئیتین فانهما قد یصدقان معا نحو بعض الحیوان انسان وبعضه لیس بانسان فلم یتحقق التناقض بین الجزئیتین

فاللام فی قوله التناقض للعهد ای التناقض الذی من احکام القضایا مرع ۱۲



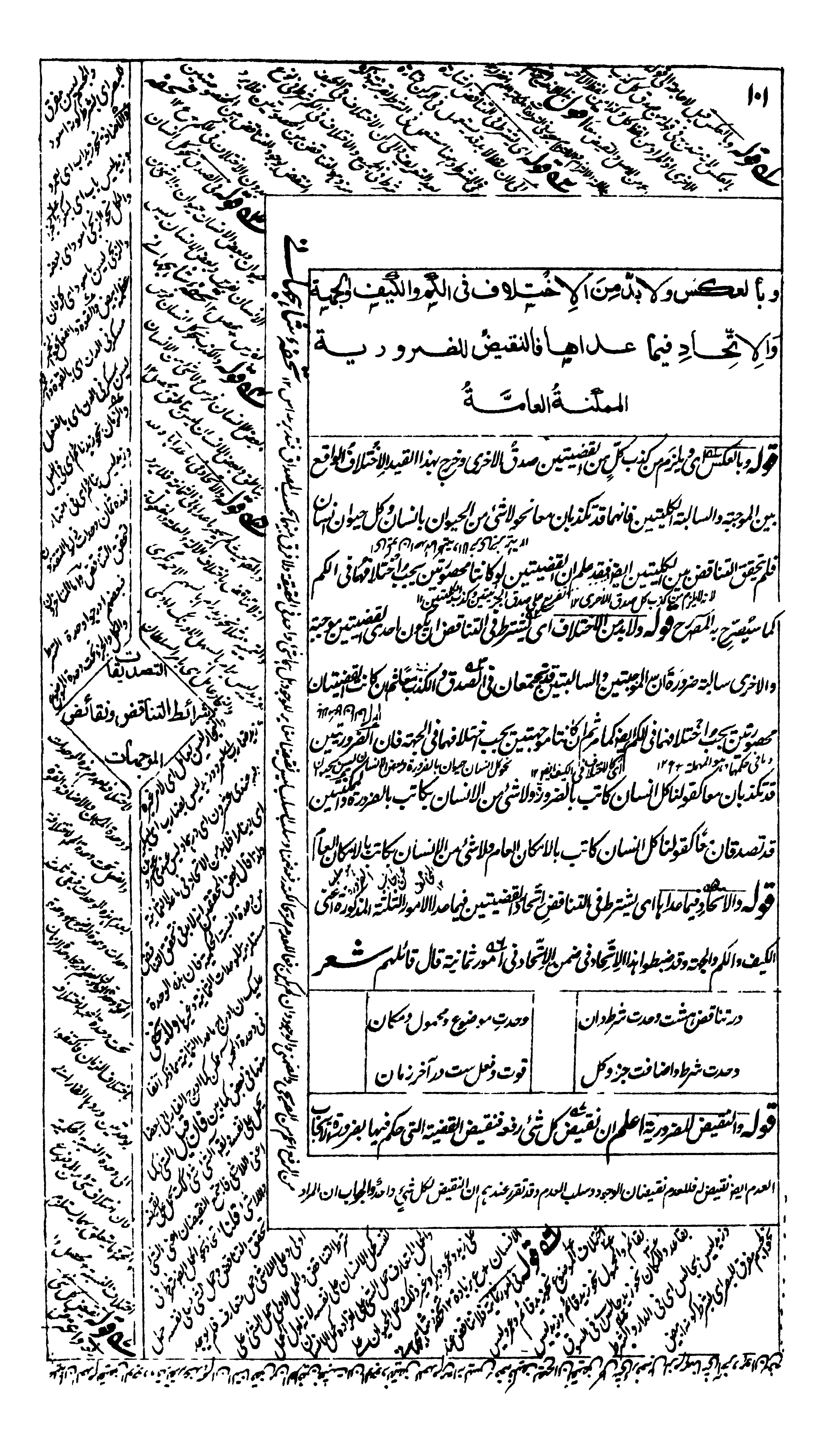
الترکیب
للصفحة المهملة سه
٩٨+٩٧
لهذه سه

تالی در مجموع متصله کلیه نیز مطلقه یا لزومیه ۱۲ منه قوله فان طرفیها الخ بادنی تغییر از شرح قول فان طرفیها



الترکیب
للصفحة المهندسة
بهندسة ١٢٩٠

يتحقق التناقض بينهما لم يكن موجبتين وسالبتين بل طريق قد اماء لا شئ مما يتحقق التناقض بينهما بموجبتين



التصديقات

شرائط التناقض ونقائض الموجهات

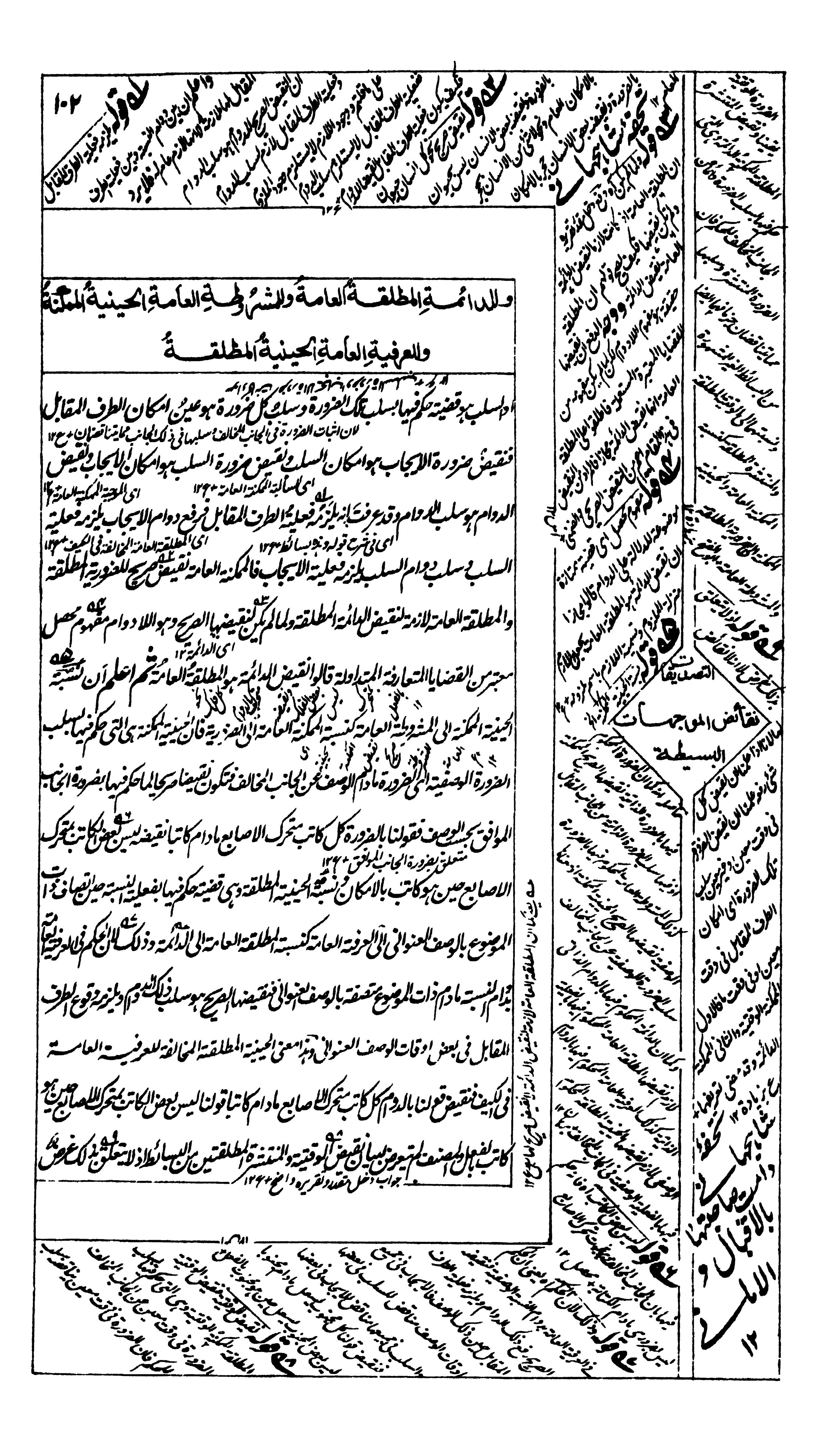
وبالعكس ولا بدّ من الاختلاف في الكمّ والكيف والجهة والاتحاد فيما عداها فالنقيض للضرورية الممكنة العامة

قوله وبالعكس اي يلزم من كذب كل من القضيتين صدق الاخرى وخرج بهذا القيد الاختلاف الواقع بين الموجبة والسالبة الكليتين فانهما قد تكذبان معا نحو لا شيء من الحيوان بانسان وكل حيوان انسان فلم يتحقق التناقض بين الكليتين ايضا وبه قد علم ان القضيتين لو كانتا محصورتين يجب اختلافهما في الكم كما سيصرح به المصنف **قوله** ولا بد من الاختلاف اي يشترط في التناقض ان يكون احدى القضيتين موجبة والاخرى سالبة ضرورة ان الموجبتين والسالبتين قد تجتمعان في الصدق والكذب ثم ان كانت القضيتان محصورتين يجب اختلافهما في الكم كما مر ايضا ثم ان كانتا موجهتين يجب اختلافهما في الجهة فان الضروريتين قد تكذبان معا كقولنا كل انسان كاتب بالضرورة ولا شيء من الانسان بكاتب بالضرورة والممكنتين قد تصدقان معا كقولنا كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام **قوله** والاتحاد فيما عداها اي يشترط في التناقض اتحاد القضيتين فيما عدا الامور الثلثة المذكورة اعني الكيف والكم والجهة وقد ضبطوا هذا الاتحاد في ضمن الاتحاد في امور ثمانية قال قائلهم **شعر**

در تناقض هشت وحدت شرط دان	وحدت موضوع و محمول و مكان
وحدت شرط و اضافت جزء و كل	قوت و فعل است در آخر زمان

قوله والنقيض للضرورية اعلم ان نقيض كل شيء رفعه فنقيض القضية التي حكم فيها بالضرورة الايجاب

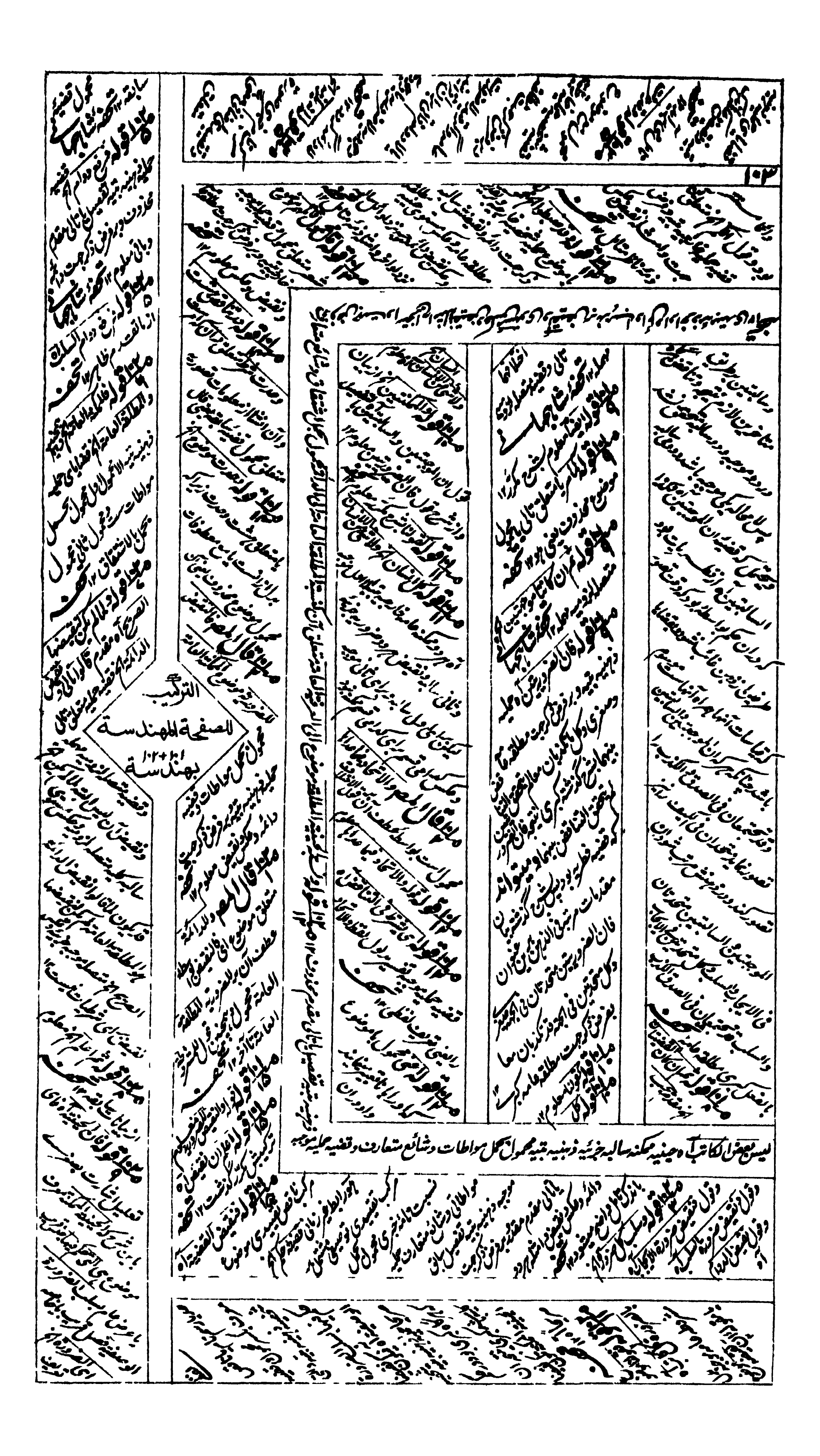
العدم ايضا نقيض له فللعدم نقيضان الوجود وسلب العدم وقد تقرر عندهم ان النقيض لكل شيء واحد والجواب ان المراد



والدائمة المطلقة العامة والمشروطة العامة الحينية الممكنة والعرفية العامة الحينية المطلقة

والسلب هو قضية حكم فيها بسلب تلك الضرورة وسلب كل ضرورة هو عين امكان الطرف المقابل فنقيض ضرورة الايجاب هو امكان السلب ونقيض ضرورة السلب هو امكان الايجاب ونقيض الدوام هو سلب الدوام وقد عرفت انه يلزمه فعلية الطرف المقابل فرفع دوام الايجاب يلزمه فعلية السلب وسلب دوام السلب يلزمه فعلية الايجاب فالممكنة العامة نقيض صريح للضرورية المطلقة والمطلقة العامة لازمة لنقيض الدائمة المطلقة ولما لم يكن لنقيضها الصريح وهو اللادوام مفهوم محصل معتبر من القضايا المتعارفة المتداولة قالوا نقيض الدائمة هو المطلقة العامة ثم اعلم ان نسبة الحينية الممكنة الى المشروطة العامة كنسبة الممكنة العامة الى الضرورية فان الحينية الممكنة هي التي حكم فيها بسلب الضرورة الوصفية اي الضرورة ما دام الوصف عن الجانب المخالف فتكون نقيضا صريحا لما حكم فيها بضرورة الجانب الموافق بحسب الوصف فقولنا بالضرورة كل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا نقيضه ليس بعض الكاتب بمتحرك الاصابع حين هو كاتب بالامكان ونسبة الحينية المطلقة وهي قضية حكم فيها بفعلية النسبة حين اتصاف ذات الموضوع بالوصف العنواني الى العرفية العامة كنسبة المطلقة العامة الى الدائمة وذلك لان الحكم في العرفية العامة بدوام النسبة ما دام ذات الموضوع متصفة بالوصف العنواني فنقيضها الصريح هو سلب ذلك الدوام ويلزمه وقوع الطرف المقابل في بعض اوقات الوصف العنواني وهذا معنى الحينية المطلقة المخالفة للعرفية العامة في الكيف فنقيض قولنا بالدوام كل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا قولنا ليس بعض الكاتب بمتحرك الاصابع حين هو كاتب بالفعل والمصنف لم يتعرض لبيان نقيض الوقتية والمنتشرة المطلقتين من البسائط اذ لا يتعلق بذلك غرض

نقائض الموجهات البسيطة

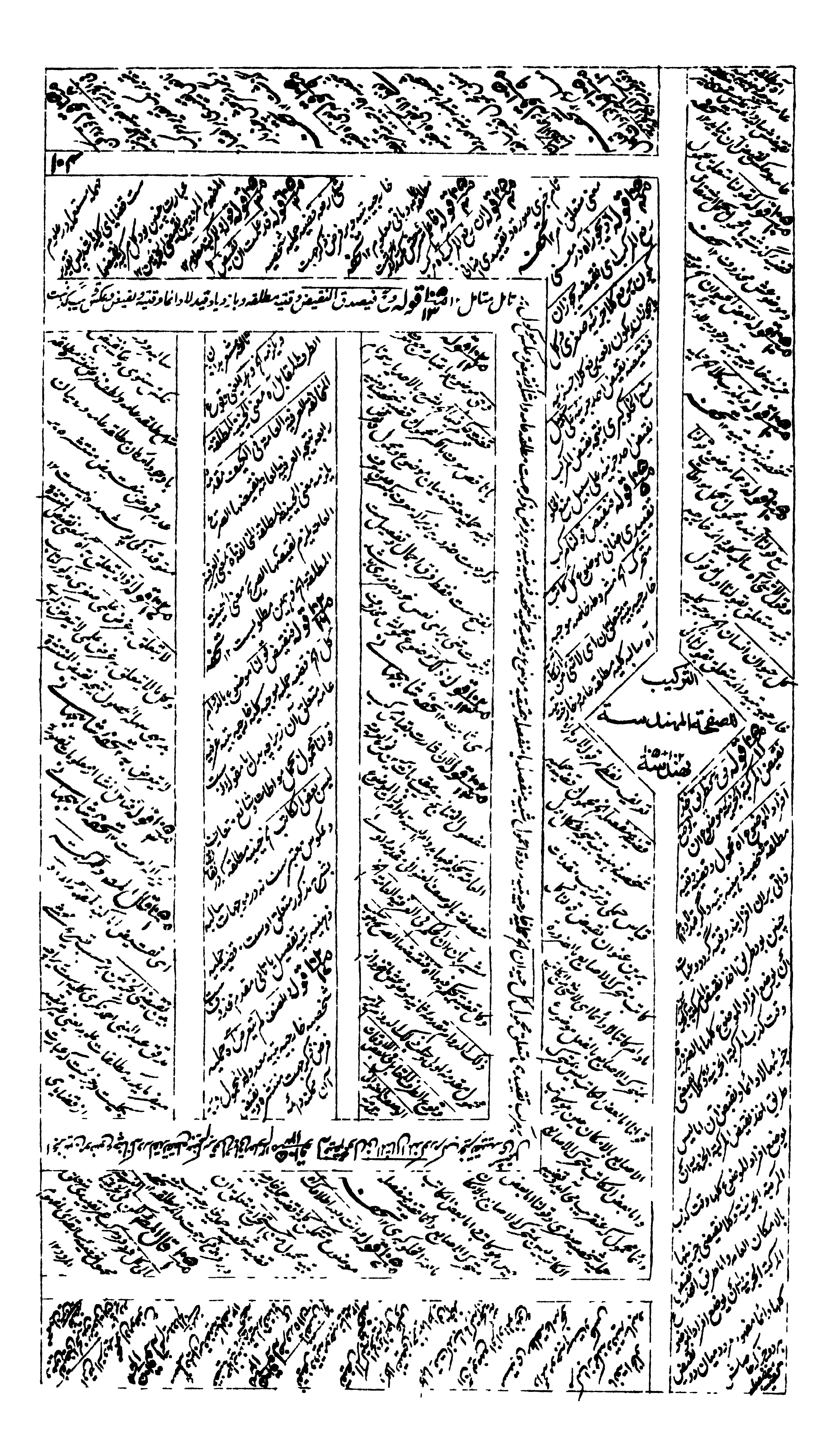


التركيب

الصفحة المهندسة

بهندسة

ليس بعض الكاتب ... حيثية ممكنة سالبة جزئية ذهنية تقية محمول بحمل مواطات وشائع متعارف وقضيه حملية موجبة





والمركبة المفهوم المردد بين نقيضي الجزئين ولكن في الجزئية بالنسبة

الى كل فرد فرد

فصل

العكس المستوي تبديل طرفي القضية

فيما سياتي من مباحث العكوس والاقيسة بخلاف باقي البسائط فتأمل قوله والمركبة قد علمت ان نقيض كل
شئ رفعه فاعلم ان رفع المركب انما يكون برفع احد جزئيه لا على التعيين بل على سبيل منع الخلو لجواز ان يكون
برفع كلا الجزئين فنقيض القضية المركبة نقيضا احد جزئيها على سبيل منع الخلو فنقيض قولنا كل كاتب متحرك الاصابع
بالضرورة مادام كاتبا لا دائما اي لا شئ من الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل قضية منفصلة مانعة الخلو هي قولنا اما بعض
الكاتب ليس بمتحرك الاصابع بالامكان حين هو كاتب واما بعض الكاتب متحرك الاصابع دائما وانت بعد اطلاعك
على حقائق المركبات ونقائض البسائط تتمكن من استخراج تفاصيل نقائض المركبات قوله ولكن في الجزئية
بالنسبة الى كل فرد فرد يعني لا يكفي في اخذ نقيض القضية المركبة الجزئية الترديد بين نقيضي جزئيها لانهما
اذ قد تكذب المركبة الجزئية كقولنا بعض الحيوان انسان بالفعل لا دائما ويكذب كلا نقيضي جزئيها ايضا وهما قولنا
لا شئ من الحيوان بانسان دائما وقولنا كل حيوان انسان دائما فطريق اخذ نقيض المركبة الجزئية
ان يوضع افراد الموضوع كلما ضرورة ان نقيض الجزئية هي الكلية ثم يردد بين نقيضي الجزئين بالنسبة
الى كل واحد من تلك الافراد فيقال في المثال المذكور كل حيوان اما انسان دائما او ليس بانسان دائما
فيصدق النقيض هو قضية حملية مرددة المحمول بالنسبة الى كل فرد فرد من افراد الموضوع قوله تبديل طرفي القضية

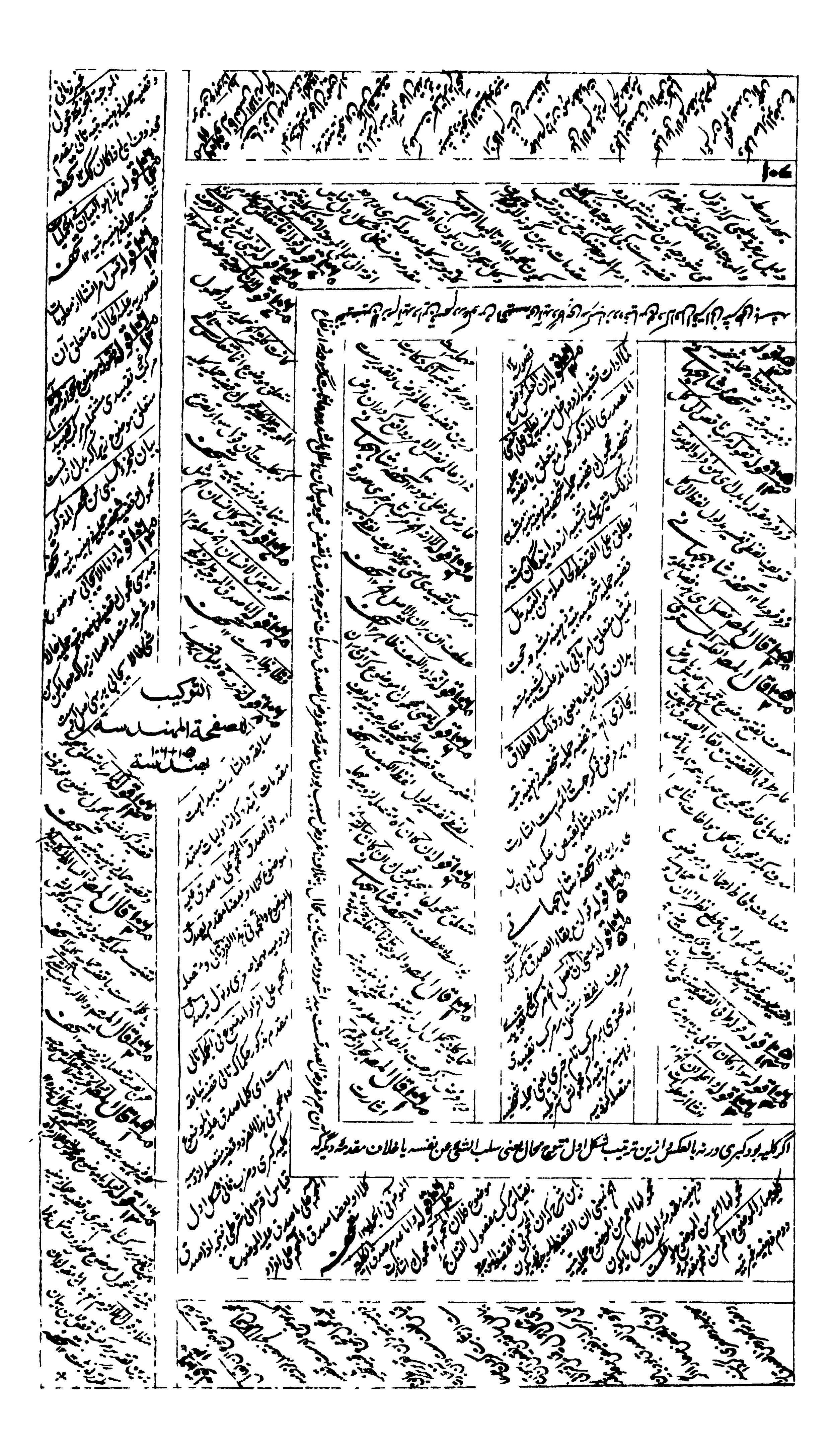
التصديقات بقاء
العكس المستوي و
تعريفه

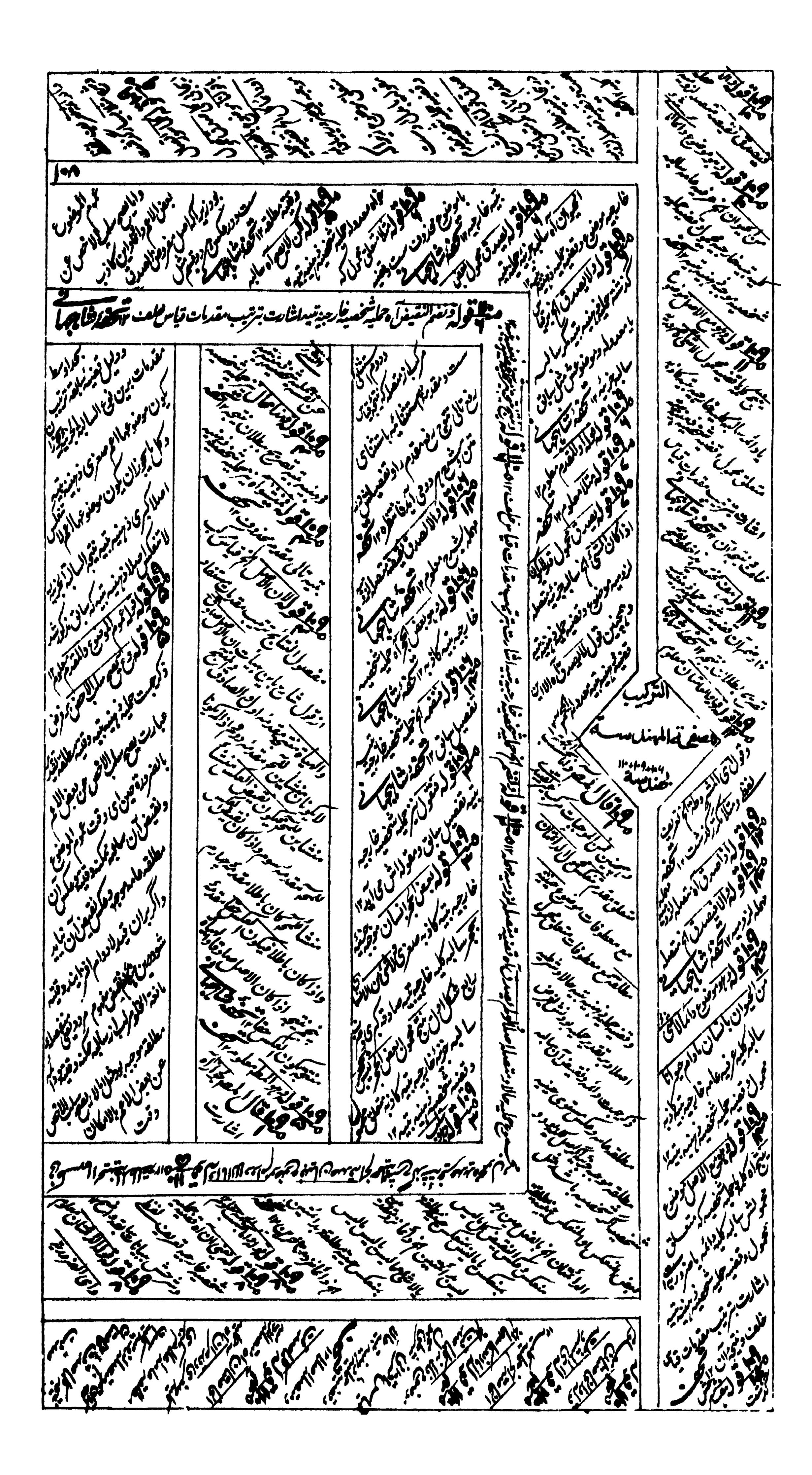


التصديق ببقاء العكس المستوي و احكامه

مع بقاء الصدق والكيف والموجبة انما تنعكس جزئية لجواز عموم المحمول والتالي والسالبة الكلية تنعكس سالبة كلية والا لزم سلب الشيء عن نفسه

سواء كان الطرفان هما الموضوع والمحمول او المقدم والتالي واعلم ان العكس كما يطلق على المعنى المصدري المذكور كذلك يطلق على القضية الحاصلة من التبديل وذلك الاطلاق مجازي من قبيل اطلاق اللفظ على الملفوظ والخلق على المخلوق قوله مع بقاء الصدق يعني ان الاصل لو فرض صدقه لزم من صدقه صدق العكس لا انه يجب صدقهما في الواقع قوله والكيف يعني ان كان الاصل موجبة كان العكس موجبة وان كان سالبة كان العكس سالبة قوله انما تنعكس جزئية يعني ان الموجبة سواء كانت كلية نحو كل انسان حيوان او جزئية نحو بعض الحيوان انسان انما تنعكس الى الموجبة الجزئية لا الى الموجبة الكلية اما صدق الموجبة الجزئية فظاهر ضرورة انه اذا صدق المحمول على ما صدق عليه الموضوع كلا او بعضا يصدق المحمول والموضوع في ذلك الفرد فيصدق المحمول على فرد الموضوع في الجملة واما عدم صدق كلية فلان المحمول في القضية الموجبة قد يكون اعم من الموضوع فلو انعكست القضية صار الموضوع اعم ويستحيل صدق الاخص كليا على الاعم فالعكس اللازم الصادق في جميع المواد هو الموجبة الجزئية هذا هو البيان في الحمليات وقس عليه الحال في الشرطيات قوله لجواز عموم الخ بيان للجزء السلبي من الجهد(?) المذكور واما الايجابي فبديهي كما مر قوله والا لزم سلب الشيء عن نفسه تقريره ان يقال كلما صدق قولنا لا شيء من الانسان بحجر صدق لا شيء من الحجر بانسان والا لصدق نقيضه وهو بعض الحجر انسان فنضمه مع الاصل


الترکیب
الصفحة المهندسة



قوله لو نظر التقييد آه حملية شخصية خارجية تقييد اشارت بترتيب مقدمات قياس خلف تحفه شاهجهانی

التركيب
صفحة المهندسة



والجزئية لا تنعكس اصلا لجواز عموم الموضوع او المقدم واما بحسب الجهة فمن الموجبات تنعكس الدائمتان والعامتان حينية مطلقة

فنقول بعض الحجر انسان ولا شئ من الانسان بحجر ينتج بعض الحجر ليس بحجر وهو سلب الشئ عن نفسه فهذا المحال انما نشأ من نقيض العكس لان الاصل صادق والهيأة منتجة فيكون نقيض العكس باطلا فيكون العكس حقا وهو المطلوب **قوله** لجواز عموم الموضوع وح يصح سلب الاخص عن بعض الاعم لكن لا يصح سلب الاعم عن بعض الاخص مثلا يصدق بعض الحيوان ليس بانسان ولا يصدق بعض الانسان ليس بحيوان **قوله** او المقدم مثلا يصدق قد لا يكون اذا كان الشئ حيوانا كان انسانا ولا يصدق قد لا يكون اذا كان الشئ انسانا كان حيوانا **قوله** واما بحسب الجهة يعني ان ما ذكرناه هو بيان انعكاس القضايا بحسب الكم والكيف واما بحسب الجهة الخ **قوله** الدائمتان اي الضرورية والدائمة مثلا كلما صدق قولنا بالضرورة او دائما كل انسان حيوان صدق قولنا بعض الحيوان انسان بالفعل حين هو حيوان والا فيصدق نقيضه وهو دائما لا شئ من الحيوان بانسان ما دام حيوانا وهو مع الاصل ينتج لا شئ من الانسان بانسان بالضرورة او دائما هذا خلف **قوله** والعامتان اي المشروطة العامة والعرفية العامة مثلا اذا صدق بالضرورة او بالدوام كل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا صدق بعض متحرك الاصابع كاتب بالفعل حين هو متحرك الاصابع والا فيصدق نقيضه وهو دائما لا شئ من متحرك الاصابع بكاتب ما دام متحرك الاصابع وهو مع الاصل ينتج قولنا بالضرورة او بالدوام لا شئ من الكاتب بكاتب ما دام كاتبا هذا خلف

فصل في العكس المستوي واحكامه



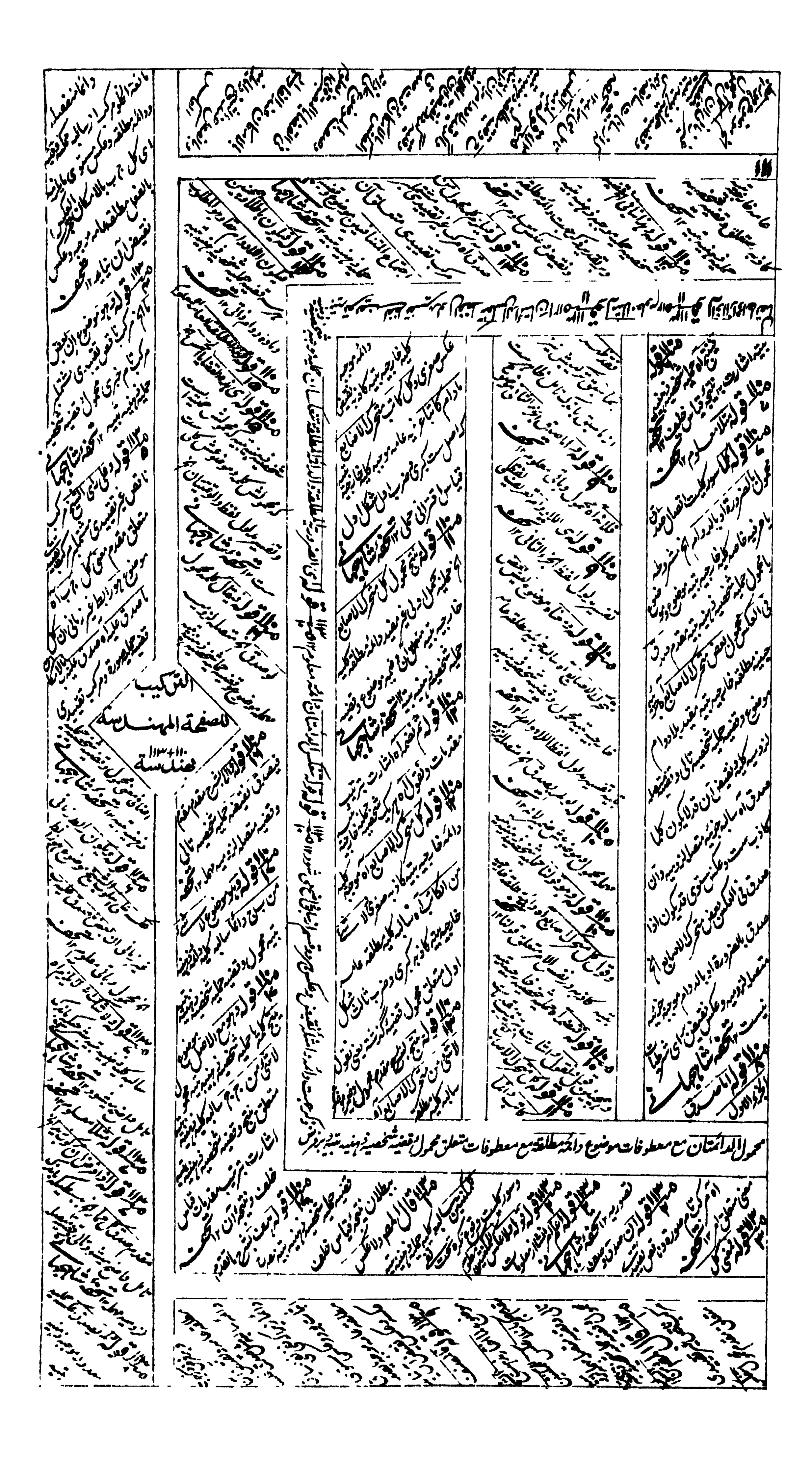
نقيضه وهو لا شيء من الحيوان بانسان دائما فاذ ضممنا ها بالاصل بان نجعله كبرى والاصل صغرى بان نقول كل انسان

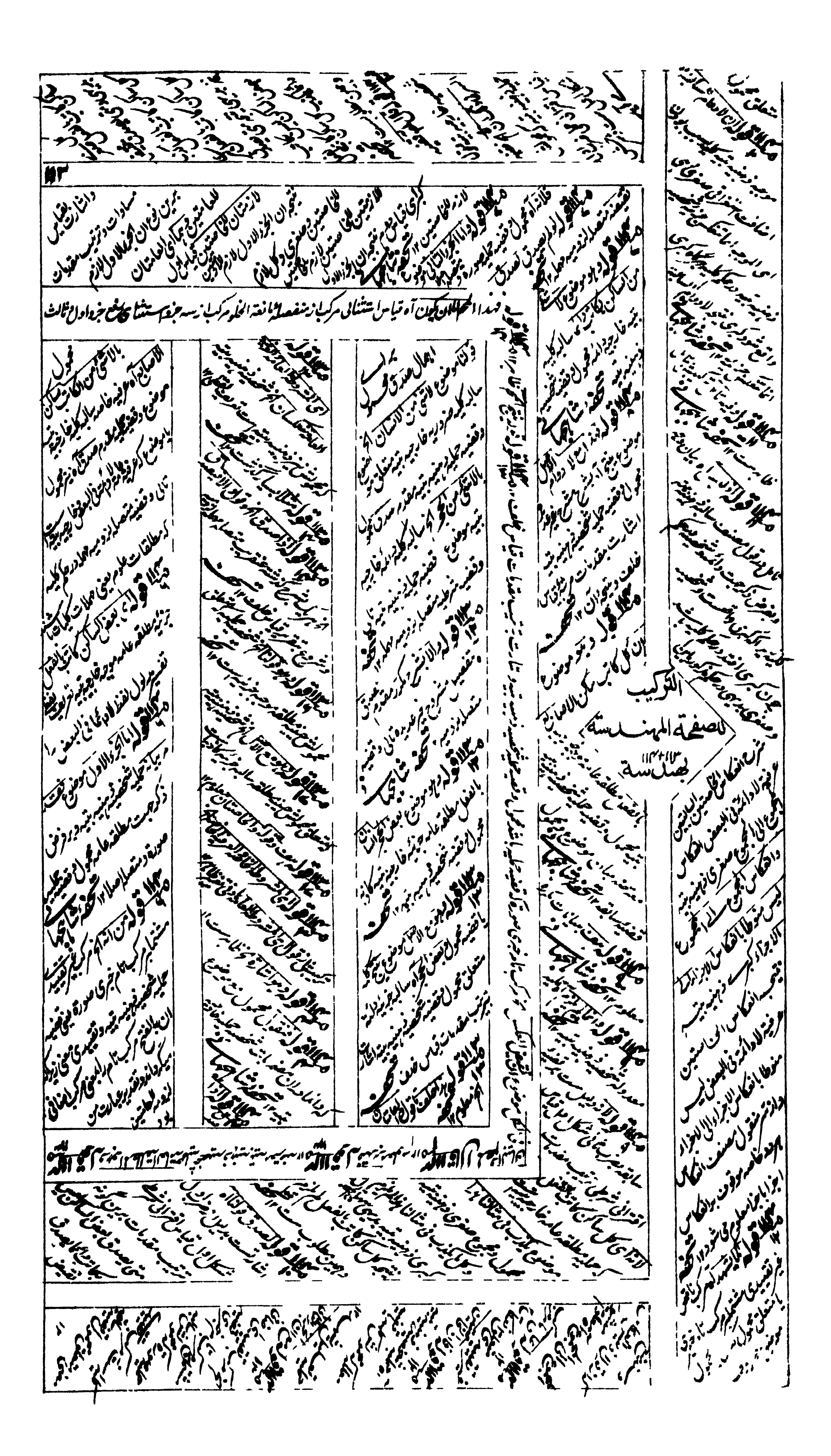
والخاصتان حينية مطلقة لا دائمة والوقتيتان والوجوديتان والمطلقة العامة مطلقة عامة

قوله والخاصتان اي المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة تنعكسان الى حينية مطلقة مقيدة باللادوام اما انعكاسهما الى حينية مطلقة فلانه كلما صدقت الخاصتان صدقت العامتان وقد مر ان كلما صدقت العامتان صدقت في عكسهما الحينية المطلقة واما اللادوام فبيان صدقه انه لو لم يصدق لصدق نقيضه ونضم هذا النقيض الى الجزء الاول من الاصل فينتج نتيجة ونضم الى الجزء الثاني من الاصل فينتج ما ينافي تلك النتيجة مثلا كلما صدق بالضرورة او بالدوام كل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا لا دائما صدق في العكس بعض متحرك الاصابع كاتب بالفعل حين هو متحرك الاصابع لا دائما اما صدق الجزء الاول فقد ظهر مما سبق واما صدق الجزء الثاني اي اللادوام ومعناه ليس بعض متحرك الاصابع كاتبا بالفعل فلانه لو لم يصدق لصدق نقيضه وهو قولنا كل متحرك الاصابع كاتب دائما فنضمه مع الجزء الاول من الاصل ونقول كل متحرك الاصابع كاتب دائما وكل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا ينتج كل متحرك الاصابع متحرك الاصابع دائما ثم نضمه الى الجزء الثاني من الاصل فنقول كل متحرك الاصابع كاتب دائما ولا شيء من الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل ينتج لا شيء من متحرك الاصابع بمتحرك الاصابع بالفعل وهذا ينافي النتيجة السابقة فيلزم من صدق نقيض اللادوام للعكس اجتماع المتنافيين فيكون باطلا فيكون اللادوام حقا وهو المطلوب

قوله والمطلقة العامة مطلقة عامة اي هذه القضايا الخمس تنعكس كل واحدة منها الى مطلقة عامة فيقال لو صدق كل ج ب باحدى الجهات الخمس يصدق بعض ب ج بالفعل والا فيصدق نقيضه وهو لا شيء من ب ج دائما فنضمه مع الاصل ينتج لا شيء من ج ج هذا خلف

العكس المستوي واحكامه


التركيب
للصفحة المهندسة
فهندسة

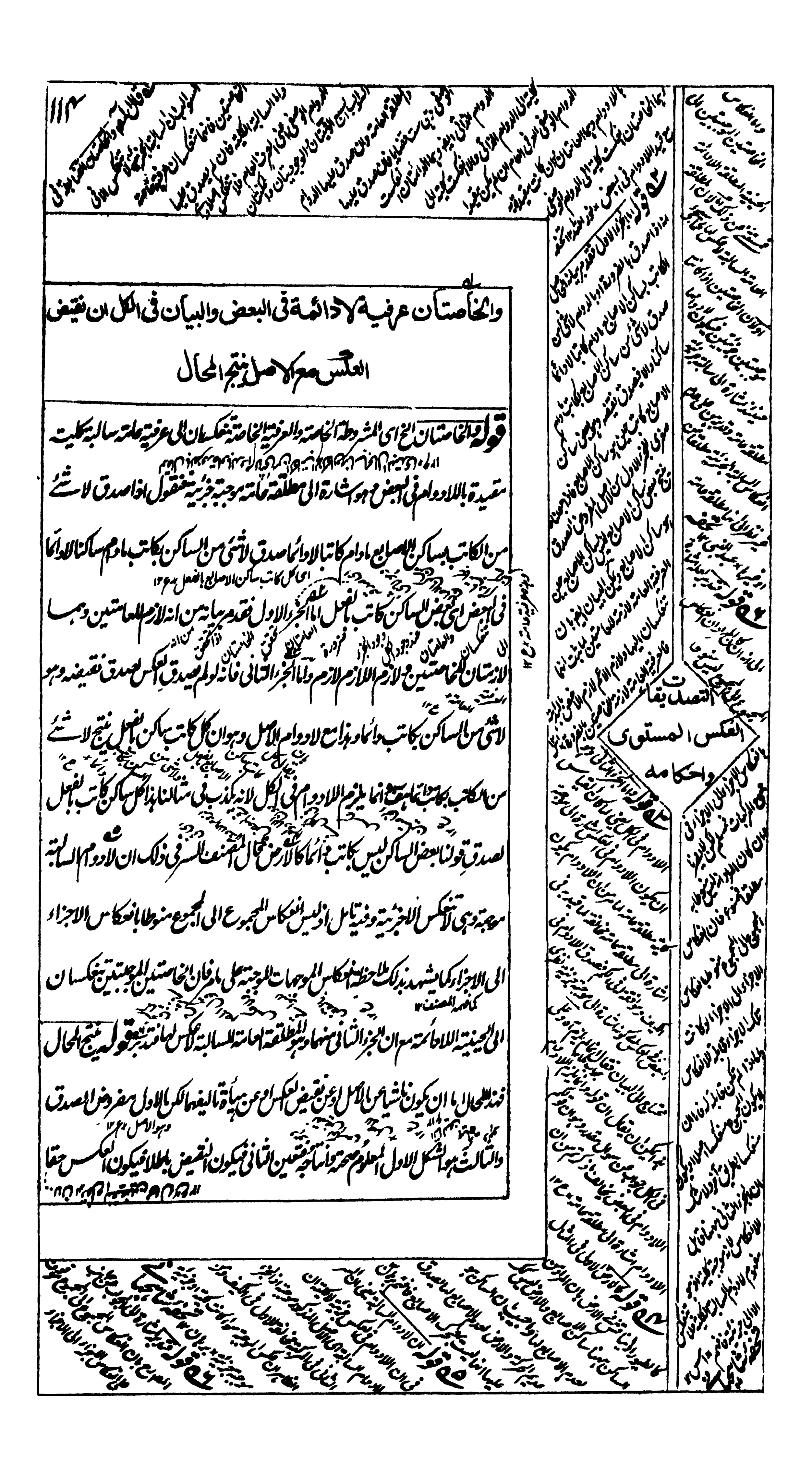

التركيب
للصفحة المهندسة

التصديقات العكس المستوى واحكامه

ولا عكس للممكنتين من السوالب تنعكس الدائمتان مطلقة دائمة والعامتان عرفية عامة

قوله ولا عكس للممكنتين اعلم ان صدق وصف الموضوع على ذاته في القضايا المعتبرة في العلوم بالامكان عند الفارابي وبالفعل عند الشيخ فمعنى كل ج ب بالامكان على راي الفارابي هو ان كل ما صدق عليه ج بالامكان صدق عليه ب بالامكان ويلزمه للعكس ح وهو ان بعض ما صدق عليه ب بالامكان صدق عليه ج بالامكان وعلى راي الشيخ معنى كل ج ب بالامكان هو ان كل ما صدق عليه ج بالفعل صدق عليه ب بالامكان ويكون عكسه على اسلوب الشيخ هو ان بعض ما صدق عليه ب بالفعل صدق عليه ج بالامكان ولا شك انه لا يلزم من صدق الاول ح صدق العكس مثلا اذا فرض ان مركوب زيد بالفعل منحصر في الفرس صدق كل حمار بالفعل مركوب زيد بالامكان ولم يصدق عكسه وهو ان بعض مركوب زيد بالفعل حمار بالامكان فالمصنف لما اختار مذهب الشيخ اذ هو المتبادر في العرف واللغة حكم بانه لا عكس للممكنتين قوله تنعكس الدائمتان دائمة مطلقة اي الضرورية المطلقة والدائمة المطلقة تنعكسان دائمة مطلقة مثلا اذا صدق قولنا لا شئ من الانسان بحجر بالضرورة او بالدوام صدق لا شئ من الحجر بانسان دائما والا لصدق نقيضه وهو بعض الحجر انسان بالفعل وهو مع الاصل ينتج بعض الحجر ليس بحجر دائما هذا خلف قوله والعامتان عرفية عامة اي المشروطة العامة والعرفية العامة تنعكسان عرفية عامة مثلا اذا صدق بالضرورة او بالدوام لا شئ من الكاتب بساكن الاصابع ما دام كاتبا لصدق بالدوام لا شئ من ساكن الاصابع بكاتب ما دام ساكن الاصابع والا فيصدق نقيضه وهو قولنا بعض ساكن الاصابع كاتب حين هو ساكن الاصابع بالفعل وهو مع الاصل ينتج بعض ساكن الاصابع ليس بساكن الاصابع حين هو ساكن الاصابع هذا خلف

الثالث بمنع انعكاس السالبة الضرورية سالبة ضرورية والحق المستفاد من كلام الشيخ ان المعتبر في عقد الوضع لو كان صدق الوصف

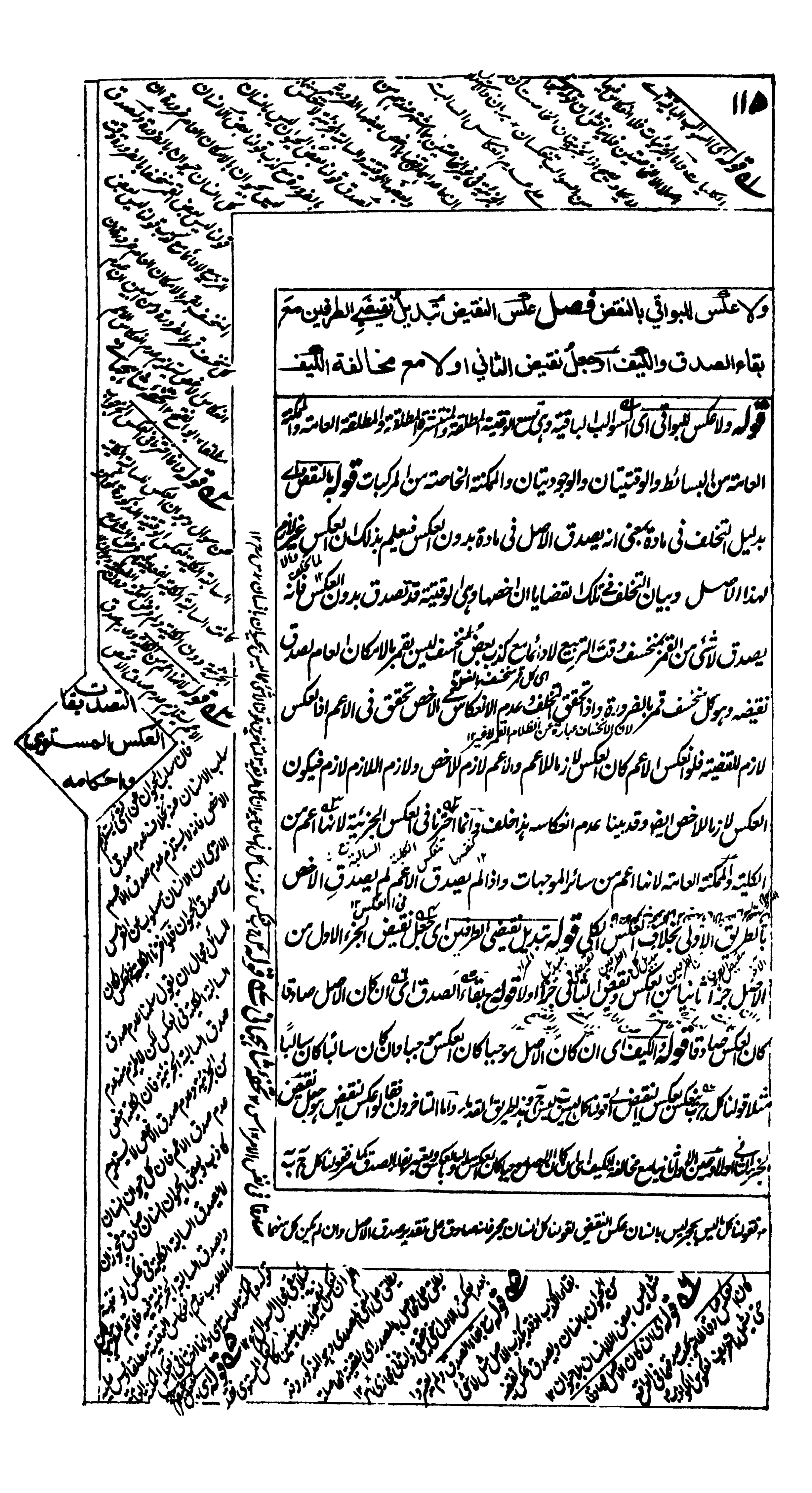


التصديقات

العكس المستوي واحكامه

والخاصتان عرفية لادائمة في البعض والبيان في الكل ان نقيض العكس مع الاصل ينتج المحال

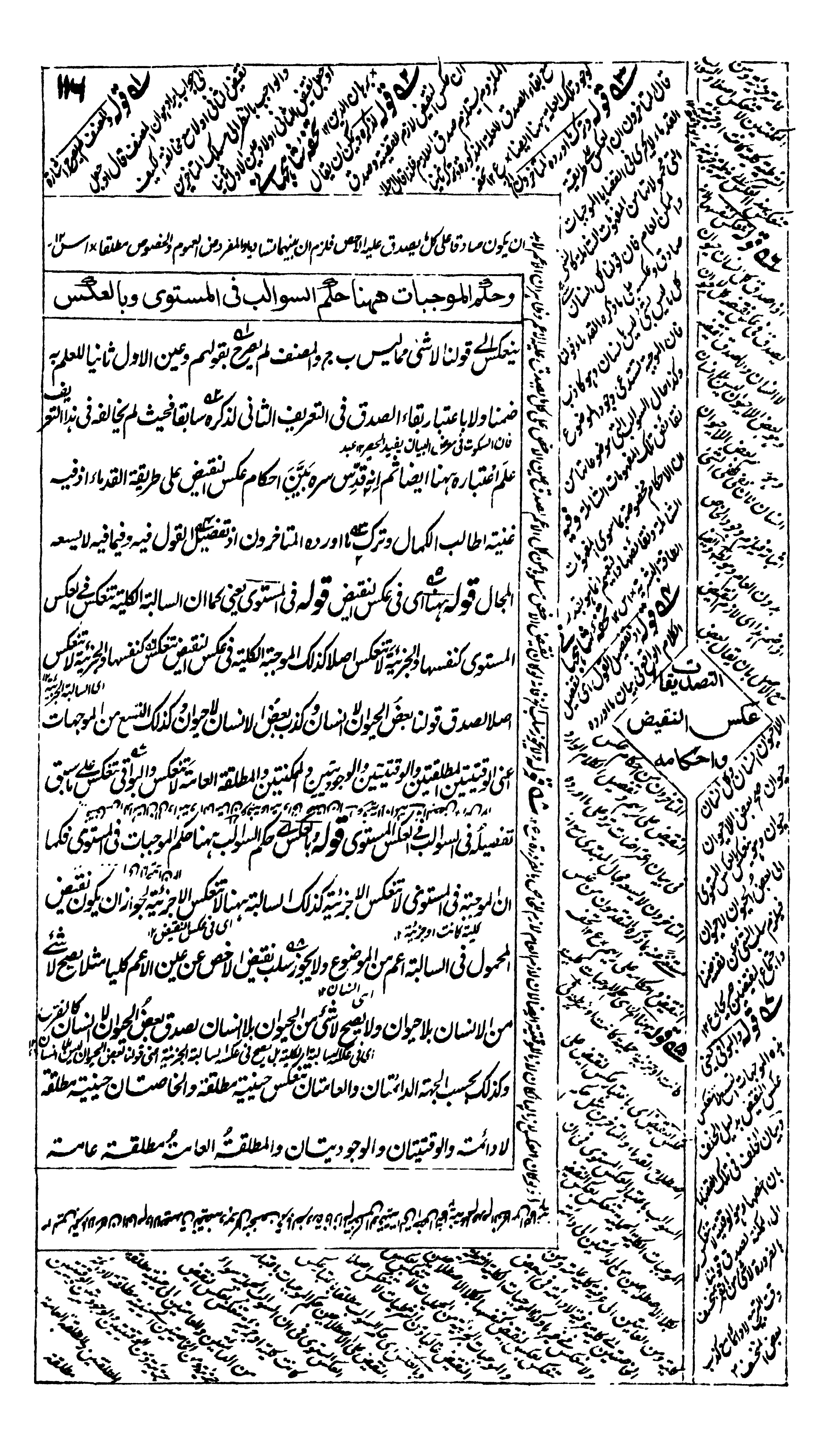
قوله الخاصتان الخ اي المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة تنعكسان الى عرفية عامة سالبة بكلية مقيدة باللادوام في البعض وهو اشارة الى مطلقة عامة موجبة جزئية فنقول اذا صدق لا شيء من الكاتب بساكن الاصابع مادام كاتبا لا دائما صدق لا شيء من الساكن بكاتب مادام ساكنا لا دائما في البعض اي بعض الساكن كاتب بالفعل اما الجزء الاول فقد مر بيانه من انه لازم للعامتين وهما لازمتان للخاصتين ولازم اللازم لازم واما الجزء الثاني فانه لو لم يصدق العكس لصدق نقيضه وهو لا شيء من الساكن بكاتب دائما وهذا مع لادوام الاصل وهو ان كل كاتب ساكن بالفعل ينتج لا شيء من الكاتب بكاتب دائما هذا خلف انما لم يلزم اللادوام في الكل لانه يكذب في مثالنا هذا كل ساكن كاتب بالفعل لصدق قولنا بعض الساكن ليس بكاتب دائما كالارض قال المصنف السر في ذلك ان لادوام السالبة موجبة وهي لا تنعكس الا جزئية وفيه تامل اذ ليس انعكاس المجموع الى المجموع منوطا بانعكاس الاجزاء الى الاجزاء كما يشهد بذلك ملاحظة انعكاس الموجهات الموجبة على ما مر فان الخاصتين الموجبتين تنعكسان الى الحينية اللادائمة مع ان الجزء الثاني منهما وهو المطلقة العامة السالبة لا ينعكس لما مر قوله ينتج المحال فهذا المحال اما ان يكون ناشيا من الاصل او من نقيض العكس او من هيأة تاليفهما الكل والاول بفرض الصدق والثالث هو الشكل الاول المعلوم صحته وانتاجه فتعين الثاني فيكون النقيض باطلا فيكون العكس حقا



ولا عكس للبواقي بالنقض فصل عكس النقيض تبديل نقيضي الطرفين مع بقاء الصدق والكيف اي جعل نقيض الثاني اولا مع مخالفة الكيف

قوله ولا عكس للبواقي اي السوالب الباقية وهي تسع الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة والمطلقة العامة والممكنة العامة من البسائط والوقتيتان والوجوديتان والممكنة الخاصة من المركبات قوله بالنقض اي بدليل التخلف في مادة بمعنى انه يصدق الاصل في مادة بدون العكس فيعلم بذلك ان العكس غير لازم لهذا الاصل وبيان التخلف في تلك القضايا ان اخصها وهي الوقتية قد تصدق بدون العكس فانه يصدق لا شيء من القمر بمنخسف وقت التربيع لا دائما مع كذب بعض المنخسف ليس بقمر بالامكان العام لصدق نقيضه وهو كل منخسف قمر بالضرورة واذا تحقق التخلف وعدم الانعكاس في الاخص تحقق في الاعم اذ العكس لازم للقضية فلو انعكس الاعم كان العكس لازما للاعم والاعم لازم للاخص ولازم اللازم لازم فيكون العكس لازما للاخص ايضا وقد بينا عدم انعكاسه بهذا الخلف وانما اخترنا في العكس الجزئية لانها اعم من الكلية والممكنة العامة لانها اعم من سائر الموجهات واذا لم يصدق الاعم لم يصدق الاخص بالطريق الاولى بخلاف العكس الكلي قوله تبديل نقيضي الطرفين اي جعل نقيض الجزء الاول من الاصل جزءا ثانيا من العكس ونقيض الثاني جزءا اولا قوله مع بقاء الصدق اي ان كان الاصل صادقا كان العكس صادقا قوله والكيف اي ان كان الاصل موجبا كان العكس موجبا وان كان سالبا كان سالبا مثلا قولنا كل ج ب ينعكس بعكس النقيض الى قولنا كل ما ليس ب ليس ج وهذا الطريق للقدماء واما المتاخرون فقالوا عكس النقيض هو جعل نقيض الجزء الثاني اولا وعين الاول ثانيا مع مخالفة الكيف اي ان كان الاصل موجبا كان العكس سالبا وبالعكس مع بقاء الصدق كما في قولنا كل ج ب

م قولنا كل ما ليس ب ليس ج بانسان عكس النقيض لقولنا كل انسان حجر فانه صادق على تقدير صدق الاصل وان لم يكن كل منهما



ان يكون صادقا على كل ما يصدق عليه الاخص فلزم ان بينهما تساويا والمفروض العموم والخصوص مطلقا ١٢ اسق

وحكم الموجبات ههنا حكم السوالب في المستوى وبالعكس

ينعكس الى قولنا لا شيء مما ليس ب ج والمصنف لم يصرح بقولهم وعين الاول ثانيا للعلم به ضمنا ولا باعتبار بقاء الصدق في التعريف الثاني لذكره سابقا فحيث لم يخالفه في هذا التعريف علم اعتباره ههنا ايضا ثم انه قدس سره بين احكام عكس النقيض على طريقة القدماء اذ فيه غنية لطالب الكمال وترك ما اورده المتاخرون اذ تفصيل القول فيه وفيما فيه لا يسعه المجال قوله ههنا اي في عكس النقيض قوله في المستوى يعني كما ان السالبة الكلية تنعكس في العكس المستوى كنفسها والجزئية لا تنعكس اصلا كذلك الموجبة الكلية في عكس النقيض تنعكس كنفسها والجزئية لا تنعكس اصلا لصدق قولنا بعض الحيوان لا انسان وكذب بعض اللاانسان لا حيوان وكذلك التسع من الموجهات اعني الوقتيتين المطلقتين والوقتيتين والوجوديتين والممكنتين والمطلقة العامة لا تنعكس والبواقي تنعكس على ما سبق تفصيله في السوالب في العكس المستوى قوله وبالعكس اي حكم السوالب ههنا حكم الموجبات في المستوى فكما ان الموجبة في المستوى لا تنعكس الا جزئية كذلك السالبة ههنا لا تنعكس الا جزئية لجواز ان يكون نقيض المحمول في السالبة اعم من الموضوع ولا يجوز سلب نقيض الاخص عن عين الاعم كليا مثلا يصح لا شيء من اللاانسان بلا حيوان ولا يصح لا شيء من الحيوان بلا انسان لصدق بعض الحيوان لا انسان كالفرس وكذلك بحسب الجهة الدائمتان والعامتان تنعكس حينية مطلقة والخاصتان حينية مطلقة لا دائمة والوقتيتان والوجوديتان والمطلقة العامة مطلقة عامة

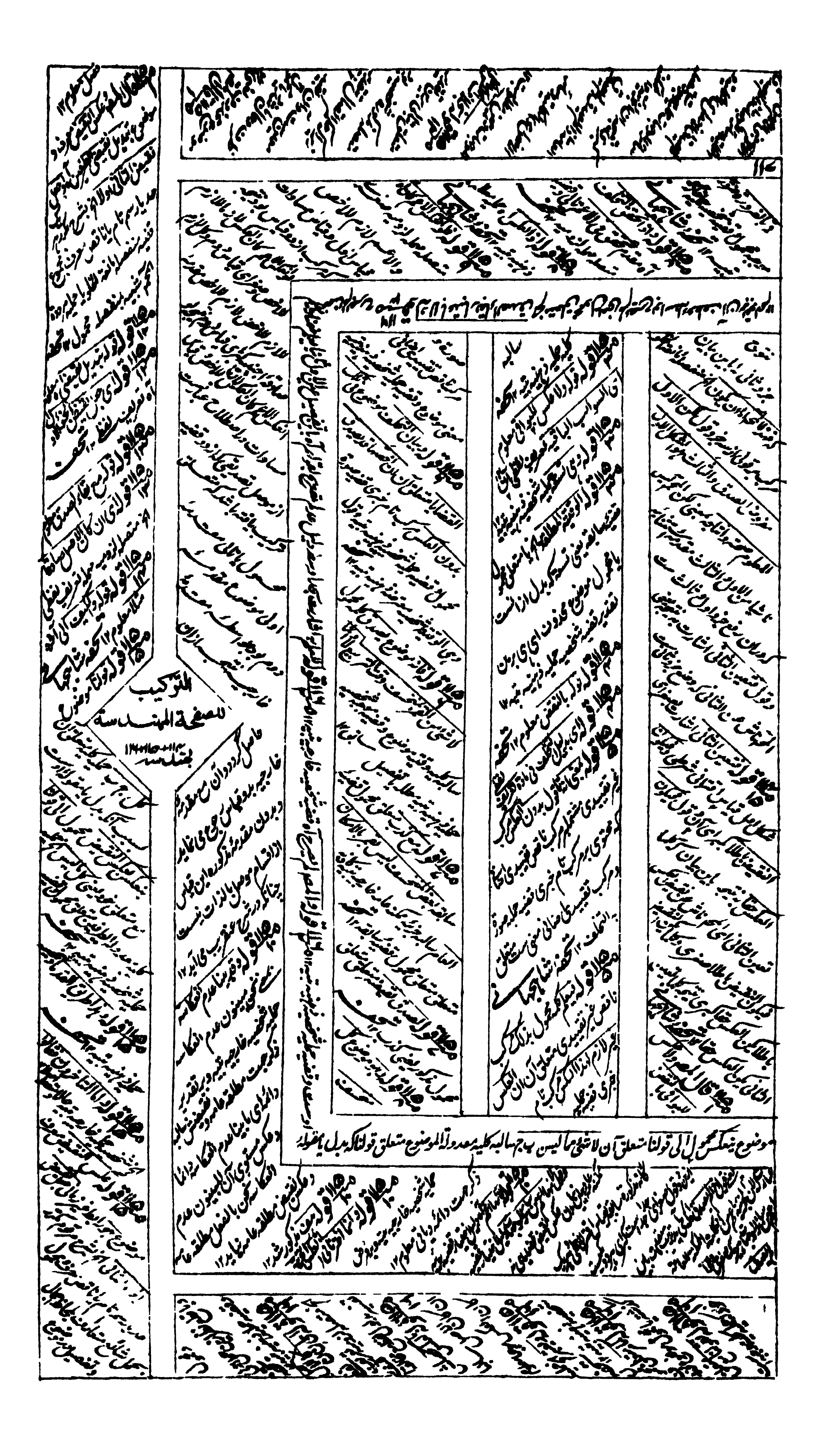
فان السكوت في معرض البيان يفيد الحصر ١٢ عبد

اي السالبة الجزئية

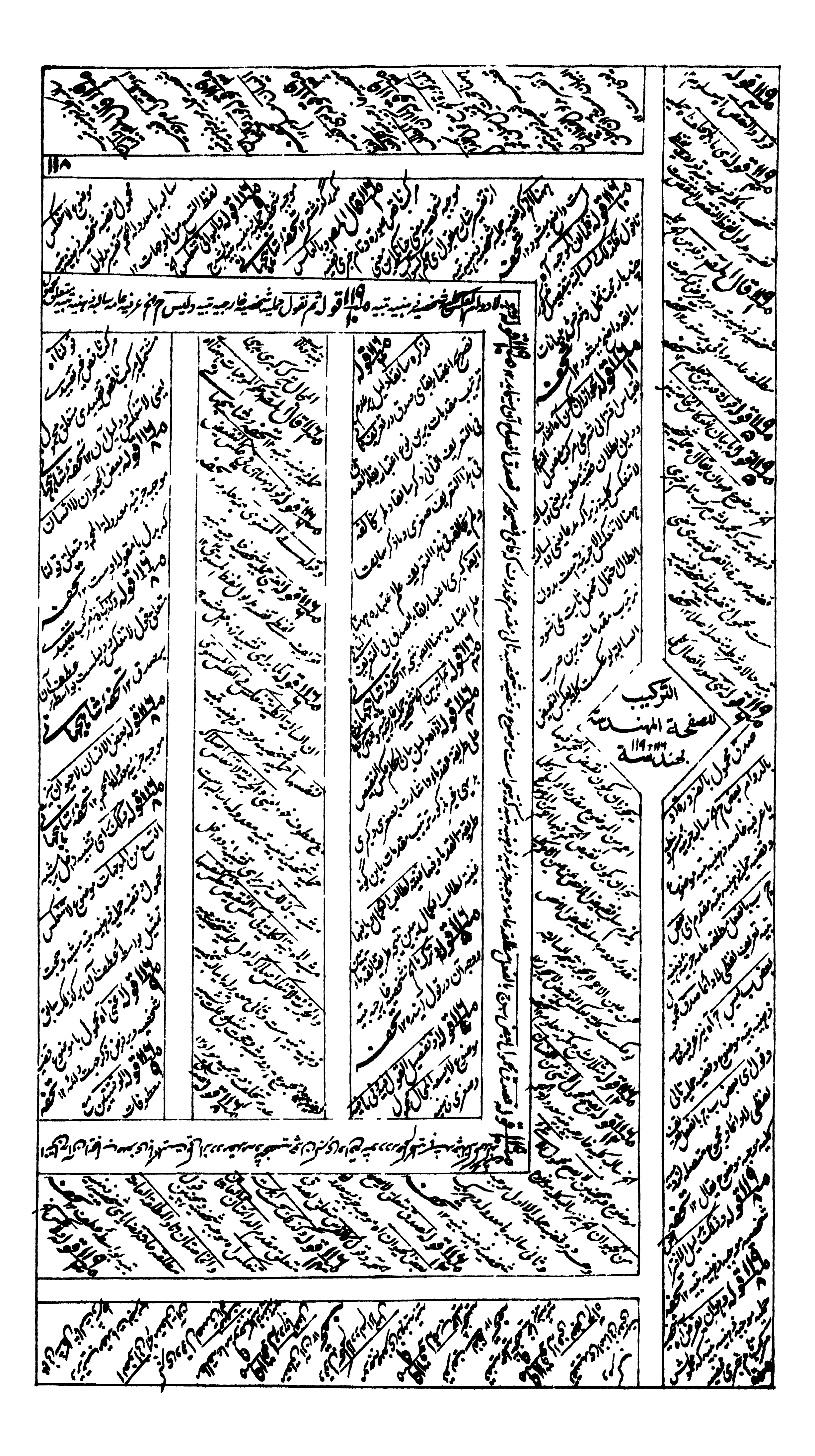
اي في عكس النقيض ١٢ كلية كانت او جزئية ١٢

اي الانسان

عكس النقيض واحكامه



التركيب
للصفحة المهندسة



التركيب
للصفحة الهندسة
١١٩،١١٤
بهندسة

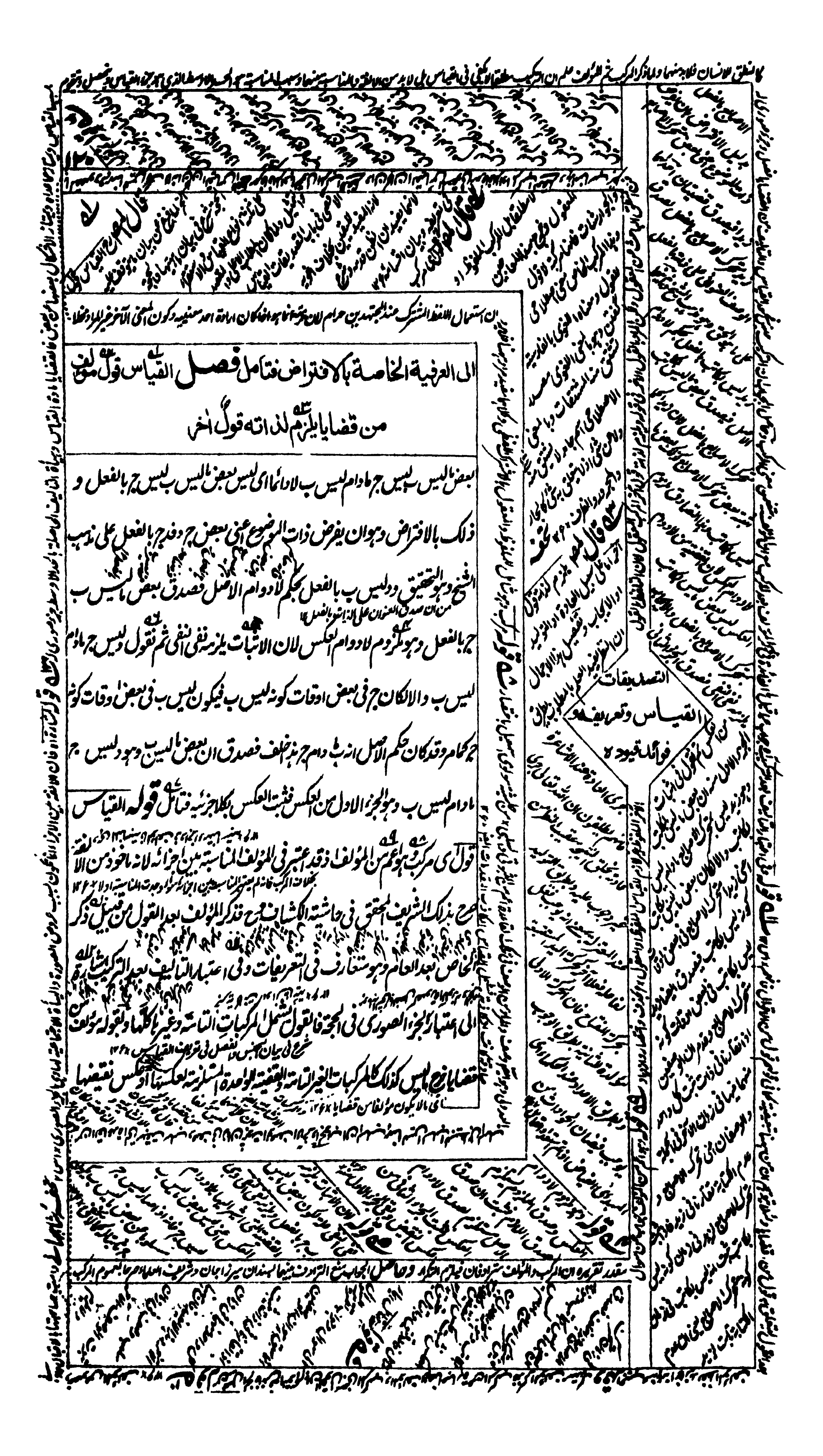


والبيانُ البيانُ والنقضُ النقضُ وقد بُيّنَ انعكاس الخاصتين من الموجبة الجزئية ههنا ومن السالبة الجزئية ثمه

ولا عكس للممكنتين على قياس الموجبات في المستوي **قوله** والبيان البيان يعني كما ان المطالب المذكورة في العكس المستوي كانت تثبت بالخلف فكذا ههنا **قوله** والنقض النقض اي مادة التخلف ههنا هي مادة التخلف ثمه **قوله** وقد بين انعكاس الخاصتين الخ اما بيان انعكاس الخاصتين من السالبة الجزئية في العكس المستوي الى العرفية الخاصة فهو ان يقال متى صدق بالضرورة او بالدوام بعض ج ليس ب ما دام ج لا دائما اي بعض ج ب بالفعل صدق بعض ب ليس ج ما دام ب لا دائما اي بعض ب ج بالفعل وذلك بدليل الافتراض وهو ان يفرض ذات الموضوع اعني بعض ج د فد ب بحكم لا دوام الاصل ود ج بالفعل لصدق الوصف العنوانى على ذات الموضوع بالفعل على ما هو التحقيق فصدق بعض ب ج بالفعل وهو لا دوام العكس ثم نقول وليس ج ما دام ب الا لكان د ج في بعض اوقات كونه ب فيكون د ب في بعض اوقات كونه ج لان الوصفين اذا تقارنا في ذات واحدة يثبت كل واحد منهما في زمان الآخر في الجملة وقد كان حكم الاصل انه ليس ب ما دام ج هذا خلف فصدق ان بعض ب اعني د ليس ج ما دام ب وهو الجزء الاول من العكس فثبت العكس بكلا جزئيه فافهم واما بيان انعكاس الخاصتين من الموجبة الجزئية في عكس النقيض الى العرفية الخاصة فهو ان يقال اذا صدق بعض ج ب ما دام ج لا دائما اي بعض ج ليس ب بالفعل لصدق

بيان عكس النقيض واحكامه

قوله لان الوصفين الخ يعني ان الوصفين اذا اجتمعا في ذات واحدة فيجب ان يثبت كل واحد منهما في زمان الآخر



ان استعمال اللفظ المشترک عند المجتهدین حرام لان معناه ما هو اشکال ارادة احد معنییه وکون المعنی الآخر غیر المراد منه

قوله فصل القياس قول مؤلف من قضايا يلزم لذاته قول آخر

اى العرفية الخاصة بالافتراض فتامل

بعض ما ليس ب ليس ج ما دام ليس ب لا دائما اى ليس بعض ما ليس ب ليس ج بالفعل و

ذلک بالافتراض وهو ان يفرض ذات الموضوع اعنى بعض ج د فد ج بالفعل على مذهب

الشيخ وهو التحقيق و د ليس ب بالفعل بحکم لا دوام الاصل فصدق بعض ما ليس ب

من ان صدق العنوان على الذات بالفعل

ج بالفعل وهو ملزوم لا دوام العكس لان الاثبات يلزمه نفى النفى ثم نقول د ليس ج ما دام

ليس ب والا لكان ج فى بعض اوقات كونه ليس ب فيكون ليس ب فى بعض اوقات كونه

ج کما مر وقد کان حکم الاصل انه ب دام ج هذا خلف فصدق ان بعض ما ليس ب وهو د ليس ج

ما دام ليس ب وهو الجزء الاول من العكس فثبت العكس بكلا جزئيه فتامل قوله القياس

قول اى مركب وهو اعم من المؤلف اذ قد اعتبر فى المؤلف المناسبة بين اجزائه لانه ماخوذ من الالفة

بخلاف المركب فانه لم يعتبر المناسبة بين اجزائه

صرح بذلک الشريف المحقق فى حاشية الكشاف فذكر المؤلف بعد القول من قبيل ذكر

الخاص بعد العام وهو متعارف فى التعريفات وفى اعتبار التاليف بعد التركيب اشارة

الى اعتبار الجزء الصورى فى الحجة فالقول يشمل المركبات التامة وغيرها كلها وبقوله مؤلف

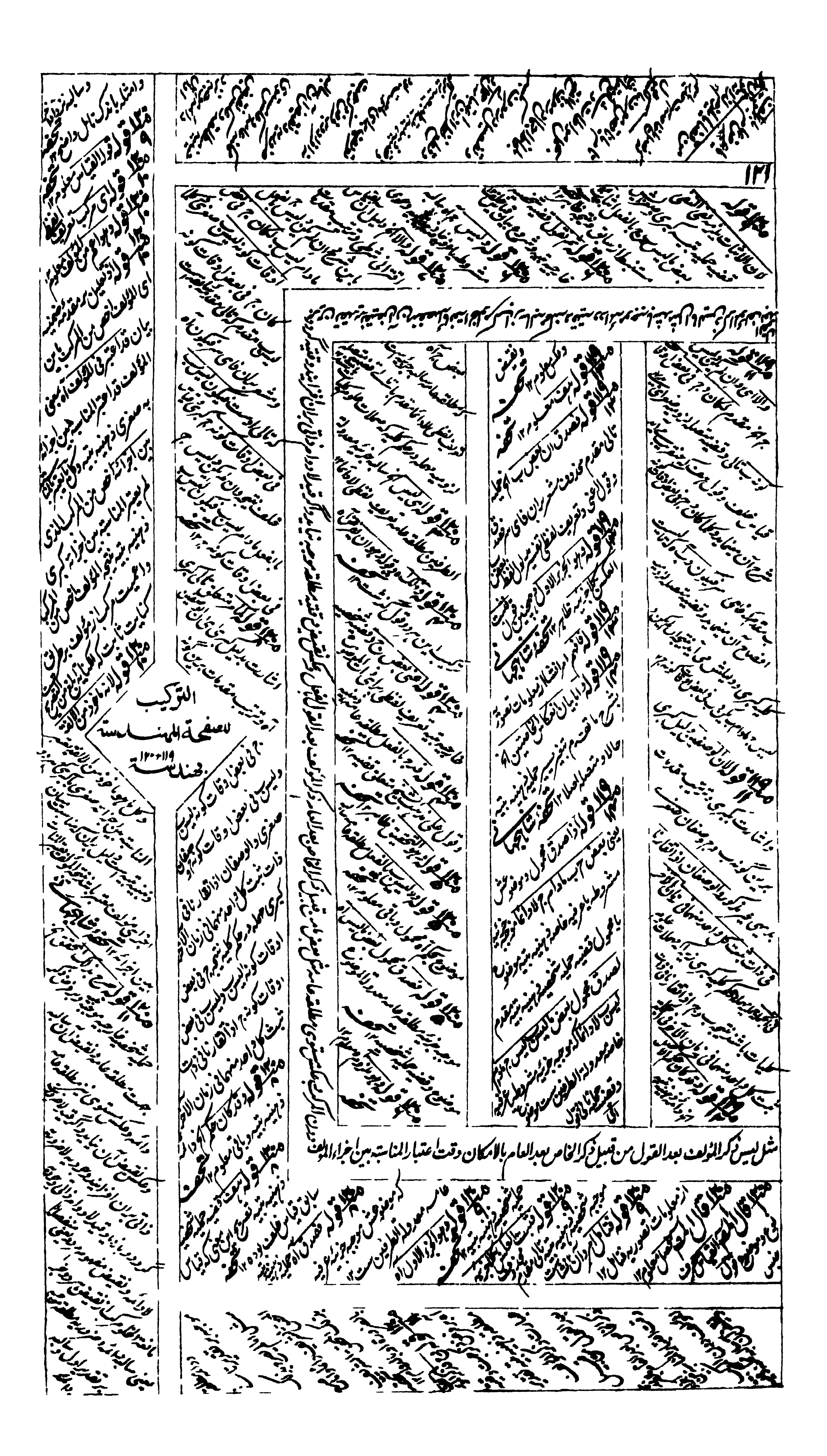
شرع فى بيان الجنس والفصل فى تعريف القياس

قضايا خرج ما ليس كذلک كالمركبات الغير التامة والقضية الواحدة المستلزمة لعكسها او عكس نقيضها

التصديقات

القياس وتعريفه

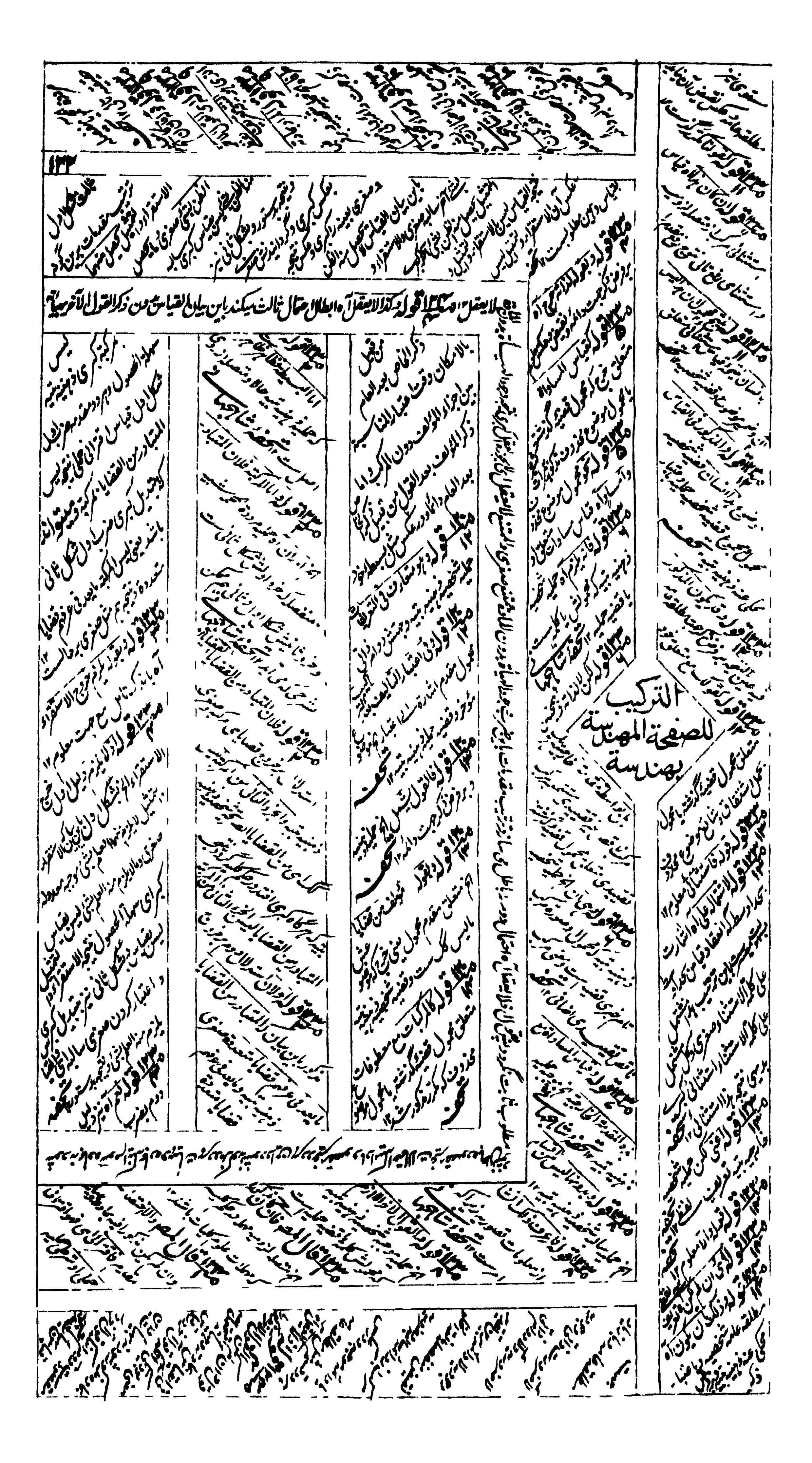
فوائد قيوده



١٢١

التركيب
للصفحة المهندسة

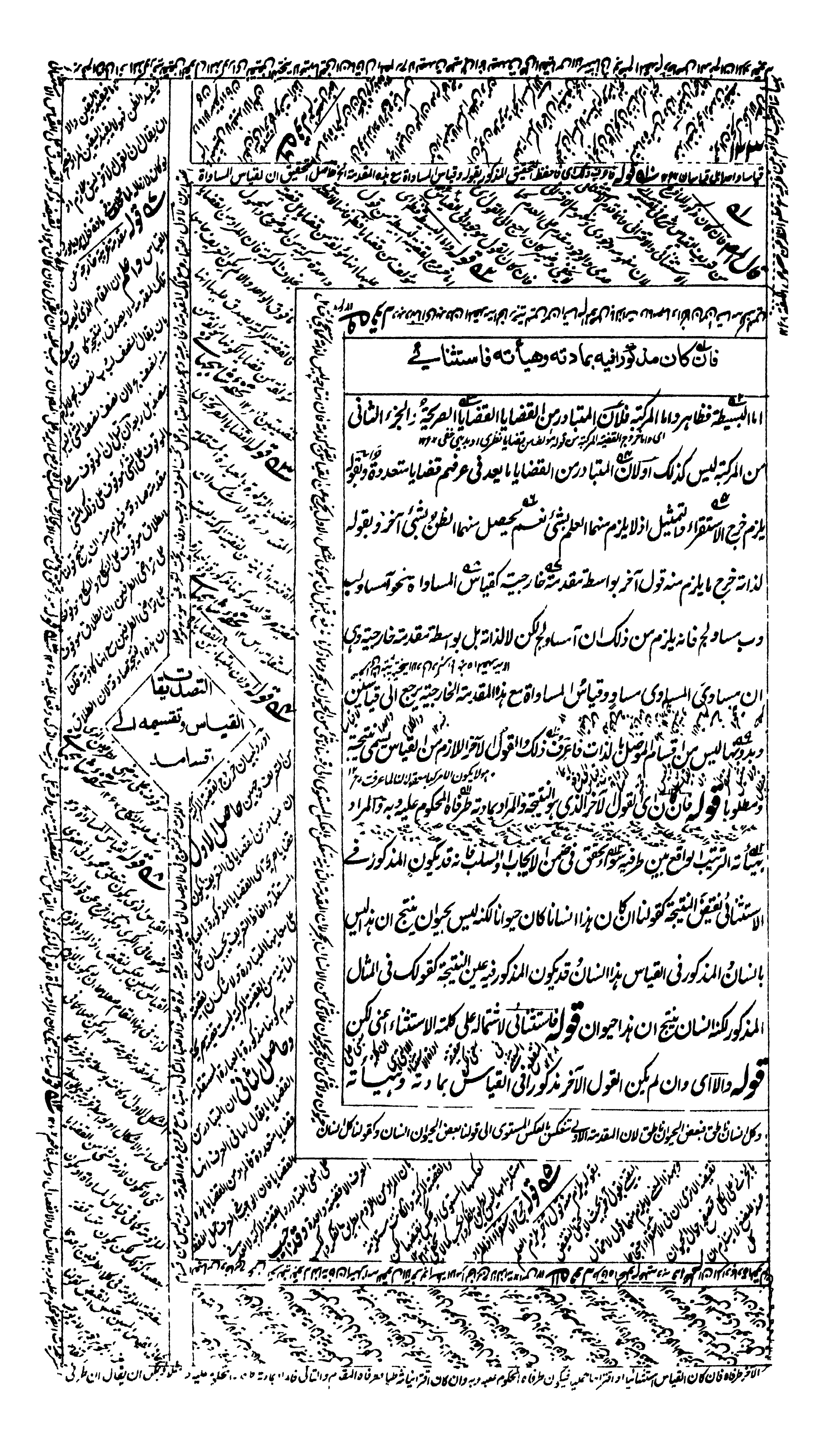
شكل ليس يذكر المؤلف بعد القول من قبيل ذكر الخاص بعد العام بالامكان وقت اعتبار المناسبة بين اجزاء المؤلف



التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

لا يعقل ۱۲ منه قوله كذا لا يعقل آه ابطال احتمال ثالث ميكند باين بيان القياس من ذكر القول الآخر

بالامكان وقت اعتبار التأليف ذكر الخاص بعد العام بين اجزاء المؤلف دون الاكبر ذكر المؤلف بعد القول ... بعد العام والمراد من ...

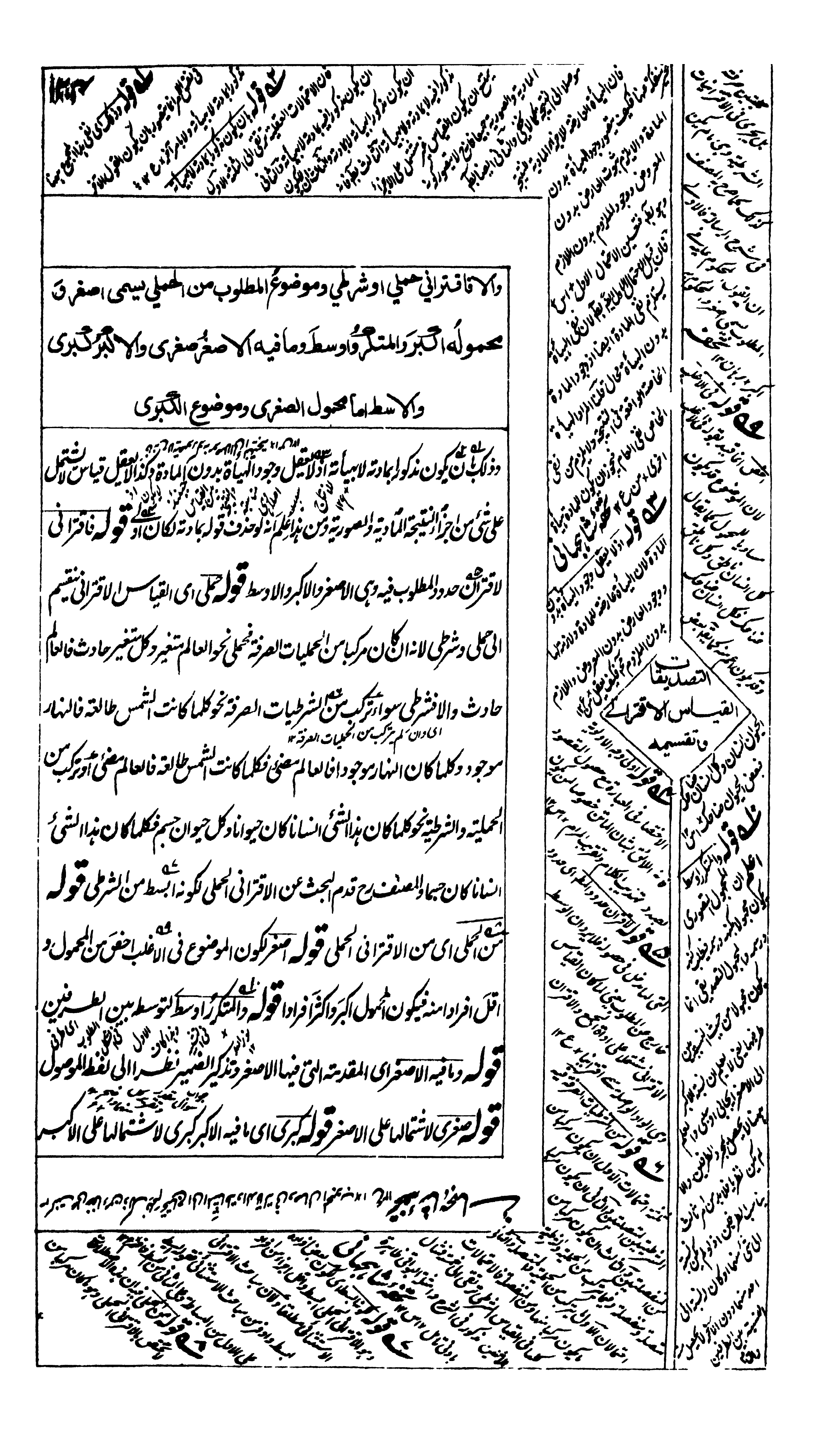


التصديقات

القياس وتقسيمه الى اقسامه

فان كان مذكوراً فيه بمادته وهيأته فاستثنائي

اما البسيطة فظاهر واما المركبة فلان المتبادر من القضايا القضايا الصريحة والجزء الثاني
من المركبة ليس كذلك اولان المتبادر من القضايا ما يعد في عرفهم قضايا متعددة وبقوله
يلزم خرج الاستقراء والتمثيل اذ لا يلزم منهما العلم بشئ نعم يحصل منهما الظن بشئ آخر وبقوله
لذاته خرج ما يلزم منه قول آخر بواسطة مقدمة خارجية كقياس المساواة نحو آ مساو لب
و ب مساو لج فانه يلزم من ذلك ان آ مساو لج لكن لا لذاته بل بواسطة مقدمة خارجية وهي
ان مساوي المساوي مساو وقياس المساواة مع هذه المقدمة الخارجية يرجع الى قياسين
وبدونها ليس من القياس الموصل لذاته فاعرف ذلك والقول الآخر اللازم من القياس يسمى نتيجة
ومطلوبا **قوله** فان اي القول الآخر الذي هو النتيجة والمراد بمادته طرفاه المحكوم عليه وبه والمراد
بهيأته الترتيب الواقع بين طرفيه سواء تحقق في ضمن الايجاب والسلب فانه قد يكون المذكور في
الاستثنائي نقيض النتيجة كقولنا ان كان هذا انسانا كان حيوانا لكنه ليس بحيوان ينتج ان هذا ليس
بانسان المذكور في القياس هذا انسان وقد يكون المذكور فيه عين النتيجة كقولك في المثال
المذكور لكنه انسان ينتج ان هذا حيوان **قوله** فاستثنائي لاشتماله على كلمة الاستثناء اعني لكن
قوله والا اي وان لم يكن القول الآخر مذكورا في القياس بمادته وهيأته

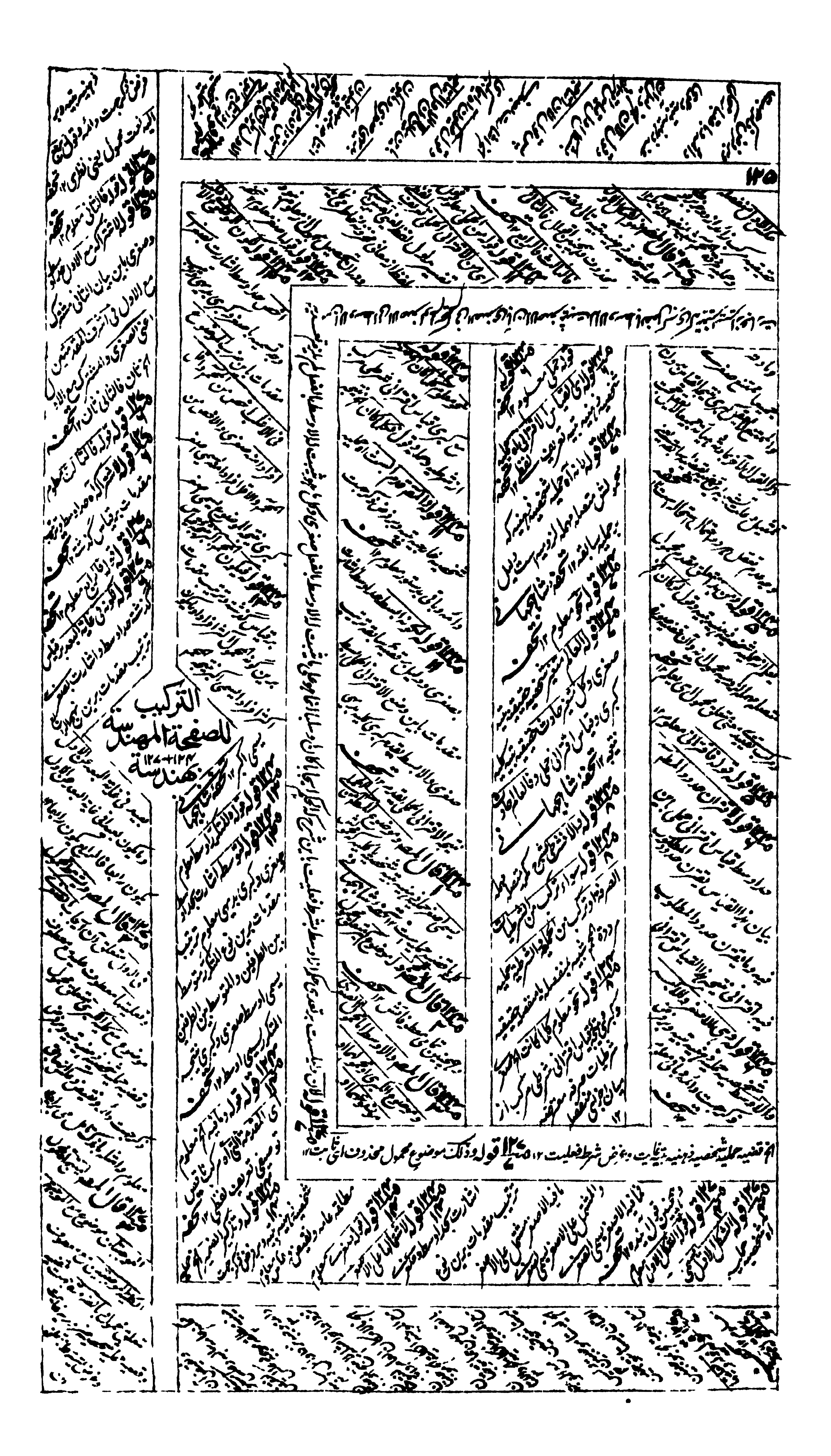


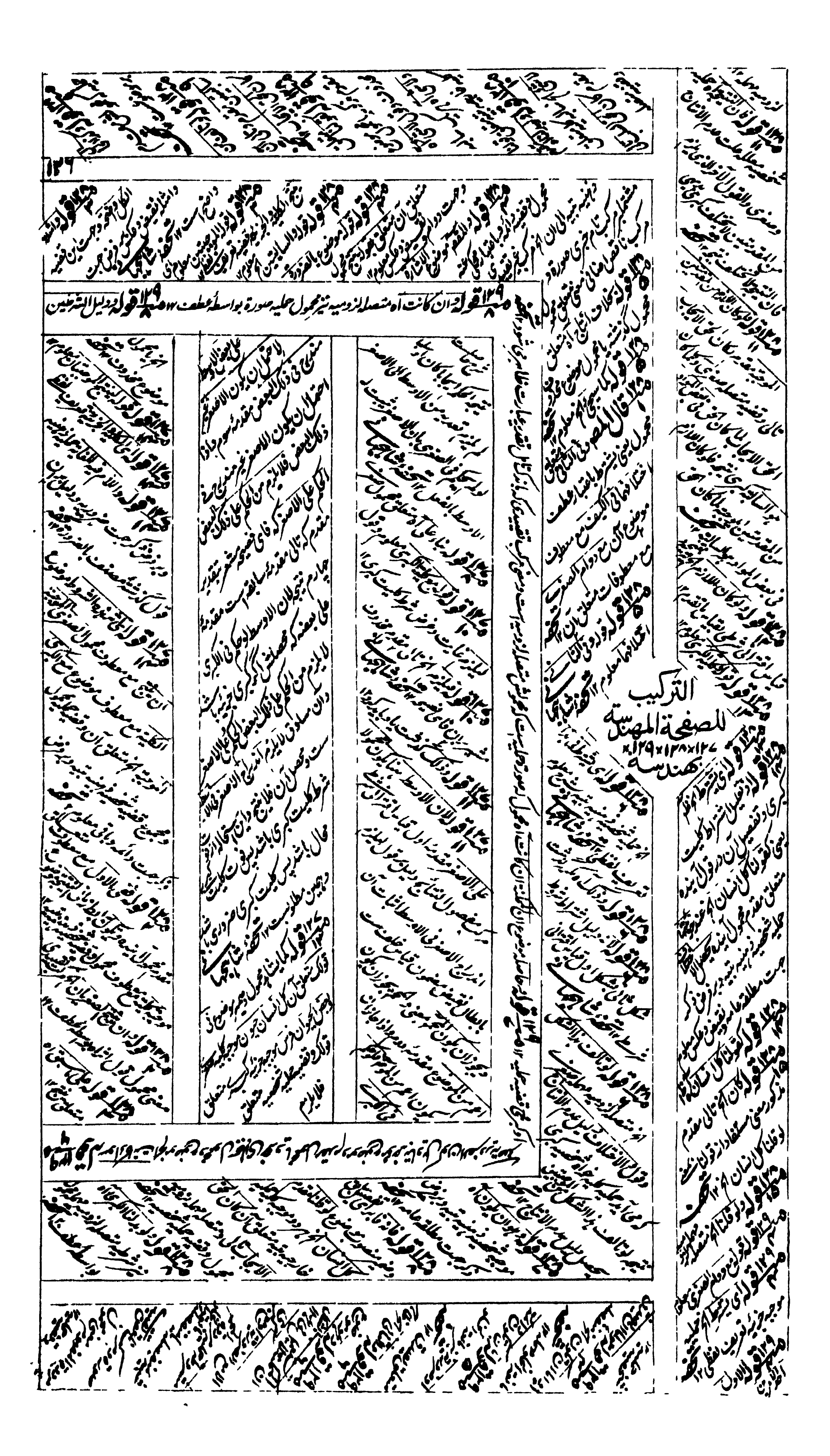
التصديقات

القياس الاقتراني وتقسيمه

والاقتراني حملي او شرطي وموضوع المطلوب من الحملي يسمى اصغر و
محموله اكبر والمتكرر اوسط وما فيه الاصغر صغرى والاكبر كبرى
والاوسط اما محمول الصغرى وموضوع الكبرى

وذلك بان لا يكون مذكورا بمادته لا بهيأته اذ لا يعقل وجود الهيأة بدون المادة وكذا لا يعقل قياس لا يشتمل
على شيء من اجزاء النتيجة المادية والصورية ومن هذا علم انه لو حذف قوله بمادته لكان اولى قوله فاقتراني
لاقتران حدود المطلوب فيه وهي الاصغر والاكبر والاوسط قوله حملي اي القياس الاقتراني ينقسم
الى حملي وشرطي لانه ان كان مركبا من الحمليات الصرفة فحملي نحو العالم متغير وكل متغير حادث فالعالم
حادث والا فشرطي سواء تركب من الشرطيات الصرفة نحو كلما كانت الشمس طالعة فالنهار
موجود وكلما كان النهار موجودا فالعالم مضيء فكلما كانت الشمس طالعة فالعالم مضيء او تركب من
الحملية والشرطية نحو كلما كان هذا الشيء انسانا كان حيوانا وكل حيوان جسم فكلما كان هذا الشيء
انسانا كان جسما والمصنف رح قدم البحث عن الاقتراني الحملي لكونه ابسط من الشرطي قوله
من الحملي اي من الاقتراني الحملي قوله اصغر لكون الموضوع في الاغلب اخص من المحمول و
اقل افرادا منه فيكون المحمول اكبر واكثر افرادا قوله والمتكرر اوسط لتوسطه بين الطرفين
قوله وما فيه الاصغر اي المقدمة التي فيها الاصغر وتذكير الضمير نظرا الى لفظ الموصول
قوله صغرى لاشتمالها على الاصغر قوله كبرى اي ما فيه الاكبر كبرى لاشتمالها على الاكبر


التركيب
للصفحة المهندسة
۱۲۴+۱۲۶
هندسة



التركيب
للصفحة المهندسة
۱۲۷×۱۲۸×۱۲۹
هندسة

۱۲۹ قوله ان كانت ا‍ه متصلة لزومية تنبيه محمول جملة صورة بواسطة عطف ۱۱ ۱۲۹ قوله ودليل الشرطين

۱۲۶

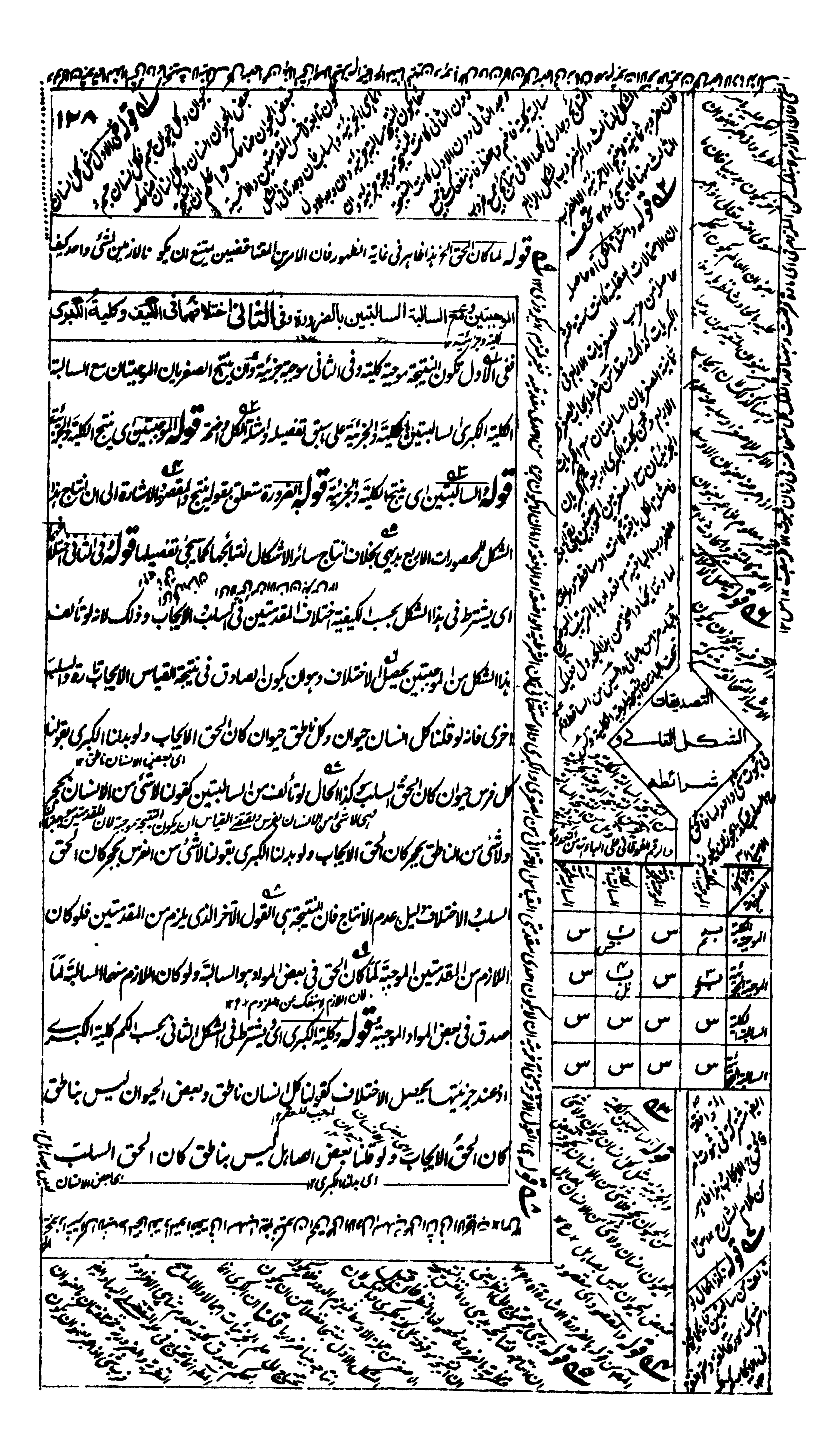


التصديقات
الشكل الاول
وشرائطه

فهو الشكل الاول او محمولها فالثاني او موضوعها فالثالث او عكس الاول فالرابع ويشترط في الاول ايجاب الصغرى وفعليتها مع كلية الكبرى لينتج الموجبتان مع الموجبة الكلية

قوله الشكل الاول سمي اولا لان انتاجه بديهي وانتاج البواقي نظري يرجع اليه فيكون اسبق واقدم في العلم قوله فالثاني لاشتراكه مع الاول في اشرف المقدمتين اعني الصغرى قوله فالثالث لاشتراكه مع الاول في اخس المقدمتين اعني الكبرى قوله فالرابع لكونه في غاية البعد عن الاول قوله وفعليتها ليتعدى الحكم من الاوسط الى الاصغر وذلك لان الحكم في الكبرى ايجابا كان او سلبا انما هو على ما ثبت له الاوسط بالفعل بناء على مذهب الشيخ فلو لم يحكم في الصغرى بان الاصغر يثبت له الاوسط بالفعل لم يلزم تعدي الحكم من الاوسط الى الاصغر قوله مع كلية الكبرى ليلزم اندراج الاصغر في الاوسط فيلزم من الحكم على الاوسط الحكم على الا[صغر] قطعا وذلك لان الاوسط يكون محمولا ههنا على الاصغر ويجوز ان يكون المحمول اعم من الموضوع فلو حكم في الكبرى على بعض الاوسط لاحتمل ان يكون الاصغر غير مندرج في ذلك البعض فلا يلزم من الحكم على ذلك البعض الحكم على الاصغر كما يشاهد في قولك كل انسان حيوان وبعض الحيوان فرس قوله لينتج الموجبتان اي الكلية والجزئية واللام فيه للغاية اي اثر هذه الشروط ان ينتج الصغرى الموجبة الكلية والموجبة الجزئية مع الكبرى الموجبة الكلية الموجبتين

قوله كما يشاهد الخ فان بعض الحيوان الذي هو محكوم عليه بالاكبر غير بعض الحيوان الذي حكم به على الاصغر فالحكم على بعض الحيوان



قوله لما كان الحق الخ هذا ظاهر في غاية الظهور فان اللازم من المقدمتين يمتنع ان يكون لازما من الشئ واحد كيفا

الموجبتين وعقم السالبة السالبتين بالضرورة وفي الثاني اختلافهما في الكيف وكلية الكبرى

ففي الاول تكون النتيجة موجبة كلية وفي الثاني موجبة جزئية وان ينتج الصغريان الموجبتان مع السالبة الكلية الكبرى السالبتين الكلية والجزئية على ما سبق تفصيله وشكله الكل واضحة قوله الموجبتين اي ينتج الكلية والجزئية قوله والسالبتين اي ينتج الكلية والجزئية قوله بالضرورة متعلق بقوله ينتج والمقصود الاشارة الى ان انتاج هذا الشكل المحصورات الاربع بديهي بخلاف انتاج سائر الاشكال لنتائجها كما يجيء تفصيلا قوله وفي الثاني اختلاف اي يشترط في هذا الشكل بحسب الكيفية اختلاف المقدمتين في السلب والايجاب وذلك لانه لو تألف هذا الشكل من الموجبتين يحصل الاختلاف وهو ان يكون الصادق في نتيجة القياس الايجاب تارة والسلب اخرى فانه لو قلنا كل انسان حيوان وكل ناطق حيوان كان الحق الايجاب ولو بدلنا الكبرى بقولنا كل فرس حيوان كان الحق السلب وكذا الحال لو تألف من السالبتين كقولنا لا شئ من الانسان بحجر ولا شئ من الناطق بحجر كان الحق الايجاب ولو بدلنا الكبرى بقولنا لا شئ من الفرس بحجر كان الحق السلب والاختلاف دليل عدم الانتاج فان النتيجة هي القول الآخر الذي يلزم من المقدمتين فلو كان اللازم من المقدمتين الموجبة لما كان الحق في بعض المواد هو السالبة ولو كان اللازم منهما السالبة لما صدق في بعض المواد الموجبة قوله وكلية الكبرى اي يشترط في الشكل الثاني بحسب الكم كلية الكبرى اذ عند جزئيتها يحصل الاختلاف كقولنا كل انسان ناطق وبعض الحيوان ليس بناطق كان الحق الايجاب ولو قلنا بعض الصاهل ليس بناطق كان الحق السلب

التصديقات

الشكل الثالث وشرائطه

الصغرى / الكبرى	الموجبة الكلية	الموجبة الجزئية	السالبة الكلية	السالبة الجزئية
الموجبة الكلية	بسم	س	ب	س
الموجبة الجزئية	بسو	س	ب	س
السالبة الكلية	س	س	س	س
السالبة الجزئية	س	س	س	س



مع دوام الصغرى او انعكاس سالبة الكبرى وكون الممكنة مع الضرورية او الكبرى المشروطة لينتج الكليتان سالبة كلية والمختلفتان في الكم ايضا سالبة جزئية

قوله مع دوام الصغرى اي يشترط في هذا الشكل بحسب الجهة امران الاول احد الامرين هو اما ان يصدق الدوام على الصغرى بان تكون دائمة او ضرورية واما ان تكون الكبرى من القضايا الست التي تنعكس سوالبها لا من السبع التي لا تنعكس سوالبها والثاني احد الامرين هو ان الممكنة لا تستعمل في هذا الشكل الا مع الضرورية سواء كانت الضرورية صغرى او كبرى او مع كبرى مشروطة عامة او خاصة وحاصله ان الممكنة ان كانت صغرى كانت الكبرى ضرورية او مشروطة عامة او خاصة وان كانت كبرى كانت الصغرى ضرورية لا غير ودليل الشرطين انه لولاهما لزم اختلاف النتيجة والتفصيل لا يناسب هذا المختصر قوله لينتج الكليتان الضروب المنتجة في هذا الشكل ايضا اربعة حاصلة من ضرب الكبرى الكلية الموجبة في الصغريين السالبتين الكلية والجزئية وضرب الكبرى الكلية السالبة في الصغريين الموجبتين فالضرب الاول هو المركب من الكليتين والصغرى موجبة نحو كل ج ب ولا شئ من ا ب والضرب الثاني هو المركب من الكليتين والصغرى سالبة نحو لا شئ من ج ب وكل ا ب والنتيجة فيهما سالبة كلية نحو لا شئ من ج ا واليهما اشار المصنف بقوله لينتج الكليتان سالبة كلية والضرب الثالث هو المركب من صغرى موجبة جزئية وكبرى سالبة كلية نحو بعض ج ب ولا شئ من ا ب والضرب الرابع هو المركب من صغرى سالبة جزئية وكبرى موجبة كلية نحو بعض ج ليس ب وكل ا ب والنتيجة فيهما سالبة جزئية نحو بعض ج ليس ا

التصديقات

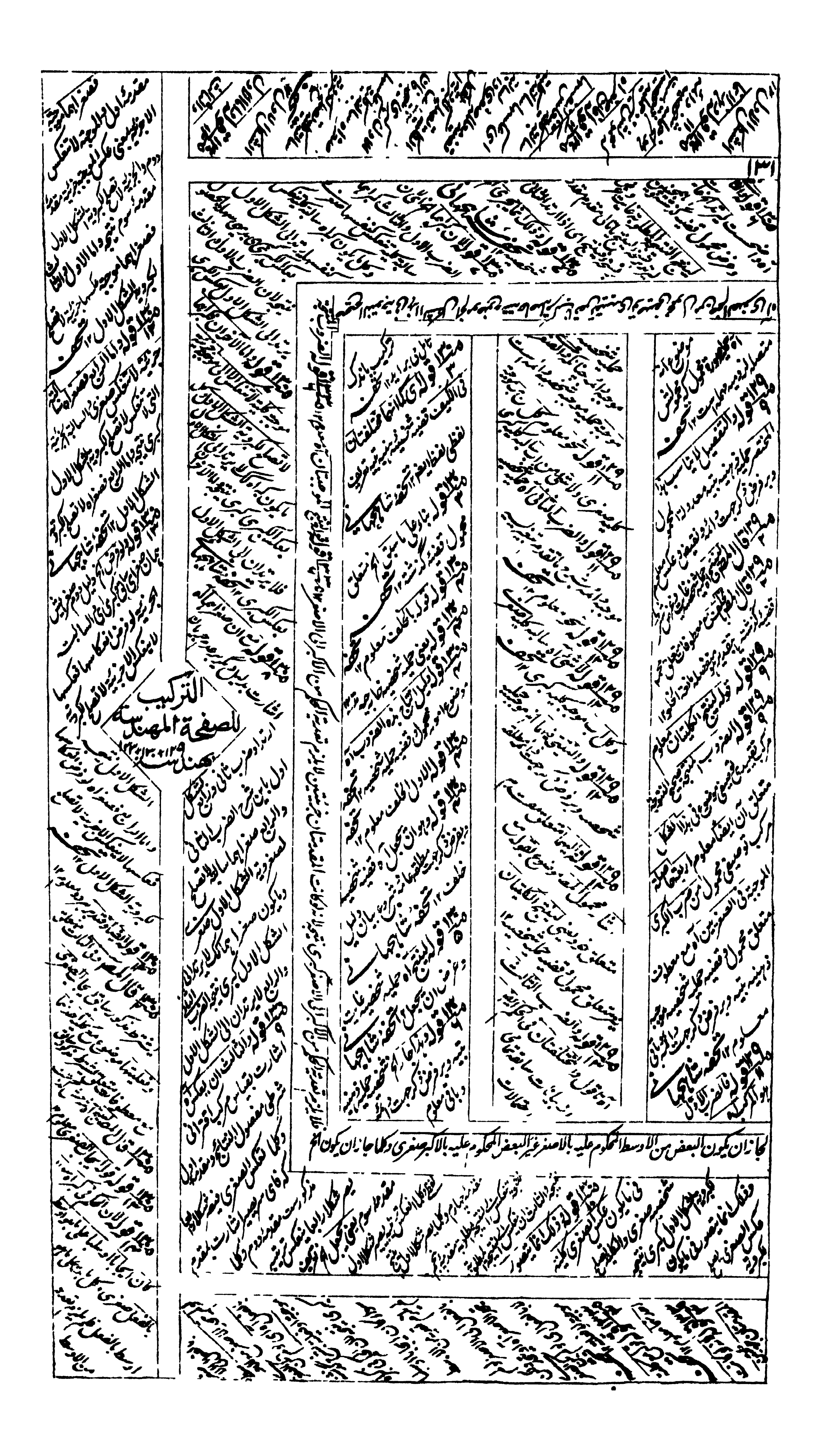
الشكل الثاني



التصديقات
القياس الاقتراني الشكل الثالث

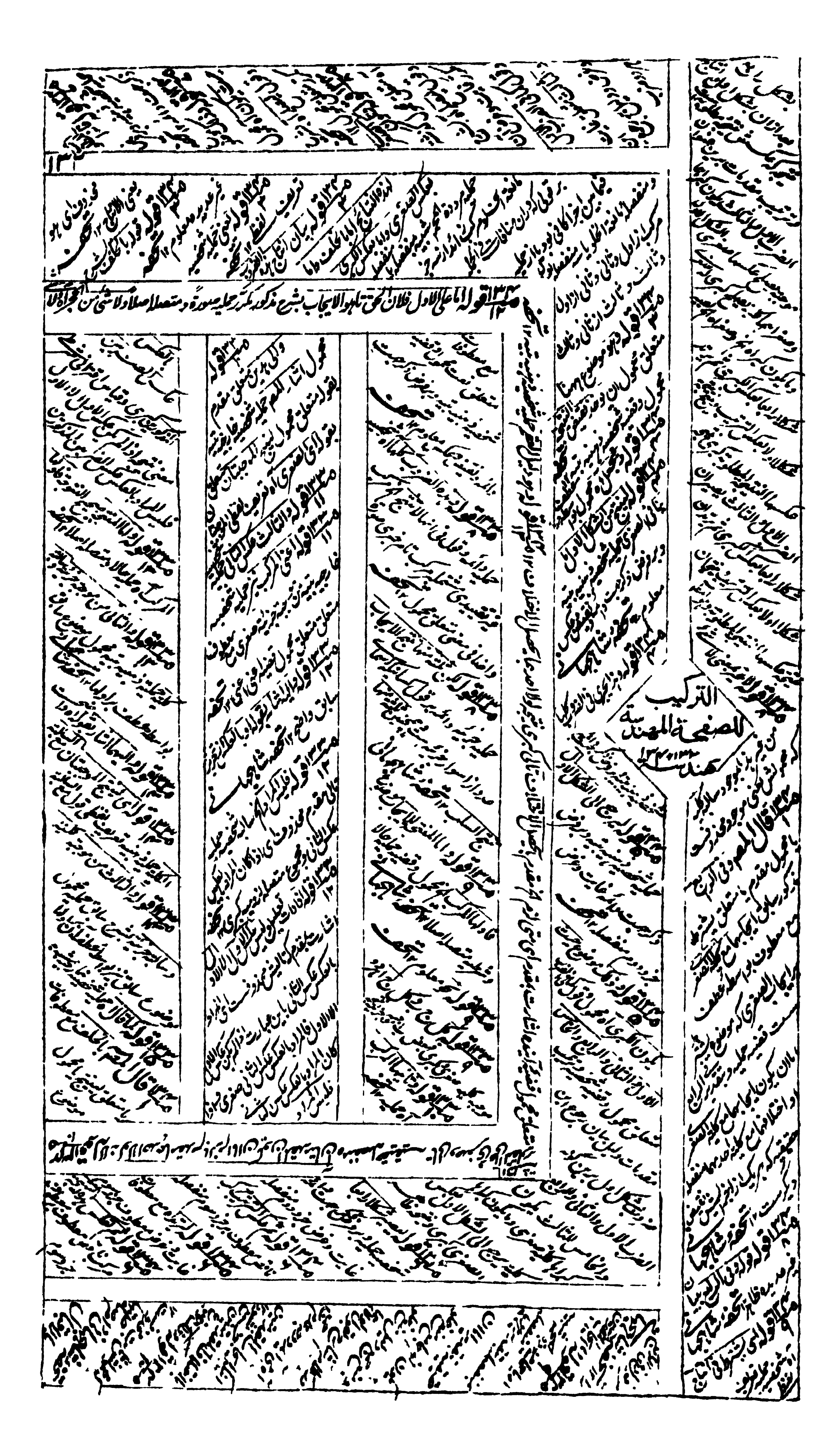
بالخلف او عكس الكبرى او الصغرى ثم الترتيب ثم النتيجة وفي الثالث ايجاب الصغرى وفعليتها

واليهما اشار المصنف بقوله والمختلفتان في الكم ايضا اي كما انهما مختلفتان في الكيف بناء على ما سبق في الشرائط
ينتج سالبة جزئية قوله بالخلف يعني دليل انتاج هذه الضروب لهاتين النتيجتين امور الاول الخلف وهو
ان يجعل نقيض النتيجة لايجابه صغرى وكبرى القياس لكليتها كبرى لينتج من الشكل الاول ما ينافي الصغرى
وهذا جار في الضروب الاربعة كلها والثاني عكس الكبرى ليرتد الى الشكل الاول لينتج النتيجة المطلوبة
وذلك انما يجري في الضرب الاول والثالث لان كبراهما سالبة كلية تنعكس كنفسها واما الآخران
فكبراهما موجبة كلية لا تنعكس الا موجبة جزئية لا تصلح لكبروية الشكل الاول مع ان صغراهما ايضا سالبة
لا تصلح لصغروية الشكل الاول والثالث ان يعكس الصغرى فيصير شكلا رابعا ثم يعكس الترتيب يعني يجعل
عكس الصغرى كبرى والكبرى صغرى فيصير شكلا اولا فينتج نتيجة تنعكس الى النتيجة المطلوبة وذلك
انما يتصور فيما يكون عكس الصغرى كلية ليصلح لكبروية الشكل الاول وهذا انما هو في الضرب الثاني فان
صغراه سالبة كلية تنعكس كنفسها واما الاول والثالث فصغراهما موجبة لا تنعكس الا جزئية واما الرابع
فصغراه سالبة جزئية لا تنعكس لو فرض انعكاسها لا تكون الا جزئية ايضا فتدبر قوله ايجاب الصغرى وفعليتها
لان الحكم في كبراه سواء كان ايجابا او سلبا على ما هو اوسط بالفعل كما مر فلو لم يتحد الاصغر مع الاوسط بالفعل
بان لا يتحد اصلا او تكون الصغرى سالبة او تتحد لكن لا بالفعل او تكون الصغرى موجبة ممكنة



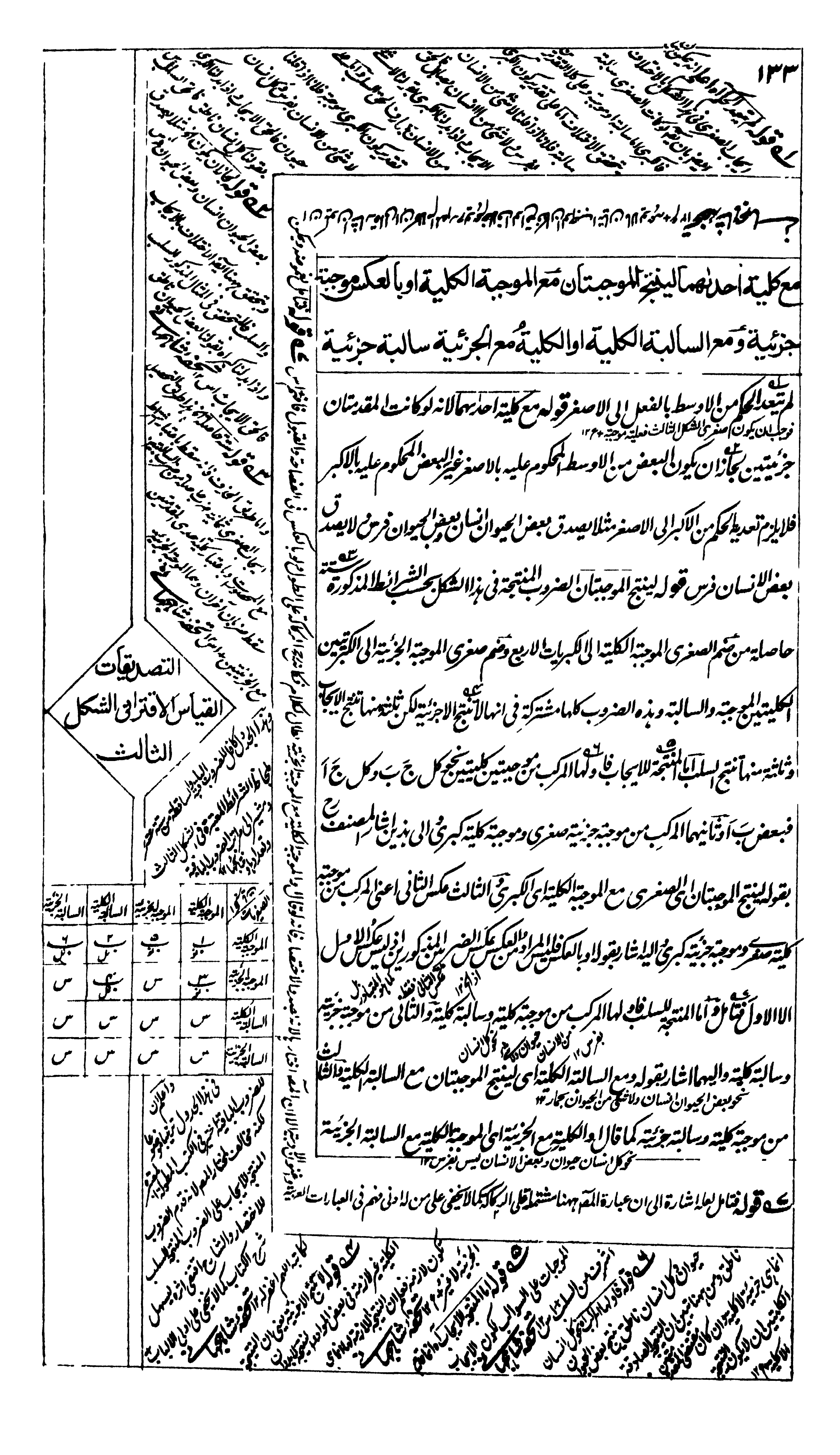
الترکیب للصفحة المهندسة

لجاز ان يكون البعض من الاوسط المحكوم عليه بالاصغر غير البعض المحكوم عليه بالاكبر صغرى وكما جاز ان يكون الخ



التركيب للصفحة المهندسة

قوله اما على الاول فلان الحق ان هو الايجاب بشرح مذكور بكبرى حملية صورة و متصلا اصلا ولا شي من الجزاء الاول



مع كلية احدىهما لينتج الموجبتان مع الموجبة الكلية او بالعكس موجبة جزئية ومع السالبة الكلية او الكلية مع الجزئية سالبة جزئية

لم يتعد الحكم من الاوسط بالفعل الى الاصغر قوله مع كلية احديهما لانه لو كانت المقدمتان جزئيتين لجاز ان يكون البعض من الاوسط المحكوم عليه بالاصغر غير البعض المحكوم عليه بالاكبر فلا يلزم تعدية الحكم من الاكبر الى الاصغر مثلا يصدق بعض الحيوان انسان وبعض الحيوان فرس ولا يصدق بعض الانسان فرس قوله لينتج الموجبتان الضروب المنتجة فى هذا الشكل بحسب الشرائط المذكورة ستة حاصلة من ضم الصغرى الموجبة الكلية الى الكبريات الاربع وضم صغرى الموجبة الجزئية الى الكبريين الكليتين الموجبة والسالبة وهذه الضروب كلها مشتركة فى انها لا تنتج الا جزئية لكن ثلثة منها تنتج الايجاب وثلثة منها تنتج السلب اما المنتجة للايجاب فاولها المركب من موجبتين كليتين نحو كل ج ب وكل ج ا فبعض ب ا وثانيهما المركب من موجبة جزئية صغرى وموجبة كلية كبرى الى هذين اشار المصنف بقوله لينتج الموجبتان اى الصغرى مع الموجبة الكلية اى الكبرى والثالث عكس الثانى اعنى المركب من موجبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى اليه اشار بقوله او بالعكس فليس المراد من العكس عكس الضربين المذكورين اذ ليس عكس الاول الا الاول فتأمل واما المنتجة للسلب فاولها المركب من موجبة كلية وسالبة كلية والثانى من موجبة جزئية وسالبة كلية واليهما اشار بقوله ومع السالبة الكلية اى لينتج الموجبتان مع السالبة الكلية والثالث من موجبة كلية وسالبة جزئية كما قال او الكلية مع الجزئية اى الموجبة الكلية مع السالبة الجزئية

نحو كل انسان حيوان وبعض الانسان ليس بفرس ١٢

ث قوله فتأمل لعله اشارة الى ان عبارة المص ههنا مشتملة على الركاكة كما لا يخفى على من له ادنى فهم فى العبارات العربية

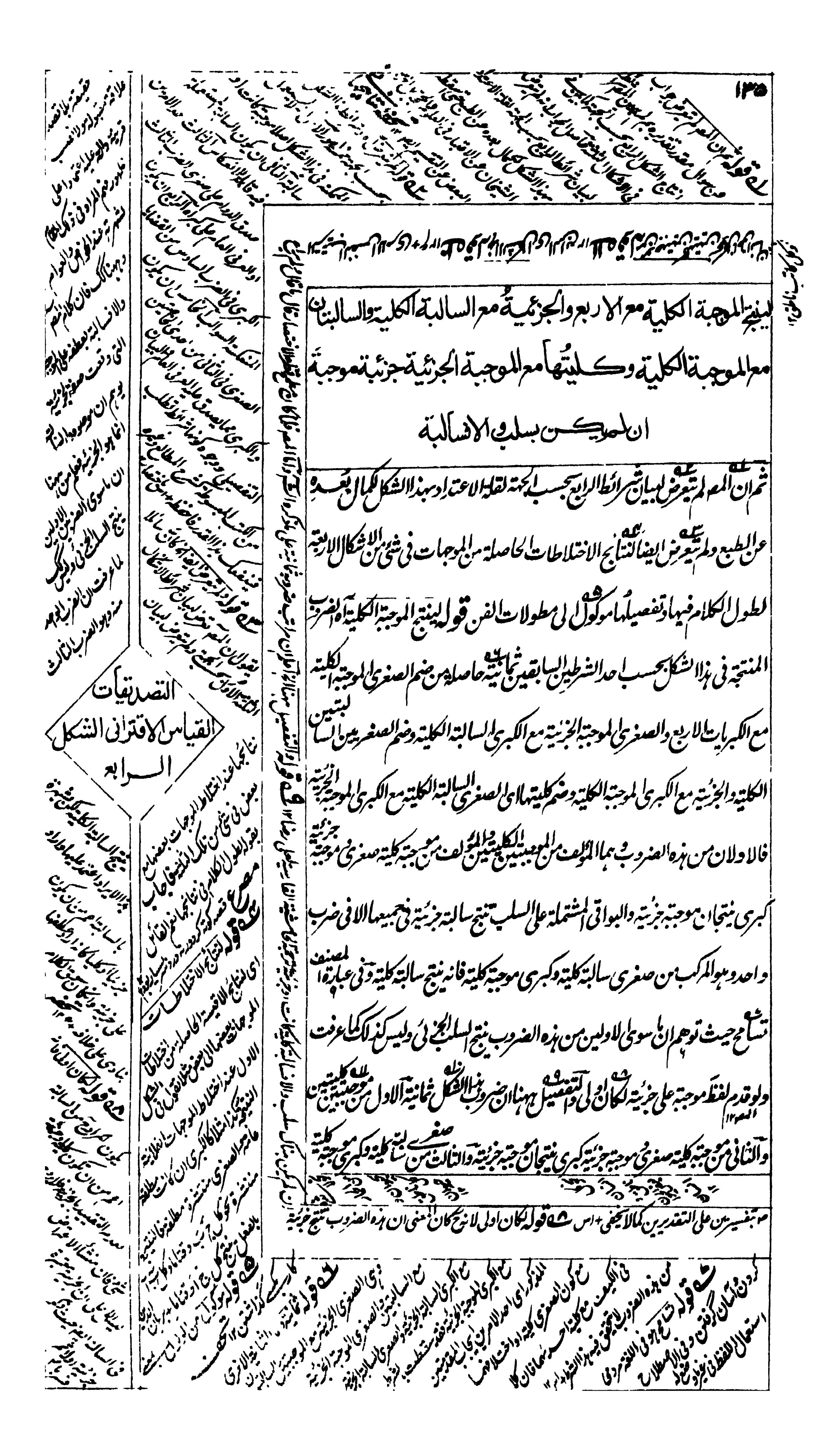
التصديقات
القياس الاقترانى الشكل الثالث

الصغريات / الكبريات	الموجبة الكلية	الموجبة الجزئية	السالبة الكلية	السالبة الجزئية
الموجبة الكلية	ب جو	ب جو	ب ل	ب ل
الموجبة الجزئية	ب جو	س	ب ل	س
السالبة الكلية	س	س	س	س
السالبة الجزئية	س	س	س	س

التصديقات القياس الاقتراني الشكل الرابع

بالخلف او عكس الصغرى او الكبرى ثم الترتيب ثم النتيجة وفي الرابع ايجابهما مع كلية الصغرى او اختلافهما مع كلية احدهما

قوله بالخلف يعني بيان انتاج هذه الضروب لهذه النتائج اما بالخلف وهو ههنا ان يؤخذ نقيض النتيجة ويجعل لكليته كبرى وصغرى القياس لايجابها صغرى لينتج من الشكل الاول ما ينافي الكبرى وهذا يجري في الضروب كلها واما بعكس الصغرى ليرجع الى الشكل الاول وذلك حيث تكون الكبرى كلية كما في الضرب الاول والثاني والرابع والخامس واما بعكس الكبرى ليصير شكلا رابعا ثم عكس الترتيب ليرتد شكلا اولا ينتج نتيجة ثم تعكس هذه النتيجة فانه المطلوب وذلك حيث تكون الكبرى موجبة ليصلح عكسها صغرى للشكل الاول وتكون الصغرى كلية لتصلح كبرى له كما في الضرب الاول والثالث لا غير قوله وفي الرابع اي يشترط في انتاج الشكل الرابع بحسب الكم والكيف احد الامرين اما ايجاب المقدمتين مع كلية الصغرى واما اختلاف المقدمتين في الكيف مع كلية احدهما وذلك لانه لولا احدهما لزم اما كون المقدمتين سالبتين او موجبتين مع كون الصغرى جزئية او جزئيتين مختلفتين في الكيف وعلى التقادير الثلثة يحصل الاختلاف وهو دليل العقم اما على الاول فلان الحق في قولنا لا شيء من الحجر بانسان ولا شيء من الناطق بحجر هو الايجاب ولو قلنا لا شيء من الفرس بحجر كان الحق السلب واما على الثاني فلانا اذا قلنا بعض الحيوان انسان وكل ناطق حيوان كان الحق الايجاب ولو قلنا كل فرس حيوان كان الحق السلب واما على الثالث فلان الحق في قولنا بعض الحيوان انسان وبعض الجسم ليس بحيوان هو الايجاب ولو قلنا بعض الحجر ليس بحيوان كان الحق السلب

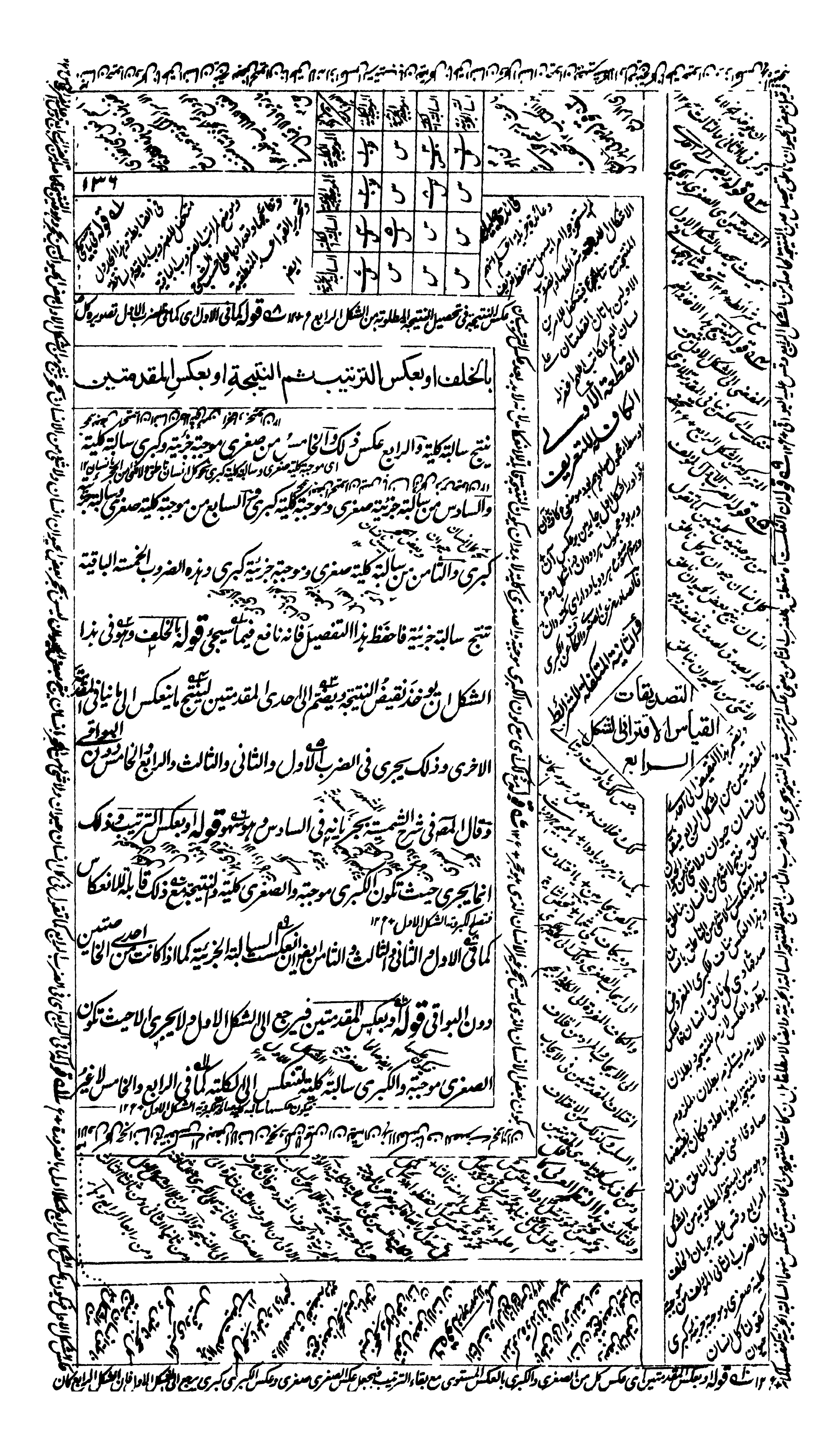


لينتج الموجبة الكلية مع الاربع والجزئية مع السالبة الكلية والسالبتان مع الموجبة الكلية وكليتها مع الموجبة الجزئية جزئية موجبة ان لم يكن بسلب والا فسالبة

ثم ان المص لم يتعرض لبيان شرائط الرابع بحسب الجهة لقلة الاعتداد بهذا الشكل لكمال بعده عن الطبع ولم يتعرض ايضا لنتائج الاختلاطات الحاصلة من الموجهات في شيء من الاشكال الاربعة لطول الكلام فيها وتفصيلها موكول الى مطولات الفن قوله لينتج الموجبة الكلية الخ الضروب المنتجة في هذا الشكل بحسب احد الشرطين السابقين ثمانية حاصلة من ضم الصغرى الموجبة الكلية مع الكبريات الاربع والصغرى الموجبة الجزئية مع الكبرى السالبة الكلية وضم الصغريين السالبتين الكلية والجزئية مع الكبرى الموجبة الكلية وضم كليتها اي الصغرى السالبة الكلية مع الكبرى الموجبة الجزئية فالاولان من هذه الضروب بما المؤلف من الموجبتين الكليتين والمؤلف من موجبة كلية صغرى موجبة جزئية كبرى ينتجان موجبة جزئية والبواقي المشتملة على السلب تنتج سالبة جزئية في جميعها الا في ضرب واحد وهو المركب من صغرى سالبة كلية وكبرى موجبة كلية فانه ينتج سالبة كلية وفي عبارة المصنف تسامح حيث توهم ان ما سوى الاولين من هذه الضروب ينتج السلب الجزئي وليس كذلك كما عرفت ولو قدم لفظ موجبة على جزئية لكان اولى والتفصيل ههنا ان ضروب الشكل ثمانية الاول من موجبتين كليتين والثاني من موجبة كلية صغرى موجبة جزئية كبرى ينتجان موجبة جزئية والثالث من سالبة كلية صغرى وكبرى موجبة كلية

بتفسير من على التقديرين كما لا يخفى ١٢ س ش قوله لكان اولى لانه لكان المعنى ان هذه الضروب تنتج جزئية

التصديقات
القياس الاقتراني الشكل الرابع



عكس النتيجة فى تحصيل النتيجة المطلوبة من الشكل الرابع ١٢ قوله كما فى الاول اى كما فى الضرب الاول تصوير كل

بالخلف او بعكس الترتيب ثم النتيجة او بعكس المقدمتين

ينتج سالبة كلية والرابع عكس ذلك والخامس من صغرى موجبة جزئية وكبرى سالبة كلية

والسادس من سالبة جزئية صغرى وموجبة كلية كبرى والسابع من موجبة كلية صغرى وسالبة جزئية

كبرى والثامن من سالبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى وهذه الضروب الخمسة الباقية

تنتج سالبة جزئية فاحفظ هذا التفصيل فانه نافع فيما سيجئ قوله بالخلف وهو فى هذا

الشكل ان يؤخذ نقيض النتيجة ويضم الى احدى المقدمتين لينتج ما ينعكس الى ما ينافى المقدمة

الاخرى وذلك يجرى فى الضرب الاول والثانى والثالث والرابع والخامس دون البواقى

وقال المص فى شرح الشمسية يجرى بانه فى السادس ايضا هو سهو قوله او بعكس الترتيب وذلك

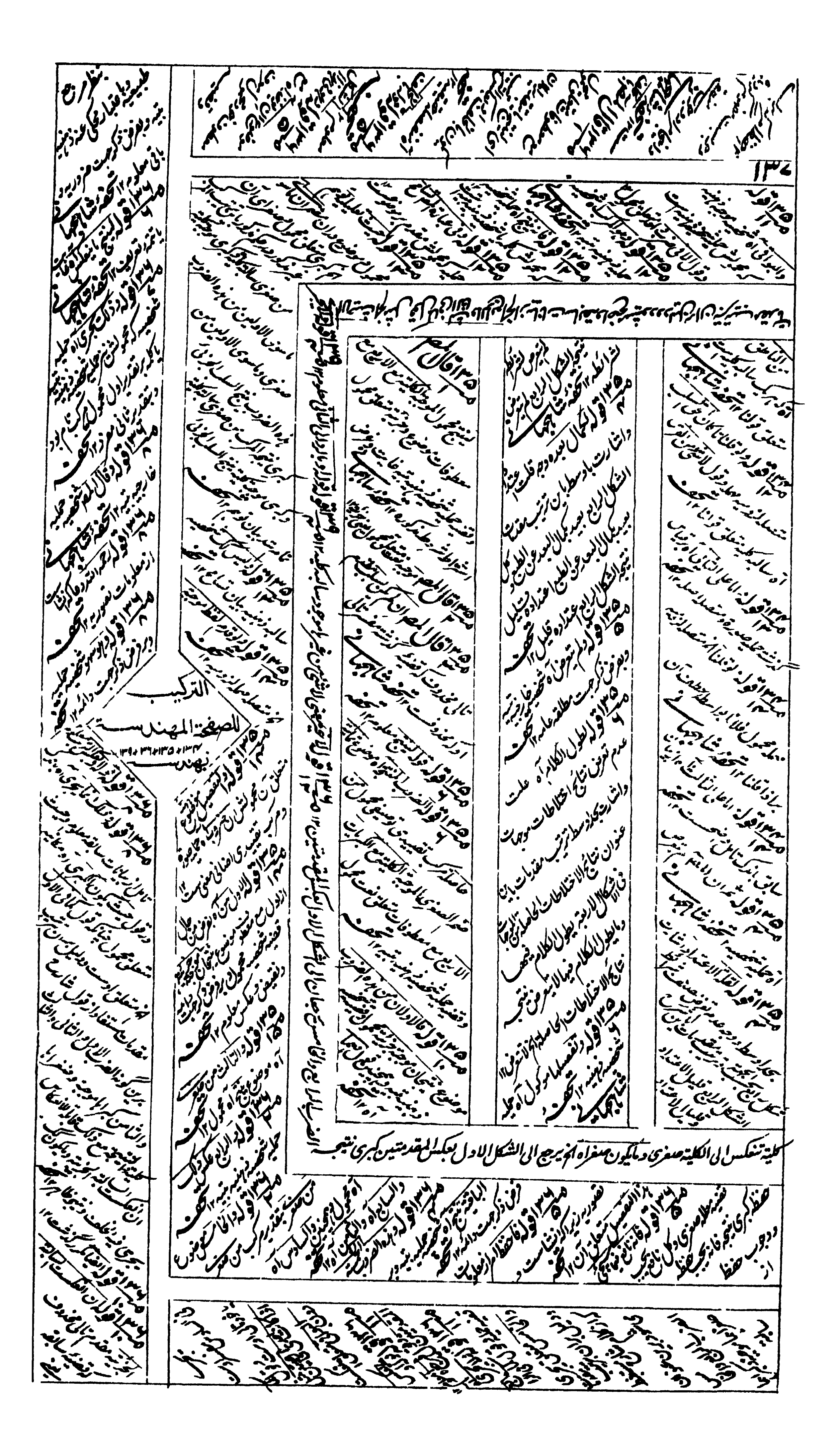
انما يجرى حيث تكون الكبرى موجبة والصغرى كلية والنتيجة مع ذلك قابلة للانعكاس

كما فى الاول والثانى والثالث والثامن بعد ان انعكست السالبة الجزئية كما اذا كانت من احدى الخاصتين

دون البواقى قوله او بعكس المقدمتين فيرجع الى الشكل الاول ولا يجرى الا حيث تكون

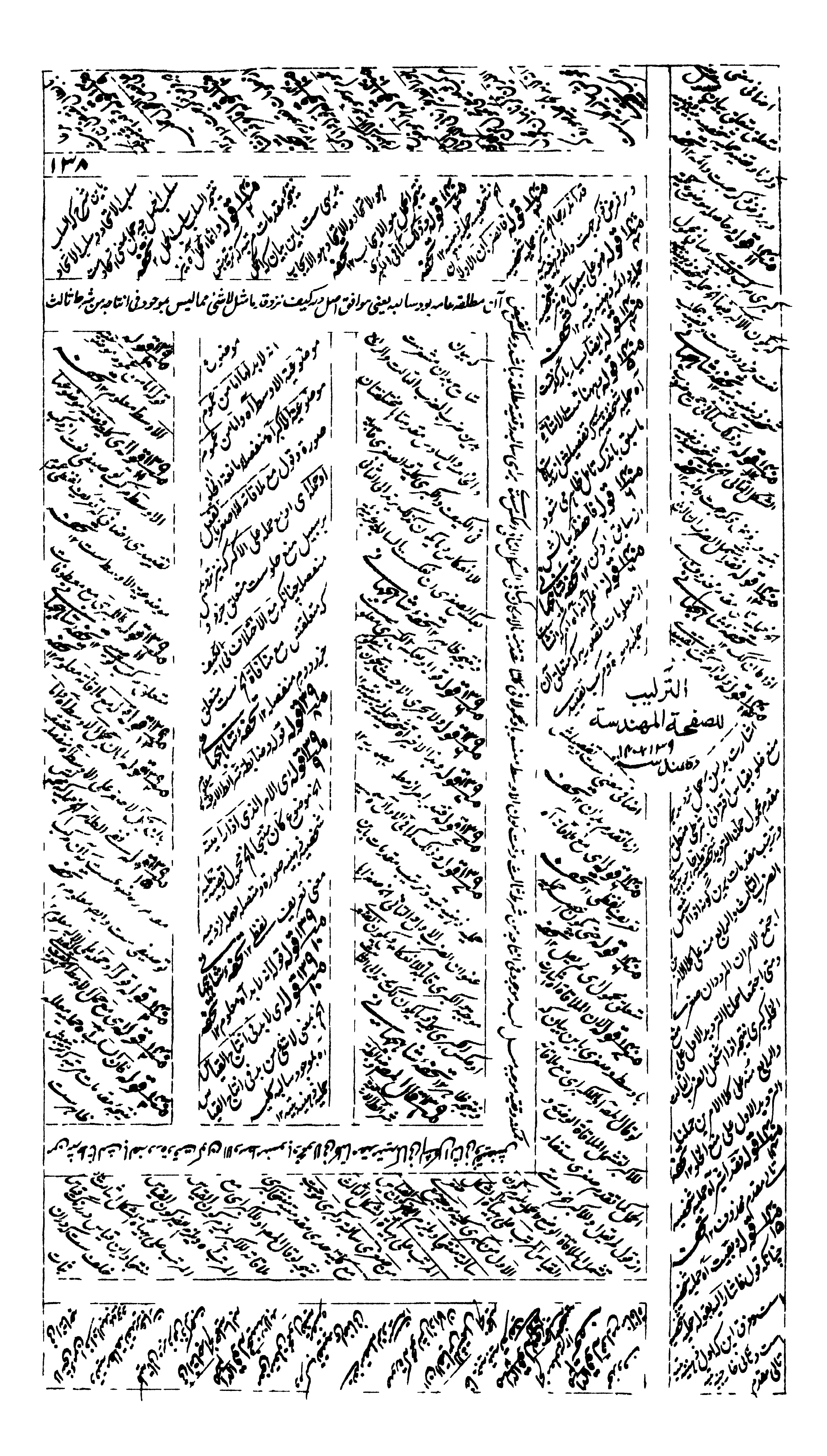
الصغرى موجبة والكبرى سالبة كلية لتنعكس الى الكلية كما فى الرابع والخامس لا غير

قوله او بعكس المقدمتين اى عكس كل من الصغرى والكبرى بالعكس المستوى مع بقاء الترتيب فيجعل عكس الصغرى صغرى وعكس الكبرى كبرى ليرجع الى الشكل الاول فان الرابع كما



التركيب
للصفحة المهندسة

كلية تنعكس الى الكلية صغرى وما يكون صغراه الخ يرجع الى الشكل الاول بعكس المقدمتين كبرى نتيجة



آن مطلقه عامه بود و سالبه یعنی موافق اصل در ترکیب نزوق یا شمل الاشی مما لیس بموجود فی انتاجه من شرط ثالث

الترتیب
للصفحة المهندسة
١٢٠٤١٣٩
وقعت سنة



او بالرد الى الثاني بعكس الصغرى او الثالث بعكس الكبرى

وضابطة شرائط الاربعة انه لابد لها اما من عموم موضوعية الاوسط مع ملاقاته للاصغر بالفعل

قوله او بالرد ولا يجري الا حيث تكون المقدمتان مختلفتين في الكيف والكبرى كلية والصغرى قابلة للانعكاس كما في الثالث والرابع والخامس والسادس ايضا ان انعكست السالبة الجزئية الا

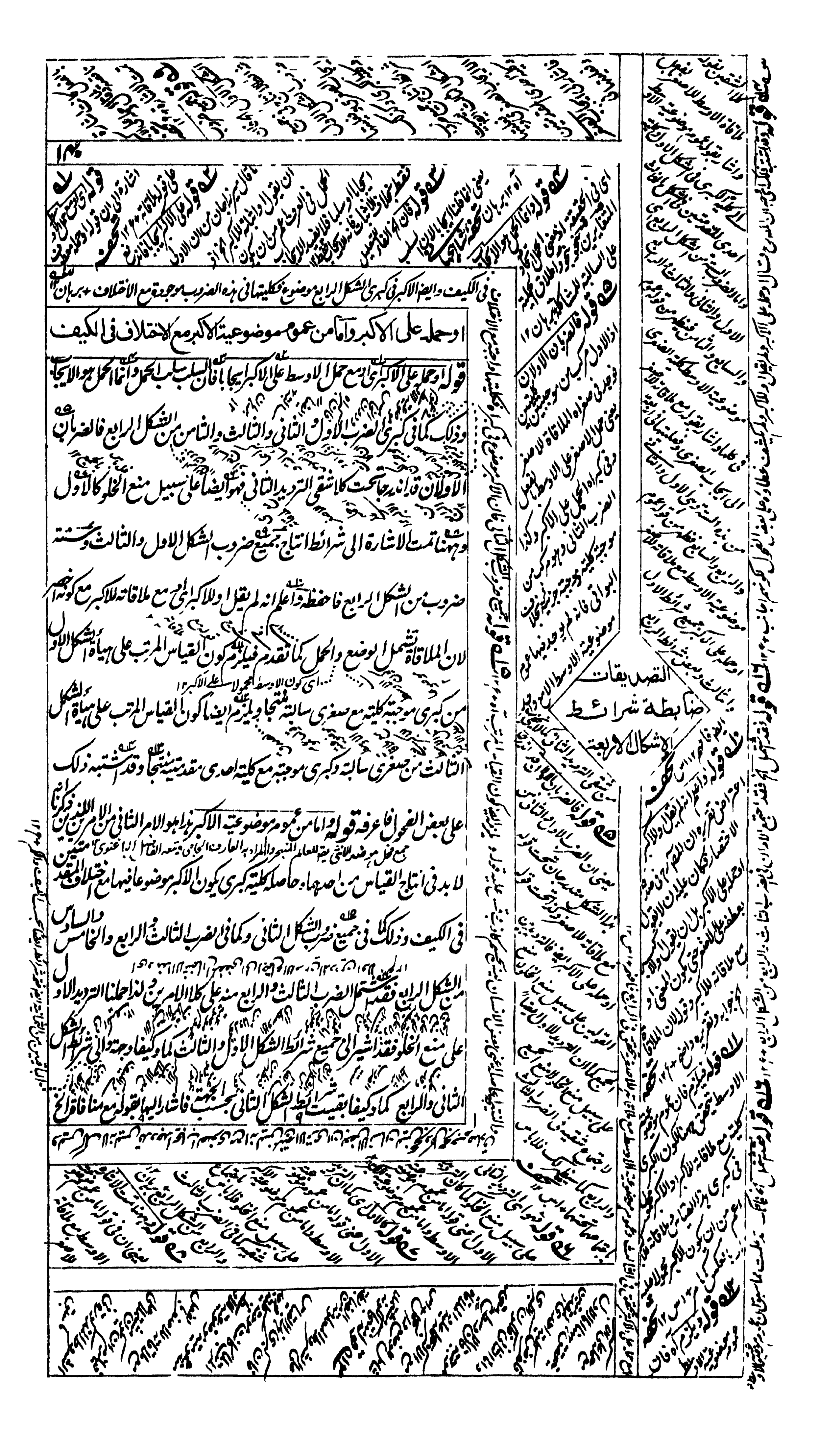
قوله بعكس الكبرى ولا يجري الا حيث تكون الصغرى موجبة والكبرى قابلة للانعكاس بان تكون الصغرى او عكس الكبرى كلية وهذا الاخير لازم للاولين في هذا الشكل فتبصر بعد ذلك كما في الاول والثاني والرابع والخامس والسابع ايضا ان انعكس السالبة الجزئية في دون البواقي قوله وضابطة شرائط الاربعة

اي الامر الذي ذا رعيته في كل قياس اقتراني حملي كان منتجا ومشتملا على الشرائط السابقة جزما

قوله انه لابد اي لابد في انتاج القياس من احد الامرين على سبيل منع الخلو قوله اما من عموم موضوعية الاوسط اي كلية قضية موضوعها الاوسط كالكبرى في الشكل الاول وكاحدى المقدمتين في الشكل الثالث وكالصغرى في الضرب الاول والثاني والثالث والرابع والسابع والثامن من الشكل الرابع

قوله مع ملاقاته اي واما بان يحمل الاوسط ايجابا على الاصغر بالفعل كما في صغرى الشكل الاول واما بان يحمل الاصغر على الاوسط ايجابا بالفعل كما في صغرى الشكل الثالث وكما في صغرى الضرب الاول والثاني والرابع والسابع من الشكل الرابع ففي الكلام اشارة استطرادية الى اشتراط فعلية الصغرى في هذه الضروب ايضا

بخلاف الضرب الثالث والسادس والثامن منه فان صغراها سالبة ليس فيها الملاقاة ايجابا واما الضرب الخامس فصغراه



في الكيف وايضا الاكبر في كبرى الشكل الرابع موضوع فكليتها في هذه الضروب موجودة مع الاختلاف ۱۲ برهان

ضابطة شرائط الاشكال الاربعة

او حمله على الاكبر واما من عموم موضوعية الاكبر مع الاختلاف في الكيف

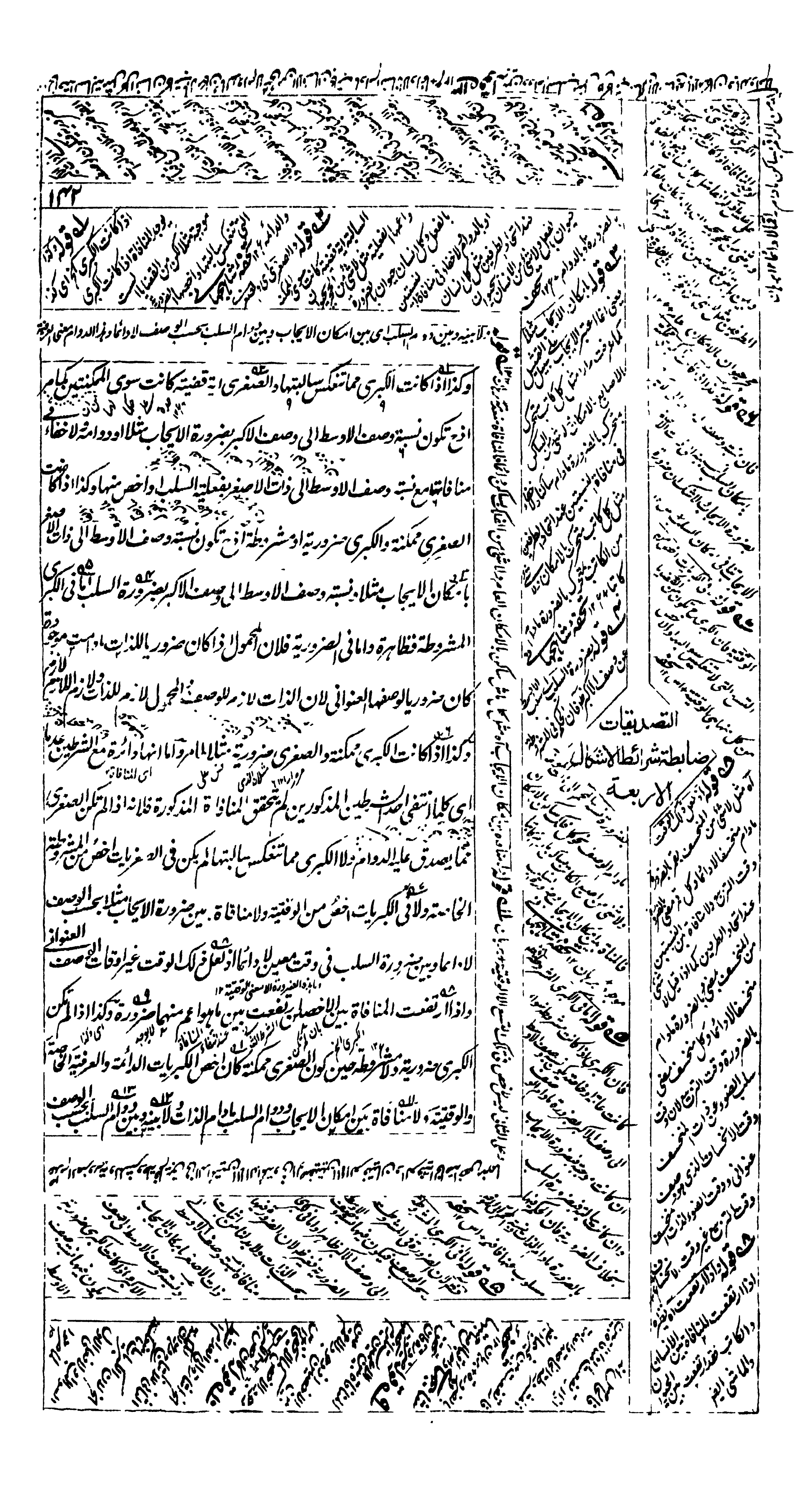
قوله او حمله على الاكبر اي مع حمل الاوسط على الاكبر ايجابا فان السلب سلب الحمل وانما الحمل هو الايجاب وذلك كما في كبرى الضرب الاول والثاني والثالث والثامن من الشكل الرابع فالضربان الاولان قد اندرجا تحت كلا شقي الترديد الثاني فهو ايضا على سبيل منع الخلو كالاول وههنا تمت الاشارة الى شرائط انتاج جميع ضروب الشكل الاول والثالث وستة ضروب من الشكل الرابع فاحفظه واعلم انه لم يقل او للاكبر اي مع ملاقاته للاكبر مع كونه اخصر لان الملاقاة تشمل الوضع والحمل كما تقدم فيلزم كون القياس المرتب على هيأة الشكل الاول من كبرى موجبة كلية مع صغرى سالبة منتجا ولزم ايضا كون القياس المرتب على هيأة الشكل الثالث من صغرى سالبة وكبرى موجبة مع كلية احدى مقدمتيه منتجا وقد اشتبه ذلك على بعض الفحول فاعرفه قوله واما من عموم موضوعية الاكبر هذا هو الامر الثاني من الامرين اللذين ذكرنا انه لا بد في انتاج القياس من احدهما وحاصله كلية كبرى يكون الاكبر موضوعا فيها مع اختلاف المقدمتين في الكيف وذلك كما في جميع ضروب الشكل الثاني وكما في الضرب الثالث والرابع والخامس والسادس من الشكل الرابع فقد اشتمل الضرب الثالث والرابع منه على كلا الامرين لذا جعلنا الترديد الاول على منع الخلو فقد اشير الى جميع شرائط الشكل الاول والثالث كما وكيفا وجهة والى شرائط الشكل الثاني والرابع كما وكيفا وبقيت شرائط الشكل الثاني بحسب الجهة فاشار اليها بقوله ومنها فافهم الخ

فيمكن كون الصغرى سالبة فعلية وعلى هذا التقدير يكون نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر بدوام السلب ... قوله مثلا يعني انما يعتبر الايجاب بطريق التمثيل لا التنبيه

مع منافاة نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر لنسبته الى ذات الاصغر

قوله مع منافاة الخ يعني ان القياس المنتج المشتمل على الامر الثاني اعني عموم موضوعية الاكبر مع الاختلاف في الكيف اذا كان الاوسط منسوبا ومحمولا في كلتا مقدمتيه كما في الشكل الثاني فلا بد في انتاجه من شرط ثالث وهو منافاة نسبة وصف الاوسط المحمول الى وصف الاكبر الموضوع في الكبرى لنسبة وصف الاوسط المحمول كذلك الى ذات الاصغر الموضوع في الصغرى يعني لا بد ان تكون النسبتان المذكورتان بكيفيتين بحيث يمتنع اجتماعهما اي النسبتين في الصدق لو اتحد طرفاهما فضابطة المنافاة دائرة وجودا وعدما مع ما مر من شرطي الشكل الثاني بحسب الجهة فبتحققهما يتحقق الانتاج وبانتفائهما ينتفي اما انها دائرة مع الشرطين وجودا اي كلما وجد الشرطان المذكوران تحققت المنافاة المذكورة فلانه اذا كانت الصغرى مما يصدق عليه الدوام والكبرى تكون قضية كانت من الموجهات ما عدا الممكنتين فان لهما حكما على حدة كما سيجيء فلا شك انه تكون نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر بدوام الايجاب مثلا ولا اقل من ان تكون نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر بفعلية السلب ضرورة ان المطلقة العامة اعم من تلك الكبريات والمطلقة العامة تدل على سلب الاوسط عن ذات الاكبر بالفعل واذا كان مسلوبا عن ذاته بالفعل كان مسلوبا عن وصفه بالفعل ايضا ولا خفاء في المنافاة بين دوام الايجاب وفعلية السلب واذا تحققت المنافاة بين شيء وبين الاعم لزمت المنافاة بينه وبين الاخص بالضرورة

قوله فعلية كانت اي سواء كانت من القضايا الست المنعكسة السوالب او من التسع التي لا تنعكس سوالبها

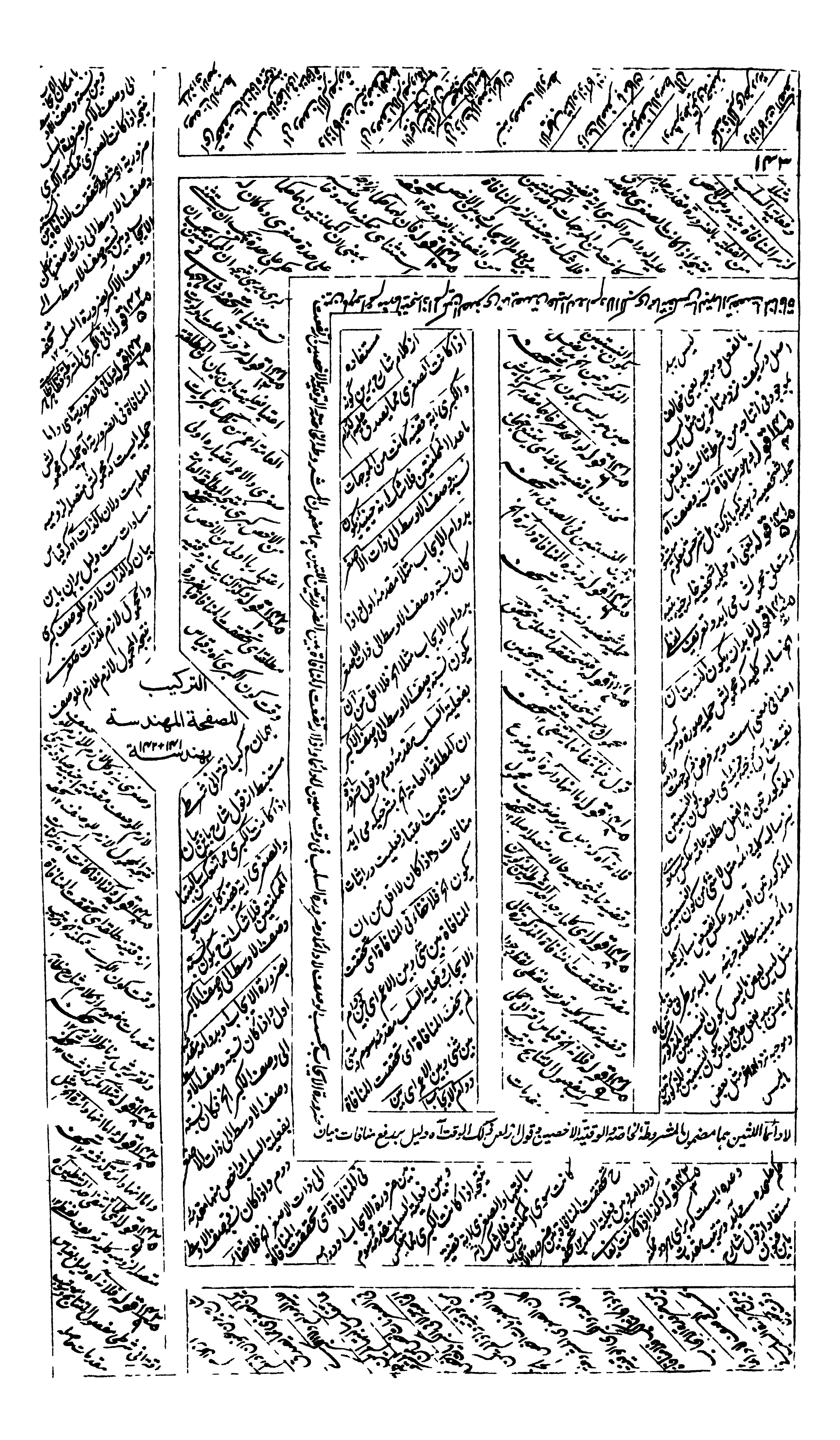


لا بينه وبين دوام السلب اي بين امكان الايجاب وبين دوام السلب بحسب الوصف لا دائما وهو الدوام بمعنى العرفية

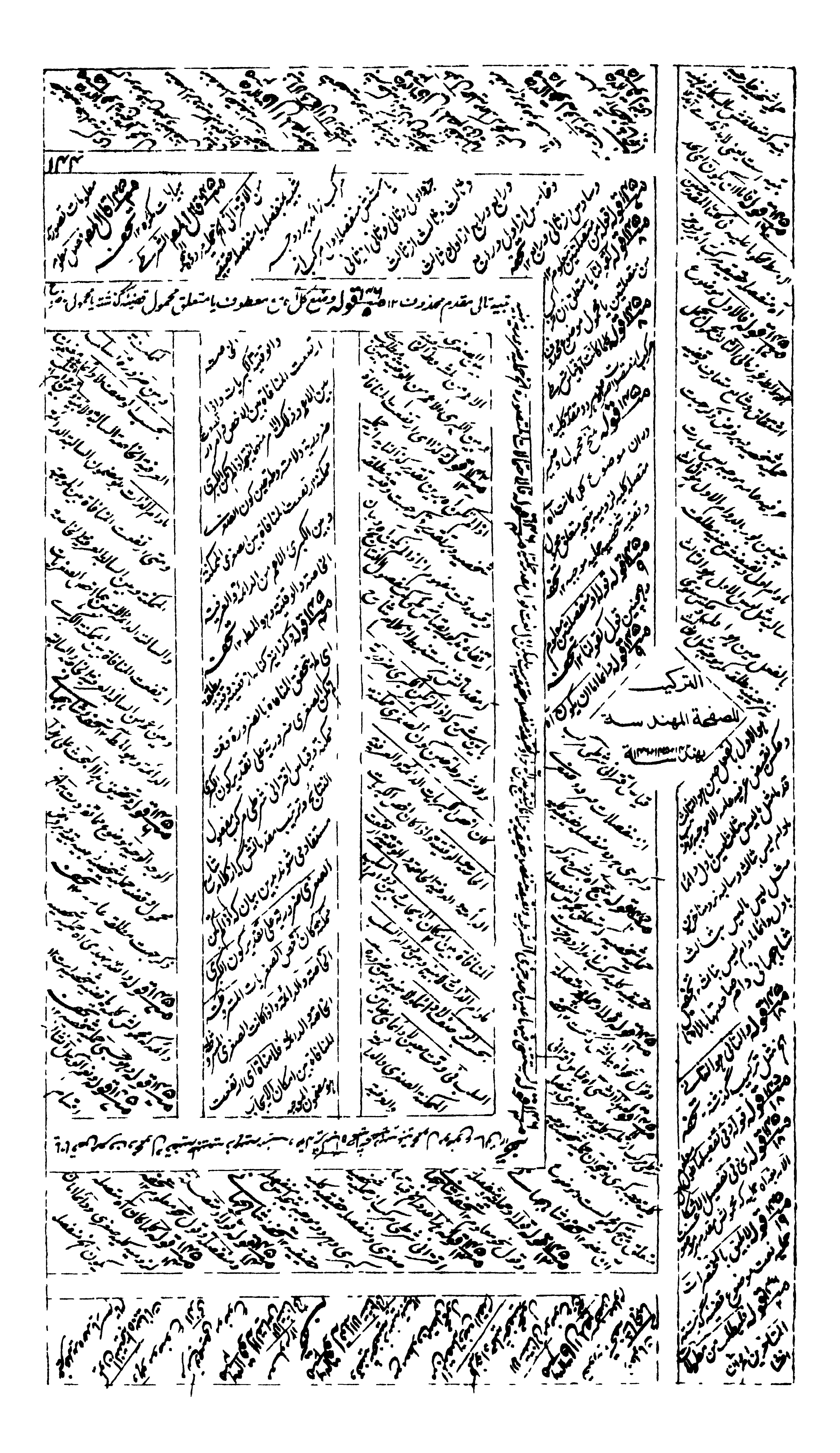
وكذا اذا كانت الكبرى مما تنعكس سالبتها والصغرى اية قضية كانت سوى الممكنتين لجواز
ان تكون نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر بضرورة الايجاب مثلا ودوامه لا خفاء في
منافاتها مع نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر بفعلية السلب واخص منها وكذا اذا كانت
الصغرى ممكنة والكبرى ضرورية او مشروطة اذ تكون نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر
بامكان الايجاب مثلا ونسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر بضرورة السلب اما في الكبرى
المشروطة فظاهرة واما في الضرورية فلان المحمول اذا كان ضروريا للذات او سلب موجود
كان ضروريا لوصفها العنواني لان الذات لازم للوصف والمحمول لازم للذات ولازم اللازم لازم
وكذا اذا كانت الكبرى ممكنة والصغرى ضرورية مثلا واما انها دائرة مع الشرطين عدما
اي كلما انتفى احد الشرطين المذكورين لم يتحقق المنافاة المذكورة فلانه اذا لم تكن الصغرى
مما يصدق عليه الدوام ولا الكبرى مما تنعكس سالبتها لم يكن في الصغريات اخص من المشروطة
الخاصة ولا في الكبريات اخص من الوقتية ولا منافاة بين ضرورة الايجاب مثلا بحسب الوصف
لا دائما وبين ضرورة السلب في وقت معين لا دائما اذ لعل ذلك الوقت غير اوقات الوصف العنواني
واذا ارتفعت المنافاة بين الاخص ارتفعت بين ما هو اعم منهما ضرورة وكذا اذا لم تكن
الكبرى ضرورية ولا مشروطة حين كون الصغرى ممكنة كان اخص الكبريات الدائمة والعرفية الخاصة
والوقتية ولا منافاة بين امكان الايجاب ودوام السلب ما دام الذات لا بينه وبين دوام السلب بحسب الوصف

التصديقات

ضابطة شرائط الاشكال الاربعة



التركيب
للصفحة المهندسة



تنبیہ تالی مقدم محذوف ۱۲ قوله و منع کل آه ای معطوف یا متعلق محمول قضیہ گذشتہ یا محمول

الترکیب للصفحة المهندسة

فصل الشرطي من الاقتراني اما ان يتركب من متصلتين او منفصلتين او حملية ومتصلة او حملية ومنفصلة او متصلة ومنفصلة وينعقد فيه الاشكال الاربعة وفي تفصيلها طول

لا دائما ولا ابدية وبين ضرورة السلب في وقت معين لا دائما وكذا اذا لم تكن الصغرى ضرورية على تقدير كون الكبرى ممكنة كان اخص الصغريات المشروطة الخاصة او الدائمة ولا منافاة بين امكان الايجاب وبين ضرورة السلب بحسب الوصف لا دائما ولا ابدية وبين دوام السلب ما دام الذات قطعا وتحقيق هذا البحث على هذا الوجه الوجيه مما تفرد بتعون الله الجليل والله يهدي من يشاء الى سواء السبيل وهو حسبي ونعم الوكيل **قوله** من متصلتين كقولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود وكلما كان النهار موجودا فالعالم مضيء ينتج كلما كانت الشمس طالعة فالعالم مضيء **قوله** او منفصلتين كقولنا دائما اما ان يكون العدد زوجا واما ان يكون فردا ودائما اما ان يكون الزوج زوج الزوج او يكون زوج الفرد ينتج دائما اما ان يكون العدد زوج الزوج او يكون زوج الفرد او يكون فردا **قوله** او حملية ومتصلة نحو هذا الشيء انسان وكلما كان الشيء انسانا كان حيوانا ينتج هذا حيوان ونحو كلما كان هذا الشيء انسانا فهو حيوان وكل حيوان جسم ينتج كلما كان هذا الشيء انسانا كان جسما **قوله** او حملية ومنفصلة نحو هذا عدد ودائما اما ان يكون العدد زوجا او فردا ينتج فهذا اما ان يكون زوجا او فردا **قوله** او متصلة ومنفصلة نحو كلما كان هذا ثلثة فهو عدد ودائما اما ان يكون العدد زوجا او يكون فردا ينتج كلما كان هذا ثلثة فاما ان يكون زوجا او فردا **قوله** وينعقد يعني لابد في تلك الاقسام من اشتراك المقدمتين في جزء يكون هو الحد الاوسط فاما ان يكون محكوما عليه في كلتا المقدمتين او محكوما به فيهما او محكوما به في الصغرى ومحكوما عليه في الكبرى او بالعكس فالاول هو الشكل الثالث والثاني هو الثاني والثالث هو الاول والرابع هو الرابع **قوله** وفي تفصيلها اي في تفصيل الاشكال الاربعة في تلك الاقسام الخمسة بحسب الشرائط والضروب والنتائج طول لا يليق

فليس البتة كلما كانت الشمس طالعة كان الليل موجودا **قوله** او محكوما به في الصغرى

التصديقات

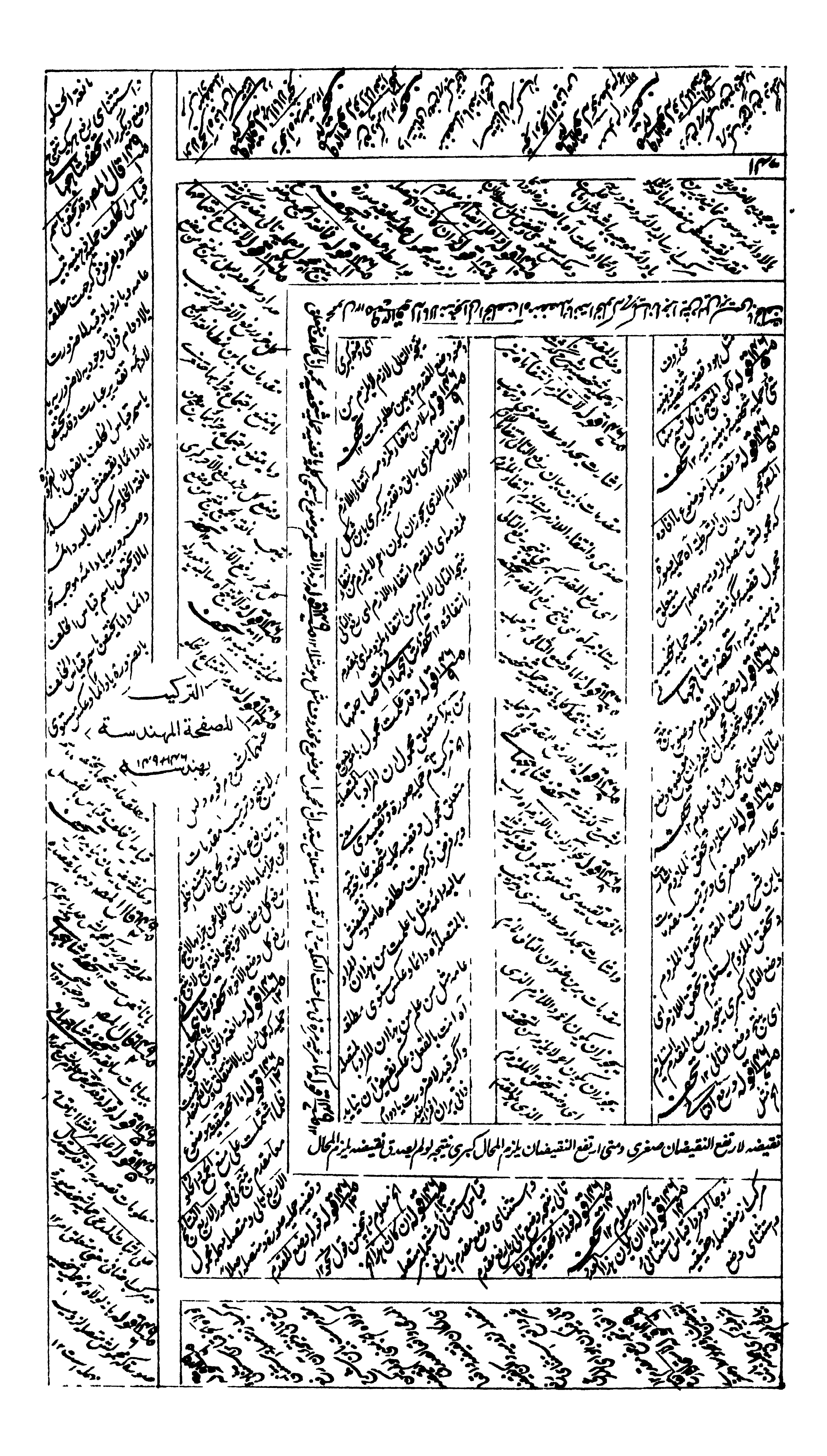
القياس الاقتراني الشرطي واقسامه

وجه منها ان المنفصلة تقسيم للمتصلة وذكر التقسيم لدى التقسيم انسب ومنها ان الشارح من البلغاء وتبديل اسلوب البيان جميل ١٢ منه قوله النتائج الاربع وضع كل من المقدم والتالي رفع الآخر ورفع كل منهما وضع الآخر كما في المثال المذكور

التصديقات القياس الاستثنائي واقسامه واحكامها

فصل

الاستثنائي ينتج من المتصلة وضع المقدم ورفع التالي ومن الحقيقية وضع كل
بالمختصرات فاطلب من مطولات المتأخرين قوله الاستثنائي القياس الاستثنائي هو الذي
تكون النتيجة مذكورة فيه بمادته وهيأته ابدا ويتركب من مقدمة شرطية ومن مقدمة حملية يستثنى
فيها عين احد جزئي الشرطية او نقيضه لينتج عين الآخر او نقيضه فالاحتمالات المتصورة في
انتاج كل استثنائي اربعة وضع كل ورفع كل لكن المنتج منها في كل قسم شيء تفصيله بافادة
المصنف ان الشرطية ان كانت متصلة ينتج منها احتمالان وضع المقدم ينتج وضع التالي
لاستلزام تحقق الملزوم تحقق اللازم ورفع التالي ينتج رفع المقدم لاستلزام انتفاء اللازم انتفاء
الملزوم واما وضع التالي فلا ينتج وضع المقدم ولا رفع المقدم ينتج رفع التالي لجواز كون اللازم
اعم فلا يلزم من تحقق تحقق الملزوم ولا من انتفاء الملزوم انتفاء اللازم وقد علمت من هذا ان المراد
بالمتصلة في هذا الباب اللزومية واعلم ايضا ان المراد بالمنفصلة ههنا العنادية وان كانت الشرطية
منفصلة فمانعة الجمع ينتج من وضع كل جزء رفع الآخر لامتناع اجتماعهما ولا ينتج من رفع
كل وضع الآخر لعدم امتناع الخلو عنهما ومانعة الخلو بالعكس اما الحقيقية فلما اشتملت على منع الجمع
والخلو معا ينتج في الصور الاربع النتائج الاربع قوله وضع المقدم ورفع التالي نحو ان كان هذا انسانا كان
حيوانا لكنه انسان فهو حيوان لكنه ليس بحيوان فليس بانسان قوله ومن الحقيقية كقولنا اما ان يكون هذا العدد
زوجا او فردا لكنه زوج فليس بفرد لكنه فرد فليس بزوج لكنه ليس بفرد فهو زوج لكنه ليس بزوج



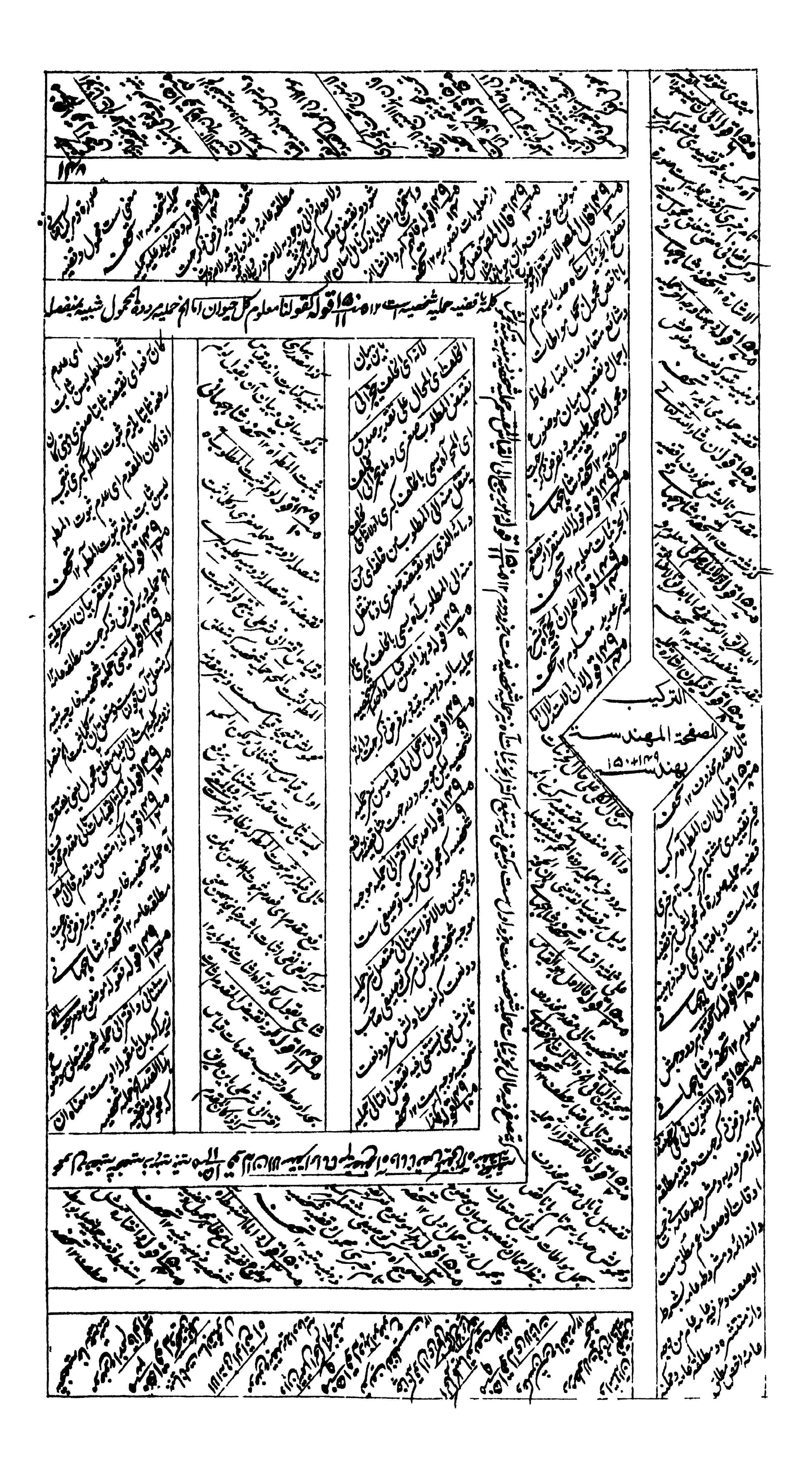
١٤٧

نقيضه لا رتفع النقيضان صغرى ومتى ارتفع النقيضان يلزم المحال كبرى نتيجه لولم يصدق نقيضه يلزم المحال

التركيب

للصفحة المهندسة

بهندسة


التركيب
للصفحة المهندسة



التصديقات
قياس الخلف والاستقراء
وتعريفهما

كمانعة الجمع ورفعه كمانعة الخلو وقد يختص باسم قياس الخلف وهو ما يقصد به اثبات المطلوب بابطال نقيضه ومرجعه الى استثنائي واقتراني

فصل الاستقراء تصفح الجزئيات

فهو فرد قوله كمانعة الجمع نحو هذا اما شجر او حجر لكنه شجر فليس بحجر لكنه حجر فليس بشجر قوله كمانعة الخلو نحو هذا اما لا شجر او لا حجر لكنه ليس بلا شجر فهو لا حجر لكنه ليس بلا حجر فهو لا شجر قوله وقد يختص الخ اعلم انه قد يستدل على اثبات المدعى بانه لولاه لصدق نقيضه لاستحالة ارتفاع النقيضين لكن نقيضه غير واقع فيكون هو واقعا كما مر غير مرة في مباحث العكوس الاقيسة وهذا القسم من الاستدلال يسمى بالخلف اما لانه ينجر الى الخلف اي المحال على تقدير صدق نقيض المطلوب او لانه ينتقل منه الى المطلوب من خلفه اي من ورائه الذي هو نقيضه وهذا ليس قياسا واحدا بل ينحل الى قياسين احدهما اقتراني شرطي والآخر استثنائي متصل يستثنى فيه نقيض التالي هكذا لو لم يثبت المطلوب لثبت نقيضه وكلما ثبت نقيضه ثبت المحال ينتج لو لم يثبت المطلوب لثبت المحال لكن المحال ليس بثابت فيلزم ثبوت المطلوب لكون نقيض المقدم ثم قد يفتقر بيان الشرطية يعني قولنا كلما ثبت نقيضه ثبت المحال الى دليل فتكثر القياسات كذا قال المحقق في شرح الاصول فقوله ومرجعه الى استثنائي واقتراني معناه ان هذا القدر مما لا بد منه في كل قياس خلف وقد يزيد عليه فافهم قوله الاستقراء تصفح الجزئيات اعلم ان الحجة على ثلثة اقسام لان الاستدلال اما من حال الكلي على حال الجزئيات واما من حال الجزئيات على حال كليها واما من حال احد الجزئيين المندرجين تحت كلي على حال الجزئي الآخر

قوله هو الحجة التي ... ان ... تعريف لما يتعلق

فانه ايضا قياس حقيقة لكونه مفيد اليقين اس ١٢ قوله فلا شك ان تتبع البعض يفيد اليقين اى بالحكم الجزئى

لاثبات حكم كلي

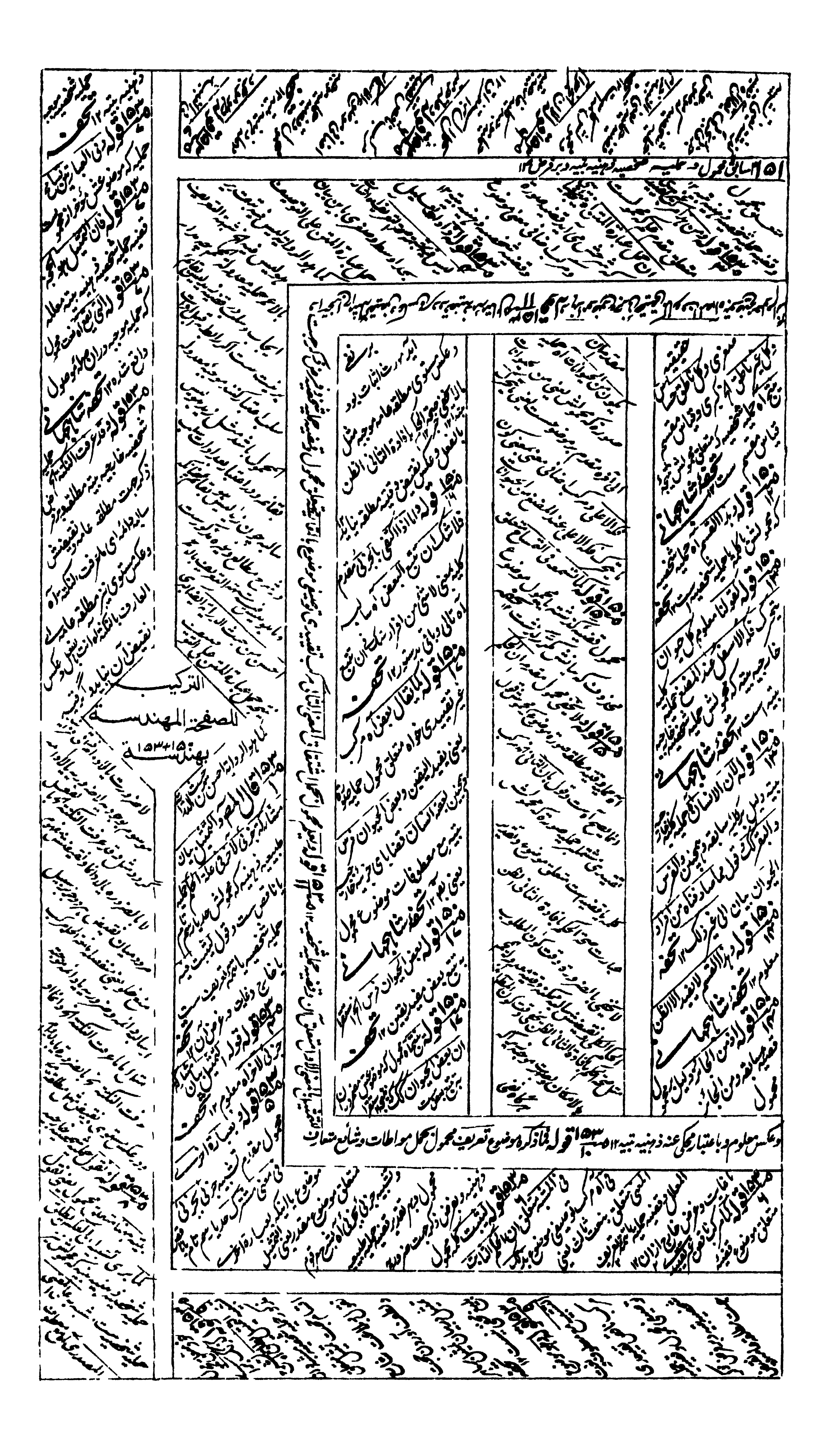
فالاول هو القياس وقد سبق مفصلا والثانى هو الاستقراء والثالث هو التمثيل فالاستقراء هو الحجة التي يستدل فيها من حكم الجزئيات على حكم كليها هذا تعريفه الصحيح الذى لا غبار عليه اما ما استنبطه البعض من كلام فخر الاسلام اختاره اعنى تصفح الجزئيات تتبعها لاثبات حكم كلي ففيه تسامح ظاهر فان هذا التتبع ليس معلوما تصديقيا موصلا الى مجهول تصديقي فلا يندرج تحت الحجة فكان الباعث على هذه المسامحة هو الاشارة الى ان تسمية هذا القسم من الحجة بالاستقراء ليس على سبيل الاستعمال بل على سبيل النقل وههنا وجه آخر يجيء ان شاء الله الجليل فى تحقيق التمثيل قوله لاثبات حكم كلي اما بطريق التوصيف فيكون اشارة الى ان المطلوب فى الاستقراء لا يكون حكما جزئيا كما سنحققه واما بطريق الاضافة والتنوين فى كلي ح عوض عن المضاف اليه اى لاثبات حكم كليها اى كلي تلك الجزئيات وهذا وان اشتمل الحكم الجزئى والكلي كليهما بحسب الظاهر الا انه فى الواقع لا يكون المطلوب بالاستقراء الا الكلي وتحقيق ذلك انهم قالوا ان الاستقراء اما تام تصفح فيه حال الجزئيات باسرها وهو يرجع الى القياس المقسم كقولنا كل حيوان اما ناطق او غير ناطق وكل ناطق حساس كل غير ناطق من الحيوان حساس ينتج كل حيوان حساس وهذا القسم مفيد اليقين واما ناقص يكتفى فيه تتبع اكثر الجزئيات كقولنا كل حيوان يحرك فكه الاسفل عند المضغ لان الانسان كذلك والفرس والبقر كذلك الى غير ذلك مما صادفناه من افراد الحيوان وهذا القسم لا يفيد الا الظن اذ من الجائز ان يكون من الحيوانات التى لم نصادفها ما يتحرك فكه الاعلى عند المضغ كما نسمعه فى التمساح ولا يخفى ان الحكم بان الثانى لا يفيد الا الظن انما يصح اذا كان المطلوب الحكم الكلي واما اذا اكتفي بالجزئى فلا شك ان تتبع البعض يفيد اليقين كما يقع بعض الحيوان فان بعضه انسان وكل فرس يحرك فكه الاسفل عند المضغ وكل انسان ايضا كذلك ينتج

يعنى فخر الاسلام البزدوى ١٢

التصديقات

الاستقراء وتتمة تعريفه

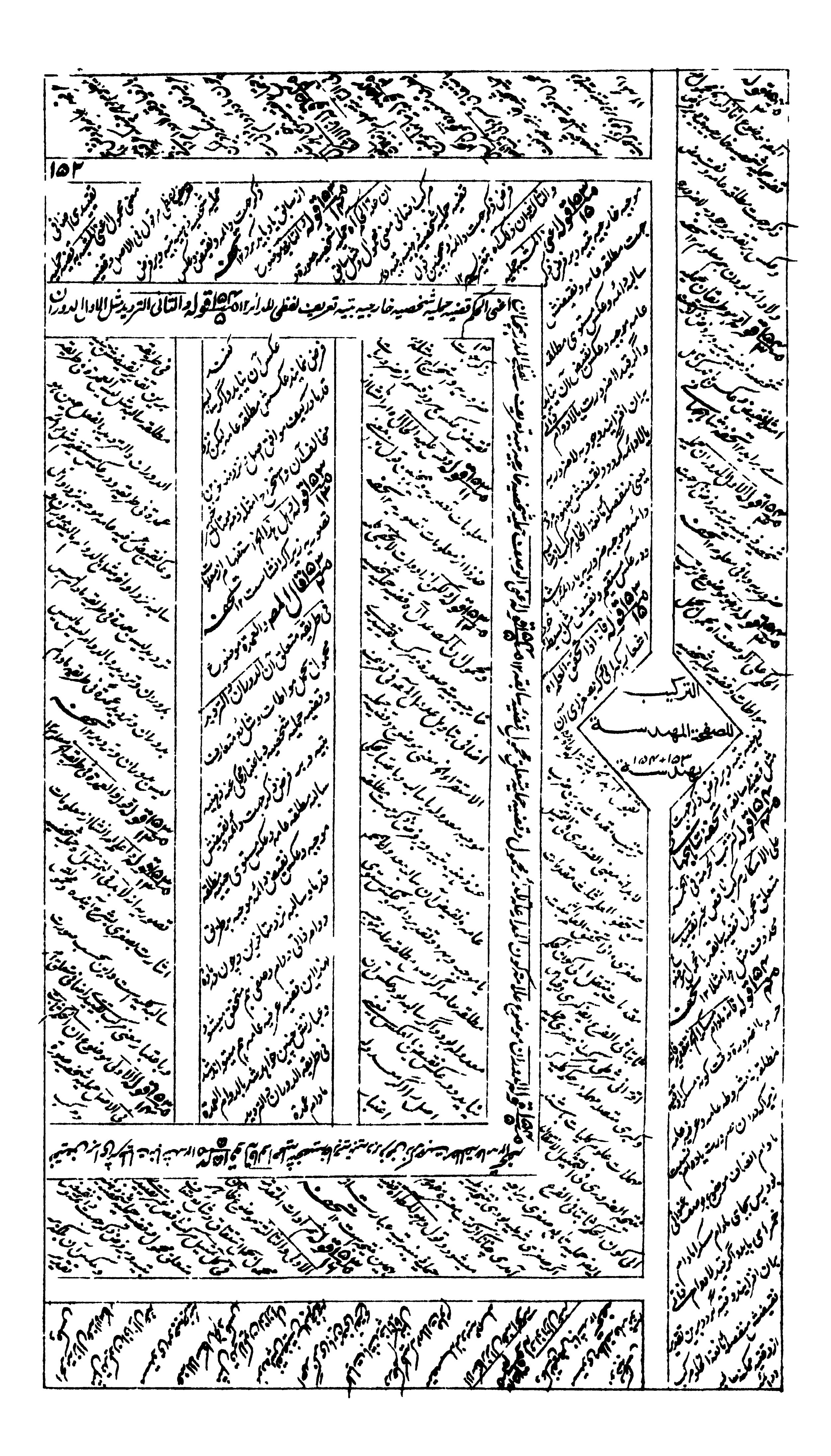
وحكمه



١٥١ سابق محمول و حملیه شخصیه ذهنیه بتیه و بر فرض ١٢

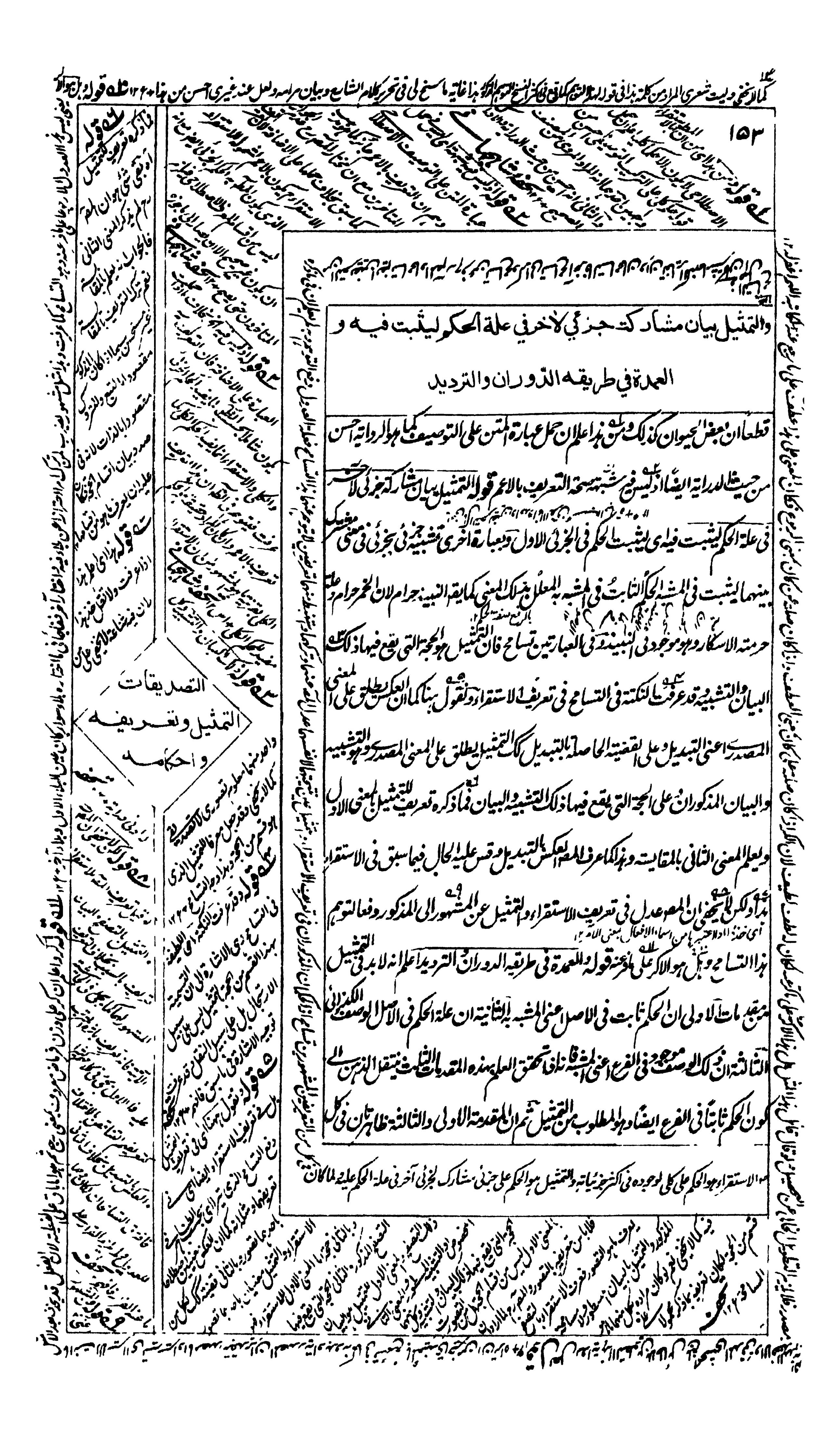
التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة ١٥٣+١٥

وعکس معلوم و باعتبار محکی عنه ذهنیه بتیه ١٢ ١٥٣ قوله فما ذکره موضوع تعریف محمول الحمل مواطات و شائع متعارف



اعني الحكم قضية حملية شخصية خارجية بتية تعريف لفظي للدائرة ١٥ قوله الثاني التردید بين الاول والدوران

التركيب للصفحة المهندسة



والتمثيل بيان مشاركة جزئي لآخر في علة الحكم ليثبت فيه و

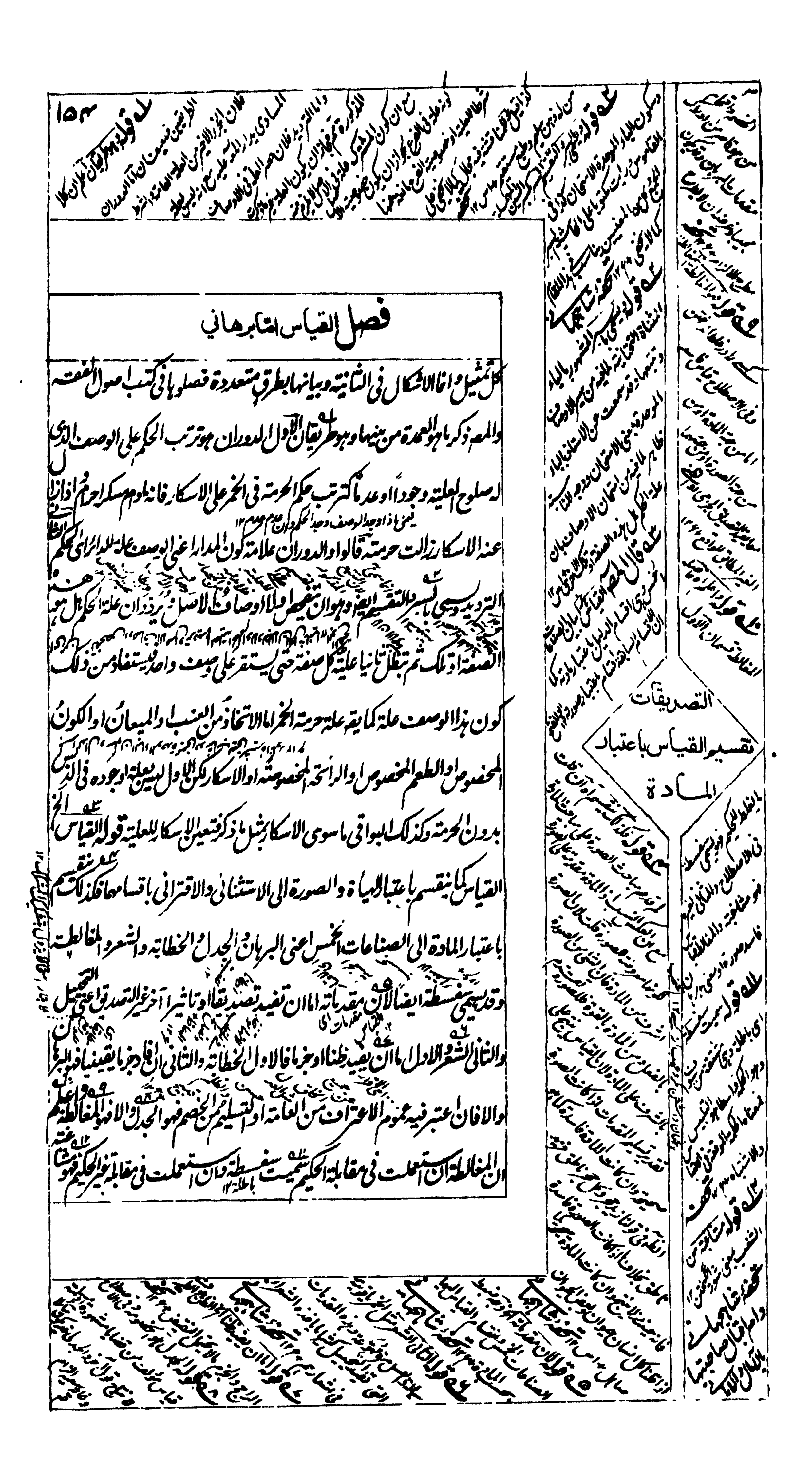
العمدة في طريقه الدوران والترديد

قطعا ان بعض الحيوان كذلك ومن هذا علم ان حمل عبارة المتن على التوصيف كما هو الرواية احسن من حيث الدراية ايضا اذ ليس فيه شبهة صحة التعريف بالاعم قوله التمثيل بيان مشاركة جزئي لآخر في علة الحكم ليثبت فيه اي ليثبت الحكم في الجزئي الاول وبعبارة اخرى تشبيه جزئي بجزئي في معنى مشترك بينهما ليثبت في المشبه الحكم الثابت في المشبه به المعلل بذلك المعنى كما يقال النبيذ حرام لان الخمر حرام وعلة حرمته الاسكار وهو موجود في النبيذ وفي العبارتين تسامح فان التمثيل هو الحجة التي يقع فيها ذلك البيان والتشبيه وقد عرفت ما لنكتة في التسامح في تعريف الاستقراء ونقول ههنا كما ان العكس يطلق على المعنى المصدري اعني التبديل وعلى القضية الحاصلة بالتبديل كذلك التمثيل يطلق على المعنى المصدري وهو التشبيه والبيان المذكوران وعلى الحجة التي يقع فيها ذلك التشبيه والبيان ثم ما ذكره تعريف للتمثيل بالمعنى الاول ويعلم المعنى الثاني بالمقايسة وهذا كما عرف المصنف العكس بالتبديل وقس عليه الحال فيما سبق في الاستقراء هذا ولكن لا يخفى ان المصنف عدل في تعريف الاستقراء والتمثيل عن المشهور الى المذكور دفعا لتوهم هذا التسامح وهذا هو الاكثر على ما عرفت قوله والعمدة في طريقه الدوران والترديد اعلم انه لا بد في التمثيل من مقدمات الاولى ان الحكم ثابت في الاصل اعني المشبه به الثانية ان علة الحكم في الاصل الوصف الكذائي الثالثة ان ذلك الوصف موجود في الفرع اعني المشبه فاذا تحقق العلم بهذه المقدمات الثلث ينتقل الذهن الى كون الحكم ثابتا في الفرع ايضا وهو المطلوب من التمثيل ثم ان المقدمة الاولى والثالثة ظاهرتان في كل

الاستقراء هو الحكم على كلي لوجوده في اكثر جزئياته والتمثيل هو الحكم على جزئي مشارك لجزئي آخر في علة الحكم عليه لما كان

التصديقات

التمثيل وتعريفه واحكامه

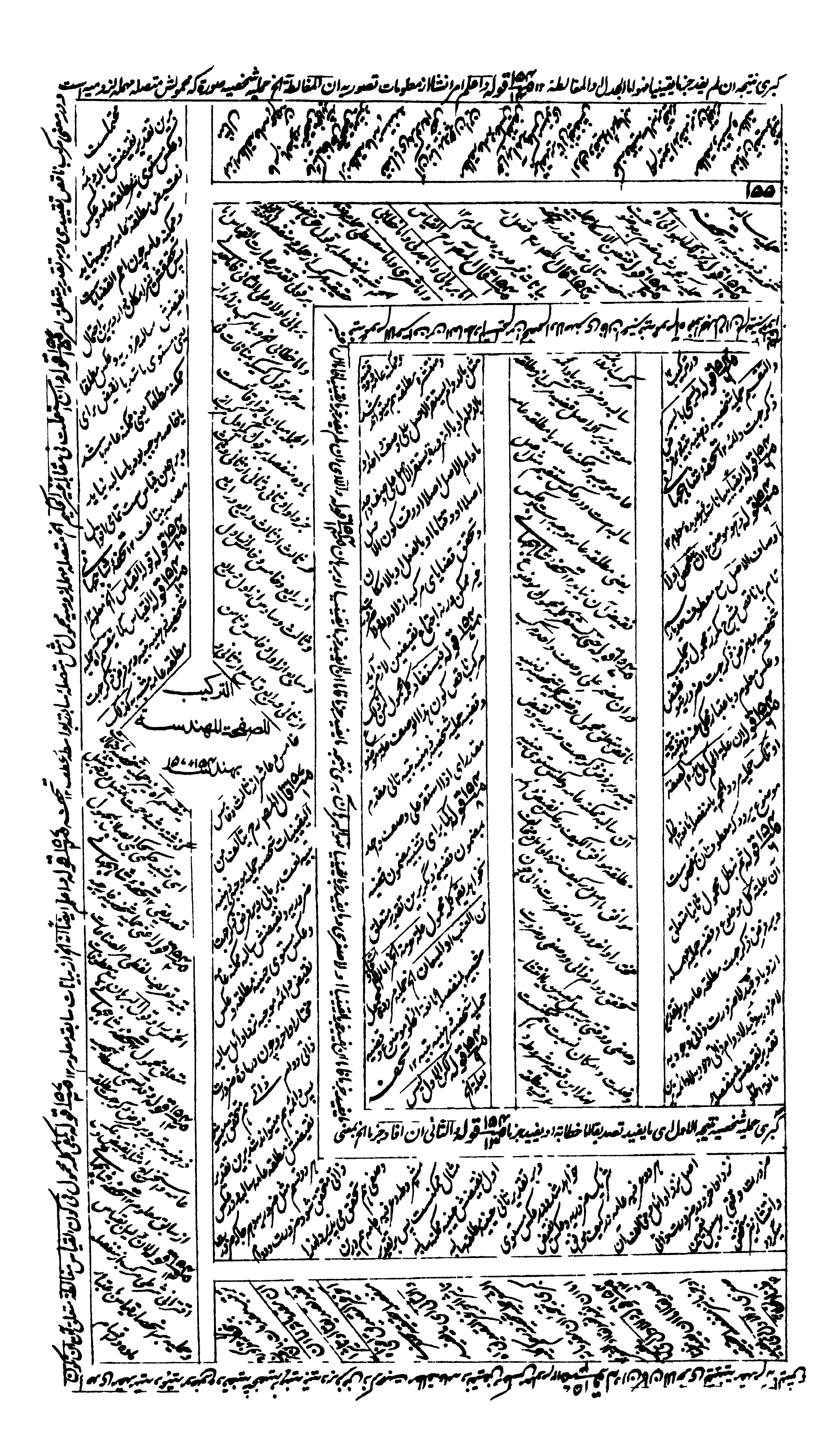


فصل القياس البرهاني

كل تمثيل واما الاشكال فى الثانية وبيانها بطرق متعددة فصلوها فى كتب اصول الفقه والمص ذكر ما هو العمدة من بينها وهو طريقان الاول الدوران هو ترتب الحكم على الوصف الذى له صلوح العلية وجوداً وعدماً كترتب حكم الحرمة فى الخمر على الاسكار فانه ما دام مسكراً حرام واذا زال عنه الاسكار زالت حرمته قالوا والدوران علامة كون المدار اعنى الوصف علة للدائر اعنى الحكم الترديد ويسمى بالسبر والتقسيم ايضاً وهو ان تفحص اولا اوصاف الاصل ويردد ان علة الحكم هل هو هذه الصفة او تلك ثم تبطل ثانيا علية كل صفة حتى يستقر على وصف واحد فيستفاد من ذلك كون هذا الوصف علة كما يقال علة حرمة الخمر اما الاتخاذ من العنب او الميعان او الكون المخصوص او الطعم المخصوص او الرائحة المخصوصة او الاسكار لكن الاول ليس بعلة لوجوده فى الدبس بدون الحرمة وكذلك البواقى ما سوى الاسكار بمثل ما ذكر فتعين الاسكار للعلية قوله القياس الخ

القياس كما ينقسم باعتبار الهيأة والصورة الى الاستثنائى والاقترانى باقسامها فكذلك تنقسم باعتبار المادة الى الصناعات الخمس اعنى البرهان والجدل والخطابة والشعر والمغالطة وقد يسمى سفسطة ايضاً لان مقدماته اما ان تفيد تصديقاً او تاثيراً آخر غير التصديق اعنى التخييل والثانى الشعر والاول اما ان يفيد ظناً او جزماً فالاول الخطابة والثانى ان اعتبر فيه كونه حقاً يقينياً فهو البرهان والا فان اعتبر فيه عموم الاعتراف من العامة او التسليم من الخصم فهو الجدل والا فهو المغالطة وعلم ان المغالطة ان استعملت فى مقابلة الحكيم سميت سفسطة وان استعملت فى مقابلة غير الحكيم فمشاغبة

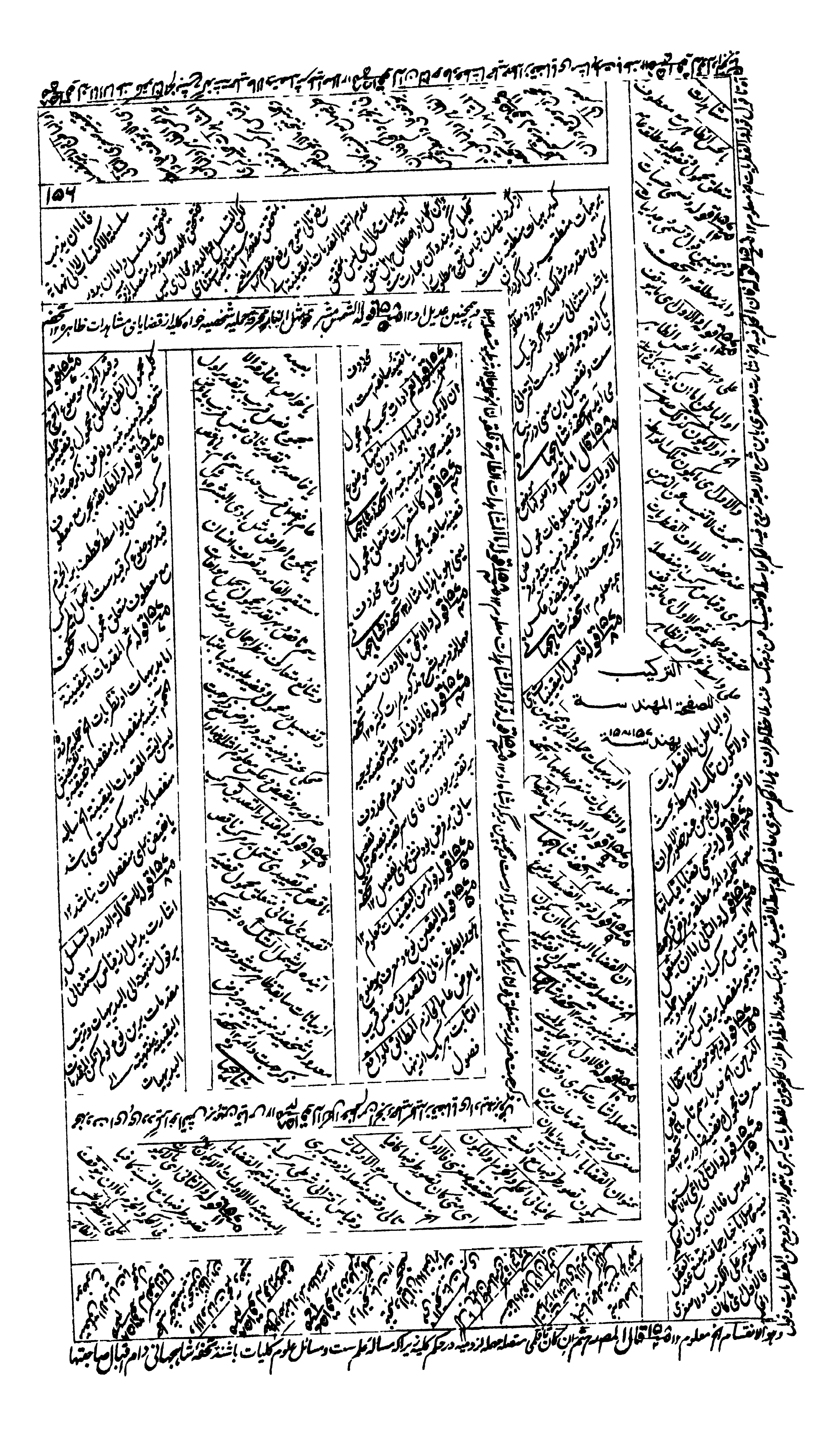
التصديقات
تقسيم القياس باعتبار المادة



کبری نتیجه ان لم یفید جزما یقینیا فهو اما الجدل او المغالطه ... قوله واعلم ان ... تصوریه ان المغالطه ... حملیه شخصیه ...

التركيب

الصفحة للهندسة



و همچنین صدیل و ۱۲ قوله الشمس مشرق ... شخصیه خواه کلی از قضایای مشاهدات ظاهره ۱۲ تحفه

التركيب على الصفحة المهندسة

وهو الانقسام ۱۲ معلوم ۱۲ قال المصنف ثم ان كان تالي منفصلا لزوميه در حكم كليه برا كه مسائل علم ست و مسائل علوم كليات باشند ۱۲ تحفه شاهجهاني دام اقبال صاحبها



يتالف من اليقينيات

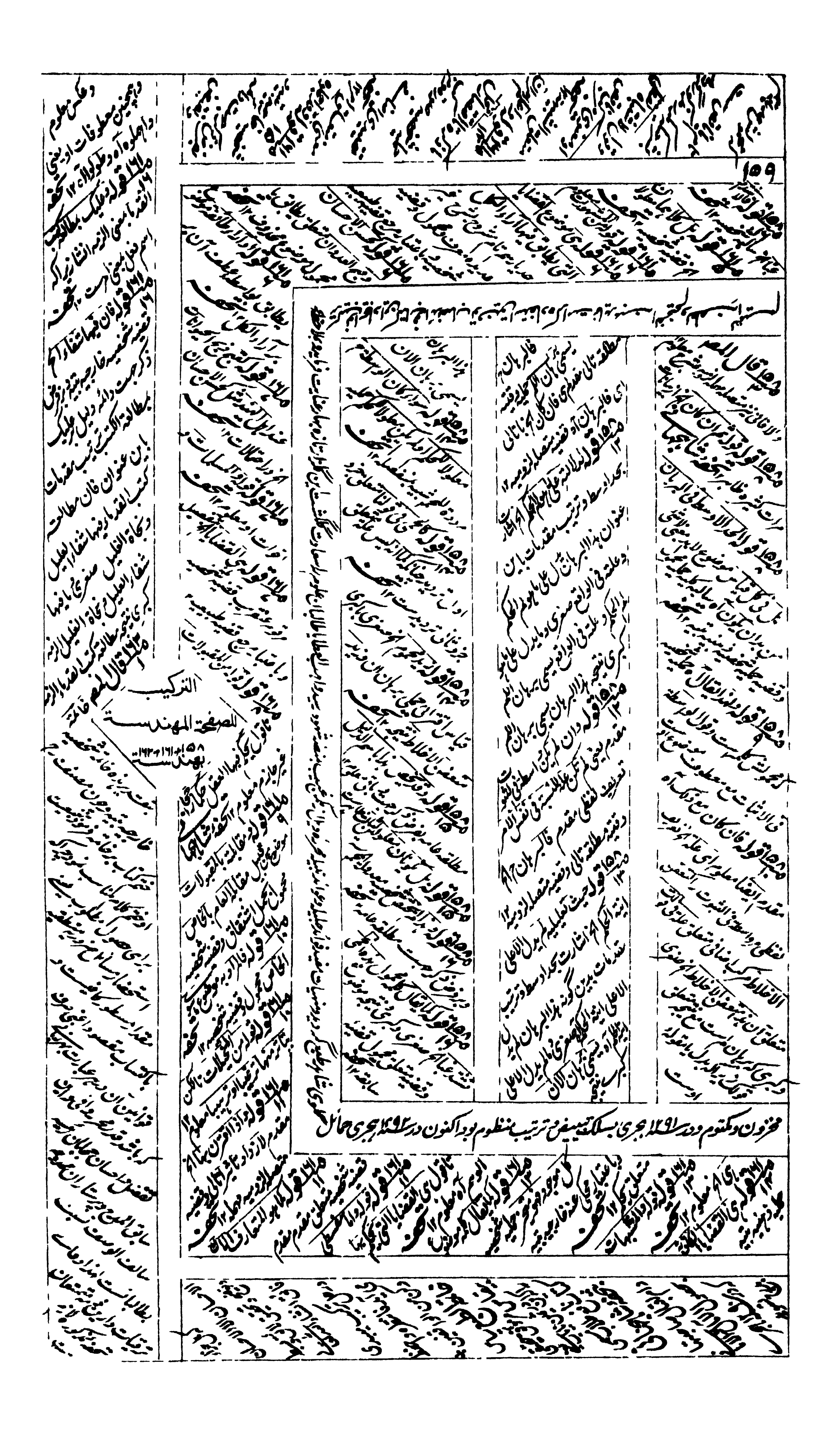
واعلم ايضا انه معتبر في البرهان ان يكون مقدماته باسرها يقينية بخلاف غيره من الاقسام مثلا يكفي في كون القياس مغالطة ان تكون احدى مقدمتيه وهمية وان كانت الاخرى يقينية نعم يجب ان لا يكون فيهما ما هو ادون منها كالشعريات الا يلحق بالادون فالمؤلف من مقدمة مشهورة واخرى مخيلة لا يسمى جدليا بل شعريا فاعرفه قوله من اليقينيات الخ اليقين هو التصديق الجازم المطابق للواقع الثابت فباعتبار التصديق لم يشمل الشك والوهم والتخييل وسائر التصورات وبقيد الجزم اخرج الظن وبالمطابقة الجهل المركب وبالثابت التقليد ثم المقدمات اليقينية اما بديهيات او نظريات منتهية الى البديهيات لاستحالة الدور والتسلسل فاصول اليقينيات هي البديهيات والنظريات متفرعة عليها والبديهيات ستة اقسام بحكم الاستقراء ووجه الضبط ان القضايا البديهية اما ان يكون تصور طرفيها مع النسبة كافيا في الحكم والجزم اولا يكون فالاول هو الاوليات والثاني اما ان يتوقف على واسطة غير الحس الظاهر والباطن اولا الثاني المشاهدات وينقسم الى مشاهدات بالحس الظاهر وتسمى حسيات والى مشاهدات بالحس الباطن وتسمى وجدانيات والاول اما ان يكون تلك الواسطة بحيث لا تغيب عن الذهن عند حضور الاطراف اولا يكون كذلك فالاول هي الفطريات ويسمى قضايا قياساتها معها والثاني اما ان يستعمل فيه الحدس وهو الانتقال الدفعي من المبادي الى المطلوب اولا يستعمل فالاول الحدسيات والثاني ان كان الحكم فيه حاصلا باخبار جماعة يمتنع عند العقل تواطؤهم على الكذب فهي المتواترات وان لم يكن كذلك بل يكون حاصلا من كثرة التجارب فهي التجربيات وقد علم بذلك حد كل واحد منها

قوله تواطؤهم اي توافقهم اي بلغ عدد المخبرين الى حد يحصل به اليقين وهو يختلف باختلاف الحوادث واحوال المخبرين

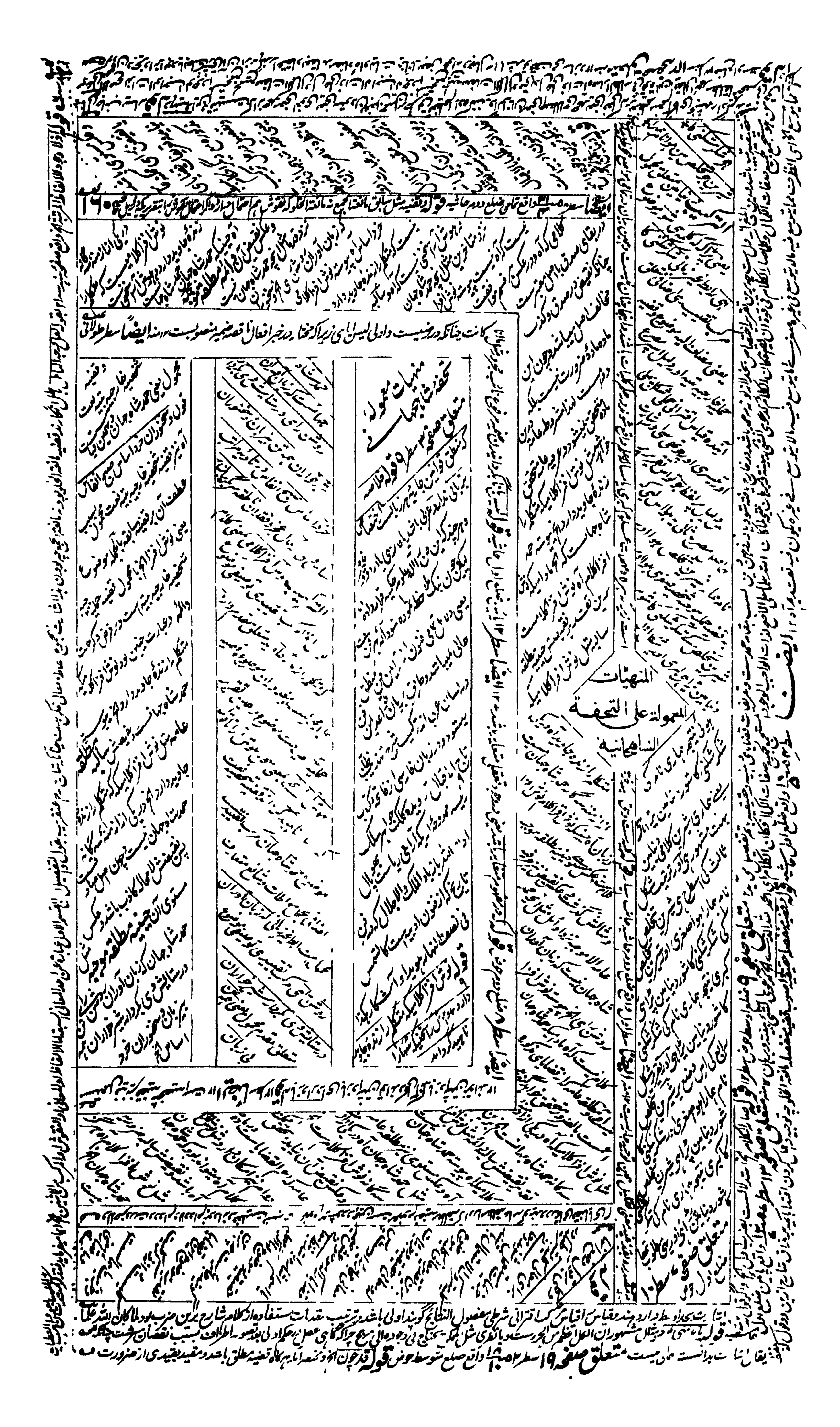
واصولها الاوليات والمشاهدات والتجربيات والحدسيات والمتواترات والفطريات ثم ان كان الاوسط مع عليته للنسبة في الذهن علة لها في الواقع فلمي والا فاني

قوله الاوليات كقولنا الكل اعظم من الجزء قوله المشاهدات اما المشاهدات الظاهرة فكقولنا الشمس مشرقة والنار محرقة واما الباطنة فكقولنا ان لنا جوعا وعطشا قوله والتجربيات كقولنا السقمونيا مسهل للصفراء قوله والحدسيات كقولنا نور القمر مستفاد من نور الشمس قوله والمتواترات كقولنا المكة موجودة قوله والفطريات كقولنا الاربعة زوج فان الحكم فيه بواسطة لا تغيب عن الذهن عند ملاحظة اطرافه الحكم وهو الانقسام بمتساويين قوله ثم ان كان الحد الاوسط في البرهان بل في كل قياس الذي يكون علة لحصول العلم بالنسبة الايجابية او السلبية المطلوبة في النتيجة ولهذا يقال له الواسطة في الاثبات والواسطة في التصديق فان كان مع ذلك واسطة في الثبوت ايضا اي علة لتلك النسبة الايجابية او السلبية في الواقع وفي نفس الامر كتعفن الاخلاط في قولك هذا متعفن الاخلاط وكل متعفن الاخلاط فهو محموم فهذا محموم فالبرهان يسمى برهان اللم لدلالته على ما هو لم الحكم وعلته في الواقع وان لم يكن واسطة في الثبوت يعني لم يكن علة للنسبة في نفس الامر فالبرهان ح يسمى برهان الان حيث لم يدل الا على انية الحكم وتحققه في الذهن دون عليته في الواقع سواء كانت الواسطة ح معلولا للحكم كالحمى في قولنا زيد محموم وكل محموم متعفن الاخلاط فزيد متعفن الاخلاط وقد يخص هذا باسم الدليل او لم يكن معلولا للحكم كما انه ليس علة له بل يكونان معلولين لثالث وهذا القسم لم يختص باسم كما يقال هذا الحمى تشتد غبا وكل حمى تشتد غبا محرقة فهذه الحمى محرقة فان اشتدادها

التصديقات
البرهان اللمي
الاني



التركيب
الصفحة المهندسة



المنهيات المعولة على التحفة الشاهجهانية

منهيات معوله تحفه شاهجهانيه

٥ قوله قد اجملوه واهملوه وكان الواجب عليهم تفصيل الصناعات الخمس باعتبار القياسات وبيان موادها وبيان احكامها ٥ قوله فان فيها شفاء للعليل ونجاة للعليل

التصديقات
القياس الجدلي والخطابي والشعري
او السفسطي

واما جدلي يتألف من المشهورات والمسلمات واما خطابي يتألف من المقبولات والمظنونات واما شعري يتألف من المخيلات واما سفسطي يتألف من الوهميات والمشبهات

غبا ليس معلولا للاحراق ولا العكس بل كلاهما معلولان للصفراء المتعفنة الخارجة عن العروق
قوله من المشهورات هي القضايا التي تطابق فيها آراء الكل كحسن الاحسان وقبح العدوان او آراء
طائفة كقبح ذبح الحيوانات عند اهل الهند قوله والمسلمات هي القضايا التي سلمت من الخصم في المناظرة
او برهن عليها في علم واخذت في الآخر على سبيل التسليم قوله من المقبولات هي قضايا توخذ ممن يعتقد فيه
كالاولياء والحكماء قوله والمظنونات هي قضايا يحكم بها العقل حكما راجحا غير جازم ومقابلته بالمقبولات
من قبيل مقابلة العام بالخاص فالمراد بها سوى الخاص قوله من المخيلات هي القضايا التي لا تذعن بها النفس لكن يتأثر منها
ترغيبا وترهيبا واذا اقترن بها سجع او وزن كما هو المتعارف لان ذا تأثير اقوله اما سفسطي نسب الى
السفسطة وهي مشتقة من سوفسطا معرب سوفسطا لفظة يونانية يعني الحكمة المموهة المدلسة قوله من الوهميات
هي القضايا التي يحكم بها الوهم في غير المحسوس قياسا على المحسوس كما يقال كل موجود فهو متحيز قوله والمشبهات
هي القضايا الكاذبة الشبيهة بالصادقة الاولية او المشهورة لاشتباه لفظي او معنوي واعلم ان ما ذكره المتأخرون
في الصناعات الخمس اقتصار مخل قد اجملوه واهملوه مع كونه من المهمات كما اهملوا في الاقترانيات الشرطية ولوازم الشرطيات
مع قلة الجدوى فعليك بمطالعة كتب القدماء فان فيها شفاء العليل ونجاة العليل

قوله او معنوي اعلم ان الاشتباه المعنوي اما من جهة المادة بان [illegible]

خاتمة اجزاء العلوم ثلثة الموضوعات وهي التي يطلب في العلم اعراضها الذاتية والمبادي وهي حدود الموضوعات

قوله اجزاء العلوم كل علم من العلوم المدونة لابد فيه من امور ثلثة احدها ما يبحث فيه عن خصائصه وآثاره المطلوبة منه اي يرجع جميع ابحاث العلم اليه وهو الموضوع وتلك الآثار هي الاعراض الذاتية الثاني القضايا التي يقع فيها هذا البحث وهي المسائل وهي تكون نظرية في الاغلب وقد تكون بديهيات محتاجة الى تنبيه كما صرح به وقوله يطلب في العلم يعم القبيلتين اما ما يوجد في بعض النسخ من التخصيص بقوله بالبرهان فمن زيادات الناسخ على انه يمكن توجيهه بانه بناء على الغالب وبان المراد بالبرهان ما يشمل التنبيه الثالث ما يبتني عليه المسائل مما يفيد تصورات اطرافها والتصديقات بالقضايا المأخوذة في دلائلها فالاول هي المبادي التصورية والثاني هي المبادي التصديقية قوله الموضوعات ههنا اشكال مشهور وهو ان من عد الموضوع من اجزاء العلوم اما ان يريد به نفس الموضوع او تعريفه او التصديق بوجوده او التصديق بموضوعيته والاول مندرج في موضوعات المسائل التي هي اجزاء للمسائل فلا يكون جزءً على حدة والثاني من المبادي التصورية والثالث من المبادي التصديقية فلا يكونان جزءً على حدة ايضا والرابع من مقدمات الشروع فلا يكون جزءً ويمكن الجواب باختيار كل من الشقوق الاربعة اما على الاول فيقال ان نفس الموضوع وان اندرج في المسائل لكن لشدة الاعتناء به من حيث ان المقصود من العلم معرفة احواله والبحث عنها عد جزءً على حدة او يقال ان المسائل ليست هي مجموع الموضوعات والمحمولات والنسب بل المحمولات المنسوبة الى الموضوعات قال المحقق الدواني في حاشية شرح المطالع المسائل هي المحمولات المثبتة بالدليل وفيه نظر فانه لا يلائم ظاهر قول

خاتمة
في اجزاء العلوم وهي ثلثة

وأجزائها وأعراضها ومقدمات بينة أو مأخوذة تبتني عليها قياسات العلم والمسائل وهي قضايا تطلب في العلم وموضوعاتها موضوع العلم أو نوع منه أو عرض ذاتي له

المصـ المسائل هي قضايا كذا وموضوعاتها كذا ومحمولاتها كذا وايضا فلو كانت المسائل نفس المحمولات المنسوبة لكون
عد سائر موضوعات المسائل التي هي اجزاء موضوع العلم جزءا على حدة فتدبر واما على الثاني فيقال ان
تعريف الموضوع وان كان مندرجا في المبادي التصورية لكن عد جزءا على حدة لمزيد الاعتبار به كما سبق
واما على الثالث فيقال بمثل ما مر او يقال بان عد التصديق بوجود الموضوع من المبادي التصديقية
كما نقل عن الشيخ تسامح فان المبادي التصديقية هي القضايا التي تتألف منها قياسات العلم
على ذلك العلامة في شرح الكليات ايد بكلام الشيخ ايضا وهو فقوله ما تبتنى عليه قياسات
العلم تعريف وتفسير للاعم واما على الرابع فيقال ان التصديق بالموضوعية لما توقف عليه الشروع
على بصيرة وكان له مزيد دخل في معرفة مباحث العلم وتمييزها عما ليس عنه عد جزءا من العلم مسامحة
وبذا ابطل المحتملات قوله اجزائها اي حدود اجزائها اذا كانت الموضوعات مركبة قوله اعراضها اي
حدود العوارض المثبتة لتلك الموضوعات قوله ومقدمات بينة المبادي التصديقية اما مقدمات بينة
بنفسها اي بديهية او مقدمات مأخوذة اي نظرية فالاولى تسمى علوما متعارفة والثانية ان اذعن
بها المتعلم بحسن ظنه بالمعلم سميت اصولا موضوعة وان اخذها مع تشكك سميت مصادرة وقد
يعلم ان مقدمة واحدة يجوز ان تكون اصلا موضوعا بالنسبة الى شخص ومصادرة بالقياس الى آخر قوله موضوع العلم
كقولهم في الطبيعي كل جسم فله شكل طبيعي قوله او عرض ذاتي كقولهم كل متحرك فله ميل

عن ذاته وطبعه لا باعتبار الامر الخارج من ذاته كالفاعل وغيره ١٢ منه قوله فله ميل طبيعي اي ميل طبيعي الى مركزه

او مركب و محمولاتها امور خارجة عنها لاحقة لها لذواتها

قوله او مركب من الموضوع مع العرض الذاتي كقول المهندس كل مقدار وسط في النسبة فهو يحيط ضلع الطرفان فان موضوع مع العرض الذاتي كقوله كل خط قام على خط فان الزاويتين الحادثتين على جنبيه اما قائمتان او متساويتان لهما قوله محمولاتها اي محمولات المسائل امور خارجة عنها اي عن موضوعات المسائل لاحقة لها اي عارضة لتلك الموضوعات اذ لا معنى لها محمولة عليها فان الشيء العارض هو الخارج المحمول فلو اجرد عن قيد الخروج للتصحيح به فيما قبل بقى الحمل ولو اكتفى المصنف باللحوق لكفى لم يوجد في بعض النسخ قوله لذواتها وهو بحسب الظاهر لا ينطبق الا على المذهب الاولى اي اللاحق للشيء اولا بالذات اي بدون واسطة في العروض لا يشمل العارض بواسطة المساوي مع انه من العرض الذاتي اتفاقا ولذا اول بعض الشارحين وقال اي مستعد لها بحسب خصوص بذواتها سواء كان لحوقها اياها لذواتها او لامر يساويها فان اللاحق للشيء لما هو هو متناول لاعراض الذاتية جميعا على ما قال المصنف في شرح الرسالة الشمسية ثم ان هذا القيد يدل على ان المصنف اختار مذهب الشيخ في لزوم كون محمولات المسائل اعراضا ذاتية لموضوعاتها نظر كلام شارح المطالع لكن الاستاذ المحقق اورد عليه انه كثيرا ما يكون محمول المسئلة بالنسبة الى موضوعها من الاعراض العامة الغريبة كقول الفقهاء كل مسكر حرام وقول النحاة كل فاعل مرفوع وقول الطبيعيين كل فلك متحرك على الاستدارة ثم يعتبر ان لا يكون اعم من موضوع العلم

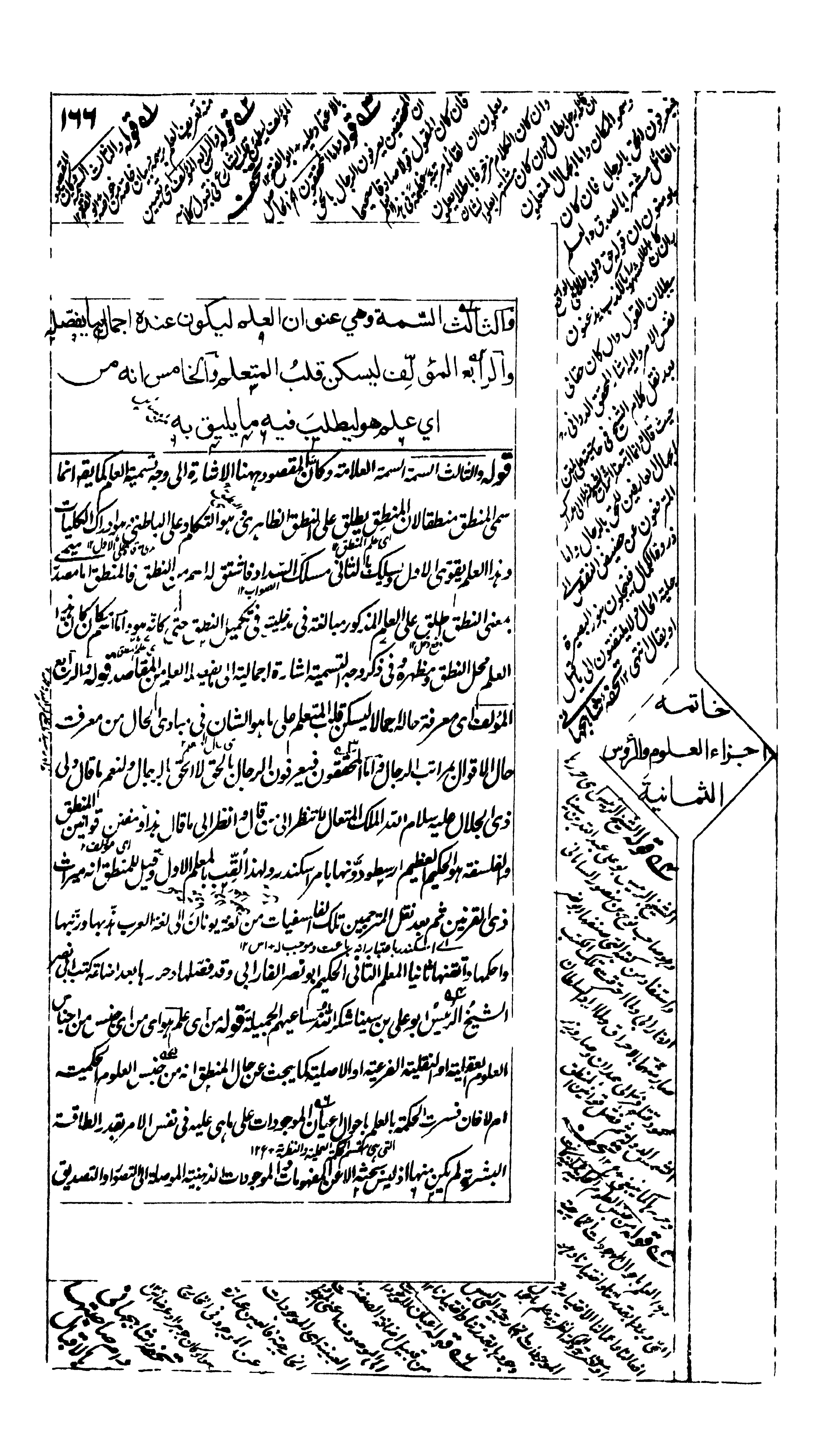
خاتمة
اجزاء العلوم وهو ثلثة

وقد يقال المبادي لما يبدأ به قبل المقصود والمقدمات لما يتوقف عليه الشروع بوجه البصيرة وفرط الرغبة كتعريف العلم وبيان غايته وموضوعه وكان القدماء يذكرون في صدر الكتاب ما يسمونه الرؤس الثمانية الاول الغرض لئلا يكون النظر في طلبه عبثا والثاني المنفعة اي ما يتشوقه الكل طبعا لينشط في الطلب ويتحمل المشقة

شرح بذلك المحقق الطوسي ايضا في نقد التنزيل انتهى كلامه اقول في لزوم هذا الاعتبار ايضا نظر لصحة ارجاع المحمولات العامة الى العرض الذاتي بالقيود المخصصة كما يرجع المحمولات الخاصة الى الموضوع المردد فالاستاذ صرح باعتبار الثاني فعدم اعتبار الاول تحكم وههنا زيادة كلام لا يسعها المقام قوله وقد يقال المبادي اشارة الى اصطلاح آخر في المبادي سوى ما تقدم وضعه ابن الحاجب في مختصر الاصول حيث اطلق المبادي على ما يبدأ به قبل الشروع في مقاصد العلم سواء كان داخلا في العلم فيكون من المبادي المصطلحة السابقة كتصور الموضوع والاعراض الذاتية والتصديقات التي تتألف منها قياسات العلم او خارجا يتوقف عليه الشروع ولو على وجه الخبرة وتسمى مقدمات كمعرفة الحد والغاية والموضوع والفرق بين المقدمات والمبادي بهذا المعنى مما لا ينبغي ان يشتبه فان المقدمات خارجة عن العلم لا محالة بخلاف المبادي فتبصر قوله يذكرون اي في صدر كتبهم على انها من المقدمات او من المبادي بالمعنى الاعم قوله الغرض اعلم ان ما يترتب على الفعل ان كان باعثا للفاعل على صدور ذلك الفعل منه يسمى غرضا وعلة غائية والا يسمى فائدة ومنفعة وغاية قالوا افعال الله تعالى لا تعلل بالاغراض وان اشتملت على غايات ومنافع لا تحصى فكان مقصود المص ان القدماء كانوا يذكرون في صدر كتبهم ما كان سببا حاملا على تدوين المدون الاول لهذا العلم ليعقبونه بما يشتمل عليه من منفعة ومصلحة يميل اليها عموم الطبائع ان كانت لهذا العلم منفعة ومصلحة سوى الغرض الباعث للواضع الاول قد عرفت في صدر الكتاب ان الغرض والغاية من علم المنطق هو العصمة فتذكر

خاتمة
في اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

ما يكون ما يبدأ به قبل الشروع في مقاصد العلم داخلا في العلم ١٢ قوله على انما اي الرؤس الثمانية من المقدمات



خاتمة
اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

والثالث السمة وهي عنوان العلم ليكون عنده اجمال ما يفصله والرابع المؤلف ليسكن قلب المتعلم والخامس انه من اي علم هو ليطلب فيه ما يليق به

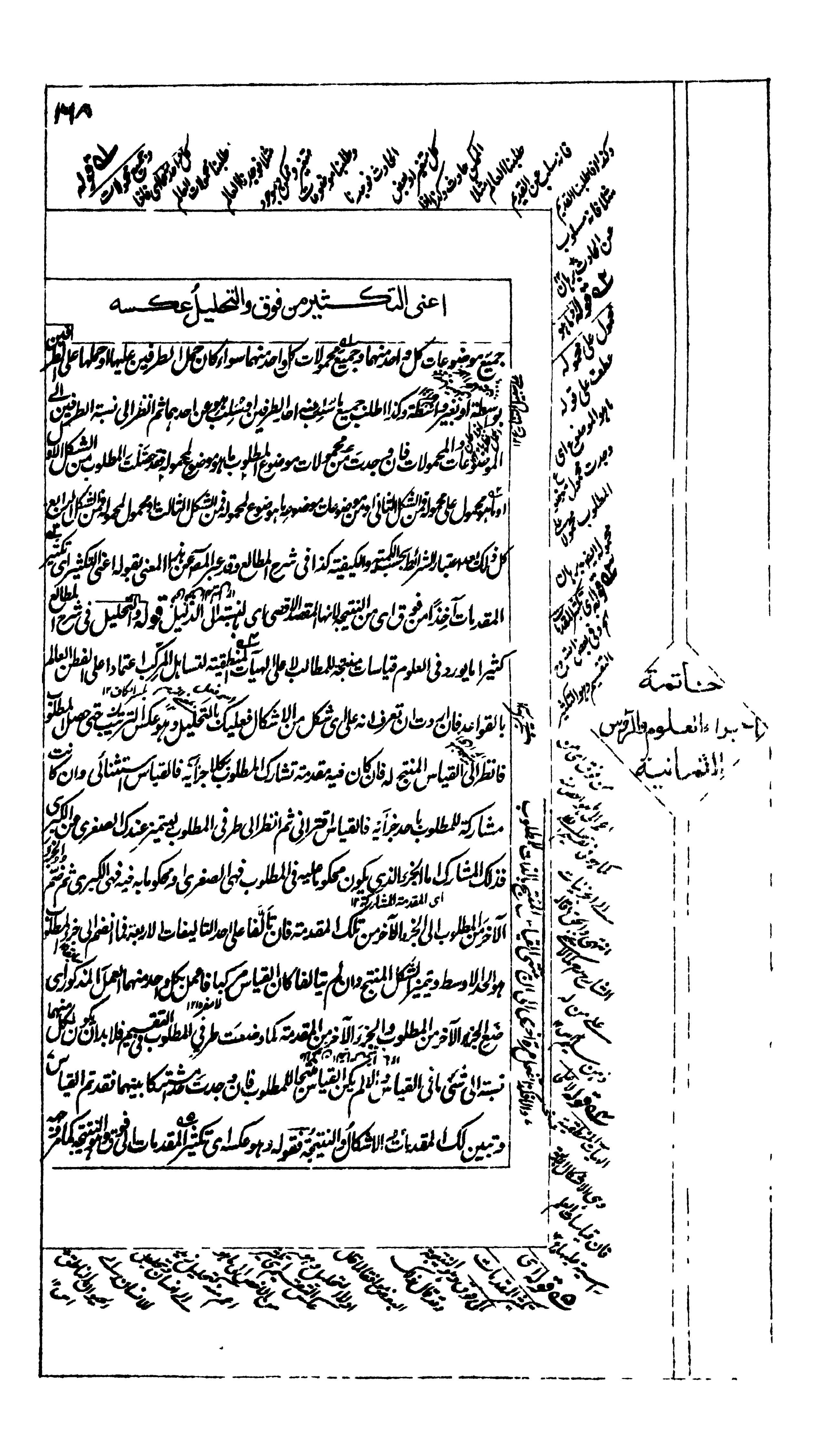
قوله والثالث السمة العلامة وكان المقصود ههنا الاشارة الى وجه تسمية العلم كما يقال انما سمي المنطق منطقا لان المنطق يطلق على النطق الظاهري هو التكلم وعلى الباطني هو ادراك الكليات وهذا العلم يقوي الاول ويسلك بالثاني مسلك السداد فاشتق له اسم من النطق فالمنطق اما مصدر بمعنى النطق اطلق على العلم المذكور مبالغة في مدخليته في تكميل النطق حتى كانه هو واما اسم مكان كان هذا العلم محل النطق ومظهره في ذكر وجه التسمية اشارة اجمالية الى ما يفيده العلم من المقاصد قوله والرابع المؤلف اي معرفة حاله اجمالا ليسكن قلب المتعلم على ما هو الشان في مبادي الحال من معرفة حال الاقوال بمراتب الرجال واما المحققون فيعرفون الرجال بالحق لا الحق بالرجال ولنعم ما قال ولي ذي الجلال عليه سلام الله الملك المتعال لا تنظر الى من قال وانظر الى ما قال هذا ومدون قوانين المنطق والفلسفة هو الحكيم العظيم ارسطو دونها بامر اسكندر ولهذا لقب بالمعلم الاول وقيل للمنطق انه ميراث ذي القرنين ثم بعد نقل المترجمين تلك الفلسفيات من لغة يونان الى لغة العرب هذبها ورتبها واحكمها واتقنها ثانيا المعلم الثاني الحكيم ابو نصر الفارابي وقد فصلها ادخرها بعد اضاعة كتب ابي نصر الشيخ الرئيس ابو علي بن سينا شكر الله مساعيهم الجميلة قوله من اي علم هو اي من اي جنس من اجناس العلوم العقلية او النقلية الفرعية او الاصلية كما يبحث عن حال المنطق انه من جنس العلوم الحكمية ام لا فان فسرت الحكمة بالعلم باحوال اعيان الموجودات على ما هي عليه في نفس الامر بقدر الطاقة البشرية لم يكن منها اذ ليس بحثه الا عن المفهومات والموجودات الذهنية الموصلة الى التصور والتصديق

والسادس انه من اي مرتبة هو ليقدم على ما يجب ويؤخر عما يجب والسابع القسمة والتبويب ليطلب في كل باب ما يليق به والثامن الانحاء التعليمية وهي التقسيم

وان حذف الاعيان من التفسير المذكور فهو من الحكمة ثم على التقدير الثاني فهو من اقسام الحكمة النظرية الباحثة عما ليس وجودها بقدرتنا واختيارنا ثم هل هو اصل من اصول الحكمة النظرية او من فروع الالهي والمقام لا يسع بسط ذلك الكلام قوله من اي مرتبة هو كما يقال ان مرتبة المنطق ان يشتغل به بعد تهذيب الاخلاق وتقويم الفكر ببعض الهندسيات وذكر الاستاذ في بعض رسائله انه ينبغي تاخيره في زماننا عن تعلم قدر صالح من العلوم الادبية لما شاع من كون التداوين باللغة العربية قوله القسمة اي قسمة العلم في علم المنطق الى ابوابها فالاول كما يقال ابواب المنطق تسعة الاول ايساغوجي اي الكليات الخمس الثاني المعرفات الثالث القضايا الرابع القياس واخواته الخامس البرهان السادس الجدل السابع الخطابة الثامن المغالطة التاسع الشعر وبعضهم عد مبحث الالفاظ بابا آخر فصارت ابواب المنطق عشرة كاملة والثاني كما يقال ان كتابنا هذا مرتب على قسمين القسم الاول في المنطق وهو مرتب على مقدمة ومقصدين وخاتمة المقدمة في بيان الماهية والغاية والموضوع والمقصد الاول في مباحث التصورات والمقصد الثاني في مباحث التصديقات والخاتمة في اجزاء العلوم القسم الثاني في علم الكلام وهو مرتب على كذا ابواب الاول في كذا الخ كما قال في الشمسية ورتبته على مقدمة وثلث مقالات وخاتمة وهذا الثاني شائع كثير قلما يخلو عنه كتاب قوله الانحاء التعليمية اي الطرق المذكورة في التعاليم لعموم نفعها في العلوم وقد اضطربت كلمات الشراح ههنا وما ذكره هو الموافق لتتبع كتب القوم والماخوذ من شرح المطالع قوله هي التقسيم كان المراد به ما يسمى بتركيب القياس كتحليله وذلك بان يقال اذا اردت تحصيل مطلب من المطالب التصديقية فضع طرفي المطلوب واطلب

خاتمة
اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

بعلم تهذيب الاخلاق ثم يعلمون المنطق والاحسن عندي الآن ان يقدم حفظ القرآن للصبيان ثم ...



خاتمة

اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

اعنى التكثير من فوق والتحليل عكسه

جميع موضوعات كل واحد منهما وجميع محمولات كل واحد منهما سواء كان حمل الطرفين عليها او حملها على الطرفين
بواسطة او بغير واسطة وكذا اطلب جميع ما يسلب عنه احد الطرفين او يسلب هو عن احدهما ثم انظر الى نسبة الطرفين الى
الموضوعات والمحمولات فان وجدت من محمولات موضوع المطلوب ما هو موضوع لمحموله فقد حصلت المطلوب من الشكل الاول
او ما هو محمول على محموله فمن الشكل الثاني او من موضوعات موضوعه ما هو موضوع لمحموله فمن الشكل الثالث او محمول لمحموله فمن الشكل الرابع
كل ذلك مع اعتبار الشرائط بحسب الكمية والكيفية كذا في شرح المطالع وقد عبر المصنف عن هذا المعنى بقوله اعني التكثير اى تكثير
المقدمات آخذا من فوق اى من النتيجة لانها المقصد الاقصى اى لينتقل الى الدليل قوله والتحليل في شرح المطالع
كثيرا ما يورد في العلوم قياسات منتجة للمطالب لا على الهيأت المنطقية لتساهل المركب اعتمادا على الفطن العالم
بالقواعد فان اردت ان تعرف انه على اى شكل من الاشكال فعليك بالتحليل وهو عكس الترتيب حتى حصل المطلوب
فانظر الى القياس المنتج له فان كان فيه مقدمة تشارك المطلوب بكلا جزئيه فالقياس استثنائى وان كانت
مشاركة للمطلوب باحد جزئيه فالقياس اقترانى ثم انظر الى طرفى المطلوب ليتميز عندك الصغرى من الكبرى
فذلك المشارك ما الجزء الذى يكون محكوما عليه فى المطلوب فهى الصغرى او محكوما به فيه فهى الكبرى ثم ضم
الآخر من المطلوب الى الجزء الآخر من تلك المقدمة فان تألفا على احد التأليفات الاربعة فما انضم الى جزء المطلوب
هو الحد الاوسط وتميز الشكل المنتج وان لم يتألفا كان القياس مركبا فاعمل بكل واحد منهما العمل المذكور اى
ضع الجزء الآخر من المطلوب والجزء الآخر من المقدمة كما وضعت طرفى المطلوب فى التقسيم فلا بد ان يكون لكل منهما
نسبة الى شئ ما فى القياس والا لم يكن القياس منتجا للمطلوب فان وجدت حدا مشتركا بينهما فقد تم القياس
وتبين لك المقدمات والاشكال والنتيجة فقوله وهو عكسه اى تكثير المقدمات من الى فوق وهو النتيجة كما مر



والتحديدُ اى فعل الحد والبرهانُ اى الطريق الى الوقوف

على الحق والعمل به وهذا بالمقاصد اشبهُ

قوله والتحديد اى فعل الحد يعنى ان المراد بالتحديد بيان اخذ الحدود فكان المراد المعرّف مطلقا او الذاتيات للاشياء

وذلك ان يقول اذا اردت تعريف شئ فلا بد ان تضع ذلك الشئ وتطلب جميع ما هو اعم منه وتحمل عليه بواسطة او بغيرها

وتميّز الذاتيات عن العرضيات بان تعد ما هو بيّن الثبوت له او ما يلزم من مجرد ارتفاعه ارتفاع نفس الماهية ذاتيا

وما ليس كذلك عرضيا واذا طلبت جميع ما هو فى ذاته وجميع ما هو مساوله فتميّز عندك الجنس من الجنس العام والفصل من الخاصة

ثم تركب اى تقسيم شئت من اقسام المعرف بعد اعتبار الشرائط المذكورة فى باب المعرف قوله اى الطريق الى الوقوف

على الحق اى اليقين ان كان المطلوب علما نظريا والى الوقوف عليه والعمل به ان كان علما عمليا كان يقول اذا اردت الوصول الى اليقين

فلا بد ان تستعمل فى الدليل بعد محافظة شرائط صحة الصورة اما الضروريات الستة او ما يحصل منها بصورة صحيحة ومادة صحيحة

وتبالغ فى التفحص عن ذلك حتى لا تشتبه بالمشهورات والمسلمات والمشبهات ولا تحذر عن شئ بمجرد حسن الظن او من تسمع منه

حتى لا تقع فى مضيق الخطابة ولا ترتبط بربقة التقليد قوله هذا بالمقاصد اشبه اى الامر الثامن اشبه بمقاصد الفن منه

بمقدماته ولذا ترى المتاخرين كصاحب المطالع يوردون ما سوى التحديد فى مباحث الحجة ولواحق القياس اما التحديد فشانه

ان يذكر فى مباحث المعرف وقيل هذا اشارة الى العمل وكونه اشبه بالمقصود ظاهر بل المقصود من العلم العمل جعلنا الله واياكم

من الراسخين فى الامرين ورزقنا بفضله وجوده سعادة الدارين بحق نبيه محمد خير البرية وآله وعترته الطاهرين وهو الموفق والمعين

تمت

بعينها او مع نقصان وزيادة ان وجد امر آخر معينا فى التحصيل فايرادها عليه ليس بضرورى فهذا امر مفوض

خاتمة احزاء العلوم والرؤس الثمانية

قطعهٔ تاریخ تصنیف وطبع تحفهٔ شاهجهانی از عبد العلی مدراسی اوصله الله الی الامانی

الا یا ایها الخلان طلبوا
فبشری للاقاصی والادانی

من ان آتش زبانم کاب نظم
کند در بحر شعر آتش فشانی

ایا ولدادگان شاهد علم
الا ای نکته سنجان معانی

نحوست را سعادت راه بسته
شکسته پنجهٔ حرمان امانی

بحمد الله سرور آمد الم رفت
سبکدوش ست بازوی گرانی

شگفته غنچهٔ امید گل گل
بشادی بلبلان در نغمه خوانی

چه زور گرمی بازار علم ست
که شد معدوم جنس ناتوانی

بعالم پنج کلی پنج نوبت
نوازد نوبت شیوا زبانی

مهیا شد همه اسباب توفیق
بتایید فیوض آسمانی

همه دست و گریبانست امروز
چو مجموع جواهر پنجگانی

بشارت باد برارباب حجت
که پیر منطق آمد در جوانی

کسی تا این زمان ترکیب منطق
نکرد ایجاد با حل معانی

جناب شیخ الهی بخش صاحب
سراپا عقل اول شیخ ثانی

جزاه الله فی الدارین خیرا
الهی بخش او را کامرانی

عجب ترکیب نو ایجاد فرمود
سزد او را کند گر لن ترانی

چه کار دست بسته حل نموده
نظر بر طالبان از مهربانی

تعجب چیست در ذهن خداداد
که مختص نیست فیض آسمانی

ز حل نو شد این تهذیب کهنه
نشاط افزا چو عهد نوجوانی

قوانینش همه محفوظ گردد
مضامینش بود یاد زبانی

تصوری فقط تصدیق هست این
بیا بنشین بخوان تا آنکه دانی

ولی صد آفرین بر موجد آن
چه ارزان کرد این جنس گرانی

سلاش داده صدرا را ابهول
بنذر تحفهٔ شاه جهانی

بچشم خوردبین تا دید امکان
تفحص کن درین تا میتوانی

گر این راز سر بسته کشائی
بدانم کاشف راز نهانی

عدیل مریم و خاتون دوران
سلیمان شوکت و بلقیس ثانی

بفیض مبدع فیاض عالم
منم امروز خلاق معانی

نواسنج دم سحر حلالم
کنم سحر نغمه جادو بیانی

بدامانست نقد آرزوها
بدست افتاد گنج شایگانی

جهان برخویش می نازد بصد ناز
که آمد وقت عیش و کامرانی

پریشانی بجمعیت رو آورد
ز دلها رخت بست آشفته جانی

ز گلبانگ عروج درس و تدریس
چنان گل شد بعالم شادمانی

خوشا پیر خرد را اندرین دور
سر نو تازه شد عهد جوانی

مقولات عشرهٔ عقل بر اوج
بهم شد چون قیاس اقترانی

عروس بندش و سلمای مضمون
نگار لفظ و لیلای معانی

بطور دعوی ایجاد هر فن
کند هر یک بنازش لن ترانی

نه ایران آمد ایجاد کردند
بسی رفتند ازین دنیای فانی

سبق بردند درین باهل یونان
زهی نام خدا هندوستانی

ز طبع موجدش بر شرح تهذیب
نوشته حل ترکیب و معانی

باین تعلیم و ایجادات تازه
بماند بر سر ایجاد دانی

بران صد لوحش الله وه چه عجیب
که کار سحر کرد از خامه رانی

که تا ایندم کشید از زور بازو
گمان اختراع این معانی

ز ایجاد جدید و صنع تازه
بطرز نو نوشته این مبانی

شوی فائز باستعداد کامل
اگر یک ره درین ترکیب خوانی

مرا عاتش کنی در هر عبارت
بهر علم و زبان عاجز نمانی

ز اسرار خفیه بود این فن
چو اکسیر از همه عالم نهانی

بدین تصنیف باید ملک بخشی
بهرین ایجاد شاید درفشانی

نوشتم نکتهٔ تعداد انعام
بدان این نکته را گر نکته دانی (سنه)

اشاره آمد از توضیح افصح
کنایه ابلغ از تصریح دانی

چو فهمی زین تو مقدار صله را
شوی از رمز فهمان معانی

زهی تشریف ارزانی نموده
زهی بکشاد گنج قدردانی

توئی اهل هنر را قدر افزا / توئی ارباب فن را قدر دانی
توئی شاه جهان فیض بخشی / توئی گنجور شیرین بیانی
توئی در بزم انجم ماه کامل / توئی در مملکت صاحبقرانی
توئی فرمانروا بر تخت دولت / توئی اورنگ زیب مرزبانی
جناب حضرت شاه جهان را / همیشه باد یا رب حکمرانی
بتسخیر و حکومت قائمش دار / سلیمان وار بر تخت روانی
وزد هر جا نسیم باغ فیضش / نهال جود او در گلفشانی
کریم الخلق راستے رعایا / سزاوارش بود رعی و شبانی
بعهد عدل او از یاد رفته / نظام و نصفت نوشیروانی
سپر انداخت پیش صولت او / شکوه و شوکت چنگیزخانی
اگر نواب والا جاه شوکتش / امیر الملک نظم و نسق رانی
نظام سلطنت راز و ر بازو / عزیز مصر عدل و حکمرانی
خوشا وقتیکه آمد سید القیوم / ز آل صاحب حرز یمانی
رخش آئینه نور الٰهی / دل او مطلع ماه یمانی
سهی سرو ریاض عقل و دانش / چمن پیرای باغ نکته دانی
بر اهل علم برده گوی سبقت / بتفسیر و حدیث و فقه دانی
تصانیفش فزون از حد حصرست / اگر گوئی جلال الدین ثانی
بیان بسیار دارم وقت تنگ / سخن کوته کن از طول بیانی
وجود هر دو این یک جان دو قالب / مصون باد از آفات زمانی
دعایم با اجابت باد همدوش / بحق حرمت سبع المثانی

جهان گیر و جهان سلطان جهان شاه / سکندر شان توئی شاه جهانی
شکر پاش و شکر بیز و شکر ریز / توئی شیرین دهان شکر فشانی
بود دست نوالت اندرین دهر / سزاوار عطای چار کانی
شود در روزانه بخت و ترقی / بتخت و تاج خود دائم بمانی
جهان فرمان بر شاه جهان کن / خدایا تو که سلطان جهانی
چنان شیرین زبان باز ده را / که دیده در چنین احکام رانی
درش محرابه اهل تمنا / جنابش جای امن و امانی
گلستان رعیت را همیشه / کند لطف عمیمش باغبانی
چنان بر خلق عدلش پاسبان است / نماید شیر هم را پاسبانی
عدیلش در جهانبانی عدیم است / مثیلش نیست در گیتی ستانی
چه شوی نیک خوی خیر خواهش / وزیر خسرو شیرین بیانی
صدیق الحسن صدیق الحسن خان / بدین احمد صدیق ثانی
امام و پیشوای اهل اسلام / که شرع مصطفی را گشت بانی
ز فیض مقدمش جاری شده روز / نماز و روزه و قرآن خوانی
زهی جوهر شناس گوهر علم / سر آرای اقلیم معانی
کتب تصنیف کرد اکثر عموما / نوشته خاصه تفسیر مثانی
چو بنویسم درین اسمای آنها / شود یک دفتر بار گرانی
فروغ ماهر این دو ماه و خورشید / دعا کن تا کجا این مدح خوانی
بود این هر دو سعدین سعیدین / بیک برج خوشی با صد قرانی
غرض چون از مصنف شد مرتب / کتاب تحفه شاه جهانی

همین مصرع سن تصنیف گفتم / کتاب تحفه شاه جهانی
۱۲۹۲

جناب عبد رحمن خان شاکر / بود مشکور سعیش جاودانی
چه شد مطبوع مطبوع طبائع / پسند طبع ارباب معانی
زهی این دلربا دلبر دل آرام / عجب دارد جمال دلستانی
سویدای سوادش دلبر دل / سواد چشم حوران جنانی
حروفش رونمای نقش بهزاد / سطورش غیرت ارژنگ مانی
لطیف مکلش آمد سال طبعش / شده الطف تحفه شاه جهانی

لباس طبع پوشانید این را / بصد صرف زر و گوهر فشانی
بسان شاهد محبوب طناز / عروس نو در آغاز جوانی
ز الفاظش معانی جلوه فرما / چو در مینا شراب ارغوانی
سیاهی در بیاضش لفظ عارض / و یا ظلمات و آب زندگانی
خطوط جدولش با آب و تابی / چو انهار بهشتی در روانی
همین این مبارک نام یارب / شود مقبول هر قاصی و دانی

از کاتب سطوره محمد نور الله نور

الا ای محفل افروز بیانی / الا ای صدر ارباب معانی
ز شور انگیزی نظم عجیب‌ست / فغان گر خیزد از خاک فغانی

نوای بلبل من گر کند گوش / بنالد قمری قد بر اشیانی
بجنبد شان نظم من نیابی / نشان شان و شوکتهای ثانی

باوج نظم هستم طایر قدس / بود بال و پرم شیوا بیانی
منم حلال مشکلهای مضمون / منم کشاف اسرار معانی

درین بازار نظمم یوسفی هست / زلیخا کو که سازد قدردانی
ببین یکره براه لطف سویم / که دارم از تو چشم مهربانی

بهار تازه گل کرد از بیانم / صبا بنگر که دارد گلفشانی
مکن ایما بسوی باغ دنبال / که بهر دوستان خود بوستانی

بخندای صبح امیدم که گلشن / ببر دارد لباس زعفرانی
بشادی هر گلی در خنده افزون / بمستی بلبل اندر نغمه خوانی

درین فصل بهاران پیر فرتوت / کند شوخی ایام جوانی
سه انداز دارد تیغ زبانم / اگر هندی بود ور اصفهانی

من و سرچشمهٔ طبع روانم / تو و ای خضر آب زندگانی
ز جوش خون معنی خاطر من / بود مست شراب ارغوانی

الا ای ساقی گلفام کاینده‌م / زند مطرب نوای شادمانی
بده جامی باین پژمرده خاطر / که بهتر هست از آب زندگانی

بیک جلوه بهارا محو کردی / چه طراری بطرز دلستانی
ببزم معنی و جوش می رس / سبک بنشین بنه ابر گرانی

چه بزم از رنگ معنیهای رنگین / چه معنی معنی رنگین بیانی
چه معنی زینت از رنگ بهزاد / چه معنی مرکز پرکار مانی

نه معنی بلکه فیض مبدا فیض / نه معنی بلکه جود آسمانی
چه معنی کان بسان نجم خانه / ز طبع پاک وی دارد روانی

محیط علم و بحر فضل گر زوی / گهر خیزد بوقت نکته دانی
مقولات عشره بر آسمان گرد / نثار او نجوم آسمانی

نه پندارم چو او کس را درین دور / بعلم و فضل و عقل و نکته دانی
فصیحا نزد او باشد چه نسبت / که ابجد خوان است پیشش خوش بیانی

برای طالبان ترکیب منطق / رقم فرمود خوش از مهربانی
بصحرا گر وزد بادی ز لطفش / کند شانه غزالان گلفشانی

برمزش کی رسد ذهن ارسطو / روا باشد که افلاطونش خوانی
کجا تاب و توانائی بسحبان / شود هر جا صف آرای معانی

بود سرمایه امروز آن بر فیض / که آب گوهرم دارد روانی
بود آیینه دار پرتو مهر / صفای چهرهٔ یاقوت کانی

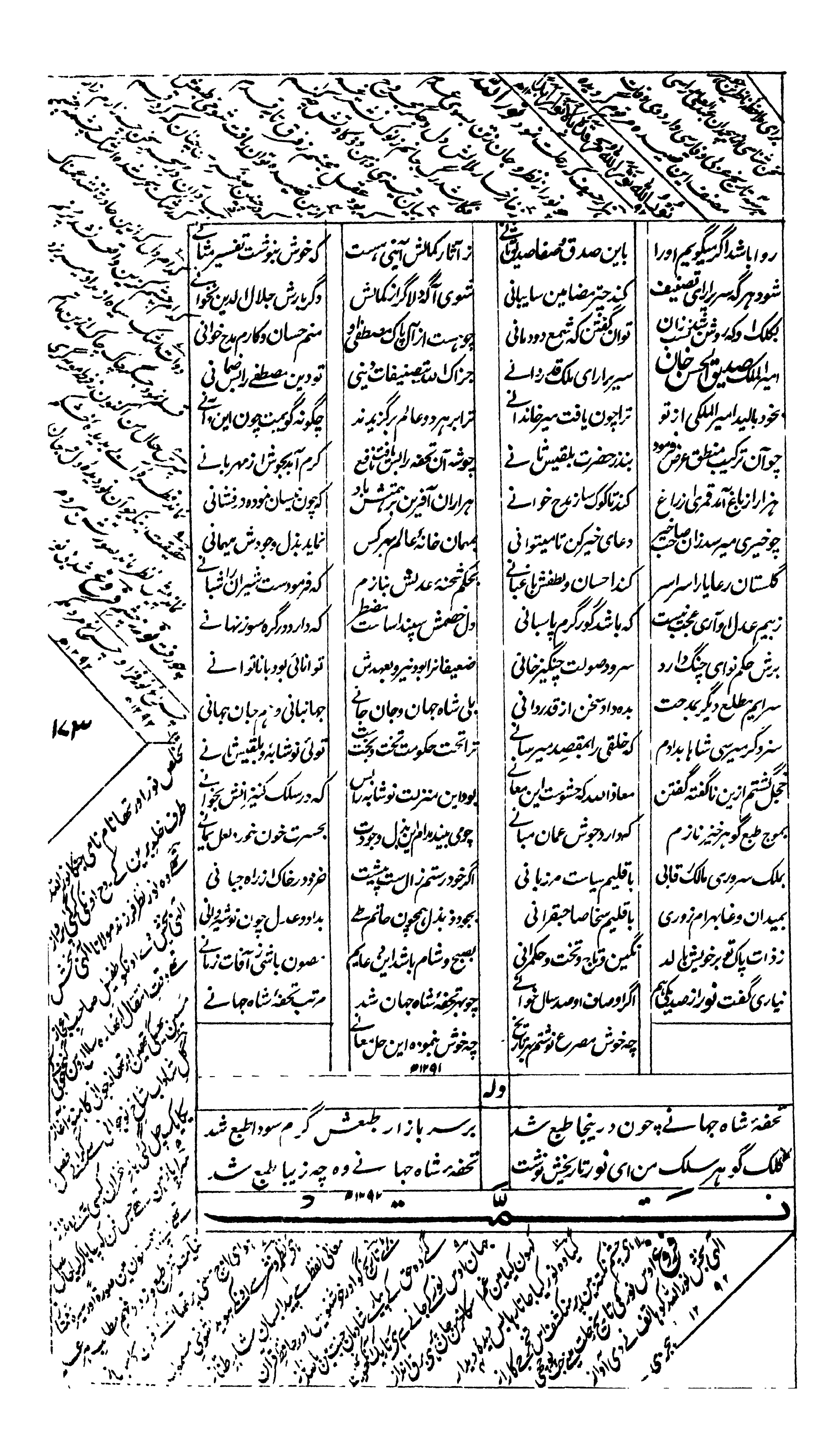
تنزل در ترقی کرده باشد / که گوئی عقل اول شیخ ثانی
چو جان ذهنش بکلیات خمسه / چو حس اندر حواس پنجگانی

چو محصورات اربع شد گهر سنج / درین شش سو چو علم چارکانی
همین گوی و همین میدان بازو / زنی ای آنکه لاف پهلوانی

کند ذهنش اگر تفریق تا حشر / بهم ناید قیاس اقترانی
باین کنه نقود تازه ایجاد / تیر زو هیچ گنج شایگانی

بهر دوش شیخ دانا طفل نادان / به پیشش پور سینا پیر فانی
عبارات سلیس و نرم فنش / بگو شعر همسر آمد در روانی

مرکب شد چو این ترکیب منطق / بعلم و عقل و فضل و خوش بیانی
طلب فرمود نواب فلک قدر / نصیبش باد دائم حکمرانی



نعت الحمد للّٰه نور اللّٰه ...

روا باشد اگر گویم اورا ... باین صدق و صفا صدیق ثانی
شود هرگه سرآرای تصنیف ... کند حیز مضامین سایبانی
بکلک ار که روشن شد زبان ... توان گفتن که شمع دودمانی
امیر الملک صدیق حسن خان ... سیر آرای ملک قدردانی
بخود بالید امیر الملکی از تو ... تراچون یافت میر خاندانی
چو آن ترکیب منطق عرض فرمود ... بنذر حضرت بلقیس ثانی
هزار از باغ آمد قمری از راغ ... کند تا کوک ساز مدح خوانی
چو خیری میرسد زان صاحب خیر ... دعای خیر کن تا میتوانی
گلستان رعایا را سراسر ... کند احسان و لطفش باغبانی
ز بیم عدل او آری عجب نیست ... که باشد گور گرم پاسبانی
برش حکم نوای چنگ دارد ... سر و صولت چنگیز خانی
سرایم مطلع دیگر بمدحت ... بده داد سخن از قدردانی
سخن دیگر سپهری شاها بدادم ... که خلقی را بمقصد میرسانی
خجل گشتم ازین ناگفته گفتن ... معاذ اللّٰه که حشو است این معانی
بموج طبع گوهر خیز نازم ... که دارد جوش عمان مبانی
بملک سروری مالک قبایی ... باقلیم سیاست مرزبانی
بمیدان وغا بهرام زوری ... باقلیم سخا صاحبقرانی
ز ذات پاک تو برخویش بالد ... نگین و تاج و تخت و حکمرانی
نیاری گفت نور از صد یکی هم ... اگر اوصاف او صد سال خوانی
چه خوش مصرع نوشتم بهر تاریخ

ز آثار کمالش آیتی هست ... که خوش بنوشت تفسیر مثانی
شنوی آگه الا گر از کمالش ... دگر یارش جلال الدین بخوانی
چو هست از آل پاک مصطفی او ... منم حسان و کارم مدح خوانی
جزاک اللّٰه تصنیفات دینی ... تو دین مصطفی را بس ضمانی
ترا بر هر دو عالم برگزیدند ... چگونه گویمت چون این و آنی
چو شه آن تحفه را بس یافت نافع ... کرم آمد بجوش از مهربانی
هزاران آفرین بر همتش باد ... که چون نیسان نموده درفشانی
بمهمان خانهٔ عالم بهر کس ... نماید بذل و جودش میهمانی
بحکم شحنهٔ عدلش بنازم ... که فرمودست شیران را شبانی
دل خصمش سپند آسا ست مضطر ... که دارد در جگر سوز نهانی
ضعیفان زابود نیرو بعهدش ... توانائی بود با ناتوانی
بلی شاه جهان و جان جانی ... جهانبانی و هم جان جهانی
ترا تخت حکومت تخت و بخت ست ... تو ای نوشابه و بلقیس ثانی
بود این منزلت نوشابه را بس ... که در سلک کنیزانش بخوانی
چو می بیند مدام این بذل و جودت ... بحسرت خون شود لعل یمانی
اگر خود رستم زال ست پشتت ... شود در خاک از راه جبانی
بجود و بذل همچون حاتم ستی ... بداد و عدل چون نوشیروانی
بصبح و شام باشد این دعایم ... مصون باشی ز آفات زمانی
چو بهر تحفهٔ شاه جهان شد ... مرتب تحفهٔ شاه جهانی
چه خوش نموده این حل معانی
۱۲۹۱

وله

تحفهٔ شاه جهانی چون درینجا طبع شد ... بر سر بازار طبعش گرم سود اطبع شد
کلک گوهر سلک من ای نور تاریخش نوشت ... تحفهٔ شاه جهانی وه چه زیبا طبع شد
۱۲۹۲

تمت

خاتمة الطبع نتیجهٔ طبع بلند و فکر آسمان پیوند صدر نشین ایوان سخن شناسی مولانا المجد العلی حسن احمد رسهی

حسن تهذیب منطق کلام توحید حضرت ذوالجلال جل اسمه و علا شانه است و تصویر امکان نجابت انام در تصدیق رسالت شفیع یوم القیام علیه الصلوة والسلام و علی آله و صحابه العظام

بعد ازین بر دانایان رموز حکمت و صیرفیان نقود علوم مخفی مباد که راقم تا اینم گمان میداشتم بلکه بیقین می پنداشتم که حکمای متقدمین و علمای متاخرین که بانی

مبانی علوم جدیده و موجد غرائب فنون مفیده بودند بجهت تحصیل ملکه و ازدیاد قوت استعداد طالبین انواع کتبها تصنیف فرمودند خاصةً ارباب حجت که بایجاد صنائع

علیه و اختراع بدائع حکمیه ذهن خلاق و فکر وقاق داشتند دقیقه برای تعلیم علم معقول فرو نگذاشتند لیکن ع خود غلط بود آنچه من پنداشتم چه بنظر ناظرین بهیچ

چنانکه از محیط البسیط فکر ایشان برای سهولت استحضار قواعد زبان و مراعات استعمال آن در هر مکان جوهر جنس گرانبهای حل ترکیب نحوی بعرض بازار تعلیم و تعلم

در رسید کاش همچنان نقد سکه حل ترکیب منطقی بنقش ایجاد احدی از ماهرین این فن در چار سوی درج تدریس برواج می انجامید تا طلبهٔ از ان در اندک زمان

مهارت تامه بمراعات قوانین منطقیه و قدرت کامله در استخراج امثال جدیده و نظائر قدیمه بهم رسانیده از فروغ اعجاز قوت ذرا که ید بیضا نمودندی و در هر زبان امثال

واقران بدلیل و برهان گوی سبقت ربودندی پس بدریافت نیکو پیوسته که نقش بدیعش تا هنوز الآن در لوح مخیلهٔ کسی صورت نه بسته و نو عروس

مضمون نقش همچنان در حجلهٔ عدم محجوب بود و آلایش دست تصویر بیگانگان و لمان عمتش نیالوده این دولت خداداد بحصهٔ کسی نیفتاده مگر آن صناع هنر پرور

و طباع بالغ نظر که مثیل خود ندارد البته بکنار فکر بلند و بآغوش طبع دشوار پسند خود درآرد شعر ای مدعی چه لاف زنی این نه آن نقش است که این نقش نو

بسکه بنام دگر زده اند یعنی حلال عقدهٔ ما لا ینحل ثانی معلم اول سلم کاخ علوم شرح مطالع فهوم قطب التهذیب شمس الترتیب مولائی و استادی

جناب شیخ الٰهی بخش فیض آبادی لا زال برهان اختراعه لعلوم قاطعه و دلیل ایجاده الفنون ساطعه که بمقتضای جودت طبعی و صفوت فطری جواهر زواهر

تمرین منطق یعنی حل ترکیب شرح تهذیب عبد الله یزدی مع حواشی جدیده حل معانی موسوم بتحفهٔ شاهجهانی در سمط تصنیف کشید و بوساطت حسن وسائل

جامع فضائل و فواضل امیر الامرا رئیس الکبرا نواب والاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان بهادر زاد اقباله کل یوم بالتوالی والتواتر بحضور

خادمان بارگاه دولت و اجلال جناب نواب عالیه شاهجهان بیگم اورنگ زیب دولتکدهٔ بهوپال ادام الله اقبالها ما طلع الشمس و لمع الهلال نذر گذرانید از انجا

که ریاض علم و هنر بنفحات قدر دانی شان تازه است و فضای جهان بزمزمهٔ علو همتش پر آوازه و شمهٔ شرف قبول برابرو کشید و غازهٔ حسن اجابت بر روی مالید و در جلدوی

رونمائی این شاهد رعنا مبلغ یکهزار روپیه عطا نموده فرمان عالی بطبعش دادند و ازین کار نمایان بزرگان ابواب شکر و احسان بر روی طالبان کشادند همچنین اگر عالی

همتی والا نهمتی براه فیض رسانی قدر دانی فرماید بمشاطگی قلم اختراعش نو عروس حل ترکیب شرح هدایهٔ حکمت ملا حسین میبذی هم بمنصهٔ حسن نام آوری جلوه گری

نماید حق اینکه از بدو گلگونه کشی ماشطهٔ قلم چنین ناظورهٔ زیبا جمال معانی بآرایش خط و خال حسن معانی در جلوه گاه وجود نخرامیده و از آغاز غوطه زنی غواص فکر

چنین گوهر شاهوار قلزم معقول آویزهٔ گوش تعلیم و تعلم نگردیده بعد ازین اگر کسی بر راه و روش این حل ترکیب بابی ایجاد منطق گام تصنیف کشاید هر آئینه از پیروان مخترع این فن

شمار کرده آید دعوی ایجاد را نشاید الحمد لله که اکنون باهتمام نامی نام حامی اسلام جوهر عرض قابلیت فصل جنس آدمیت کریم الخلق عمیم الاحسان هر چند بوسیم بهتر از ان

یعنی جناب محمد عبد الرحمن خان دام الله المنان که با وجود این رفعت علو شان بپای همت عالی جبین فروتنی نهاده است و سر رشتهٔ جمله کار و بار خود را بدست کارکن تقدیر داده

باوائل جمادی الآخره ۱۲۹۱ هجری در مطبع نظامی واقع کانپور بزینت انطباع هر هفت شده بزم آرای عرصهٔ شهود گردید و در چشم مشتاقان جلوه ظهور بخشید فقط

تاریخ تصنیف از جناب محمد علی خان صاحب نکهت	ز مولانا الٰهی بخش صاحب	زهی گل کرده گلزار معانی	بفیضان نسیمش شاخ خامه	که کند بر صفحهٔ معنی گلفشانی

نکهت بجهه تاریخ گل شد	شد احسن تحفهٔ شاهجهانی
	۱۲ ۹۱

العبد
عبد الله فتح بن حاجی محمد روشن خان حنفی تعلیم خود

الهادية الى طريق المطالعة | بسم الله الرحمن الرحيم | [illegible]

الحمد لله الذي جعل مطالعة الافكار مطالع انوار الاسرار والصلوة على نبيه المختار وعلى آله وصحبه المصطفين الاخيار اما بعد فقد عرفت من الاساتذين المحققين
المتمادين طريق المطالعة في علوم الظن واليقين انبعثت على تحصيل كتاب صنف في الفن المتين فكنت اتردد على كل وارد ومورود وشاهد ومشهود ولم يعلمني
احد عن التدوين فضلا عن ما في التكوين من بعد الابتداء والتي ظفرت برسالة صغرى فيها بيان تلك الطريقة الكبرى لكنها لم تكن كافية بالاجمال بل وافية بالاجمال
فاردت ان اشرح شرحا جامعا بين مجملاتها ومفصلاتها ويفصل مجملاتها واضيفت اليها مقدمة والحقت بها خاتمة مستعينا بالله المتين انه خير موفق ومعين مقدمة
اعلم ان المطالعة علم يعرف به مراد المحرر بتحريره وغايته الفوز بمراده حقا والسلامة عن الخطأ والتخطية باطلا وموضوعه المحرر من حيث هو قال المصنف
بعد ما تيمن بالتسمية والتحميد والتصلية صريحا وضمنا والتزاما اذا شرعت هذه من المسامحات المشهورة للمصنفين اي اذا اردت الشروع في المطالعة وهو
صرف الفكر في مبحث ليتجلى معناه فانظر وتامل في المبحث مبتدئا من اوله منتهيا الى آخره نظرا اجماليا لكن ينبغي ان يكون ذلك النظر على وجه
ينتقش في ذهنك جملة المعنى المراد منه فان انتقش في النظر الاول فذاك والا فذلك اما للخفاء في اللغة او لغلط او سهو او نسيان من الناسخ
بحذف وزيادة او قلب او تصحيف او للتعقيد او لقصور فيك فراجع في الاول الى كتب اللغة او الى من عنده علمها وفي الثاني والثالث والرابع
الى نسخة اصح منها واما في الاخيرين فانظر نظرا ثانيا او ثالثا فصاعدا حتى ينتقش المراد ثم بعد الانتقاش لاحظ الامور التصورية من كل قضية منه اولا فاولا
على الترتيب بدقة النظر في تلك الملاحظة واستبصر فيها اي في كل من تلك الامور هل يرد عليها اي على واحد منها امر من الامور القادحة فيها
ام لا والمراد بالورود ههنا التوجه الذي هو اعم منه وبعد ظهور ذلك الامر من القوادح استبصر ثانيا هل يمكن دفعها اي ذلك الامر منها ام لا وبعد
ظهور الدافع ثالثا هل يمكن دفع ما يدفع ذلك الدافع ام لا وهكذا الى حيث يتوطن الذهن وآية التوطن الاطمئنان بتثنية النظر وتثليثه فصاعدا على
حسب المقام وبعد الفراغ من تلك الملاحظة لاحظ الامور التصديقية ايضا بدقة النظر واستبصر في كل منها هل تتوجه عليها اي على واحد منها شيء
من الاشياء التي تقدح فيها ام لا وبعد ظهور شيء من القوادح استبصر ثانيا هل يسوغ ويمكن التفصي عنها ام لا وبعد ظهور التفصي عنها ثالثا هل يمكن
التفصي عن ذلك التفصي ام لا وهكذا الى حيث يحصل التوطن وآيته ههنا آيته هناك وبعد الفراغ عن تينك الملاحظتين لاحظ الامور القادحة المورودة
اي التي اوردها عليها مورد سواء كانت محررة في شرح او حاشية اولا ولا تقتصر في عليها اما المطلق الامور تصورية كانت او تصديقية او للاخير فقط وهو الظاهر
وترك التعرض حينئذ لها هناك اكتفاء بها ههنا ولم يعكس مع ان الاغلب الاكتفاء بالسابق عن اللاحق لان التصديقية مقاصد والاكثر بحثا وايرادا بالنسبة
الى الاخرى والغرض من هذه الملاحظة ان يظهر لك هل هي متوجهة كما هو في زعم المورد ام لا فان ظهرت غير متوجهة اصلا فلا تلتفت اليها الا
ان يكون المورد عظيم الشان معتقد الكل او الاكثر فهناك القصور فيك لا فيه فتوقف حينئذ واختبر نظرك بتكريره مرة بعد اخرى ثم بالمطارحة مع
الاقران ثم بالعرض على المشايخ والاستاذين فان ازاح شبهتك فذاك والا فالتسليم والاحالة الى وقت فتحه تعالى والا فاستبصر في دفعها هل هو
ممكن ام لا وبعد ظهور الدافع هل يمكن دفع ما يدفعه ام لا وهكذا الى حصول التوطن فاذا نظرت في المبحث من اوله الى آخره على هذا الوجه المذكور فلا يخلو
حالك عن احد هذه الامور الثلثة اما ان لا تكون انت واجدا او مصيبا لشيء من القوادح اصلا فذلك اي عدم الوجدان والاصابة اما القصور
عن ادراكه او لعدمه لكمال من حرره في التحرير بحيث لا يتطرق اليه قدح ولا نقض اصلا او لوقوع تحريره هذا كاملا واما ان تكون انت واجدا لشيء
من الاشياء الواردة القادحة المدفوعة اي التي دفعها الناس او امكن دفعها واما ان تكون انت واجدا لشيء من الاشياء الواردة الغير المدفوعة
ولا قصور في شيء من هذه الاحوال التي هي الامور الثلثة المذكورة الا في الحالة الاولى فان القصور فيها محتمل كما تقدم واذا كانت ناشية من القصور اي

اذا ظهر لك ان الحالة الاولى منشؤها قصور ذهنك عن دركه فلا تفتر جدك وجهدك في ذلك اي في النظر او في المطالعة بناء على انهما مصدر او ان ذلك مشترك بل استمر واثبت على ذلك فان الممارسة للشيء والملازمة له تورث الكمال في ذلك الشيء فاذا فرغت عن النظر في المبحث الاول بالطريقة المهدية ايها الهادية الى الحق فانظر في المبحث الثاني من اوله الى آخره على الوجه الذي اريناك فان ظهر عليك ان القصور في نفسك باق بعد بان لم تجب بمعناه او شيئا من القوادح فلا تفتر جدك وجهدك في النظر والمطالعة بل اثبت فانظر في المبحث الثالث على ذلك الوجه وهكذا الى ان تتم الكتاب فان حصل لك الكمال فذلك والا فاعادته الى كتاب آخر فآخر الى ان حصل لك الكمال وعد نفسك محلا قابلا لفيضان الكمالات عليها ولا تيأس من فضل الله فانك ايها العاقل لست من الذين قد حاهم المخاطبون عن دفاترهم وفضل الله على الخلق اوسع من خواطرهم واذا وقع جدك وجهدك في المطالعة على هذا النهج والطريق المذكور سنة او اكثر الى سنتين لا اظنك ان لا تترقى بل اجزم ان تترقى في المطالعة الى وجه تقدر على تمييز المقبول من الاحكام عن المردود منها فاذا صرت مقتدرا كامل المقدرة على ذلك الطريق بحيث لا يحوم حولك قصور ولا خطأ وفتور فارتق الى حيث خلقت نوعا وشخصا من المراتب العالية من الكمالات النفسية التي هي معرفة الله تعالى ذاتا وصفة

[illegible] الجن والانس الا ليعبدون اي ليعرفون خاتمة اعلم ان الشارح والمحشي اذا زاد على الاصل شيئا فالزوائد لا يخلو اما ان يكون

[illegible] اما والتكميل ان كان ماخوذا من كلام سابق او لاحق فابرز والا فاعتراض فعل الاولين

[illegible] بالمعنى او ما يراد فتفسير بالمعنى الظاهر وصيغ الاعتراض مشهورة

ولبعضها [illegible] وان قلت مما هو بصيغة المعلوم شرطا لما

تحقق له الجواب مع قوة في البحث ونحو ان قيل [illegible] ونحو لقائل لما فيه ضعف ضعيف وفيه بحث

ونحوه لما فيه قوة سواء تحقق الجواب اولا وصيغة المجهول ماضيا كان او مضارعا ولا يبعد [illegible] كلها صيغ التمريض تدل على ضعف مدخولها بحثا

كان او جوابا واقول وقلت لما هو خاصة القائل وقد اشتهر من الاستاذين ان لا يبعدات شرح الكافية للشيخ الاجل الكامل في الكل الشيخ عبد الرحمن الجامي قدس سره من خواصه وكذا قد يقالات شرح المواقف للسيد السند سند الكل في الكل له خاصة واختيار صيغ التمريض تواضع منهما رفع الله قدرهما

واذا قيل حاصله او محصله او تحريره او تنقيحه او نحو ذلك فذاك اشارة الى قصور في الاصل واشتماله على حشو او ايهام وتراهم يقولون في مقام اقامة شيء مقام آخر مرة نزل منزلته واخرى انيب منابه واخرى اقيم مقامه فالاول في اقامة الاعلى مقام الادنى والثاني بالعكس والثالث في المساواة واذا رايت واحدا منها مكان الآخر فهناك نكتة وانما اختار في الاول التفعيل وفي الاخيرين الافعال لان تنزيل الاعلى مكان الادنى يحتاج الى العلاج والتدريج وربما يختم البحث بنحو تامل فهو اشارة الى دقة المقام مرة والى خدشة فيه اخرى سواء كان بفيه او بدونها الا في مصنفات العلامة مولانا جلال الدين الدواني نور الله مرقده فانه بفيه اشارة الى الثاني وبدونها الى الاول وهذا اصطلاح جديد له على ما نقله عنه بعض تلامذته مختص بها غير متجاوز عنها قد فرغ من تاليفه احقر عباد الله القوي عليم الله بن عبد الرزاق الحنفي حامدا ومصليا في السادس من شهر شوال سنة في مكة المعظمة حرسها الله تعالى عن الآفات وصل وسلم على اكرم الخلائق افضل الصلوات واكمل التسليمات والحمد لله حمد الشاكرين في جميع الاحوال والافعال

قد استتب الرسالة النافعة المسماة بطريق المطالعة في شهر جمادى الاولى سنة اثنتين وتسعين بعد الالف ومائتين من السنين الهجرية على صاحبها الصلوة والتحية

ترقيا تاما فلا تفتر جدك فان ما ذكرنا متوقف على معرفة اصطلاحات الفنون ايضا وصيته اياك ان تحفظ من خسران تفهم المعاني المراد